هذا كتاب لونباجي بورمه [illegible]

فهرست ما في هذا الكتاب المنتخب المسمى بمجمع المقدمات

كتاب الأمثلة — كتاب شرح الأمثلة

كتاب صرف مير — كتاب التصريف

كتاب عوامل جرجاني — كتاب شرح العوامل

كتاب شرح التصريف — كتاب عوامل محمد افندي محررة

كتاب عوامل منظومة — كتاب الهداية

كتاب الإظهار — كتاب صيغ مشكلة

كتاب الكبرى — كتاب شرح الأنموذج

كتاب العمانية

هذا كتاب شرح الأمثلة

بسم الله الرحمن الرحيم

قال النبي صلى الله عليه وآله وسلم اوّل العلم معرفة الجبّار وآخر العلم تفويض الامر اليه بدانكه هر زبانى كه بوده باشد آن را عربى و عجمى خوانند و هر چه از دهن بيرون آيد و معتمد بر مخرج بوده باشد آن را لفظ خوانند و لفظ بر دو قسم است مهمل و مستعمل مهمل آنست كه آن را معنى نباشد چون لفظ ديز مقلوب زيد و مستعمل آنست كه آن را معنى باشد چون زَيْدٌ و ضَرَبَ و لفظ مستعمل را كلمه گويند و كلمه بر سه قسم است اسم است و فعل است و حرف و اسم بر دو قسم است مصدر و غير مصدر و مصدر آنست كه در آخر وى بفارسى تا و نون يا دال و نون باشد چون الْقَتْلُ كشتن الضَّرْبُ زدن و بدانكه مصدر اصل كلام است از وى نه وجه باز مى گردد ماضى مستقبل امر فاعل اسم مفعول امر نهى جحد نفى استفهام **مصدر** در لغت بازگشتن گاه و جاى و مقام را گويند و در اصطلاح اَلْمَصْدَرُ مَا يَصْدُرُ عَنْهُ الْفِعْلُ اَوْ شِبْهُهُ يعنى مصدر چيزيست كه صادر گرديده شود از او فعل چون ضَرَبَ يَضْرِبُ و نحوهما يا شبه فعل چون ضَارِبٌ و مَضْرُوبٌ و نحوهما **اصل** در لغت بيخ چيز را گويند و در اصطلاح اَلْاَصْلُ مَا يُبْنٰى عَلَيْهِ شَيْءٌ يعنى اصل چيزيست كه بنا نهاده مى شود بر او چيزى غير از آن چون پايه ديوار كه بنا ميشود بر او ديوار **كلام** در لغت سخن گفتن را گويند و در اصطلاح اَلْكَلَامُ مَا اَفَادَ الْمُسْتَمِعَ فَائِدَةً تَامَّةً يَصِحُّ السُّكُوتُ عَلَيْهَا يعنى كلام چيزيست كه فائده بدهد شنونده را فائده تامى كه صحيح باشد سكوت بر او چون زَيْدٌ قَائِمٌ يعنى زيد ايستاده است **ماضى** در لغت گذشته را گويند و در اصطلاح اَلْمَاضِي ... يعنى ماضى چيزيست كه گذشته باشد وقت و زمان امده

٣

او مثل ضَرَبَ یعنی بزد یک مرد **مُستقبل** در لغت آینده را گویند و در اصطلاح المستقبل

ما یُنتظَر و یُتوقَّع و لم یَقَع یعنی مستقبل در اصطلاح چیزیست که انتظار کشیده شود و [illegible]

آن و هنوز واقع نشده باشد مثل یَضرِبُ یعنی میزند یک مرد **اسم فاعل** در لغت کننده

گویند و در اصطلاح الفاعل ما صَدَرَ عنه الفعل یعنی فاعل چیزیست که صادر شود از او فعل

چون ضارِبٌ یعنی اوست یک مرد زننده **اسم مفعول** در لغت کرده شده را گویند

و در اصطلاح المفعول ما وقع علیه الفعل یعنی مفعول چیزیست که واقع شود بر او فعل

چون مضروبٌ یعنی زده شده یک مرد **امر** در لغت فرمودن را گویند و در اصطلاح

الامر طلب الفعل ممن هو دونه نحو افعَل کذا علی سبیل الاستعلاء یعنی امر طلب نمودن فعل

است از کسی که پست تر است از او مثل بکن تو چنین بر سبیل طلب باشد چون اِضرِبْ

یعنی بزن تو یک مرد حاضر **نهی** در لغت باز داشتن را گویند و در اصطلاح النهی طلب

ترک الفعل ممن هو دونه نحو لا تفعل کذا علی سبیل الاستعلاء یعنی نهی طلب نمودن ترک

فعل است از کسی که پست تر است از تو بر سبیل طلب باشد چون لا یَضرِبْ یعنی باید نزند

آن یک مرد غائب **جحد** در لغت انکار کردن را گویند و در اصطلاح الجحد هو الاخبار

بعدم وقوع الفعل فی الزمان الماضی بلفظ المستقبل یعنی جحد خبر دادن بواقع نشدن فعل

است در زمان ماضی بلفظ مستقبل چون لم یَضرِبْ یعنی نزده است یک مرد غائب **نفی**

در لغت برطرف کردن و نیست کردن را گویند و در اصطلاح النفی هو الاخبار بعدم وقوع

الفعل فی الزمان المستقبل بلفظ المستقبل یعنی نفی خبر دادن بواقع نشدن فعل است در

زمان مستقبل بلفظ مستقبل چون لا یَضرِبُ یعنی نمیزند او **استفهام** در لغت طلب فهم

کردن را و در اصطلاح الاستفهام هو [illegible] الفعل یعنی [illegible] طلب

کردن [illegible] مخاطب [illegible] چون [illegible] یعنی آیا میزند او

چهارده وجه باز می‌گردد [illegible] شش مخاطب و دو حکایت نفس متکلم

[illegible]

ضَرَبَ یعنی زد او یک مرد غایب در زمان گذشته صیغهٔ مفرد مذکر غائب است ٤ ضَرَبَ
از فعل ماضی صحیح ثلاثی مجرد و معلوم ضَرَبَ در اصل الضَّرْب بود مصدر بود خواستیم که
فعل بنا کنیم الف و لام مصدری را از اولش انداختیم و راء را فتحه دادیم ضَرَبَ شد بر وزن فَعَلَ
ضاد فاء الفعل راء عین الفعل باء لام الفعل ضمیر هو در او مستتر است باستثنای جایزی محلاً
مرفوعست ثانی علتش بوده باشد ضَرَبَا یعنی زدند ایشان دو مرد غائب در زمان ضَرَبَا
گذشته صیغهٔ تثنیه مذکر غائب است از فعل ماضی صحیح ثلاثی مجرد و معلوم ضَرَبَا در اصل
ضَرَبَ بود مفرد بود خواستیم تثنیه بنا کنیم چون به تثنیه رسیدیم دو بار می بایست گفت
ضَرَبَ ضَرَبَ زائد بر یکی را حذف کردیم عوض از محذوف الف که علامت تثنیه بود در آخرش
در آوردیم ضَرَبَا باشد بر وزن فَعَلَا ضاد فاء الفعل راء عین الفعل باء لام الفعل الف علامت ضَرَبُوا
تثنیه و هم ضمیر فاعل ضمیر منفصلش هما است ضَرَبُوا یعنی زدند ایشان گروه مردان غائب
در زمان گذشته صیغهٔ جمع مذکر غائب است از فعل ماضی صحیح و مجرد و معلوم ضَرَبُوا در اصل
ضَرَبَ بود واحد بود خواستیم جمع بنا کنیم چون به جمع رسیدیم سه بار [بیشتر] می بایست گفت ضَرَبَ
ضَرَبَ ضَرَبَ زائد بر یکی را حذف نمودیم عوض از محذوف واو که علامت جمع بود در آخرش
در آوردیم ضَرَبَوا شد فتحهٔ لام الفعل را بمناسبت واو بدل بضمه نمودیم ضَرَبُوا شد بر وزن
فَعَلُوا ضاد فاء الفعل راء عین الفعل باء لام الفعل واو علامت جمع مذکر و هم ضمیر فاعل است ضَرَبَتْ
و ضمیر منفصلش هم است و آن سه که مؤنث را بود ضَرَبَتْ ضَرَبَتَا ضَرَبْنَ ضَرَبَتْ یعنی
زد او یک زن غائبه در زمان گذشته صیغهٔ واحدهٔ غائبهٔ مؤنث است از فعل ماضی
صحیح ثلاثی و مجرد و معلوم ضَرَبَتْ در اصل ضَرَبَ بود مفرد مذکر غائب بود خواستیم
مفرد غائبهٔ مؤنث بنا کنیم تاء ساکنه که علامت مؤنث بود در آخرش در آوردیم ضَرَبَتْ شد
بر وزن فَعَلَتْ ضاد فاء الفعل راء عین الفعل باء لام الفعل تاء ساکنه علامت واحدهٔ غائبهٔ
مؤنث و ضمیر هی در او مستتر است باستثنای جایزی محلاً مرفوعست ثانی علتش بوده باشد ضَرَبَتَا
ضَرَبَتَا یعنی زدند ایشان دو زنان غائبه در زمان گذشته صیغهٔ تثنیه مؤنث غائبه

صیغه‌های فعل ماضی

است از فعل ماضی صحیح و ثلاثی و مجرد و معلوم ضَرَبَا در اصل ضَرَبَ بود مفرد بود خواستیم
که تثنیه بنا کنیم چون بر تثنیه رسیدیم دو بار می بایست گفت ضَرَبَ ضَرَبَ زاید بر یکی را حذف کردیم
عوض از محذوف الف که علامت تثنیه بود در آخرش در آوردیم ضَرَبَا باشد بر وزن فَعَلَا ضاد
فاء الفعل راء عین الفعل با لام الفعل الف علامت تثنیه و هم ضمیر فاعلست و ضمیر منفصلش

ضَرَبْنَ

هما است ضَرَبْنَ یعنی بزدند ایشان گروه زنان غایبه در زمان گذشته صیغه جمع مؤنث
غائبه است از فعل ماضی صحیح ثلاثی و مجرد و معلوم ضَرَبْنَ در اصل ضَرَبَ بود مفرد بود خواستیم
جمع بنا کنیم چون بجمع رسیدیم دیدیم سه بار می بایست گفت ضَرَبَتْ ضَرَبَتْ ضَرَبَتْ زاید بر یکی را
حذف کردیم و عوض از محذوف نون که علامت جمع مؤنث بود در آخرش در آوردیم ضَرَبَتْنَ شد
تاء دلالت می کرد بر تأنیث و نون دلالت می کرد هم بر جمع و هم بر تأنیث با وجود نون از تاء مستغنی
شدیم تاء را حذف کردیم ضَرَبَنَ شد توالی اربع حرکات شد و در کلام عرب مستکره بود لهذا
باء را ساکن کردیم ضَرَبْنَ شد بر وزن فَعَلْنَ ضاد فاء الفعل راء عین الفعل با لام الفعل نون علامت

ضَرَبْتَ

جمع مؤنث و هم ضمیر فاعلست و ضمیر منفصلش هن است و این شش که مخاطب را بود سه مذکر را
بود و سه مؤنث را اول که مذکر را بود ضَرَبْتَ ضَرَبْتُمَا ضَرَبْتُمْ ضَرَبْتَ یعنی بزدی تو یک
مرد حاضر در زمان گذشته صیغه مفرد مذکر حاضر است از فعل ماضی صحیح و ثلاثی و مجرد و معلوم
ضَرَبْتَ در اصل ضَرَبَ بود مفرد مذکر غائب بود خواستیم مفرد مخاطب مذکر بنا کنیم تاء
مفتوحه که علامت مفرد مخاطب بود بآن ملحق ساختیم و لام الفعل را ساکن کردیم ضَرَبْتَ شد

ضَرَبْتُمَا

بر وزن فَعَلْتَ ضاد فاء الفعل راء عین الفعل با لام الفعل تاء علامت مفرد مذکر مخاطب و هم
ضمیر فاعل و ضمیر منفصلش انت است ضَرَبْتُمَا یعنی بزدید شما دو مردان حاضر در زمان
گذشته صیغه تثنیه مذکر حاضر است از فعل ماضی صحیح و ثلاثی و مجرد و معلوم ضَرَبْتُمَا در
اصل ضَرَبْتَ بود واحد بود خواستیم که تثنیه بنا کنیم چون بر تثنیه رسیدیم دو بار می بایست گفت
ضَرَبْتَ ضَرَبْتَ زاید بر یکی را حذف کردیم عوض از محذوف الف که علامت تثنیه بود در آخرش
در آوردیم ضَرَبْتَا باشد الف تثنیه مشتبه شد با الف اشباع در آنجا که شاعر گفته است را اشتباه خواهد

صیغ فعل ماضی

مثل تَحَكَّمْتُمَا يَا إِلٰهِي كَيْفَ شِئْتُمَا فَإِنِّي قَدْ رَضِيتُ بِمَا رَضِيتُمَا یعنی حکم کردید ای پروردگار
من بهر قسمیکه اراده وخواهش تست بسبب اینکه بتحقیق واضیم بانچه که رضا گشت از برای رفع شبهه
میمی فیما بین الف وتاء در آوردیم وماقبل میم را بجهت مناسبت میم ضمه دادیم ضَرَبْتُمَا شد بر وزن فَعَلْتُمَا
نشست فاء الفعل را عین الفعل باء لام الفعل وتما علامت تثنیه مخاطب مذکر وهم ضمیر فاعل
وضمیر منفصلش اَنْتُمَا است ضَرَبْتُمْ یعنی بزدید شما گروه مردان حاضر در زمان گذشته صیغه
جمع مخاطب مذکر است از فعل ماضی صحیح وثلاثی ومجرد ضَرَبْتُمْ در اصل ضَرَبْتَ بود مفرد بود
خواستیم جمع بنا کنیم چون بجمع رسیدیم شد با ویا بیشتر محتاج است گفت ضَرَبْتَ ضَرَبْتَ ضَرَبْتَ
زاید بر یکی را حذف کردیم عوض از محذوف واو که علامت جمع بود با وی ملحق کردیم ضَرَبْتُوا شد
ماقبل واو را بجهت مناسبت واو ضمه دادیم ضَرَبْتُوا شد واو جمع مشتبه شد بواو اشباع در اینجا
که شاعر در شعر خود دَنَوْتُ وادَنَوْتُوا خوانده مثل يَا قَوْمِ قَدْ حَوْقَلْتُ أَوْ دَنَوْتُوا وَبَعْدَ حِيقَالِ
الرِّجَالِ الْمَوْتُوا یعنی ای قوم بتحقیق که پیر شدم من یا نزدیک است که پیر شوم وبعد از پیر شدن
مردمان مردنست لهذا از برای رفع اشتباه میمی را با و ملحق کردیم ضَرَبْتُمُوا شد التقاء ساکنین
شد میان واو ومیم خواستیم که واو را حذف کنیم علامت جمع بود خواستیم که میم را حذف کنیم خلاف
مقصود حاصل می‌شد چون مایدل علیه واو که ضمه باشد در کلام بود لهذا واو را حذف کردیم ضَرَبْتُمْ
شد بر وزن فَعَلْتُمْ صاد فاء الفعل راء عین الفعل باء لام الفعل تُمْ تا و میم علامت جمع مذکر مخاطب
وهم ضمیر فاعلست وضمیر منفصلش انتم است وانتم که مؤنث را بود ضَرَبْتِ ضَرَبْتُمَا ضَرَبْتُنَّ
ضَرَبْتِ یعنی زدی تو یک زن حاضره در زمان گذشته صیغه مفرد مؤنث حاضره است
از فعل ماضی صحیح وثلاثی ومجرد ومعلوم ضَرَبْتِ در اصل ضَرَبَ بود مفرد مذکر غایب بود خواستیم
مفرد مؤنث حاضره بنا کنیم تاء مکسوره که علامت مفرده حاضره مؤنث بود در آخرش در آوردیم
وماقبل تاء را بجهت تسکین ضمیر متحرک ساکن کردیم ضَرَبْتِ شد بر وزن فَعَلْتِ صاد فاء الفعل راء
عین الفعل باء لام الفعل تاء مکسوره علامت مفرده مخاطبه مؤنث وهم ضمیر فاعلست وضمیر منفصلش
انتِ است ضَرَبْتُمَا یعنی بزدید شما دو زن حاضره در زمان گذشته صیغه تثنیه مؤنث حاضره

امثلهٔ فعل ماضی

ست از فعل ماضی صحیح و ثلاثی و مجرد و معلوم ضَرَبْتُمَا در اصل ضَرَبْتَ بود مفرد بود خواستیم
تثنیه بنا کنیم چون به تثنیه رسیدیم دو بار می‌بایست گفت ضَرَبْتَ ضَرَبْتَ زاید بر یکی را حذف کردیم
به عوض از محذوف الف که علامت تثنیه بود در آخرش در آوردیم و ماقبل الف را فتحه دادیم ضَرَبْتَا
شد الف تثنیه مشتبه شد با الف اشباع در اینجا که شاعر در شعر خود شِئْتَ را شِئْتَا خوانده مثل تَحَکَّم
بالهوی کیف شِئْتَا فَإِنّی قد صَبِیتُ بما وَصَبْتَا از برای رفع اشتباه میمی فیما بین تا و الف در آوردیم
و ماقبل میم را ضمه دادیم ضَرَبْتُمَا شد بر وزن فَعَلْتُمَا ضاد فاء الفعل را عین الفعل با لام الفعل و تُمَا
نشانهٔ تثنیهٔ مخاطبهٔ مؤنثه است و هم ضمیر فاعل و ضمیر منفصلش اَنْتُمَا است ضَرَبْتُنَّ یعنی زدید

ضَرَبْتُنَّ

شما گروه زنان حاضره در زمان گذشته صیغهٔ جمع مخاطبهٔ مؤنثه است از فعل ماضی صحیح و ثلاثی و
مجرد و معلوم ضَرَبْتُنَّ در اصل ضَرَبْتِ بود مفرد بود خواستیم جمع بنا کنیم چون به جمع رسیدیم سه بار
یا زیاده می‌بایست گفت ضَرَبْتِ ضَرَبْتِ ضَرَبْتِ زاید بر یکی را حذف کردیم عوض از محذوف نون
که علامت جمع مخاطبهٔ مؤنثه بود در آخرش در آوردیم ضَرَبْتِنَ شد چون در جمع مخاطب مذکر که اصل
بود میم در آوردیم در جمع مؤنث که فرع است نیز میم در آوردیم تا فرع مطابق اصل گردد ضَرَبْتِمْنَ شد
ماقبل میم را از برای مناسبت میم ضمه دادیم ضَرَبْتُمْنَ شد میم و نون قریب المخرج بودند میم را قلب
بنون و نون را در نون ادغام کردیم ضَرَبْتُنَّ شد بر وزن فَعَلْتُنَّ ضاد فاء الفعل را عین الفعل با
لام الفعل و تُنَّ علامت جمع مخاطبهٔ مؤنثه و هم ضمیر فاعلست و ضمیر منفصلش اَنْتُنَّ است وانده

ضَرَبْتُ

که حکایت نفس متکلم بود ضَرَبْتُ ضَرَبْنَا ضَرَبْتُ یعنی زدم من یک مرد یا یک زن در
زمان گذشته صیغهٔ متکلم وحده است از فعل ماضی صحیح و ثلاثی و مجرد و معلوم ضَرَبْتُ در اصل ضَرَبَ
بود مفرد مذکر غائب بود خواستیم که متکلم وحده بنا کنیم تاء مضمومه که علامت متکلم وحده بود در
آخرش در آوردیم و لام الفعل را از برای شدت اتصال ضمیر به فعل ساکن کردیم ضَرَبْتُ شد بر وزن فَعَلْتُ

ضَرَبْنَا

ضاد فاء الفعل را عین الفعل با لام الفعل و تاء مضمومه علامت متکلم وحده و هم ضمیر فاعل است و
ضمیر منفصلش اَنَا است ضَرَبْنَا یعنی زدیم ما دو مردان یا دو زنان یا گروه مردان یا گروه زنان
در زمان گذشته صیغهٔ متکلم مع الغیر است از فعل ماضی صحیح و ثلاثی و مجرد و معلوم ضَرَبْنَا در اصل

صیغ فعل مضارع

تضرب بوده مفرد بود خواستیم تثنیه بنا کنیم الف که علامت تثنیه بوده وهم ضمیر فاعل بود با نون عوض رفع در آخرش درآوردیم تضربان شد بر وزن تفعلان ضاد فاء الفعل راء عین الفعل باء لام الفعل والف علامت تثنیه وهم ضمیر فاعل ونون عوض رفعیست که در واحد بوده وضمیر منفصلش انتما است

تضربون یعنی میزنید شما گروه مردان حاضر در زمان آینده صیغه جمع مذکر مخاطب است از فعل مضارع صحیح ثلاثی مجرد معلوم تضربون در اصل تضرب بود که واحد بود خواستیم جمع بنا کنیم واو که علامت جمع مذکر وضمیر فاعل بود با نون عوض رفع در آخرش درآوردیم تضربون شد بر وزن تفعلون ضاد فاء الفعل راء عین الفعل باء لام الفعل واو علامت جمع مذکر وهم ضمیر فاعل ونون عوض رفعیست که در واحد بوده وضمیر منفصلش انتم است [illegible] مونث را [illegible] تضربین تضربان تضربن

تضربین یعنی میزنی تو یک زن حاضره در زمان آینده صیغه واحده مخاطبه مونث است از فعل مضارع صحیح ثلاثی مجرد معلوم تضربین در اصل تضرب بود [illegible] خواستیم مفرده مخاطبه مونث بنا کنیم یاء ساکنه که علامت [illegible] مونث بوده [illegible] در آخرش درآوردیم وما قبل یاء را بجهة مناسبت یاء کسره [illegible] تضربین شد بر وزن تفعلین ضاد فاء الفعل راء عین الفعل باء لام الفعل یاء ساکنه [illegible] مخاطبه مونث وهم ضمیر فاعل ونون عوض رفع واحد وضمیر منفصلش انتِ است

تضربان یعنی میزنید شما دو زنان حاضره در زمان آینده صیغه تثنیه مخاطبه مونث است از فعل مضارع صحیح ثلاثی مجرد معلوم تضربان در اصل تضربین بود مفرد بود خواستیم تثنیه بنا کنیم الف که علامت تثنیه وضمیر فاعل است قبل از یاء درآوردیم الف [illegible] ساکن شد میان یاء والف [illegible] تضربان شد [illegible] نون را بکسره کردیم تضربان شد بر وزن تفعلان ضاد فاء الفعل [illegible] وضمیر منفصلش انتما است

تضربن یعنی میزنید شما گروه زنان [illegible] صیغه جمع مونث حاضره است از فعل مضارع صحیح ثلاثی مجرد [illegible] تضرب [illegible] واحد بود خواستیم جمع بنا کنیم نون که علامت جمع مونث وضمیر فاعل بود در آخر [illegible] شد [illegible] نون ثانی نون [illegible] واجتماع [illegible] باد

امثلهٔ مضارع

۱۱

تَفْعِلْنَ ضاد فاء الفعل را و عین الفعل راء و لام الفعل باء و نون علامت جمع مؤنث و هم ضمیر فاعل است و ضمیر منفصلش أَنْتُنَّ است و آن دو که حکایت نفس متکلم را بود أَضْرِبُ نَضْرِبُ أَضْرِبُ یعنی میزنم من یک

أَضْرِبُ
از فعل ماضی

مرد یا یک زن در زمان آینده صیغهٔ متکلم وحده است از فعل مضارع صحیح و ثلاثی و مجرد و معلوم أَضْرِبُ در اصل ضَرَبَ بود مفرد مذکر غائب بود خواستیم متکلم وحده بنا کنیم از فعل مستقبل همزهٔ مفتوحه که حرف استقبال و علامت متکلم وحده بود در اولش در آوردیم و فاء الفعل را ساکن و عین الفعل را مکسور و لام الفعل را مضموم کردیم أَضْرِبُ شد بر وزن أَفْعِلُ ضاد فاء الفعل و راء عین الفعل و باء لام الفعل و ضمیر منفصلش أَنَا است

نَضْرِبُ

که در وی مستتر است باستتار واجب محلاً مرفوع است تا فاعلش بوده باشد نَضْرِبُ یعنی میزنیم ما دو مردان یا دو زنان یا گروه مردان یا گروه زنان در زمان آینده صیغهٔ متکلم مع الغیر است از فعل مضارع صحیح و ثلاثی و مجرد و معلوم نَضْرِبُ در اصل ضَرَبَ بود مفرد مذکر غائب بود از فعل ماضی خواستیم متکلم مع الغیر بنا کنیم از فعل مضارع نون که علامت استقبال و متکلم مع الغیر بود در اولش در آوردیم و فاء الفعل را ساکن و عین الفعل را کسره و لام الفعل را ضمه دادیم نَضْرِبُ شد بر وزن نَفْعِلُ نون حرف استقبال و علامت متکلم مع الغیر و ضاد فاء الفعل راء عین الفعل باء لام الفعل و نَحْنُ در او مستتر است باستتار واجب محلاً مرفوع است تا فاعلش بوده باشد و از اسم فاعل شش وجه باز می‌گردد سه مذکر را بود و سه مؤنث را است که مذکر را بود ضَارِبٌ ضَارِبَانِ ضَارِبُونَ ضَارِبٌ

ضَارِبٌ

یعنی یکی زننده صیغهٔ مفرد مذکر است از اسم فاعل ضَارِبٌ در اصل ضَرَبَ بود مفرد مذکر غائب بود از فعل مضارع خواستیم مفرد مذکر بنا کنیم از اسم فاعل یاء که حرف استقبال بود از اولش انداختیم و الف که علامت اسم فاعل بود در میانهٔ فاء الفعل و عین الفعل در آوردیم و تنوین که از خواص اسم بود ملحق نمودیم ضَارِبٌ شد و این یک لفظ است بجای سه معنی چنانکه گوئی هُوَ ضَارِبٌ یعنی او است یکی زننده و أَنَا ضَارِبٌ یعنی منم یک مرد زننده و أَنْتَ ضَارِبٌ یعنی توئی یک مرد زننده و ضَارِبٌ بر وزن فَاعِلٌ ضاد فاء الفعل الف علامت اسم فاعل راء عین الفعل باء لام الفعل و تنوین علامت اسم و علی

ضَارِبَانِ

هُوَ یا أَنَا یا أَنْتَ در او مستتر است باستتار جایز محلاً مرفوع است تا فاعلش بوده باشد ضَارِبَانِ یعنی دو مردان زننده صیغهٔ تثنیهٔ مذکر است از اسم فاعل ضَارِبَانِ در اصل ضَارِبٌ بود مفرد بود خواستیم

صیغ اسم فاعل

+ تثنیه بنا کنیم چون به تثنیه رسیدیم دو بار می بایست گفت ضارِبٌ ضارِبٌ زاید بر یکی را حذف
+ کردیم و عوض از محذوف الف که علامت تثنیه بود با نون عوض تنوین در آخرش در آوردیم ضاربان
شد بر وزن فاعلان ضاد فاء الفعل الف عین الفعل با لام الفعل الف اول علامت اسم فاعل الف
دویم علامت تثنیه نون عوض تنوین ضمیر هما یا انتما یا نحن در او مستتر است باسناد جایز به محل مرفوع
تا فاعلش بوده باشد و او یک لفظ است بجای سه معنی چنانکه گوئی هما ضاربان یعنی ایشانند دو مردان
زنند و انتما ضاربان یعنی شمائید دو مردان زنند و نحن ضاربان یعنی مائیم دو مردان زنند ٭

ضاربون

ضاربون یعنی گروه مردان زنند صیغه جمع مذکر است از اسم فاعل صحیح و مجرد و معلوم ضاربون در
اصل ضارب بود مفرد بود خواستیم که جمع بنا کنیم چون بجمع رسیدیم سه بار یا زیاده تر می بایست گفت
ضارِبٌ ضارِبٌ ضارِبٌ زاید بر یکی را حذف کردیم و عوض از محذوف واو که علامت جمع بود با
نون عوض تنوین در آخرش در آوردیم ضاربون شد بر وزن فاعلون ضاد فاء الفعل الف علامت
اسم فاعل را عین الفعل با لام الفعل واو علامت جمع نون عوض تنوین و ضاربون یک لفظ است بجای
سه معنی چنانکه گوئی هم ضاربون یعنی ایشانند گروه مردان زنند و انتم ضاربون یعنی شمائید گروه
مردان زنند و نحن ضاربون یعنی گروه مردان زنند و انستم که مونث را بود ضاربة ضاربتان ضاربات

ضاربة

ضاربة یعنی یک زن زنند صیغه مفرد مونث است از اسم فاعل صحیح و مجرد و معلوم ضاربة در اصل
ضارب بود واحد مذکر بود خواستیم واحد مونث بنا کنیم تاء مدوره که علامت واحده مونث بود در آخرش
در آوردیم ما قبل تاء را فتحه دادیم ضاربة شد بر وزن فاعلة ضاد فاء الفعل الف علامت اسم فاعل را
عین الفعل با لام الفعل تاء مونث از جمله خواص اسم و ضاربة نیز یک لفظ است بجای سه معنی چنانکه
گوئی هی ضاربة یعنی او است یک زن زنند و انت ضاربة یعنی توئی یک زن زنند و انا ضاربة یعنی منم

ضاربتان

یک زن زنند ضاربتان یعنی دو زنان زنند صیغه تثنیه مونث است از اسم فاعل صحیح و مجرد و معلوم
ضاربتان در اصل ضاربة بود مفرد بود خواستیم تثنیه بنا کنیم الف که علامت تثنیه بود با نون عوض تنوین
در آخرش در آوردیم ضاربتان شد بر وزن فاعلتان ضاد فاء الفعل الف علامت اسم فاعل را عین
الفعل با لام الفعل تاء مونث علامت تثنیه نون عوض تنوین که دو زن احد بر ده و ضاربتان یک لفظ است

صیغ اسم مفعول

۱۳

بجای شش معنی چنانکه گوئی هما ضاربتان یعنی ایشانند دو زنان زننده و انتما ضاربتان یعنی شمائید
دو زنان زننده ضارباتٌ یعنی گروه زنان زننده صیغهٔ جمع مؤنث است از فعل اسم فاعل صحیح
مجرّد و معلوم ضاربات در اصل ضاربةٌ بود مفرد بود خواستیم جمع بنا کنیم الف و تا که علامت جمع
مؤنث بود در آخرش در آوردیم ضاربتاتٌ شد تاء اوّل دلالت می کرد بر تانیث و الف و تاء دوم
دلالت می کرد هم بر جمع و هم بر تانیث با وجود الف و تاء ثانی از تاء اول مستغنی شد تا را حذف
کردیم ضارباتٌ شد بر وزن فاعلاتٌ صاد فاء الفعل الف علامة اسم فاعل و راء عین الفعل
باء لام الفعل الف ثانی و تاء علامة جمع مؤنث و این نیز یک لفظ است بجای شش معنی چنانکه گوئی
هنّ ضاربات و انتنّ ضاربات و نحن ضاربات یعنی ایشانند گروه زنان زننده شمائید گروه زنان
زننده مائیم گروه زنان زننده و از اسم مفعول نیز شش صیغه باز می گردد سه مذکر و سه مؤنث
اما سه که مذکر بود مضروبٌ مضروبانِ مضروبونَ مضروبٌ یعنی زده شده صیغهٔ مفرد
مذکر است از اسم مفعول مضروبٌ در اصل یُضرَبُ یا تُضرَبُ یا اُضرَبُ بود علامت نفی
حرف استقبال را از اولش انداختیم و بجای او میم مضموم در آوردیم و تنوین که از جملهٔ خواص اسم
بود با او ملحق نمودیم مُضرَبٌ شد مشتبه شد با اسم مفعول باب افعال بر وزن مُکرَم از برای دفع
اشتباه ضمّهٔ میم را بدل کردیم بفتحه مَضرَبٌ شد اشتباه شد بر وزن مَقتَل چون دفع الاشتباه فتحهٔ
عین الفعل را بدل کردیم بضمّه مَضرُبٌ شد بر وزن مَفعُلٌ و این در کلام عرب یافت نمی شد بدون واو
و تاء نا را این ضمّه را اشباع کردیم واو از اشباع ضمّه تولّد یافت مَضروبٌ شد بر وزن مَفعُول و این
لفظ است بجای سه معنی چنانکه گوئی هو مضروبٌ یعنی او است یکمرد زده شده و انت مضروبٌ یعنی تو
یکمرد زده شده و انا مضروبٌ یعنی منم یکمرد زده شده مضروبانِ یعنی دو مرد زده شده اصلش مضروبٌ
واحد بود خواستیم که تثنیه بنا کنیم الف که علامت تثنیه بود با نون عوض تنوین در آخرش در آوردیم
مضروبان شد و این یک لفظ است بجای سه معنی چنانکه گوئی هما مضروبان و انتما مضروبان و نحن
مضروبان یعنی ایشانند دو مردان زده شده شمائید دو مردان زده شده و مائیم دو مردان زده شده
مضروبونَ یعنی گروه مردان زده شده اصلش مضروبٌ بود خواستیم جمع بنا کنیم واو که علامت

با اسم زمان و مکان

صیغ اسم مفعول

جمع مذکر بود با نون عوض تنوین در آخرش در آوردیم مضروبون شد این یک لفظ است
سه معنی چنانکه گوئی هم مضروبون و انتم مضروبون و نحن مضروبون یعنی ایشان گروه مردان زده شده اند مضروبوا
گروه مردان زده شده و شما گروه مردان زده شده و ما گروه مردان زده شده و اگر مونث بود مضروبة مضروبتان مضروبات
مضروبة یعنی یک زن زده شده صیغه مفرد مونث است از اسم مفعول اصلش مضروب بود مفرد مذکر خواستیم مفرد مونث
بنا کنیم تاء مونثه که علامت تانیث است در آخرش در آوردیم و ما قبل را مفتوح کردیم مضروبة شد
او یک لفظ است بجای سه معنی چنانکه گوئی هی مضروبة و انت مضروبة و انا مضروبة یعنی او یک
زن زده شده و تو یک زن زده شده و من یک زن زده شده مضروبتان یعنی دو زن مضروبتان
زده شده صیغه تثنیه مونث است از اسم مفعول اصلش مضروبة بود خواستیم تثنیه بنا کنیم
الف که علامت تثنیه بود با نون عوض تنوین در آخرش در آوردیم مضروبتان شد این
یک لفظ است بجای سه معنی چنانکه گوئی هما مضروبتان و انتما مضروبتان و نحن مضروبتان یعنی
ایشان دو زن زده شده و شما دو زن زده شده و ما دو زن زده شده مضروبات
مضروبات یعنی گروه زنان زده شده در اصل مضروبة بود مفرد بود خواستیم که جمع بنا کنیم
الف و تاء که علامت جمع مونث بود در آخرش در آوردیم مضروبتات شد دو تاء آمد اول دلالت میکرد
بر تانیث و تای ثانی دلالت میکرد بر جمع تانیث تای اول مستغنی شد آن را حذف
کردیم مضروبات شد این یک لفظ است بجای سه معنی چنانکه گوئی هن مضروبات یعنی ایشان گروه
زنان اند و انتن مضروبات یعنی شما گروه زنان زده شده و نحن مضروبات یعنی ما گروه زنان زده شده
و از امر نهی چهارده صیغه باز میگردد شش غائب را و شش حاضر را و دو حکایت نفس متکلم را
بود آن شش غائب مذکر ... لیضرب بالنصر ... لیضرب
یعنی باید بزند او یک مرد غائب در زمان آینده صیغه مفرد مذکر غائب است از فعل صحیح مجرد
معلوم لیضرب را علامت جزم لام امر در اولش در آوردیم و آخرش را وقف کردیم لیضرب شد
لیفعل لام امر حرف ساکن فاء الفعل و عین الفعل و لام الفعل و لام امر
... در آوردیم ... حرکت آخر را بجزم ساقط کردیم

صیغه‌های لام امر غایب

لِیَضْرِبَا یعنی باید بزنند ایشان دو مردان غائب در زمان حال یا زمان آینده صیغهٔ تثنیهٔ غایب مذکر است از فعل امر صحیح و مجرد و معلوم لِیَضْرِبَا بر وزن لِیَفْعَلَا لام لام امر غائب یاء حرف استقبال ضاد فاء الفعل راء عین الفعل باء لام الفعل الف علامت تثنیه و هم ضمیر فاعل لِیَضْرِبَا در اصل یَضْرِبَانِ بود تثنیه مذکر غائب بود از فعل مضارع خواستیم تثنیهٔ مذکر غائب بنا کنیم از فعل امر غائب لام امر غائب را در سرش درآوردیم دو عمل کرد لفظا و معنی لفظا نون اعرابی بجزمی ساقط کرد و معنی خبر را بدل کرد با نشاء لِیَضْرِبَا باشد لِیَضْرِبُوا یعنی باید بزنند ایشان گروه مردان غائب در زمان حال یا زمان آینده جمع مذکر غائب است از فعل امر صحیح و مجرد و معلوم لِیَضْرِبُوا بر وزن لِیَفْعِلُوا لام لام امر غائب یاء حرف استقبال ضاد فاء الفعل راء عین الفعل باء لام الفعل واو علامت جمع مذکر و ضمیر فاعل در اصل یَضْرِبُونَ بود مستقبل بود خواستیم امر غائب بنا کنیم لام امر بر سرش درآوردیم دو عمل کرد لفظا و معنی لفظا نون اعرابی را بجزمی ساقط کرد و معنی خبر را بدل با نشاء نمود لِیَضْرِبُوا شد و اگر که مؤنث بود لِتَضْرِبْ لِتَضْرِبَا لِیَضْرِبْنَ لِتَضْرِبْ یعنی باید بزند او یک زن غائبه در زمان حال یا آینده صیغهٔ مفرد مؤنث غائبه است از فعل امر غائب صحیح و مجرد و معلوم بر وزن لِتَفْعَلْ لام لام امر غایب تاء علامت استقبال ضاد فاء الفعل راء عین الفعل باء لام الفعل لِتَضْرِبْ در اصل تَضْرِبُ بود واحدهٔ مؤنث غائبه بود از فعل مضارع خواستیم مفرد مؤنث بنا کنیم از فعل امر غائب لام امر بر سرش درآوردیم دو عمل کرد لفظا و معنی لفظا عمل کرد حرکت آخر را بجزمی ساقط کرد و معنی خبر را بدل با نشاء کرد لِتَضْرِبْ شد لِتَضْرِبَا یعنی باید بزنند ایشان دو زنان غائبه در زمان حال یا زمان آینده صیغهٔ تثنیهٔ مؤنث غائبه است از فعل امر غائبه صحیح و مجرد و معلوم بر وزن لِتَفْعِلَا لام لام امر غائب تاء علامت استقبال ضاد فاء الفعل راء عین الفعل باء لام الفعل الف علامت تثنیه در اصل تَضْرِبَانِ بود تثنیهٔ مؤنث غائبه بود از فعل مضارع خواستیم تثنیه بنا کنیم از فعل امر غائبه لام امر در سرش درآوردیم دو عمل کرد لفظا و معنی لفظا عمل کرد نون عوض رفع را بجزمی ساقط کرد و معنی عمل کرد خبر را بدل با نشاء کرد لِتَضْرِبَا باشد لِیَضْرِبْنَ یعنی باید بزنند ایشان گروه زنان غائبه در زمان حال یا زمان آینده صیغهٔ جمع مؤنث غائبه است از فعل امر غائب صحیح و مجرد و معلوم لِیَضْرِبْنَ بر وزن لِیَفْعِلْنَ لام لام امر غائب یاء حرف استقبال ضاد فاء الفعل راء عین الفعل باء لام الفعل نون علامت جمع مؤنث و ضمیر

صیغه‌های امر حاضر

فعل وصل یضربن بود جمع مؤنث غایب بود از فعل مضارع خواستیم جمع مؤنث غایب بنا کنیم از فعل امر غایب لام امر غایب بر سر وی درآوردیم لفظاً عمل نکرد زیرا که نون علامت جمع است نه عوض رفع و معنی عمل نمود و خبر را به طلب بدل کرده لیضربن شد و از امر حاضر نیز شش وجه بازمی‌گردد سه مذکر را بود و سه مؤنث را آنکه مذکر را بود اضرب اضربا اضربوا **اِضْرِبْ** یعنی بزن تو یک مرد حاضر در زمان حال یا در زمان آینده صیغه مفرد مذکر حاضر است از فعل امر حاضر صحیح و مجرد و معلوم اضرب بر وزن افعل همزه علامت امر حاضر صاد فاء الفعل راء عین الفعل باء لام الفعل اضرب امر است از تضرب تاء که حرف مضارع بود از اولش بینداختیم ما بعد تاء ساکن و ابتدا به ساکن محال بود محتاج به همزه وصل شدیم نظر کردیم به عین الفعلش مکسور بود همزه وصل مکسور بر سرش درآوردیم و آخرش را وقف کردیم حرکت آخر به وقفی بیفتاد اضرب شد اضرب

اِضْرِبَا یعنی بزنید شما دو مردان حاضر در زمان حال یا زمان آینده صیغه تثنیه مذکر است از فعل امر حاضر صحیح و مجرد و معلوم اضربا بر وزن افعلا همزه علامت امر حاضر صحیح و مجرد و معلوم اضربا بر وزن افعلا همزه علامت امر حاضر صاد فاء الفعل راء عین الفعل باء لام الفعل الف علامت تثنیه و ضمیر فاعل است اضربا امر است از تضربان تاء که حرف مضارع بود از اولش بینداختیم ما بعد حرف مضارع ساکن و ابتدا به ساکن محال بود محتاج شدیم به همزه وصل به عین الفعلش نظر کردیم مکسور بود همزه وصل مکسور در اولش درآوردیم آخرش را وقف کردیم نون اعرابی به وقفی بیفتاد اضربا باشد

اِضْرِبُوا یعنی بزنید شما همه مردان حاضر در زمان حال یا زمان آینده صیغه جمع مذکر است از فعل امر حاضر صحیح و مجرد و معلوم اضربوا بر وزن افعلوا همزه علامت امر حاضر صاد فاء الفعل راء عین الفعل باء لام الفعل واو که علامت جمع مذکر هم ضمیر فاعل اضربوا امر است از تضربون تاء که حرف مضارع بود از اولش برانداختیم ما بعد تاء ساکن ابتدا به ساکن محال محتاج شدیم به همزه وصل و نظر به عین الفعل او کردیم مکسور همزه وصل مکسور در سرش درآوردیم و آخرش را وقف کردیم نون اعرابی به وقفی بیفتاد اضربوا شد و دانسته که مؤنث را بود اضربی اضربا اضربن

اِضْرِبِی یعنی بزن تو یک زن حاضره در زمان حال یا آینده صیغه مفرده مؤنث است از فعل امر حاضر صحیح و مجرد و معلوم اضربی بر وزن افعلی همزه علامت امر حاضر صاد فاء الفعل راء عین الفعل باء لام الفعل یاء علامت مخاطبه مؤنث و هم ضمیر فاعل اضربی امر است از تضربین تاء که حرف استقبال است از اولش انداختیم ما بعد تاء ساکن ابتدا

اضرب

اضربا

اضربوا

اضربی

صیغهای امر حاضر و امر متکلم

اِضْرِبَا

بساکن محال بود محتاج شدیم بهمزهٔ وصل نظر بعین الفعل او کردیم مکسور بود همزهٔ وصل مکسوره در اولش
در آوردیم و آخر را وقف نمودیم نون اعرابی بوقف افتاد اضربا شد اِضْرِبَا یعنی بزنید شما دو زنان
حاضر و در زمان حال یا زمان آینده صیغهٔ تثنیهٔ مخاطب مؤنث است از فعل امر حاضر صحیح و مجرّد و معلوم اِضْرِبَا
بر وزن اِفْعِلَا همزه علامت امر حاضر ضاد فاء الفعل را عین الفعل باء لام الفعل الف علامت تثنیه و ضمیر فاعل
اِضْرِبَا امر است از تَضْرِبَانِ تا که حرف استقبال بود از اولش برداشتیم ما بعد حرف مضارع ساکن ابتدا بساکن

اِضْرِبْنَ

محال بود محتاج شدیم بهمزهٔ وصل نظر بعین الفعل او کردیم مکسور بود همزهٔ وصل مکسوره در اولش در آوردیم
و آخرش را وقف کردیم نون اعرابی بوقف نیفتاد اِضْرِبْنَ باشد اِضْرِبْنَ یعنی بزنید شما اگر وه زنان حاضر
در زمان حال یا زمان آینده صیغهٔ جمع مؤنث حاضر است از فعل امر صحیح و مجرّد و معلوم اِضْرِبْنَ بر
وزن اِفْعِلْنَ همزه علامت امر حاضر ضاد فاء الفعل راء عین الفعل باء لام الفعل نون علامت جمع مؤنث
بنا کنیم از فعل امر حاضر تا که حرف استقبال بود از اولش برداشتیم ما بعد آن ساکن بود ابتدا بساکن
محال همزهٔ وصل مکسوره در اولش در آوردیم و آخرش را وقف کردیم و نون را بر حال خود گذاشتیم زیرا که نون
علامت جمع است نه عوض رفع وَالْعَلَامَةُ لَا تُغَيَّرُ وَلَا تُحْذَفُ یعنی علامت تغییر داده و حذف کرده نمیشود

هم ضمیر فاعل است نون
در اصل تضربن بود جمع
مؤنث بود از فعل مضارع
خواستیم که جمع
مؤنث

لِاَضْرِبْ

اِضْرِبْنَ شد و اند و که حکایت نفس متکلم بود لِاَضْرِبْ لِيَضْرِبْ لِاَضْرِبْ یعنی باید بزنم من یک مرد یا
یک زن در زمان حال یا زمان آینده صیغهٔ متکلم وحده است از فعل امر صحیح و مجرّد و معلوم لِاَضْرِبْ بر وزن
لِاَفْعِلْ لام لام امر غائب همزه علامت متکلم وحده ضاد فاء الفعل راء عین الفعل باء لام الفعل لِاَضْرِبْ در

لِنَضْرِبْ

در اصل اَضْرِبُ بود متکلم وحده بود از فعل مضارع خواستیم متکلم وحده بنا کنیم از فعل امر لام امر غائب
بر سرش در آوردیم دو عمل کرد لفظا و معنی لفظا عمل کرد حرکت آخر را بجزمی ساقط کرد و معنی عمل کرد
خبر را بدل با نشا کرد لِاَضْرِبْ شد لِنَضْرِبْ یعنی باید بزنیم ما دو مردان یا دو زنان یا گروه مردان یا گروه زنان
در زمان حال یا زمان آینده صیغهٔ متکلم مع الغیر است از فعل امر صحیح و مجرّد و معلوم لِنَضْرِبْ بر وزن لِنَفْعِلْ
لام لام امر غائب و نون علامت متکلم مع الغیر است ضاد فاء الفعل راء عین الفعل باء لام الفعل لِنَضْرِبْ در
اصل نَضْرِبُ بود متکلم مع الغیر بود از فعل مضارع خواستیم متکلم مع الغیر بنا کنیم از فعل امر لام امر غائب بر
سرش در آوردیم دو عمل کرد لفظا و معنی لفظا عمل کرد حرکت آخر را بجزمی ساقط کرد و معنی عمل کرد خبر

صیغه‌های نهی غایب

بدل بانشا کړ لیضرب بیند وانهی بنز چهار ده وجه یاز متکلم د شش ځا المجزوم بود وشش معلوم

ودو حکایت نفس متکلم را بود انش کر مغایب بود سه مذکر را بود وسه مؤنث را بود اینه

مذکر را بود لا یضرب لا یضربا لا یضربوا لا یضرب یعنی بایدنه زند ویکمرد غایب در زمان حال یا آینده

صیغه واحد مذکر غایب است از فعل نهی صحیح مجرد معلوم لا یضرب را اصل یضرب واحد

مغایب بود از فعل مضارع خوانشیم واحد مذکر غایب بنا کینم از فعل نهی لا ناهیه پر سر در آورد دیم

کړ لفظا و معنی لفظا عملکړ حرکت آخر مجزوم ساکن کړ و معنی عملکړ خبر بدل بانشا کړ لا

یضربا **لا یضربا** یعنی باید نه زنند ایشان دو مرد غایب در زمان آینده صیغه تثنیه مذکر

غایب است از فعل نهی صحیح مجرد معلوم لا یضربا اصل یضربان بود تثنیه مذکر غایب بود از فعل

مضارع خوانشیم تثنیه مذکر غایب بنا کینم از فعل نهی لا ناهیه پر سر در آورد دیم دو

کړ لفظا و معنی لفظا عملکړ نون عوض رفع را بجزم ساقط کړ معنی عملکړ خبر بدل با نشا

کړ لا یضربوا **لا یضربوا** یعنی باید نه زنند ایشان گروه مردان غایب در زمان حال یا زمان آینده صیغه

جمع مذکر غایب است از فعل نهی صحیح مجرد معلوم لا یضربوا را اصل یضربون بود جمع مذکر غایب

از فعل مضارع خوانشیم جمع مذکر غایب بنا کینم از فعل نهی لا ناهیه پر سر در آورد دیم دو

عملکړ لفظا و معنی لفظا عملکړ نون عوض رفع را بجزم ساقط کړ و معنی خبر را بدل بانشا

کړ لا یضربوا شد و انسه که مؤنث را بود لا تضرب لا تضربا لا یضربن **لا تضرب** یعنی باید

نزند او یکزن غایبه در زمان حال یا آینده صیغه واحده مؤنث غایبه است از فعل نهی صحیح مجرد معلوم

لا تضرب را اصل تضرب بود مفرده مؤنث غایبه از فعل مضارع خوانشیم مفرده مغایبه مؤنث

بنا کینم از فعل نهی لا ناهیه پر سر در آورد دیم و عملکړ لفظا و معنی لفظا عملکړ حرکت

آخر بجزم ساقط کړ و معنی عملکړ خبر را بدل بانشا کړ لا تضرب شد **لا تضربا** یعنی باید نه زنند

ایشان دو زنان غایبه در زمان حال یا آینده صیغه تثنیه مؤنث غایبه است از فعل نهی صحیح مجرد

معلوم لا تضربا را اصل تضربان بود تثنیه مؤنث غایبه بود از فعل مضارع خوانشیم مؤنث

غایبه بنا کینم از فعل نهی لا ناهیه پر سر در آورد دیم و عملکړ لفظا و معنی عملکړ نون اعرابی را

لا یضرب

لا یضربا

لا یضربوا

لا تضرب

لا تضربا

صیغهای نهی

لا یضربن

نا قص کرد و معنی عمل کرد خبر را بدل با نشا کرد لا یضربن شد لا یضربن یعنی باید نزنند آنها
گروه زنان غایبه در زمان حال یا آینده صیغه جمع مؤنث غایبه است از فعل نهی صحیح مجرد معلوم
لا یضربن در اصل یضربن بود جمع مؤنث غایبه بود از فعل مضارع خواستیم جمع مؤنث غایبه بنا کنیم
از فعل نهی لای ناهیه بر سرش در آوردیم و عمل کرد لفظاً و معنی لفظاً عمل نکرد زیرا که نون علامت جمع
مؤنث است و لکن معنی عمل کرد خبر را بدل با نشا کرد لا یضربن شد انت که مخاطب است مذکر بود و مؤنث
تو مذکر لا تضرب لا تضربا لا تضربوا لا تضرب یعنی باید نزنی تو یک مرد حاضر در زمان حال یا آینده

لا تضرب

صیغه مفرد مذکر مخاطب است از فعل نهی صحیح مجرد معلوم لا تضرب در اصل تضرب بود مفرد
مذکر حاضر بود از فعل مضارع خواستیم مفرد مذکر حاضر بنا کنیم از فعل نهی لای ناهیه بر سرش در
آوردیم و عمل کرد لفظاً و معنی لفظاً عمل کرد حرکت آخر را بجزمی ساقط کرد و معنی عمل کرد خبر را
بدل با نشا کرد لا تضرب شد لا تضربا یعنی باید نزنید شما دو مرد حاضر در زمان حال یا آینده صیغه

لا تضربا

تثنیه مذکر حاضر است از فعل نهی صحیح مجرد معلوم لا تضربا در اصل تضربان بود تثنیه مذکر
مخاطب بود از فعل مضارع خواستیم تثنیه مذکر بنا کنیم از فعل نهی لای ناهیه بر سرش در آوردیم
عمل کرد لفظاً و معنی لفظاً عمل کرد نون اعرابی را بجزمی ساقط کرد و معنی عمل کرد خبر را بدل با نشا کرد لا
تضربا شد لا تضربوا یعنی باید نزنید شما مردان حاضر در زمان حال یا آینده و صیغه جمع مذکر

لا تضربوا

حاضر است از فعل نهی صحیح مجرد معلوم لا تضربوا در اصل تضربون بود از فعل مضارع خواستیم
جمع مذکر حاضر بنا کنیم از فعل نهی لای ناهیه بر سرش در آوردیم و عمل کرد لفظاً و معنی لفظاً
عمل کرد نون اعرابی را بجزمی ساقط کرد و معنی عمل کرد خبر را بدل با نشا کرد لا تضربوا شد واو
که مؤنث را بود لا تضربی لا تضربا لا تضربن لا تضربی یعنی باید نزنی تو یک زن حاضر در زمان حال یا

لا تضربی

آینده صیغه مفرده مؤنثه مخاطبه است از فعل نهی صحیح مجرد معلوم لا تضربی در اصل تضربین
بود مفرده مخاطبه مؤنثه بود از فعل مستقبل خواستیم مفرده مخاطبه مؤنثه بنا کنیم لای ناهیه
بر سرش در آوردیم و عمل کرد لفظاً و معنی لفظاً عمل کرد نون اعرابی را بجزمی ساقط کرد و معنی خبر را
بدل با نشا کرد لا تضربی شد لا تضربا یعنی باید نزنید شما دو زن حاضر در زمان حال یا در زمان آینده

لا تضربن

امثلهٔ مجمل

صیغهٔ تثنیهٔ مؤنث حاضره است از فعل نهی صحیح و مجرد و معلوم لاتضربا در اصل تضربان بود تثنیهٔ حاضره
مؤنث بود از فعل مضارع خواستیم تثنیهٔ حاضرهٔ مؤنث بنا کنیم از فعل نهی لاء ناهیه بر سرش درآوردیم دو
عمل کرد لفظاً و معنیً لفظاً عمل کرد نون اعرابی را بجزمی ساقط کرد و معنیً عمل کرد خبر را بدل بانشا کرد لا
تضربا شد لاتضربن یعنی باید نزنید شما گروه زنان حاضره در زمان حال یا زمان آینده صیغهٔ جمع لاتضربن
مؤنث حاضره است از فعل نهی صحیح و مجرد و معلوم لاتضربن در اصل تضربن بود جمع مخاطبهٔ مؤنث بود
از فعل مضارع خواستیم که جمع مخاطبهٔ مؤنث بنا نمائیم از فعل نهی لاء ناهیه بر سرش درآوردیم لفظاً عمل نکرد
زیرا که نون علامت جمع است نه عوض رفع و معنیً عمل کرد خبر را بدل بانشا نمود لاتضربن شد وانا در لااضرب
حکایت نفس متکلم را بود در اضرب لااضرب لااضرب یعنی باید نزنم من یک مرد یا یک زن در این زمان
یا زمان آینده صیغهٔ متکلم وحده است از فعل نهی صحیح و مجرد و معلوم لااضرب در اصل اضرب بود متکلم
وحده بود از فعل مضارع خواستیم متکلم وحده بنا کنیم از فعل نهی لاء ناهیه بر سرش درآوردیم دو عمل کرد
لفظاً و معنیً لفظاً عمل کرد حرکت آخر را بجزمی ساقط کرد و معنیً عمل کرد خبر را بدل بانشا کرد لااضرب شد
لانضرب یعنی باید نزنیم ما دو مردان یا دو زنان یا گروه مردان یا گروه زنان در این زمان یا زمان آینده لانضرب
صیغهٔ متکلم مع الغیر است از فعل نهی صحیح و مجرد و معلوم لانضرب در اصل نضرب بود متکلم مع الغیر بود
از فعل مضارع خواستیم متکلم مع الغیر بنا کنیم از فعل نهی لاء ناهیه بر سرش داخل کردیم دو عمل کرد لفظاً
و معنیً لفظاً عمل کرد حرکت آخر را بجزمی ساقط کرد و معنیً عمل کرد خبر را بدل بانشا کرد لانضرب شد
از جحد نیز چهارده وجه بنا می کرده شش مغایر را بود شش مخاطب را بود و دو حکایت نفس متکلم را و
شش که مغایر بود سه مذکر را بود و سه مؤنث را اما آنکه مذکر را بود لم یضرب لم یضربا لم یضربوا لم یضرب
یضرب در اصل یعنی نزد او [illegible] آن مرد غائب در [illegible] گذشته صیغهٔ مفرد مذکر غائب است
از فعل جحد صحیح و مجرد و معلوم لم یضرب در اصل یضرب بود واحد مذکر غائب بود از فعل مضارع
خواستیم [illegible] مذکر [illegible] بنا کنیم از فعل جحد لم جازمه بر سرش درآوردیم دو عمل کرد لفظاً و معنیً لفظاً
حرکت آخر را بجزمی ساقط کرد و معنیً نقل نمود معنی مضارع را [illegible] ماضی [illegible] کرد لم یضرب شد
لم یضربا یعنی نزدند ایشان دو مردان غائب در زمان گذشته صیغهٔ تثنیهٔ مذکر غائب است از فعل لم یضربا

علت
قول مغنی چنین
بود که مرد [illegible] غائب
الآن یا در زمان آینده ولیکن
[illegible] چنین است که نزده
است [illegible] مرد غائب در
زمان گذشته

صیغه‌های جحد

جحد صحیح و مجرد و معلوم لم یضربا در اصل یضربان بود تثنیه مذکر غائب بود از فعل مضارع خواستیم تثنیه
مذکر غائب بنا کنیم از فعل جحد لم جازمه در سر وی در آوردیم دو عمل کرد لفظا نون عوض رفع بجزم
ساقط کرد و معنی نقل کرد معنی مضارع را بسوی ماضی و نفی در ماضی کرد لم یضربا شد لم یضربوا یعنی
نزدند ایشان گروه مردان غائب در زمان گذشته صیغهٔ جمع مذکر غائب است از فعل جحد صحیح و مجرد
و معلوم لم یضربوا در اصل یضربون بود جمع مذکر غائب بود از فعل مضارع خواستیم که جمع مذکر غائب
بنا کنیم از فعل جحد لم جازمه بر سر وی در آوردیم دو عمل کرد لفظا و معنی لفظا نون عوض رفع بجزم ساقط
کرد و معنی نقل کرد معنی مضارع را بسوی ماضی و نفی در ماضی نمود لم یضربوا شد و لسته که مؤنثه
بود لم تضرب لم تضربا لم یضربن لم تضرب یعنی نزده است او یک زن غائبه در زمان گذشته صیغه
مفرد مؤنث غائبه است از فعل جحد صحیح و مجرد و معلوم لم تضرب در اصل تضرب بود مفرد مؤنث غائبه
بود از فعل مضارع خواستیم واحده مؤنث غائبه بنا کنیم از فعل جحد لم جازمه بر سر وی در آوردیم دو
عمل کرد لفظا و معنی لفظا حرکت آخر را بجزم ساقط کردانید و معنی نقل کرد معنی مضارع را بسوی ماضی
و نفی در ماضی کرد لم تضرب شد لم تضربا یعنی نزدند ایشان دو زنان غائبه در زمان
گذشته صیغهٔ تثنیه مؤنث غائبه است از فعل جحد صحیح و مجرد و معلوم لم تضربا در اصل تضربان بود تثنیه
مؤنث غائبه بود از فعل مضارع خواستیم تثنیه مؤنث غائبه بنا کنیم از فعل جحد لم جازمه بر سر وی در آوردیم
دو عمل کرد لفظا و معنی لفظا نون اعرابی را بجزم ساقط کرد و معنی نقل کرد معنی مضارع را بسوی ماضی و در
ماضی نفی کرد لم تضربا شد لم یضربن یعنی نزدند ایشان گروه زنان غائبه در زمان گذشته صیغه
جمع مؤنث غائبه است از فعل جحد صحیح و مجرد و معلوم لم یضربن در اصل یضربن بود جمع مؤنث غائبه بود
از فعل مستقبل خواستیم جمع مؤنث غائبه بنا کنیم از فعل جحد لم جازمه بر سر وی در آوردیم لفظا عمل نکرد
که نون علامت جمع مؤنث است نه عوض رفع [illegible] و لکن معنی عمل کرد معنی مضارع
نقل کرد بسوی ماضی و نفی در ماضی نمود لم یضربن شد و اینکه مخاطب بود سه مذکر را بود و سه
مؤنث را آنکه مذکر را بود لم تضرب لم تضربا لم تضربوا لم تضرب یعنی نزدی تو یک مرد حاضر در
زمان گذشته صیغه مفرد مذکر حاضر است از فعل جحد صحیح و مجرد و معلوم لم تضرب در اصل تضرب

صیغهای جحد

بود مفرد مذکر مخاطب بود از فعل مضارع خواستیم مفرد مذکر حاضر بنا کنیم از فعل جحد لم جحد بر سرش درآوردیم دو عمل کرد لفظا و معنی لفظا عمل کرد حرکت آخر را بجزمی ساقط کرد و معنی نقل کرد معنای مضارع را بسوی ماضی و در ماضی نفی کرد لم تضرب شد لم تضربا یعنی نزده اید شما دو مرد حاضر در زمان گذشته صیغه تثنیه مذکر حاضر است از فعل جحد صحیح و مجرد و معلوم لم تضربا در اصل

لم تضربا

تضربان بود تثنیه مذکر مخاطب بود از فعل مضارع خواستیم تثنیه مذکر حاضر بنا کنیم از فعل جحد لم جحد در بر سرش درآوردیم دو عمل کرد لفظا و معنی لفظا نون اعرابی بجزمی ساقط کرد و معنی نقل نمود معنای مضارع را بسوی ماضی و نفی در ماضی نمود لم تضربا باشد لم تضربوا یعنی نزده اید شما گروه مردان

لم تضربوا

حاضر در زمان گذشته صیغه جمع مذکر حاضر است از فعل جحد صحیح و مجرد و معلوم لم تضربوا در اصل تضربون بود جمع مذکر حاضر بود از فعل مستقبل خواستیم جمع مذکر حاضر بنا کنیم از فعل جحد لم جحد در سرش درآوردیم دو عمل کرد لفظا و معنی لفظا نون اعرابی بجزمی ساقط کرد و معنی نقل کرد معنی مضارع را بسوی ماضی و نفی در ماضی کرد لم تضربوا باشد و دانسته که مونث ابود لم تضربی لم تضربا لم تضربن لم تضربی یعنی نزده تو یک زن حاضره در زمان گذشته صیغه مفرده مونث حاضره است در زمان

لم تضربی

از فعل جحد صحیح و مجرد و معلوم لم تضربی در اصل تضربین بود مفرده مونث حاضره بود از فعل مضارع خواستیم مفرده مونث حاضره بنا نمائیم از فعل جحد لم جحد در سرش درآوردیم دو عمل کرد لفظا و معنی لفظا نون اعرابی بجزمی ساقط کرد و معنی نقل کرد معنی مضارع را بسوی ماضی و نفی در ماضی کرد لم تضربی شد

لم تضربا

لم تضربا یعنی نزده اید شما دو زنان حاضره در زمان گذشته صیغه تثنیه مونث حاضره است از فعل جحد صحیح و مجرد و معلوم لم تضربا در اصل تضربان بود تثنیه مونث حاضره بود از فعل مضارع خواستیم تثنیه مونث حاضره بنا کنیم از فعل جحد لم جحد بر سرش درآوردیم دو عمل کرد لفظا و معنی لفظا نون اعرابی بجزمی ساقط نمود و معنی نقل کرد معنی مضارع را بسوی ماضی و نفی در ماضی کرد لم تضربا باشد لم تضربن یعنی نزده اید

لم تضربن

شما گروه زنان حاضره در زمان گذشته صیغه جمع مونث حاضره است از فعل جحد صحیح و مجرد و معلوم لم تضربن در اصل تضربن بود جمع مونث مخاطبه بود از فعل مضارع خواستیم جمع مونث حاضره بنا کنیم از فعل جحد لم جحد در سرش [illegible] لفظا عمل نکرد زیرا که نون علامت جمع مونث است نه عوض رفع و معنی [illegible]

صیغه‌های نفی

لم اضرب

لم نضرب

دو مردان یا دو زنان

لا یضرب

لا یضربان

لا یضربون

لا تضرب

عمل کرد نقل نمود معنی مضارع را بسوی ماضی و نفی در ماضی کرد لم تضربن شد و اندر حکایت ※

نفس متکلم بود لم اضرب لم نضرب لم اضرب یعنی نزده ام من یک مرد یا یک زن در زمان گذشته ※

صیغه متکلم وحده است از فعل جحد صحیح و مجرد و معلوم لم اضرب در اصل اضرب بود متکلم وحده ※

بود از فعل مضارع خواستیم متکلم وحده بنا کنیم از فعل جحد لم جازمه بر سرش درآوردیم دو عمل کرد لفظا

و معنی لفظا حرکت آخر را بجزمی ساقط کرد و معنی نقل کرد معنی مضارع را بسوی ماضی و در ماضی نفی کرد

لم اضرب شد لم نضرب یعنی نزده ایم ما گروه مردان یا گروه زنان در زمان گذشته صیغه متکلم

مع الغیر است از فعل جحد صحیح و مجرد و معلوم لم نضرب در اصل نضرب بود متکلم مع الغیر بود از مضارع

خواستیم متکلم مع الغیر بنا کنیم از فعل جحد لم جازمه در سرش درآوردیم دو عمل کرد لفظا و معنی لفظا حرکت

آخر را بجزمی ساقط نمود و معنی نقل نمود معنی مضارع را بسوی ماضی و نفی در ماضی کرد لم نضرب شد

از نفی نیز چهارده وجه باز می‌گردد شش مغایب بود و شش مخاطب بود و حکایت نفس متکلم دو

که مغایب بود سه مذکر را بود و سه مؤنث را آنچه که مذکر را بود لا یضرب لا یضربان لا یضربون لا یضرب

یعنی نمی‌زند او یک مرد غایب در زمان آینده صیغه واحد مذکر غایب است از فعل نفی صحیح و مجرد و معلوم

لا یضرب در اصل یضرب بود مفرد مذکر غایب بود از فعل مضارع خواستیم مفرد مذکر غایب بنا کنیم از

فعل نفی لا نافیه در سرش درآوردیم مضارع مثبت را منفی کرد لا یضرب شد لا یضربان یعنی نمی‌زنند

ایشان دو مردان غایب در زمان آینده صیغه تثنیه مذکر غایب است از فعل نفی صحیح و مجرد و معلوم یضربان

در اصل یضربان بود تثنیه مذکر غایب بود از فعل مضارع خواستیم تثنیه مذکر غایب بنا کنیم از فعل نفی لا

نافیه در سرش درآوردیم مضارع مثبت را منفی کرد لا یضربان شد لا یضربون یعنی نمی‌زنند ایشان گروه

مردان در زمان آینده صیغه جمع مذکر غایب است از فعل نفی صحیح و مجرد و معلوم لا یضربون در اصل یضربون

بود جمع مذکر غایب بود از فعل مضارع خواستیم که جمع مذکر غایب بنا کنیم از فعل نفی لا نافیه بر سرش درآوردیم

مضارع مثبت را منفی کرد لا یضربون شد و آنچه که مؤنث را بود لا تضرب لا تضربان لا یضربن لا تضرب

یعنی نمی‌زند او یک زن غایبه در زمان آینده صیغه مفرد مؤنث غایبه است از فعل نفی صحیح و مجرد و معلوم

تضرب در اصل تضرب بود مفرد مؤنث غایبه بود از فعل مضارع خواستیم مفرد مؤنث غایبه بنا کنیم

صیغه‌های نفی

لا تضربا — لا تضربن

از فعل نفی لاء نافیه بر سرش در آوردیم مضارع مثبت را منفی کرد لا تضرب شد لا تضربا یعنی
نزنند ایشان دو زنان غایبه در زمان آینده صیغه تثنیه مؤنث غائبه است از فعل نفی صحیح و مجرد و معلوم
لا تضربان در اصل تضربان بود تثنیه مؤنث غائبه بود از فعل مضارع خواستیم تثنیه مؤنث غائبه بنا کنیم از
فعل نفی لاء نافیه بر سرش در آوردیم مضارع مثبت را منفی کرد لا تضربان شد لا یضربن یعنی نزنند
ایشان گروه زنان غایبه در زمان آینده صیغه جمع مؤنث غائبه است از فعل نفی صحیح و مجرد و معلوم لا یضربن
در اصل یضربن بود جمع مؤنث غایبه بود از فعل مضارع خواستیم جمع مؤنث غائبه بنا نمائیم از فعل نفی لاء
نافیه بر سرش در آوردیم مضارع مثبت را منفی کرد لا یضربن شد و دانسته که مخاطب را بود دسته مذکر را بود دو دسته

لا تضرب — لا تضربا

مؤنث را دسته که مذکر را بود لا تضرب لا تضربا لا تضربوا لا تضرب یعنی نزنی تو یک مرد حاضر در زمان
آینده صیغه مفرد مذکر مخاطب است از فعل نفی صحیح و مجرد و معلوم لا تضرب در اصل تضرب بود مفرد
مذکر حاضر بود از فعل مضارع خواستیم مفرد مذکر حاضر بنا کنیم از فعل نفی لاء نافیه بر سرش در آوردیم مضارع
مثبت را منفی کرد لا تضرب شد لا تضربا یعنی نزنید شما دو مردان حاضر در زمان آینده صیغه تثنیه
مذکر مخاطب است از فعل نفی صحیح و مجرد و معلوم لا تضربان اصلش تضربان بود تثنیه مذکر حاضر بود از
فعل مضارع خواستیم که تثنیه مذکر مخاطب بنا نمائیم از فعل نفی لاء نافیه بر سرش در آوردیم مضارع مثبت را

لا تضربوا — لا تضربی

منفی کرد لا تضربان شد لا تضربوا یعنی نزنید شما گروه مردان حاضر در زمان آینده صیغه جمع مذکر
حاضر است از فعل نفی صحیح و مجرد و معلوم لا تضربوا اصلش تضربون بود جمع مذکر مخاطب بود از فعل مضارع
خواستیم جمع مذکر مخاطب بنا کنیم از فعل نفی لاء نافیه بر سرش در آوردیم مضارع مثبت را منفی کرد لا تضربون شد
و دانسته که مؤنث را بود لا تضربی لا تضربا لا تضربن لا تضربی یعنی نزنی تو یک زن حاضره در زمان
آینده صیغه واحده مؤنث حاضره است از فعل نفی صحیح و مجرد و معلوم لا تضربی در اصل تضربین بود واحده
مؤنث حاضره بود از فعل مضارع خواستیم که واحده مؤنث بنا کنیم از فعل نفی لاء نافیه بر سرش در آوردیم

لا تضربا

مضارع مثبت را منفی کرد لا تضربین شد لا تضربا یعنی نزنید شما دو زنان حاضره در زمان آینده
صیغه تثنیه مؤنث حاضره است از فعل نفی صحیح و مجرد و معلوم لا تضربان اصلش تضربان بود تثنیه مؤنث
مخاطبه بود از فعل مستقبل خواستیم تثنیه مؤنث بنا کنیم از فعل نفی لاء نافیه بر سرش در آوردیم مضارع مثبت را منفی

صیغه‌های نفی و استفهام

۲۵ لا تَضْرِبْنَ

کرده لا تضربان شد لا تَضْرِبْنَ یعنی مزنید شما گروه زنان حاضره در زمان آینده صیغهٔ جمع مؤنث حاضره
است از فعل نفی صحیح و مجرد و معلوم لا تَضْرِبْنَ اصلش تَضْرِبْنَ بود جمع مؤنث حاضره بود از فعل مضارع خواستیم
جمع مؤنث حاضره بنا نماییم از فعل نفی لا نافیه بر سرش در آوردیم مضارع مثبت را منفی کردیم لا تضربن شد

لا اَضْرِبُ لا نَضْرِبُ

و آن دو که حکایت نفس متکلم بود لا اَضْرِبُ لا نَضْرِبُ است لا اَضْرِبُ یعنی نمی‌زنم من یک مرد یا یک زن در
زمان آینده صیغهٔ متکلم وحده است از فعل نفی صحیح و مجرد و معلوم لا اَضْرِبُ در اصل اَضْرِبُ بود متکلم
وحده بود از فعل مضارع خواستیم متکلم وحده بنا کنیم از فعل نفی لا نافیه بر سرش در آوردیم مضارع
مثبت را منفی کردیم لا اَضْرِبُ شد لا نَضْرِبُ یعنی نمی‌زنیم ما دو مردان یا دو زنان یا گروه مردان یا گروه زنان
در زمان آینده صیغهٔ متکلم مع الغیر است از فعل نفی صحیح و مجرد و معلوم لا نَضْرِبُ اصلش نَضْرِبُ بود متکلم
مع الغیر بود از فعل مضارع خواستیم متکلم مع الغیر بنا نماییم از فعل نفی لا نافیه بر سرش در آوردیم مضارع
مثبت منفی کردیم لا نضرب شد و از استفهام نیز چهارده وجه بازمی‌گردد شش مغایب بود و شش
مخاطب بود و دو حکایت نفس متکلم بود شش که مغایب بود سه مذکر بود و سه مؤنث آن سه که مذکر بود

هل یَضْرِبُ هل یَضْرِبانِ

هَلْ یَضْرِبُ هَلْ یَضْرِبانِ هَلْ یَضْرِبُونَ هَلْ یَضْرِبُ یعنی آیا می‌زند یک مرد غائب در زمان آینده صیغهٔ
واحد مذکر غائب است از فعل استفهام صحیح و مجرد و معلوم هَلْ یَضْرِبُ هَلْ یَضْرِبُ در اصل یَضْرِبُ
بود مفرد مذکر غائب بود از فعل مستقبل خواستیم مفرد مذکر غائب بنا کنیم از فعل استفهام هل استفهامیه
بر سرش در آوردیم خبر را بدل به انشا کردیم هل یضرب شد هَلْ یَضْرِبانِ یعنی آیا می‌زنند ایشان
دو مردان غائب در زمان آینده صیغهٔ تثنیه مذکر غائب است از فعل استفهام صحیح و مجرد و معلوم هل یضربان
در اصل یَضْرِبانِ بود تثنیه مذکر غائب بود از فعل مضارع خواستیم تثنیه مذکر غائب بنا کنیم از فعل استفهام

هل یَضْرِبُونَ هل تَضْرِبُ

هل استفهامیه بر سرش در آوردیم خبر را بدل به انشا کردیم هل یضربان شد هَلْ یَضْرِبُونَ یعنی آیا
می‌زنند ایشان گروه مردان غائب در زمان آینده صیغهٔ جمع مذکر غائب است از فعل استفهام صحیح و مجرد
و معلوم هَلْ یَضْرِبُونَ در اصل یَضْرِبُونَ بود جمع مذکر غائب بود از فعل مضارع خواستیم جمع مذکر غائب
بنا کنیم از فعل استفهام هل استفهامیه بر سرش در آوردیم خبر را بدل نمودیم به انشا هل یضربون شد و
آن سه که مؤنث بود هَلْ تَضْرِبُ هَلْ تَضْرِبانِ هَلْ یَضْرِبْنَ هَلْ تَضْرِبُ یعنی آیا می‌زند یک زن غائب

مثال [illegible] نهم

در زمان آینده صیغهٔ مفرد مؤنث غایبه است از فعل استفهام صحیح و مجرد و معلوم هل تضرب در اصل
تضرب بود مفرد مؤنث غایبه بود از فعل مضارع خواستیم که مفرد مؤنث غایبه بنا کنیم از فعل استفهام
هل استفهامیه در سرش در آوردیم خبر را بدل کردیم با انشا هل تضرب شد هل تضربان یعنی آیا
میزنند ایشان دو زن غایبه در زمان آینده صیغهٔ تثنیهٔ مؤنث غایبه است از فعل استفهام صحیح و مجرد
و معلوم هل تضربان در اصل تضربان بود تثنیهٔ مؤنث غایبه بود از فعل مستقبل خواستیم تثنیهٔ مؤنث
غایبه بنا کنیم از فعل استفهام هل استفهامیه در سرش در آوردیم خبر را بدل با انشا کردیم هل تضربان
شد هل یضربن یعنی آیا میزنند ایشان گروه زنان غایبه در زمان آینده صیغهٔ جمع مؤنث غایبه
است از فعل استفهام صحیح و مجرد و معلوم هل یضربن در اصل یضربن بود جمع مؤنث غایبه بود از فعل
مستقبل خواستیم جمع مؤنث غایبه بنا کنیم از فعل استفهام هل استفهامیه بر سرش در آوردیم خبر را بدل
با انشا کردیم هل یضربن شد [illegible] تضرب [illegible] مذکر بود [illegible] مذکر بوده
[illegible] هل تضرب یعنی آیا میزنی تو یک مرد حاضر در زمان آینده صیغهٔ
مفرد مذکر حاضر است از فعل استفهام صحیح و مجرد و معلوم هل تضرب در اصل تضرب بود مفرد مذکر
حاضر بود از فعل مستقبل خواستیم مفرد مذکر حاضر بنا کنیم از فعل استفهام هل استفهامیه بر سرش
در آوردیم خبر را بدل با انشا کردیم هل تضرب شد هل تضربان یعنی آیا میزنید شما دو مردان حاضر
در زمان آینده صیغهٔ تثنیهٔ مذکر مخاطب است از فعل استفهام صحیح و مجرد و معلوم هل تضربان در
اصل تضربان بود تثنیهٔ مذکر حاضر بود از فعل مضارع خواستیم تثنیهٔ مذکر مخاطب بنا کنیم از فعل استفهام
هل استفهامیه بر سرش در آوردیم خبر را بدل با انشا کردیم هل تضربان شد هل تضربون یعنی آیا
میزنید شما گروه مردان حاضر در زمان آینده صیغهٔ جمع مذکر مخاطب است از فعل استفهام صحیح
و مجرد و معلوم هل تضربون در اصل تضربون بود جمع مذکر حاضر بود از فعل مضارع خواستیم جمع
مذکر حاضر بنا کنیم از فعل استفهام هل استفهامیه بر سرش در آوردیم خبر را بدل با انشا کردیم هل
تضربون شد [illegible] هل تضربین یعنی آیا
میزنی تو یک زن حاضره در زمان آینده صیغهٔ مفرد مؤنث حاضره است از فعل استفهام صحیح و مجرد

هل تضربان

هل یضربن

هل تضرب

هل تضربان

هل تضربون

هل تضربین

۲۷

صیغهای استفهام

ومعلوم هل تضربن بُد در اصل تضربین بود مفرده مؤنث حاضره بود از فعل مضارع خواستیم مفرده مؤنث
حاضره بنا نماییم از فعل استفهام هل استفهامیه در سرش در آوردیم خبر را بدل کردیم بانشا هل تضربن
شد هل تضربان یعنی آیا میزنید شما دو زنان حاضره در زمان آینده صیغه تثنیه مخاطبه مؤنث است
از فعل استفهام صحیح مجرد و معلوم هل تضربان در اصل تضربان بود تثنیه مؤنث مخاطبه بود از فعل
مضارع خواستیم تثنیه مخاطبه مؤنث بنا کنیم از فعل استفهام هل استفهامیه بر سرش در آوردیم خبر را
بدل کردیم بانشا هل تضربان شد هل تضربن یعنی آیا میزنید شما گروه زنان حاضره در زمان
آینده صیغه جمع مؤنث مخاطبه است از فعل استفهام صحیح مجرد و معلوم هل تضربن در اصل تضربن
بود جمع مؤنث مخاطبه بود از فعل مضارع خواستیم جمع مؤنث حاضره بنا کنیم از فعل استفهام هل
استفهامیه بر سرش در آوردیم خبر را بدل بانشا نمودیم هل تضربن شد و اما حکایت نفس متکلم
بود هل اضرب هل نضرب هل اضرب یعنی آیا میزنم من یک مرد یا یک زن در زمان آینده صیغه متکلم
وحده است از فعل استفهام صحیح مجرد و معلوم هل اضرب در اصل اضرب بود متکلم وحده بود از فعل
مضارع خواستیم متکلم وحده بنا کنیم از فعل استفهام هل استفهامیه در سرش در آوردیم خبر را بدل
کردیم بانشا هل اضرب شد هل نضرب یعنی آیا میزنیم ما دو مردان یا دو زنان یا گروه مردان یا گروه
زنان در زمان آینده صیغه متکلم مع الغیر است از فعل استفهام صحیح مجرد و معلوم هل نضرب در اصل
نضرب بود متکلم مع الغیر بود از فعل مضارع خواستیم متکلم مع الغیر بنا کنیم از فعل استفهام هل استفهامیه
بر سرش در آوردیم خبر را بدل بانشا کردیم هل نضرب شد هل حرف استفهام و نون علامت متکلم مع
الغیر ضاد فاء الفعل و راء عین الفعل و باء لام الفعل تمّ کتاب الامثلة و شرحها علی ید الاقل

العبد الجانی محمد حبیب الله الاصفهانی غفر الله لهما ولوالدیهما
ولجمیع المؤمنین والمؤمنات بحق نبیه و ولیه و آلهما الطاهرین
صلوات الله علیهم اجمعین فی شهر
ذیحجة الحرام سنه [illegible]

هل تضربان

هل تضربن

هل نضرب

بسم الله الرحمن الرحیم

هذا کتاب صرف میر

بدان ایدک الله تعالی فی الدارین که کلمات لغت عرب بر سه گونه است اسم است و فعل است و حرف اسم چون رجل و علم و فعل چون ضرب و دحرج و حرف چون من و الی و تصریف در لغت گردانیدن چیزی است از جانبی بجانبی و از حالی بحالی و در اصطلاح علما عبارتست از گردانیدن یک لفظ سوی صیغهای مختلفه تا حاصل شود از آن معنیهای متفاوته و تصریف در اسم کمتر باشد چون رجل رجلان رجال و رجیل و تصریف در فعل بیشتر باشد چون ضرب ضربا ضربوا ضربت ضربتا ضربن ضربت ضربتما ضربتم ضربت ضربتما ضربتن ضربت ضربنا و چون یضرب یضربان یضربون تضرب تضربان یضربن تضرب تضربان تضربون تضربین تضربان تضربن اضرب نضرب و تصریف در حرف نباشد زیرا که در حرف تصرف نیست

فصل اسم را سه بنا است ثلاثی و رباعی و خماسی و هر یک از این سه بنا بر دو وجه است یکی مجرد یعنی که همه حروف وی اصلی باشد و دیگری مزید فیه یعنی در او حرف زائد باشد و فعل را دو بنا است ثلاثی و رباعی و هر یک از این دو بنا بر دو وجه است مجرد و مزید فیه چنانکه در اسم گفته شد

فصل میزان در شناختن حروف اصلی از حروف زائد فاء و عین و لام است پس هر حرفی که در مقابل یکی از این حروف ثلثه باشد اصلی بود چون رجل که بر وزن فعل است و نصر که بر وزن فعل است و هر حرفی که در مقابل این حروف نباشد زائد بود چون ضارب و ناصر که بر وزن فاعل است و یضرب و یطلب که بر وزن یفعل است و در بنای رباعی اسم و فعل لام یکبار مکرر می شود و در بنای خماسی اسم لام دو بار

مگر زبی شود چنانچه معلوم کرده دانسته شد **فصل** ۱۶ ثلاثی مجرد را ده صیغه است چون
فَلْسٌ و فَرَسٌ و کَتِفٌ و عَضُدٌ و حِبْرٌ و عِنَبٌ و قُفْلٌ و صُرَدٌ و اِبِلٌ و عُنُقٌ و مزید فیه اسم ثلاثی بسیار است و اسم
رباعی مجرد را پنج صیغه است چون جَعْفَرٌ و دِرْهَمٌ و زِبْرِجٌ و بُرْثُنٌ و قِمَطْرٌ و مزید فیه وی اندک است و اسم
خماسی مجرد را چهار صیغه است چون سَفَرْجَلٌ و قِرْطَعْبٌ و جَحْمَرِشٌ و قُذَعْمِلٌ و مزید فیه وی بغایت
اندک است و فعل ثلاثی مجرد را سه صیغه است چون نَصَرَ و عَلِمَ و شَرُفَ و مزید فیه وی بسیار
است چنانکه می آید و فعل رباعی مجرد را یک بنا است چون دَحْرَجَ که بر وزن فَعْلَلَ است و مزید
فیه وی اندک است چنانکه مذکور خواهد شد **فصل** ۱۷ هر اسمی و فعلی که در حروف اصول
وی همزه باشد و تضعیف و حرف علت نباشد از صحیح و سالم خوانند چون رَجُلٌ و نَصَرَ و هر چه
در وی همزه باشد از مهموز خوانند چون اَمْرٌ و اَمَرَ و هر چه در وی تضعیف باشد یعنی دو حرف
اصلی وی از یک جنس بوده باشد از مضاعف خوانند چون مَدٌّ و مَدَّ و هر چه در وی حرف علت
باشد که آن واو و یا و الفی است که منقلب باشد از واو و یا از معتل خوانند پس اگر حرف علت
بجای فاء بود از معتل الفاء و مثال خوانند چون وَعْدٌ و وَعَدَ و اگر بجای عین بود از
معتل العین و اجوف خوانند چون قَوْلٌ و قَالَ و اگر بجای لام بود از معتل اللام و ناقص خوانند
چون رَمْیٌ و رَمَی و هر گاه در معتل دو حرف علت باشد از لفیف خوانند پس اگر حرف
علت بجای فاء و لام باشد از لفیف مفروق خوانند چون وَقْیٌ و وَقَی و اگر بجای عین و لام
بود باشد از لفیف مقرون خوانند چون طَیٌّ و طَوَی پس مجموع اسماء و افعال بر هفت نوع بود
صحیح است و مثال است و مضاعف و لفیف و ناقص و مهموز و اجوف و احوال هر یک از
اینها در کتاب روشن کرده دانسته شد **فصل** ۱۸ دانسته شد که فعل ثلاثی مجرد را سه صیغه
است فَعَلَ چون نَصَرَ و فَعِلَ چون عَلِمَ و فَعُلَ چون شَرُفَ و این هر سه فعل ماضی است که دلالت
می کند بر زمان گذشته و هر یکی را مستقبل هست که دلالت می کند بر زمان آینده و مستقبل
فَعَلَ سه است فَعَلَ یَفْعُلُ چون نَصَرَ یَنْصُرُ و فَعَلَ یَفْعِلُ چون ضَرَبَ یَضْرِبُ و فَعَلَ یَفْعَلُ چون

منَع یمنَع و مستقبل فعِل دو است فعِل یفعَل چون علِم یعلَم و فعِل یفعِل چون حسِب یحسِب و مستقبل فعُل یک است فعُل یفعُل چون شرُف یشرُف پس مجموع ابواب ثلاثی که ماضی وی مجرد است از حروف زوائد شش است فعَل یفعُل چون نصَر ینصُر و فعَل یفعِل چون ضرَب یضرِب و فعِل یفعَل چون علِم یعلَم و این سه باب را اصول خوانند زیرا که حرکت عین ماضی مخالف حرکت عین مستقبل است و فعَل یفعَل چون منَع یمنَع و فعِل یفعِل چون حسِب یحسِب و فعُل یفعُل چون شرُف یشرُف و این سه باب را فروع خوانند زیرا که حرکت عین ماضی موافق حرکت عین مستقبل است

فصل فعل ثلاثی مزید فیه [illegible] باب افعال اَفعَلَ یُفعِلُ اِفعالاً چون اَکرَمَ یُکرِمُ اِکراماً باب تفعیل فعَّلَ یُفعِّلُ تفعیلاً چون صرَّفَ یُصرِّفُ تصریفاً باب مفاعله فاعَلَ یُفاعِلُ مُفاعلةً [illegible] باب افتعال افتعَلَ یفتعِلُ افتعالاً چون اکتسَبَ یکتسِبُ اکتساباً [illegible] انفعَلَ ینفعِلُ انفعالاً چون انصرَفَ ینصرِفُ انصرافاً باب تفعّل [illegible] چون تصرَّفَ یتصرَّفُ تصرُّفاً باب تفاعُل تفاعَلَ یتفاعَلُ تفاعُلاً [illegible] [illegible] [illegible] باب استفعال استفعَلَ یستفعِلُ استفعالاً چون استخرَجَ یستخرِجُ استخراجاً [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

زیر مقدم داشتن افعال [illegible]
مزاسند است بر ابواب که [illegible] حرف زائد [illegible]
برای رعایت ترتیب طبیعی [illegible] حسب یحسب [illegible]
[illegible]
زیاده است [illegible]
بلکه نخواستند یک حرف
حرکت تعلیل [illegible]
در فعل مستقبل العین مضارع مکسور [illegible]
زیاده است [illegible] مخالف است [illegible]
گویند [illegible] فرع [illegible]
[illegible]

باب دو حرف زائد است **فصل** بدانکه اسم بر دو قسم است مصدر و غیر مصدر مصدر
آنست که در آخر معنی فارسی وی تا و نون یا دال و نون باشد مثل القتل بمعنی کشتن والضرب بمعنی
زدن و فعل ماضی و مضارع و امر و نهی و اسم فاعل و اسم مفعول و اسم آلة و اسم زمان و مکان همه از
مصدر مشتق‌اند **فصل** باب فَعَلَ یَفْعُلُ النَّصر یاری کردن ماضی وی چهارده مثال بود شش
مغایب و مغایبه را بود و شش مخاطب و مخاطبه را بود و حکایت نفس متکلم را آنشش که مغایب را بود سه
مذکر را بود و سه مؤنث را آنسه که مذکر را بود چون نَصَرَ نَصَرَا نَصَرُوا و آنسه که مؤنث را بود چون
نَصَرَتْ نَصَرَتَا نَصَرْنَ و آنشش که مخاطب را بود سه مذکر را بود و سه مؤنث را آنسه که مذکر را بود
چون نَصَرْتَ نَصَرْتُمَا نَصَرْتُمْ و آنسه که مؤنث را بود چون نَصَرْتِ نَصَرْتُمَا نَصَرْتُنَّ و آن دو که حکایت
نفس متکلم را بود چون نَصَرْتُ نَصَرْنَا و مستقبل این چهارده مثال است بر این قیاس کرد آنسته شد
ماضی چون یَنْصُرُ یَنْصُرَانِ یَنْصُرُونَ تَنْصُرُ تَنْصُرَانِ یَنْصُرْنَ تَنْصُرُ تَنْصُرَانِ تَنْصُرُونَ تَنْصُرِینَ
تَنْصُرَانِ تَنْصُرْنَ أَنْصُرُ نَنْصُرُ و دیگر ابواب پنجگانه نیز بر این قیاس بود چون ضَرَبَ ضَرَبَا ضَرَبُوا
الی آخره و عَلِمَ عَلِمَا عَلِمُوا الخ و مَنَعَ مَنَعَا مَنَعُوا الخ و حَسِبَ حَسِبَا حَسِبُوا الخ و شَرُفَ شَرُفَا شَرُفُوا
الخ و مستقبل چون یَنْصُرُ یَنْصُرَانِ یَنْصُرُونَ الخ و یَضْرِبُ یَضْرِبَانِ یَضْرِبُونَ الخ و یَعْلَمُ یَعْلَمَانِ
یَعْلَمُونَ الخ و یَمْنَعُ یَمْنَعَانِ یَمْنَعُونَ الخ و یَحْسِبُ یَحْسِبَانِ یَحْسِبُونَ الخ و یَشْرُفُ یَشْرُفَانِ یَشْرُفُونَ
الخ **فصل** فعل مستقبل از فعل ماضی گیرند بزیادتی یکی از حروف اَتَیْنَ که در اول وی
آورند و آخر را مضموم نمایند و بعضی حرف زاید [illegible] باشد و این حروف مفتوح باشد الا در
چهار باب اَفْعَلَ و فَعَّلَ و فَاعَلَ و فَعْلَلَ که در این چهار باب مضموم باشند و فعل مستقبل بمعنی
حال و استقبال آید چنانکه گوئی اَنْصُرُ یعنی یاری کنم و یاری می‌کنم و هرگاه در وی سین و سوف در
آید حال نباشد چون سَیَنْصُرُ و اگر سین یا سوف در وی [illegible] استقبال باشد چون سَیَنْصُرُ و سَوْفَ
یَنْصُرُ **فصل** [illegible] نصر علامت تثنیه مذکر [illegible] و علامت جمع
مذکر و ضمیر فاعل [illegible] که در نَصَرْتُ [illegible]

است وضمیر فاعل نیست والف در نصرتا علامت تثنیه مؤنث وضمیر فاعلست وتاء علامت
تانیث فاعل است ونون در نصرن علامت جمع مؤنث وضمیر فاعلست وتاء مفتوحه در نصرتَ
علامت واحد مخاطب وضمیر فاعلست وتاء مکسوره در نصرتِ علامت واحد مخاطبه وفاعل
فعلست وتما در نصرتما علامت ضمیر تثنیه مذکر مخاطب وگاه ضمیر تثنیه مؤنث مخاطبه است وفاعل
فعلست وتم در نصرتم ضمیر جمع مذکر مخاطب وفاعل فعلست وتن در نصرتن ضمیر جمع مؤنث
مخاطبه وفاعل فعلست وتاء مضمومه در نصرتُ ضمیر واحد متکلم است خواه مذکر باشد خواه
مؤنث وفاعل فعلست ونا در نصرنا ضمیر متکلم با غیر است وفاعل فعلست خواه تثنیه باشد
خواه جمع وخواه مذکر باشد وخواه مؤنث وفاعل نصرَ ونصرتْ شاید که ظاهر باشد چون نصر
زید ونصرت هند وشاید که ضمیر مستتر باشد چون زید نصر ای هو وهند نصرت ای هی
فصل یاء در ینصر ویضرب علامت غیبت وحرف استقبالست والف در ینصران ویضربان
علامت تثنیه مذکر وضمیر فاعلست ونون عوض رفعست که در واحد بوده ویاء در ینصرون و
یضربون همچنان علامت غیبت وحرف استقبالست وواو علامت جمع مذکر وفاعل فعلست و
نون عوض رفعست که در واحد بوده وایضا برای مناسبت واوست وتاء در تنصر وتضرب و
تنصران وتضربان علامت غائبه مؤنثه است والف علامت تثنیه وهم ضمیر فاعل ونون عوض رفع
است که در واحد بوده ویاء در ینصرن ویضربن علامت غیبت وحرف استقبالست ونون علامت
جمع مؤنث وضمیر فاعلست وتاء در تنصر وتضرب علامت خطاب وحرف استقبالست وانت در وی
مستتر است ای انت که فاعل فعلست وتاء در تنصران وتضربان علامت خطاب وحرف استقبالست و
الف علامت تثنیه مذکر وضمیر فاعلست ونون عوض رفع است که در واحد بوده وتاء در تنصرون و
تضربون علامت خطاب وحرف استقبالست وواو ضمیر جمع مذکر است ونون عوض رفعست که
در واحد بوده وتاء در تنصرین وتضربین علامت خطاب وحرف استقبالست ویاء ضمیر واحد مؤنث
وفاعل فعلست ونون عوض رفعست که در واحد مذکر بوده است وتاء در تنصران وتضربان

[illegible marginal notes]

علامت ... حرف استقبال است و الف علامت تثنیه و هم ضمیر فاعل است و نون عوض
رفع است که در واحد بوده و تاء در تَضْرِبَانِ و تَضْرِبْنَ علامت خطاب و حرف استقبال
و نون ضمیر جمع مؤنث و فاعل فعل است و همزه در اَضْرِبُ و اِضْرِبُ علامت متکلم وحده است
و انا در وی مستتر است دائما که فاعلش باشد و نون در نَضْرِبُ و نَضْرِبُ علامت متکلم مع الغیر
است و نحن در وی مستتر است دائما که فاعل فعل است و فاعل یَضْرِبُ و تَضْرِبُ شاید که ظاهر باشد
چون یَضْرِبُ زَیْدٌ و تَضْرِبُ هِنْدٌ و شاید که ضمیر مستتر باشد چون زَیْدٌ یَضْرِبُ و هِنْدٌ تَضْرِبُ

فصل چون بر فعل مستقبل حروف ناصبه در آید یعنی اَنْ و لَنْ و کَیْ و اِذَنْ منصوب کند
چون اَنْ اَطْلُبَ و لَنْ اَطْلُبَ و کَیْ اَطْلُبَ و اِذَنْ اَطْلُبَ و نونهائی که عوض رفع بودند بنصب ساقط
شوند چون لَنْ یَطْلُبَا و لَنْ یَطْلُبُوا و لَنْ تَطْلُبَا و لَنْ تَطْلُبُوا و نون یَطْلُبْنَ و تَطْلُبْنَ بحال خود باشد
و چون در فعل مستقبل حروف جازمه در آید حرکت آخر در پنج لفظ که اِن یَطْلُبُ غائب مذکر
است و تَطْلُبُ غائبه مؤنث و هم مخاطب مذکر است و اَطْلُبُ و نَطْلُبُ که در حکایت نفس متکلم
است بجزم بیفتد و حروف جازمه پنج است لَمْ و لَمَّا و لام امر و لاء نهی و اِنْ شرطیه چنانکه
گوئی لَمْ یَضْرِبْ لَمْ یَضْرِبْ لَمْ نَضْرِبْ و الی آخره و لَمَّا یَضْرِبْ لَمَّا یَضْرِبْ لَمَّا یَضْرِبْ و الی آخره و لا یَضْرِبْ لا یَضْرِبْ
لا یَضْرِبْ و الی آخره و لِیَضْرِبْ لِیَضْرِبْ لِیَضْرِبْ و الی آخره و اِنْ یَضْرِبْ اِنْ یَضْرِبْ اِنْ یَضْرِبْ و الی آخره و نونهائی
که عوض رفع بودند ساقط شوند بجزم و لام امر در پیش غائب و غائبه داخل شود چنانکه گوئی لِیَضْرِبْ
لِیَضْرِبَا لِیَضْرِبُوا لِتَضْرِبْ لِتَضْرِبَا لِیَضْرِبْنَ و این را امر غائب خوانند و در صیغه متکلم نیز در آید
شود چون لِاَضْرِبْ لِنَضْرِبْ **فصل** امر مخاطب را از فعل مستقبل مخاطب گیرند و طریقه آن
آنست که حرف مستقبل را که تاء است از اول بیندازند که ما بعد حرف مضارع متحرک باشد
احتیاج بهمزه نباشد و بهمان حرکه امر بنا کنند و حرکت آخر و نون عوض رفع را بیندازند بوقف
پس در باب تفعیل امر مخاطب بر این وجه باشد صَرِّفْ صَرِّفَا صَرِّفُوا صَرِّفِی صَرِّفَا صَرِّفْنَ و در
باب مفاعله گوئی ضَارِبْ ضَارِبَا ضَارِبُوا ضَارِبِی ضَارِبَا ضَارِبْنَ و در باب تَفَعْلُل گوئی تَدَحْرَجْ

دَحْرَجَا دَحْرِجُوا دَحْرِجِي دَحْرِجَا دَحْرِجْنَ واگر ما بعد حرف استقبال ساکن باشد احتیاج

بهمزهٔ وصل افتد نظر واگر ما بعد آن ساکن مضموم بود همزه را مضموم کرده اند و حرکت آخر نون

عوض بضم او توقف ببندند چون اُنْصُرْ اُنْصُرَا اُنْصُرُوا اُنْصُرِي اُنْصُرَا اُنْصُرْنَ واگر ما بعد حرف

ساکن فتحه باشد یا کسره همزه را مکسور کرده اند و آخر را موقوف سازند چون اِعْلَمْ اِعْلَمَا اِعْلَمُوا

اِعْلَمِي اِعْلَمَا اِعْلَمْنَ و اِضْرِبْ اِضْرِبَا اِضْرِبُوا اِضْرِبِي اِضْرِبَا اِضْرِبْنَ و چون همزهٔ وصل متصل شود

بما قبل خود ساقط گردد در لفظ و ثابت باشد در عبارت چون فَاطْلُبْ ثُمَّ اطْلُبْ **فصل**

مجموع افعال بر دو نوع بود لازم و متعدی لازم آنست که فعل از فاعل تجاوز نکند و بمفعول به

نرسد چون ذَهَبَ زَيْدٌ و قَعَدَ عَمْرٌو و متعدی آنست که فعل از فاعل تجاوز کند و بمفعول به

برسد چون ضَرَبَ زَيْدٌ عَمْرًا و لازم را بهمزهٔ باب افعال و تضعیف عین باب تفعیل و باء حرف جر

متعدی سازند چون اَذْهَبْتُ زَيْدًا و فَرَّحْتُهُ و ذَهَبْتُ بِهِ **فصل** بدانکه فعل بر دو نوع بود

معلوم و مجهول معلوم آنست که از برای فاعل بنا کنند چون ضَرَبَ زَيْدٌ و مجهول آنست که از برای

مفعول بنا کنند چون ضُرِبَ زَيْدٌ و چون فعل را از برای فاعل بنا کنند در ماضی ثلاثی مجرد فاء

الفعل و لام الفعل را ابدا بفتحه کنند چون نَصَرَ نَصَرَا نَصَرُوا تا آخر و ضَرَبَ ضَرَبَا ضَرَبُوا تا آخر

و عَلِمَ عَلِمَا عَلِمُوا تا آخر و حَسِبَ حَسِبَا حَسِبُوا تا آخر و مَنَعَ مَنَعَا مَنَعُوا تا آخر و شَرُفَ شَرُفَا شَرُفُوا

تا آخر و چون فعل را از برای مفعول بنا کنند در ماضی ثلاثی مجرد ضمه فاء الفعل ابدا ضمه کنند

و عین الفعل را کسره دهند چون نُصِرَ نُصِرَا نُصِرُوا تا آخر و بر این قیاس بود بناء ابواب پنجگانه

چون ضُرِبَ ضُرِبَا ضُرِبُوا تا آخر و عُلِمَ عُلِمَا عُلِمُوا تا آخر و مُنِعَ مُنِعَا مُنِعُوا و حُسِبَ حُسِبَا حُسِبُوا تا آخر

و شُرِفَ شُرِفَا شُرِفُوا الخ و در باب افعال همزه را مضموم کنند و عین الفعل را مکسور چون اُكْرِمَ اُكْرِمَا

اُكْرِمُوا تا آخر و در باب تفعیل فاء الفعل را مضموم کنند و عین الفعل را مکسور چون صُرِّفَ صُرِّفَا

صُرِّفُوا تا آخر و در باب مفاعله فاء الفعل را مضموم کنند و عین الفعل را مکسور لکن چون فاء مضموم

شود الف منقلب گردد بواو چون صُوْرِبَ صُوْرِبَا صُوْرِبُوا تا آخر و در باب تفعّل و تفاعل تا

وفاء مضموم شوند وعین مکسور چون تُعُهِّدَ تُعُهِّدَا تُعُهِّدُوا تا آخر ودر باب تفاعل الف

منقلب گردد بواو چون تُعُوهِدَ تُعُوهِدَا تُعُوهِدُوا ودر باب افتعال همزه وتاء مضموم شوند

وعین الفعل مکسور چون اُكْتُسِبَ اُكْتُسِبَا اُكْتُسِبُوا تا آخر ودر باب انفعال همزه وفاء مضموم

شوند وعین مکسور چون اُنْصُرِفَ اُنْصُرِفَا اُنْصُرِفُوا تا آخر ودر باب افعلال همزه وعین مضموم شوند

ولام اوّل مکسور چون اُحْتُمِرَ اُحْمُرِّرَا اُحْمُرِّرُوا تا آخر ودر باب استفعال همزه وتاء مضموم شوند وعین

مکسور چون اُسْتُخْرِجَ اُسْتُخْرِجَا اُسْتُخْرِجُوا تا آخر ودر باب افعیلال همزه وعین مضموم ولام اول

مکسور والف منقلب گردد بواو چون اُحْمُورِرَ اُحْمُورِرَا اُحْمُورِرُوا تا آخر ودر باب فعلل فاء مضموم شود

ولام الفعل اوّل مکسور چون دُحْرِجَ دُحْرِجَا دُحْرِجُوا تا آخر ودر باب تفعلل تاء وفاء مضموم شوند

ولام اوّل مکسور چون تُدُحْرِجَ تُدُحْرِجَا تُدُحْرِجُوا الخ ودر باب افعنلال همزه وعین مضموم شوند

ولام اوّل مکسور چون اُحْرُنْجِمَ اُحْرُنْجِمَا اُحْرُنْجِمُوا تا آخر ودر باب افعلّال نیز همزه وعین مضموم شوند

ولام اوّل مکسور چون اُقْشُعِرَّ اُقْشُعِرَّا اُقْشُعِرُّوا تا آخر **فصل** چون فعل مستقبل را از برای مجهول

بنا کنند حرف استقبال را مضموم کنند اگر مضموم نباشد وعین را مفتوح کنند اگر مفتوح نباشد

چون يُنْصَرُ ويُضْرَبُ ويُعْلَمُ ويُمْنَعُ ويُشْرَفُ ويُحْسَبُ ويُكْرَمُ ويُصَرَّفُ ويُضَارَبُ ويُكْتَسَبُ ويُتَصَارَبُ

ويُتَصَرَّفُ ويُحْمَرُّ ويُحْمَارُّ ويُسْتَخْرَجُ ودر رباعی لام اوّل را مفتوح کنند بجای عین چون

يُدَحْرَجُ ويُتَدَحْرَجُ ويُحْرَنْجَمُ ويُقْشَعَرُّ **فصل** امر حاضر در فعل مجهول بطریق امر غایب

باشد چون لِتُضْرَبْ لِتُضْرَبَا لِتُضْرَبُوا لِتُضْرَبِي لِتُضْرَبَا لِتُضْرَبْنَ و بر این قیاس بود امر جمیع

ثلاثی مجرد ومزید فیه ورباعی مجرد ورباعی مزید **فصل** بدانکه چون نون تاکید ثقیله

درآید در امر حاضر معلوم گوئی اُطْلُبَنَّ اُطْلُبَانِّ اُطْلُبُنَّ اُطْلُبِنَّ اُطْلُبَانِّ اُطْلُبْنَانِّ ودر امر حاضر

مجهول گوئی لِتُطْلَبَنَّ لِتُطْلَبَانِّ لِتُطْلَبُنَّ لِتُطْلَبِنَّ لِتُطْلَبَانِّ لِتُطْلَبْنَانِّ ودر امر غایب معلوم

گوئی لِيَضْرِبَنَّ لِيَضْرِبَانِّ لِيَضْرِبُنَّ لِتَضْرِبَنَّ لِتَضْرِبَانِّ لِيَضْرِبْنَانِّ ودر امر غایب مجهول گوئی لِيُضْرَبَنَّ

لِيُضْرَبَانِّ لِيُضْرَبُنَّ لِتُضْرَبَنَّ لِتُضْرَبَانِّ لِيُضْرَبْنَانِّ و بر این قیاس بود در معلوم ومجهول نهی

چون لایضربنّ لایضربانّ لایضربنّ لاتضربنّ لاتضربانّ لایضربنانّ وچون لایضربنّ لایضربانّ
لایضربنّ لاتضربنّ لاتضربانّ لایضربنانّ تا آخر بدانکه بعد از دخول نون ثقیله واو در جمع مذکر
بیفتد زیرا که التقاء ساکنین علی غیر حدّه لازم می آید وضمه دلالت کند بر حذف واو و یاء در مخاطبه
مؤنث بیفتد زیرا که التقاء ساکنین لازم می آید وکسره دلالت می کند بر حذف یاء ودر جمع مؤنث
الف در آورند تا فاصله شود میان نون ضمیر ونون تاکید ثقیله بدانکه هر جا که نون
ثقیله در آید نون خفیفه نیز در آید الا در تثنیه مذکر و مؤنث و جمع مؤنث چون اطلبنّ اطلبنّ اطلبنّ
ولا تطلبنّ لا تطلبنّ لا تطلبنّ **فصل** اسم فاعل از ثلاثی مجرد بر وزن فاعل آید چون طالبٌ
طالبانِ طالبونَ طلبةٌ وطلّابٌ وطلبٌ طالبةٌ طالبتانِ طالباتٌ وطوالبُ وگاه باشد که بر وزن
فعیل آید چون شرف یشرف فهو شریفٌ و بر وزن فعل آید چون حسن یحسن فهو حسنٌ
و بر وزن فعال وفعل وفعل وفعول وفعال نیز آید چون جبانٌ وخشنٌ وصعبٌ وذلولٌ
وشجاعٌ وهر چه بر این اوزان آید از صفت مشبهه خوانند **فصل** بدان که صیغه فعّال از بهر
مبالغه را بود در فعل چون رجلٌ ضرّابٌ وامرأةٌ ضرّابٌ مذکر ومؤنث یکسان بود وفعول
نیز مبالغه را بود چون رجلٌ طلوبٌ وامرأةٌ طلوبٌ وگاه باشد که تاء را زیاده کنند برای زیادتی
مبالغه چون رجلٌ علّامةٌ وامرأةٌ علّامةٌ ورجلٌ فروقةٌ وامرأةٌ فروقةٌ ومفعال ومفعیل
وفعّیل نیز مبالغه را بود مذکر ومؤنث در آنها یکسان بود چون رجلٌ مفضالٌ وامرأةٌ
مفضالٌ ورجلٌ منطیقٌ وامرأةٌ منطیقٌ ورجلٌ شرّیرٌ وامرأةٌ شرّیرٌ وفعّال نیز مبالغه را بود
مذکر ومؤنث در آن یکسان بود چون رجلٌ طوّالٌ وامرأةٌ طوّالٌ **فصل** اسم مفعول
از فعل ثلاثی مجرد بر وزن مفعول آید چون مضروبٌ مضروبانِ مضروبونَ مضروبةٌ
مضروبتانِ مضروباتٌ ومضاریبُ **فصل** اسم فاعل از فعل ثلاثی مزید فیه وفعل رباعی
مجرد ومزید فیه چون فعل مستقبل معلوم آن باب باشد چنانکه میم مضمومه بجای حرف استقبال
نهاده شود وما قبل حرف آخر مکسور گردد اگر مکسور نباشد چون مُکرِمٌ ومُنطلِقٌ ومستخرِجٌ

ومُدَحرَجٌ ومُتَدَحرَجٌ ومجموع اينها دانسته مى شود انشاء الله تعالى **فصل** اسم مفعول از ثلاثى

مزيد فيه و رباعى مجرد و رباعى مزيد فيه چون فعل مستقبل مجهول آن باب باشد چنانكه

ميم مضموم بجاى حرف استقبال نهاده شود و ما قبل حرف آخر مفتوح كرده اگر مفتوح نباشد

چون مُكرَمٌ و مُنطَلَقٌ و مُدَحرَجٌ و مُتَدَحرَجٌ و مجموع اينها دانسته مى شود انشاء الله تعالى **فصل**

بدانكه معتل الفاء از باب فَعَلَ يَفعِلُ بيامده است در لغت فصيح **مثال واوى** از باب

فَعَلَ يَفعِلُ الوَعدُ وعده كردن ماضى معلوم وَعَدَ وَعَدَا وَعَدُوا تا آخر همچنانكه در صحيح

دانسته شد پس از اينجهت او را مثال گويند كه مثل صحيح است در احتمال حركات ثلثه و مستقبل

معلوم يَعِدُ يَعِدَانِ يَعِدُونَ تا آخر اصل يَعِدُ يَوعِدُ بود واو واقع شد بود ميانه يا مفتوح

و كسره لازم ثقيل بود واو انداختند يَعِدُ شد و با تاء و نون و همزه نيز انداختند براى موافقت

باب امر حاضر عِد عِدَا عِدُوا عِدِي عِدَا عِدنَ چون نون تاكيد ثقيله در آيد گوئى عِدَنَّ

عِدَانِّ عِدُنَّ عِدِنَّ عِدَانِّ عِدنَانِّ و با نون تاكيد خفيفه گوئى عِدَن عِدُن عِدِن امر

غائب لِيَعِد لِيَعِدَا لِيَعِدُوا لِتَعِد لِتَعِدَا لِيَعِدنَ و نون تاكيد ثقيله و خفيفه بر قياس كن

نهى لا يَعِد لا يَعِدَا لا يَعِدُوا تا آخر و نون تاكيد ثقيله و خفيفه بر آن و جحد بلم و لمّا

شد و حال با لا و لمّا همچنانست كه در صحيح دانسته شد و با حرف ناصب گوئى اَن يَعِدَ

اَن يَعِدَا اَن يَعِدُوا تا آخر ماضى مجهول وُعِدَ وُعِدَا وُعِدُوا تا آخر مستقبل مجهول يُوعَدُ

يُوعَدَانِ يُوعَدُونَ تا آخر واو مضموم بجاى خود آمد زيرا كه كسره عارض زائل شد اسم فاعل

وَاعِدٌ وَاعِدَانِ وَاعِدُونَ تا آخر اسم مفعول مَوعُودٌ مَوعُودَانِ مَوعُودُونَ تا آخر **مثال**

يائى از باب فَعَلَ يَفعِلُ اليُسر قمار باختن ماضى معلوم يَسَرَ يَسَرَا يَسَرُوا تا آخر مستقبل معلوم

يَيسِرُ يَيسِرَانِ يَيسِرُونَ تا آخر امر حاضر اِيسِر اِيسِرَا اِيسِرُوا اِيسِرِي اِيسِرَا اِيسِرنَ نون تاكيد

ثقيله اِيسِرَنَّ اِيسِرَانِّ اِيسِرُنَّ اِيسِرِنَّ اِيسِرَانِّ اِيسِرنَانِّ نون تاكيد خفيفه اِيسِرَن اِيسِرُن اِيسِرِن

امر غائب لِيَيسِر لِيَيسِرَا لِيَيسِرُوا تا آخر و نون تاكيد خفيفه و ثقيله بر اين قياس صحيح بود در همه

ماضی مجهول ساکنی کونی یُسِرَ یُسِرا یُسِرُوا یُسِرَتْ یُسِرَتا یُسِرْنَ یُسِرْتَ یُسِرْتُما یُسِرْتُمْ یُسِرْتِ یُسِرْتُما یُسِرْتُنَّ یُسِرْتُ یُسِرْنا وچون مضارع مجهول بنا کنی کوئی یُوسَرُ یُوسَرانِ یُوسَرُونَ تا اخر در فعل مضارع مجهول یا منقلب کرده بواو ... اسم فاعل یاسِرٌ یاسِرانِ یاسِرُونَ یاسِرَةٌ یاسِرَتانِ یاسِراتٌ ... واسم مفعول مَیْسُورٌ بِهِ مَیْسُورٌ بِهِما مَیْسُورٌ بِهِمْ مَیْسُورٌ بِها مَیْسُورٌ بِهِما مَیْسُورٌ بِهِنَّ

مثال الواوی از باب فَعِلَ یَفْعَلُ وَجِلَ یَوْجَلُ ... وَجِلَ یَوْجَلُ امر ایجَلْ ایجَلا ایجَلُوا تا اخر ... نهی لا تَوْجَلْ لا تَوْجَلا لا تَوْجَلُوا تا اخر مثال الواوی از باب فَعَلَ یَفْعَلُ الوَضْعُ نهادن ماضی معلوم وَضَعَ مستقبل معلوم یَضَعُ فهو واضِعٌ وذاک مَوْضُوعٌ امر ضَعْ امر حاضر ضَعْ نهی لا تَضَعْ مستقبل مجهول یُوضَعُ اصل یَضَعُ یَوْضَعُ بود ... چنانکه در یَعِدُ ... کسره عین الفعل ... بدل کردند ... مثال الواوی از باب فَعِلَ یَفْعِلُ الوَرَمُ اماس کردن ماضی معلوم وَرِمَ ... تا اخر مستقبل معلوم یَرِمُ مجهول ... یُورَمُ تا اخر ... امر حاضر رِمْ ... مثال الواوی از باب فَعُلَ یَفْعُلُ الوَسامَةُ ... ماضی معلوم وَسُمَ مستقبل معلوم یَوْسُمُ ... امر حاضر اوْسُمْ ... مثال الواوی از باب فَعَّلَ ... الاول ... ماضی ... قالَ ... باشد ... متحرک ما قبل ... الف ... اصل ... بود ... یاء ساکن ... قاف را بدل کردند ... واو بوده ... مستقبل معلوم یَقُولُ یَقُولانِ یَقُولُونَ تا اخر یَقُولُ در اصل یَقْوُلُ بود ... یَقُلْنَ تَقُلْنَ واو التقاء ساکنین

قاعدة بدانکه وقتی که حرف علة در عرف ... واقع شد ... زده وجه تصور میشود زیرا که خود حرف علة از چهار قسم بیرون نیست یا ساکن است یا متحرک و متحرک هم یا مفتوح است یا مضموم است یا مکسور و این چهار صورت ... حرف علة نیز ... چهار قسم ... بیرون نیست ... چهار را در چهار ضرب می کنی شانزده ... زده وجه ... باشد ... اصول ... حرف علة ... زده وجه ... اول آنست که ما قبل حرف علة ساکن باشد و مضموم و مکسور و مفتوح ... علة ... ساکن ... مضموم ... و مفتوح ...

... ماده ... نام ... مفتوح ...

واو و یا را قلب دهند و واو را قلب بیا کنند چنانکه در قول قیل گویند و اگر یاء بعد کسره و ضمه واقع شود دهند و یا را تابع حرکت ما قبل میشود چنانکه در بیع و قیل بیع بود بیع شد و این حکم قاعده مستمره است که واجب است قلب واو و یا را بالف بدو شرط اول آنکه متحرک باشند پس از جهت قلب نکردند در قول و بیع که ساکن اند شرط دوم آنست که ما قبل حرکت واو و یا مفتوح باشد

بغنا چنانکه در ماضی دانسته شد امر حاضر قل قولا قولوا قولی قولا قلن اصل قل اقول بود ماخوذ است از تقول چون تا را انداختند ما بعد ان ساکن بود همزه مضموم بنا بعین در آوردند و بحرکت عین دادند و بحرف ضمه و قف کردند اقول شد ضمه بر واو ثقیل بود نقل کردند بما قبلش پس واو بالتقاء ساکنین افتاد اقل شد با وجود حرکت قاف از همزه مستغنی شدند همزه را نیز انداختند قل شد و تواند رسید که گوئی قل ماخوذ است از تقول چون تا را انداختند لام الفعل بوقف ساکن کشته و واو بالتقاء ساکنین بیفتاد قل شد امر غائب لیقل لیقولا لیقولوا تا آخر نهی لا تقل لا تقولا لا تقولوا تا آخر نون تاکید ثقیله در امر حاضر قولن قولان قولن قولن قولان قلنان و نون تاکید خفیفه قولن قولن قولن و در امر غائب لیقولن لیقولان لیقولن تا آخر نهی لا تقولن الخ در قولن و لیقولن و لا تقولن واو باز پس آمد زیرا که التقاء ساکنین زائل شد مجهول ماضی قیل قیلا قیلوا قیلت قیلتا قلن قیل در اصل قول بود کسره بر واو ثقیل بود بما قبل دادند بعد از سلب حرکت ما قبل واو منقلب شد بیاء همچنین است تا قلن و در قلن تا آخر واو بالتقاء ساکنین بیفتاد و ضمه اصلی قاف را بکسره بدل کردند تا دلالت کند بر آنکه عین الفعل که افتاده است واو بوده است نه یاء و صورت معلوم و مجهول و امر در جمع مؤنث یکسان باشد و در تقدیر مختلف اصل قلن معلوم در اصل قولن و اصل قلن مجهول قولن و اصل قلن امر اقولن است مستقبل مجهول یقال یقالان یقالون تا آخر اصل یقال یقول بود واو حرف علت متحرک و ما قبلش حرف صحیح ساکن فتحه و را بما قبل دادند واو در موضع حرکت بود و ما قبلش مفتوح قلب بالف کردند یقال شد و همچنین است حال دیگر الفاظ و در یقلن و تقلن الف بالتقاء ساکنین افتاد امر غائب مجهول لیقل لیقالا لیقالوا تا آخر نهی مجهول لا یقل لا یقالا لا یقالوا تا آخر اسم فاعل قائل قائلان قائلون تا آخر قائل اصلش قاول بود واو واقع شد بعد از الف زائده منقلب شد بهمزه قائل شد اسم مفعول مقول مقولان مقولون مقولة مقولتان مقولات و مقاول اصل مقول مقوول بود ضمه بر واو

ثقیل بود بما قبل یا دادند بعد واو با لتقاء ساکنین بیفتاد نزد بعضی و او اصلی بیفتاد مقول
شد بر وزن مفول و نزد بعضی واو زاید افتاد مقول بر وزن مفعل **اجوف یائی** از باب
فَعَلَ یَفعِلُ البَیع خریدن و فروختن ماضی معلوم باعَ باعا باعوا باعت باعتا بِعنَ تا آخر اصل
باعَ بَیَعَ بود یاء حرف عله متحرک ما قبل مفتوح قلب بالف کردند باعَ شد و همچنین حال تا
بِعنَ و در بِعنَ تا آخر الف بالتقاء ساکنین بیفتاد فتحه با را بدل کردند بکسره تا دلالت کند
بر آنکه عین فعل که افتاده است یاء بوده است نه واو مستقبل معلوم یَبیعُ یَبیعانِ یَبیعون
تا آخر اصل یَبیعُ یَبیِعُ بود کسره بر یاء ثقیل بود بما قبل دادند یَبیعُ شد و در یَبِعنَ و تَبِعنَ یا
بالتقاء ساکنین بیفتاد و در امر حاضر گوئی بِع بیعا بیعوا تا آخر بر این قیاس است که در مقول گفته
شد نون تاکید ثقیله بِیعَنَّ بیعانِّ بیعُنَّ بیعِنَّ بیعا بِعنانِّ نون تاکید خفیفه بیعَن بیعُن بیعِن
امر غائب لِیَبِع لیبیعا لیبیعوا لتبع لتبیعا لیبعن لا یبع تا آخر نون تاکید ثقیله لیبیعَنَّ لیبیعانِّ
لیبیعُنَّ تا آخر نون تاکید خفیفه لیبیعَن لیبیعُن لیبیعِن نهی لا یَبِع لا یبیعا لا یبیعوا تا آخر
نون تاکید ثقیله لا یبیعَنَّ تا آخر ماضی مجهول بیعَ بیعا بیعوا بیعت بیعتا بِعنَ تا آخر اصل بیع
بُیِعَ بود کسره بر یاء ثقیل بود بما قبل دادند بعد از سلب حرکت ما قبل بیعَ شد و در بِعنَ تا
آخر بالتقاء ساکنین بیفتاد و صورت معلوم و مجهول و امر یکسان بود و در اصل مختلف اصل
بِعنَ معلوم بَیَعنَ و اصل بِعنَ مجهول بُیِعنَ و اصل بِعنَ امر اِبیِعنَ بوده است مستقبل مجهول
یُباعُ یُباعانِ یُباعونَ تا آخر و در یُبَعنَ و تُبَعنَ الف بالتقاء ساکنین بیفتاد بر قیاس یُقالُ
اجوف واوی از باب فَعِلَ یَفعَلُ الخَوف ترسیدن ماضی معلوم خافَ خافا خافوا
خافت خافتا خِفنَ تا آخر اصل خافَ خَوِفَ بود واو حرف عله متحرک ما قبلش مفتوح قلب
بالف کردند خافَ شد و همچنین است حال تا خِفنَ و اصل خِفنَ خَوِفنَ بود کسره بر واو
ثقیل بود بما قبل دادند بعد و نسلب حرکت ما قبل واو بالتقاء ساکنین بیفتاد خِفنَ شد
و در این موضع بناء باب را ثابت کردند که اصلش فَعِلَ است نه فَعَلَ تا دلالت بر محذوف چنانکه

قلب کردند مستقبل معلوم یخاف یخافان یخافون تا اخر اصل یخاف یخوف بود واو حرف علة متحرک ما قبلش حرف صحیح وساکن فتحهٔ واو را بما قبل دادند واو دید موضع حرکة ما قبل مفتوح را قلب بالف کردند یخاف شد ماضی مجهول خِیفَ منه خِیفَ منهما خِیفَ منهم خِیفَ منها خِیفَ منهما خِیفَ منهنّ خِیفَ منکَ خِیفَ منکما خِیفَ منکم خِیفَ منکِ خِیفَ منکما خِیفَ منکنّ خِیفَ منّی خِیفَ منّا اصل خِیفَ خُوِفَ بود کسره بر واو ثقیل بود بما قبل دادند بعد از سلب حرکة ما قبل واو را بمناسبت کسره ما قبل قلب بیا کردند خِیفَ شد مستقبل مجهول یُخافُ منه تا اخر امر حاضر خَفْ خافا خافوا خافی خافا خَفْنَ امر غایب لِیَخَفْ نهی لا یَخَفْ نون تاکید ثقیله وخفیفه برین قیاس بود که گذشت **بدانکه** اجوف ازین باب اصول امد است واسم فاعل از باع یبیع بائع بائعان بائعون تا اخر بطریق قائل اسم مفعول مَبیعٌ مَبیعانِ مَبیعونَ تا اخر اصل مَبیع مَبیوعٌ بود ضمه بر یاء ثقیل بود بما قبل دادند پیش بعضی یاء افتاد مَبوع شد واو را قلب بیا کردند وما قبل یاء را مکسور کردند تا مشتبه نشود با جوف واوی پس مَبیع شد بر وزن مَفیل و پیش بعضی واو زائد افتاد ضمه بر یاء ثقیل یاء را بدل بکسره کردند مَبیع شد بر وزن مَفعِل اسم فاعل از خاف یخاف خائف خائفان خائفون خائفة خائفتان خائفات وخوائف اعلالش بطریق اعلال قائل است اسم مفعول مَخوف تا اخر بر قیاس مقول **ناقص واوی** از باب فَعَلَ یَفعُلُ الدُّعاء والدَّعوة خواندن ماضی معلوم دَعا دَعَوا دَعَتْ دَعَتا دَعَوْنَ تا اخر اصل دَعا دَعَوَ بود واو حرف علة متحرک ما قبل مفتوح را قلب بالف کردند دَعا شد اصل دَعَوا دَعَوُوا بود واو حرف علة متحرک ما قبل مفتوح را قلب بالف کردند والف بالتقاء ساکنین بیفتاد دَعَوا شد بر وزن فَعَوا واصل دَعَتْ دَعَوَتْ بود چون واو منقلب بالف شد والف بالتقاء ساکنین بیفتاد دَعَتْ شد بر وزن فَعَتْ واصل دَعَتا دَعَوَتا بود واو منقلب بالف شد والف بالتقاء ساکنین بیفتاد دَعَتا شد زیرا که حرکت تاء اصلی نیست که در واحد ساکن بوده و دَعَوْنَ بر اصل خود است بر وزن فَعَلْنَ وهمچنین تا

[illegible]

الفاظ تا آخر بر اصل خود اند مستقبل معلوم يدعو يدعوان يدعون تا آخر اصل يدعو يدعو
بود ضمه بر واو ثقيل بود انداختند يدعو شد وهم چنين است حال تدعو و ادعو و ندعو اصل
يدعون جمع مذكر يدعوون بود ضمه بر واو ثقيل بود انداختند واو كه لام الفعل بود به التقاء
ساكنين بيفتاد يدعون شد بر وزن يفعون و يدعون جمع مؤنث بر حال خود است بر وزن يفعلن
و تدعين واحد مخاطبه مؤنث در اصل تدعوين بود كسره بر واو ثقيل بود بما قبل دادند بعد
از سلب حركت ما قبل واو با التقاء ساكنين بيفتاد تدعين شد بر وزن تفعين و چون حرف ناصب
درآيد گوئی لن يدعو لن يدعوا لن يدعوا تا آخر و نونها كه عوض رفع اند در پنج لفظ بيفتند بنصب
و نون ضمير بر حال خود بماند و چون حرف جازم درآيد گوئی لم يدع لم يدعوا لم يدعوا تا آخر
واو در پنج لفظ بيفتند بجزم و نون ضمير بر حال خود باقی باشد و نونهای عوض رفع بجزم بيفتند
امر حاضر ادع ادعوا ادعوا [illegible] تا آخر نون تاكيد ثقيله ادعون ادعوان ادعن ادعن ادعوان
ادعونان [illegible] نون تاكيد خفيفه [illegible] ادعن ادعن ماضی مجهول دعی دعيا دعوا تا آخر اصل
دعی [illegible] قلب بيا شد دعی شد همچنين است اصل دعوا
بود [illegible] دعوا در اصل دعووا بود واو برای كسره ما قبل قلب بيا
شد [illegible] ضمه [illegible] بما قبل دادند بعد از سلب حركت ما قبل يا با التقاء
ساكنين [illegible] مستقبل مجهول يدعی يدعيان يدعون [illegible]
[illegible] در اصل [illegible] بود واو در مرتبه چهارم بود ما قبلش مضموم
قلب بيا شد [illegible] متحرك ما قبل مفتوح [illegible] الف كردند يدعی شد همچنين است حال تدعی
و ادعی و ندعی و يدعيان [illegible] و يدعيان در اصل يدعوان و تدعوان بود واو در مرتبه چهارم
[illegible] ما قبل مفتوح بود [illegible] يدعيان شد و يدعون و تدعون در اصل
يدعوون [illegible] يدعوون بود واو در مرتبه چهارم بود ما قبلش ضمه نبود قلب بيا شد يدعيون
[illegible] يا متحرك ما قبل مفتوح [illegible] الف شد الف با التقاء ساكنين بيفتاد يدعون شد

[illegible] كه لام الفعل [illegible] شود [illegible]
[illegible] ساكن كرده ميشود [illegible]
[illegible] براى [illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible] باب [illegible] باب ضرب يضرب چون رمی
[illegible] باب فتح يفتح چون
[illegible] باب
[illegible]

شد بر وزن یفعون و تفعون و یدعین و تدعین جمع مؤنث در اصل یدعون و تدعون بودند
واو در مرتبهٔ چهارم بود ما قبلش ضمه نبود قلب بیا شد یدعین و تدعین شد بر وزن یفعلن و
تفعلن و تدعین واحدهٔ مخاطبهٔ مؤنث در اصل تدعوین بود واو در مرتبهٔ چهارم بود ما قبلش
ضمه نبود قلب بیاء شد یاء متحرک ما قبل مفتوح را قلب با لف کردند تدعاین شد الف با لتقاء ساکنین
بیفتاد تدعین شد بر وزن تفعین اسم فاعل داعٍ داعیان داعون دعاة و دعاء و دعی داعیة
داعیتان داعیات و دواعٍ اصل داعٍ داعوٌ بود واو در مرتبهٔ چهارم بود ما قبلش ضمه نبود قلب
بیا شد داعیٌ شد ضمه بر یاء ثقیل بود بیفتاد پس التقاء ساکنین شد میان یاء و تنوین یا نیز با لتقاء
ساکنین بیفتاد داعٍ شد بر وزن فاعٍ چون الف و لام در آورند یاء باقی ماند و تنوین بیفتد مانند
الداعی و در [illegible] در اصل داعوان بود واو در مرتبهٔ چهارم بود ما قبل وی ضمه نبود قلب بیا
شد داعیان شد [illegible] و داعون [illegible] بود [illegible] داعیون شد ضمه بر یا
ثقیل بود [illegible] ماند [illegible] ما قبل بیا بالتقاء ساکنین بیفتاد داعون شد
بر وزن [illegible] داعیة در اصل داعوة بود واو در مرتبهٔ چهارم بود ما قبلش ضمه نبود قلب
بیا شد [illegible] همچنین است حال تا آخر اسم مفعول مدعو مدعوان مدعوون
[illegible] ثلاثی مزید فیه [illegible] الرّجی [illegible]
[illegible] تا آخر رجی در اصل رجو بود حرف علّه
متحرک ما قبلش [illegible] شد [illegible] مجهول رجی رجیا رجوا
تا آخر [illegible] ترجی ترجیان ترجین ترجیان ترجون تجی واحدهٔ
مؤنث [illegible] برون [illegible] بر وزن تفعین و واحدهٔ
مؤنث در اصل ترجیین بود کسره بر یاء ثقیل بود حذف کردند پس یائی که لام الفعل بود با لتقاء
ساکنین بیفتاد ترجین شد بر وزن تفعین چون ناصب در آید گوئی أن یرجی أن یرجیا [illegible]
و چون جازم در آید گوئی [illegible] تا [illegible] یاء [illegible] مثل [illegible] کرد و بیفتد

[illegible]
لام محذوف در [illegible] محذوف کجا حذف کرد از [illegible]
[illegible]

امر حاضر ارمِ ارمِیا ارمُوا ارمِی ارمِیا ارمِینَ نون تاکید ثقیله ارمِیَنَّ ارمِیانِّ ارمُنَّ ارمِنَّ

ارمِیانِّ ارمِینانِّ نون تاکید خفیفه ارمِیَنْ ارمُنْ ارمِنْ مستقبل مجهول یُرمی یُرمیانِ یُرمَوْنَ

تا اخر بر قیاس یُدعی اسم فاعل رامٍ رامِیانِ رامُونَ رُماةٌ و رُمّاءٌ و رُمَّی رامِیةٌ رامِیتانِ

رامِیاتٌ و رَوامٍ اسم مفعول مَرمِیٌّ مَرمِیّانِ مَرمِیُّونَ تا اخر مَرمِیٌّ در اصل مَرمُویٌ بود بر وزن

مفعول واو و یاء درین کلمه جمع شد و سابق ساکن بود واو را قلب بیاء کردند و یاء را

در یاء ادغام نمودند مرمُیٌّ شد ضمه میم را از جهت مناسبت یاء بدل بکسره کردند مرمِیٌّ شد

و همچنین در باقی الفاظ **ناقص واوی** از باب فَعِلَ یفعَلُ الرِّضا و الرِّضوان خشنود

شدن ماضی معلوم رَضِیَ رَضِیا رَضُوا تا اخر اصل رَضِیَ در اصل رَضِوَ بود واو در طرف

بود ما قبل مکسور قلب بیاء شد رَضِیَ شد رَضُوا در اصل رَضِیُوا بود ضمه بر یاء ثقیل بود بما

قبل دادند بعد از سلب حرکت ما قبل یاء بالتقاء ساکنین بیفتاد رَضُوا شد بر وزن فَعُوا ماضی

مجهول رُضِیَ رُضِیا رُضُوا بر قیاس رُمِیَ رُمِیا رُموا مستقبل معلوم یَرضَی یَرضَیانِ یَرضَونَ

تا اخر واحده مؤنث مخاطبه با جمع مؤنث مخاطبه اینجا نیز در صورت موافقند و در تقدیر مخالف

زیرا که تَرضَینَ جمع بر وزن تَفعَلْنَ است و تَرضَینَ واحده در اصل تَرضَیِینَ بوده است بر وزن

تَفعَلِینَ یاء متحرک ما قبل مفتوح را قلب بالف کردند التقاء ساکنین شد میانه الف و یاء الف

بالتقاء ساکنین بیفتاد تَرضَینَ شد بر وزن تَفعَینَ مستقبل مجهول یُرضَی یُرضَیانِ یُرضَونَ

تا اخر **ناقص یائی** از باب فَعِلَ یفعَلُ الخَشیة و الخَشیُ ترسیدن ماضی معلوم خَشِیَ خَشِیا

خَشُوا تا اخر مستقبل معلوم یَخشَی یَخشَیانِ تا اخر همچون رَضِیَ یَرضَی **ناقص واوی** از باب

فَعُلَ یفعُلُ الرَّخوة سست شدن ماضی معلوم رَخُوَ رَخُوا رَخُوا تا اخر مستقبل معلوم یَرخُو

یَرخُوانِ یَرخُونَ تا اخر ماضی مجهول رُخِیَ رُخِیا رُخُوا تا اخر مستقبل مجهول یُرخَی یُرخَیانِ یُرخَو

تا اخر **ناقص یائی** از باب فَعَلَ یفعَلُ الرَّعی چریدن و چرانیدن ماضی معلوم رَعَی رَعَیا رَعَوا

تا اخر مستقبل معلوم یَرعَی یَرعَیانِ یَرعَونَ تا اخر امر حاضر از رَضِیَ یَرضَی ارضَ ارضَیا ارضَوا

تا آخر و بر همین قیاس است اِخْشَ وَ اُدْعُ و امر حاضر از رَخَوَ یَرْخُو اُرْخُ اُرْخُوا اُرْخُوا تا آخر و اسم
فاعل نَاصٍ و خَاشٍ و دَاعٍ و رَاخٍ اسم مفعول مَرْضِیٌّ و مَرْجُوٌّ و مَخْشِیٌّ و مَدْعُوٌّ فصل از باب فَعَلَ
یَفْعِلُ بنا مدا است بدانکه لفیف مفروق از شش باب آمده است اوّل از باب فَعَلَ یَفْعِلُ الوَقْیُ
نگاه داشتن ماضی معلوم وَقَی وَقَیَا وَقَوْا تا آخر بر قیاس رَمَی ماضی مجهول وُقِیَ بر قیاس رُمِیَ
مستقبل معلوم یَقِی یَقِیَانِ یَقُونَ تا آخر اصل یَقِی یَوْقِی بود واو افتاد چنانکه در یَعِدُ گفته شد پس
حکم واوی وی حکم مثال است و حکم یائی وی حکم یائی ناقص است و چون حروف ناصبه درآید گوئی
لَنْ یَقِیَ لَنْ یَقِیَا لَنْ یَقُوا تا آخر و چون جازمه درآید گوئی لَمْ یَقِ لَمْ یَقِیَا لَمْ یَقُوا تا آخر اسم فاعل وَاقٍ
وَاقِیَانِ وَاقُونَ تا آخر اسم مفعول مَوْقِیٌّ مَوْقِیَّانِ مَوْقِیُّونَ تا آخر امر حاضر قِ قِیَا قُوا قِی قِیَا قِینَ نون
تاکید ثقیله قِیَنَّ قِیَانِّ قُنَّ قِنَّ قِیَانِّ قِینَانِّ نون تاکید خفیفه قِیَنْ قُنْ قِنْ دوم از باب فَعِلَ
یَفْعَلُ الوَجَی سوده شدن سم ستور ماضی معلوم وَجِیَ وَجِیَا وَجُوا تا آخر بر قیاس رَضِیَ ماضی مجهول
وُجِیَ تا آخر مستقبل معلوم یَوْجَی یَوْجَیَانِ یَوْجَوْنَ تا آخر مستقبل مجهول یُوجَی بر قیاس یُرْضَی
امر حاضر اِیجَ چون اِرْضَ نون تاکید ثقیله اِیجَیَنَّ چون اِرْضَیَنَّ نون خفیفه اِیجَیَنْ اِیجَوُنْ اِیجَیِنْ
فاعل وَاجٍ چون رَاضٍ اسم مفعول مَوْجِیٌّ چون مَرْضِیٌّ سیم از باب فَعِلَ یَفْعِلُ الوَلْیُ دوست
و نزدیک شدن ماضی معلوم وَلِیَ وَلِیَا وَلُوا تا آخر چون رَضِیَ مستقبل معلوم یَلِی چون یَقِی مجهول
وُلِیَ یُوْلَی امر حاضر لِ لِیَا لُوا تا آخر نون ثقیله لِیَنَّ لِیَانِّ لُنَّ تا آخر خفیفه لِیَنْ لُنْ لِنْ اسم فاعل وَالٍ
اسم مفعول مَوْلِیٌّ چون مَوْقِیٌّ لفیف مقرون و آن دو باب آمده است اوّل از باب فَعَلَ یَفْعِلُ
الطَّیُّ درنوردیدن ماضی معلوم طَوَی طَوَیَا طَوَوْا تا آخر چون رَمَی یَرْمِی مستقبل معلوم یَطْوِی
چون یَرْمِی مجهول طُوِیَ یُطْوَی امر حاضر اِطْوِ اِطْوِیَا اِطْوُوا اِطْوِی اِطْوِیَا اِطْوِینَ نون تاکید
ثقیله و خفیفه در اینجا بر قیاس است که در اِرْمِ گذشت اسم فاعل طَاوٍ طَاوِیَانِ طَاوُونَ تا آخر
اسم مفعول مَطْوِیٌّ چون مَرْمِیٌّ دوم از باب فَعِلَ یَفْعَلُ الشَّیُّ بریان کردن ماضی معلوم شَوَی
یَشْوِی چون رَمَی مستقبل معلوم یَشْوِی چون یَرْمِی ماضی مجهول شُوِیَ مستقبل مجهول یُشْوَی

حی یشوی شوِ اسم فاعل شاوٍ و اسم مفعول مَشویّ

فصل

مهموز الفاء صحیح از باب فَعَلَ یَفعُلُ الاَمرُ فرمودن ماضی معلوم اَمَرَ اَمَرا اَمَروا تا آخر مستقبل معلوم یأمُرُ تا آخر چنانکه در صحیح دانسته شد ماضی مجهول اُمِرَ اُمِرا اُمِروا تا آخر مستقبل مجهول یُؤمَرُ یُؤمَرانِ یُؤمَرونَ تا آخر امر حاضر اُومُر اُومُرا اُومُروا تا آخر اصل اُومُر اُؤمُر بود دو همزه جمع شده بودند اول مضموم و ثانی ساکن همزه ثانی منقلب بواو شد اُومُر شد و اگر همزه اول مکسور باشد ثانی منقلب بیا شود چنانکه اِیذَن از اَذِنَ یَأذَنُ امر حاضر اِیذَن که اصلش اِئذَن بود و اگر همزه اول مفتوح باشد دویم منقلب بالف شود چنانکه آمَنَ که اصلش أأمَنَ بود مهموز العین صحیح زَأَرَ زَئیراً آواز کردن شیر در بیشه زَأَرَ یَزأَرُ زَأراً چون مَنَعَ یَمنَعُ مَنعاً و زَئِرَ یَزأَرُ زَأراً چون عَلِمَ یَعلَمُ عِلماً مهموز اللام صحیح از باب فَعَلَ یَفعَلُ الهَنأُ گوارا شدن طعام هَنَأَ یَهنَأُ هَنأً چون مَنَعَ یَمنَعُ مَنعاً و هَنِئَ یَهنِئُ چون ضَرَبَ یَضرِبُ مهموز العین مثال از باب فَعَلَ یَفعِلُ الوَأدُ زنده درگور کردن وَأَدَ یَئِدُ چون وَعَدَ یَعِدُ مهموز اللام اجوف از باب فَعَلَ یَفعِلُ المَجیءُ آمدن ماضی معلوم جاءَ مستقبل معلوم یَجیءُ امر حاضر جِئْ نهی لا تَجِئْ اسم فاعل جاءٍ اسم مفعول مَجیءٌ مهموز الفاء ناقص از باب فَعَلَ یَفعِلُ الاِتیانُ آمدن چون رَمی یَرمی و در امر حاضر گوئی ایتِ اصلش اِئتِ بود همزه بر اثر کسره ما قبل قلب بیا شد ایت شد مهموز العین لفیف مقرون از باب فَعَلَ یَفعِلُ الوَأیُ وعده کردن وَأی یَئی چون وَقی یَقی امر حاضر اِ اِیا اُوا ای ایا اِینَ چون قِ و اسم فاعل واءٍ اسم مفعول مَوْئِیٌّ مهموز الفاء لفیف مقرون از باب فَعَلَ یَفعِلُ الاَوْیُ جا گرفتن اَوی یَأوی چون طَوی یَطوی امر حاضر اِیوِ تا آخر اسم فاعل آوٍ اسم مفعول مَأویٌّ مهموز الفاء مضاعف هم از باب فَعَلَ یَفعُلُ حکم مضاعف دارد چون الأزّ سخت بجای بر جوشیدن رفتن اَزَّ یَؤُزُّ چون ضَرَبَ یَضرِبُ پس حکم مهموز همان حکم صحیح است از باب

فصل مضاعف

از باب فَعَلَ یَفعُلُ المَدُّ کشیدن ماضی معلوم مَدَّ مَدّا مَدّوا تا آخر اصل مَدَّ مَدَدَ بود دو حرف اصلی یکجنس در یک کلمه ثانی جنس ثقیل بود اول را ساکن کردند و در ثانی ادغام نمودند مدّ شد و در مَدَدْنَ و ما بعد او چون دال دویم ساکن بود بسبب سکون لازم ادغام ممکن نبود از اینجهت بر حال خود ماند مستقبل معلوم یَمُدُّ یَمُدّانِ یَمُدّونَ تا آخر اصل یَمدُدُ یَمدُدانِ بود حرکت دال اول را بما قبل داده

دال ثانی را ادغام نمودند یمدّ شد و در یَمْدُدْنَ و تَمْدُدْنَ ادغام ممکن نبود چنانکه در مَدَدْنَ
معلوم شد مجهول ماضی مُدَّ مُدّا مُدّوا تا آخر مستقبل مجهول یُمَدُّ یُمَدّانِ یُمْدَدْنَ تا آخر
امر حاضر را در مفرد مذکر چهار وجه جایز است مُدَّ مُدِّ مُدُّ اُمْدُدْ بفک ادغام و در باقی
یک وجه چون مُدّا مُدّوا مُدّی مُدّا اُمْدُدْنَ و در مفرد امر غایب نیز خواه مذکر و خواه مؤنث
باشد همین چهار وجه جایز است چون لِیَمُدَّ لِیَمُدِّ لِیَمُدُّ لِیَمْدُدْ بفک ادغام و بر این قیاس
حال نهی چون لا یَمُدَّ لا یَمُدِّ لا یَمُدُّ لا یَمْدُدْ و حال جحد چون لَمْ یَمُدَّ لَمْ یَمُدُّ لَمْ یَمُدِّ لَمْ یَمْدُدْ
و مضاعف از سه باب اصول آید از فَعَلَ یَفْعِلُ الفَرّ فرار کردن ماضی فَرَّ مستقبل یَفِرُّ و از باب
فَعِلَ یَفْعَلُ البِرّ نیکوئی کردن ماضی بَرَّ مستقبل یَبَرُّ و از باب فَعَلَ یَفْعُلُ چنانکه گذشت در
مَدَّ یَمُدُّ و در امر حاضر و اخوات وی آنچه آید و باب سه وجه جایز است زیرا که ضمه از برای
عین الفعل مستقبل بود ساقط شد و نون تاکید ثقیله مُدَّنَّ مُدّانِّ مُدُّنَّ مُدِّنَّ مُدّانِّ اُمْدُدْنانِّ
خفیفه مُدَّنْ مُدُّنْ مُدِّنْ اسم فاعل مادٌّ مادّانِ مادّونَ مادّةٌ مادّتانِ مادّاتٌ و موادُّ اسم
مفعول ممدودٌ ممدودانِ ممدودونَ **فصل** مصدر میمی و اسم زمان و اسم مکان از فعل
ثلاثی مجرد از یَفْعَلُ بر وزن مَفْعَل آید چون مَشْرَب بمعنی آشامیدن و زمان آشامیدن و مکان
آشامیدن و از یَفْعُلُ نیز همچنین آید چون مَقْتَل بمعنی کشتن و زمان کشتن و مکان
کشتن است و در چند کلمه اسم زمان و مکان بر وزن مَفْعِل آید بکسر عین بخلاف قاعده و قیاس
چون مَطْلِع و مَشْرِق و مَغْرِب و مَسْجِد و مَسْقِط و مَنْبِت و مَفْرِق و مَنْسِك و مَجْزِر و در اینها
فتح هم جایز است و از یَفْعِلُ مصدر میمی مَفْعَل آید بفتح و مکان و زمان بر وزن مَفْعِل آید بکسر
چون مَجْلِس و از مثال مطلقا خواه مضموم العین و خواه مکسور العین و خواه مفتوح العین همه بر وزن
مَفْعِل آید بکسر عین چون مَوْعِد و مَوْضِع و مَوْجِل و مَوْسِم و مَیْسِر و از ناقص مطلقا بر وزن مَفْعَل
بفتح عین چون مَرْمَی و مَرْضَی و مَرْخَی و از لفیف مفروق و مقرون و اجوف و مضاعف اسم زمان
و مکان و مصدر میمی بر قیاس صحیح است **و بدانکه** مَفْعَلَة در ... مَفْعَلَة برای ...

مَخِیطٌ و مِفتاحٌ و مِفرَقٌ و فَعلة بفتح فاء از ثلاثی مجرد برای مرّه بود چون ضَرْبة یعنی یکبار
زدن است و فِعلة بکسر فا برای هیئت و چگونگی فعل بود چون جِلسة جِلسة یعنی گونهٔ
نشستن است و فُعلة بضم فا برای مقدار بود چون اُکلتُ لُقمةً و فُعالة برای چیزی بود که از فعل
ساقط شود چنانکه کُناسة و قُلامة و بدانکه از فعل ثلاثی مزید فیه و رباعی مجرد و رباعی مزید فیه
مصدر میمی و اسم زمان و اسم مکان بر وزن اسم مفعول آن باب باشد **فصل** بدانکه فَعَلَ یَفعَلُ مشروط
است بآنکه عین الفعل یا لام الفعل او حرفی باشد از حروف حلق و آن شش است همزه و هاء و عین
و غین و حاء و خاء و واو در مثال این باب چون وَضَعَ یَضَعُ بیفتد در مستقبلش زیرا که در اصل
یَوْضَعُ بود واو افتاد چنانکه در یَعِدُ بعد از آن کسره را بدل بفتحه کردند از جهت ثقل حرف حلق
بخلاف وَجِلَ یَوْجَلُ که واو باقیست بحال خود **فصل باب افعال** از صحیح اَکرَمَ یُکرِمُ اِکراماً
اصل یُکرِمُ یُأَکرِمُ بود همزه را انداختند زیرا که در اُکرِمُ متکلم وحده دو همزه جمع شده بود یکی را
بسبب ثقل انداختند و در باقی الفاظ نیز انداختند برای طرد باب امر حاضر این باب از اصل
مستقبل گیرند که تُکرِمُ است و گویند اَکرِمْ اَکرِما اَکرِموا تا آخر و این همزه همزهٔ قطع است چون
متصل کردند با ما قبل خود ساقط نگردد چون ثُمَّ اَکرِمْ ثُمَّ اَکرِمْ و حکم نون تاکید ثقیله و خفیفه طریقی
است که دانسته شد اسم فاعل مُکرِمٌ اسم مفعول مُکرَمٌ و فایدهٔ همزهٔ باب افعال از برای تعدیهٔ ثلاثی
مجرد لازم باشد چون ذَهَبَ زیدٌ و اَذهَبَ ... جَلَسَ اَجلَسَ و شاید که بمعنی دخول در وقت یا
چون اَصبَحَ زیدٌ و اَمسیٰ زیدٌ یعنی داخل شد زید بصبح و شاید که برای رسیدن چیزی با
هنگامی چون اَحصَدَ الزرعُ و اَصرَمَ النخلُ یعنی وقت درو کردن غله و بریدن خرما رسید و شاید
که بمعنی کثرت باشد چون اَثمَرَ برای صفت کثیر الحمد و اَلبَنَ و شاید که بمعنی یافتن چیزی بر صفتی
باشد چون اَحمَدتُ زیداً ای وجدتُه محموداً یعنی وی را پسندیده یافتم **مثال واوی** از باب افعال
الایعاد بیم کردن بمعنی ترسانیدن اصلش اِوعاد بود واو ساکن را برای کسرهٔ ما قبل قلب بیا کردند
ایعاد شد ماضی معلوم اَوعَدَ اَوعَدا اَوعَدوا تا آخر مستقبل معلوم یُوعِدُ ماضی مجهول اُوعِدَ مستقبل

مجهول یوعد امر حاضر اَوْعِدْ مثل اَکْرِمْ اسم فاعل مُوعِدٌ اسم مفعول مُوعَدٌ مثال یائی
الایسار توانگر شدن ماضی معلوم اَیْسَرَ مستقبل معلوم یُوسِرُ اسم فاعل مُوسِرٌ اسم مفعول مُوسَرٌ
اصل ایشان مُیْسِرٌ و مُیْسَرٌ بود یاء ساکن برای مناسبت ضمه ما قبل منقلب بواو شد اجوف
واوی الاقامة بپای داشتن ماضی معلوم اَقَامَ اَقَامَا اَقَامُوا تا آخر اصل اَقَامَ اَقْوَمَ بود واو مفتوح
ما قبل وی حرف صحیح ساکن بود فتحه واو را بما قبل دادند واو در موضع حرکت بود ما قبل مفتوح
قلب بالف کردند اَقَامَ شد و در اَقَمْنَ تا آخر الف بالتقاء ساکنین بیفتاد ماضی مجهول اُقِیمَ اُقِیمَا اُقِیمُوا
تا آخر اصل اُقِیمَ اُقْوِمَ بود کسره واو را بما قبل دادند واو را قلب بیا کردند اُقِیمَ شد و در اُقِمْنَ تا آخر
یاء بالتقاء ساکنین بیفتاد مستقبل معلوم یُقِیمُ یُقِیمَانِ یُقِیمُونَ تا آخر اصل یُقِیمُ یُقْوِمُ بود کسره
واو را بما قبل دادند واو برای کسره ما قبل منقلب بیاء شد یُقِیمُ شد و در یُقِمْنَ و تُقِمْنَ یاء بالتقاء
ساکنین بیفتاد مستقبل مجهول یُقَامُ یُقَامَانِ یُقَامُونَ تا آخر اصل یُقَامُ یُقْوَمُ بود فتحه واو را بما
قبل دادند واو را قلب بالف کردند یُقَامُ شد و در یُقَمْنَ و تُقَمْنَ الف بالتقاء ساکنین بیفتاد
امر حاضر اَقِمْ اَقِیمَا اَقِیمُوا اَقِیمِی اَقِیمَا اَقِمْنَ نون تاکید ثقیله اَقِیمَنَّ اَقِیمَانِّ اَقِیمُنَّ اَقِیمِنَّ اَقِیمَانِّ
اَقِمْنَانِّ نون خفیفه اَقِیمَنْ اَقِیمُنْ اَقِیمِنْ اسم فاعل مُقِیمٌ تا آخر اصل مُقِیمٌ مُقْوِمٌ بود اعلالش بر
قیاس یُقِیمُ اسم مفعول مُقَامٌ اصل مُقَامٌ مُقْوَمٌ بود اعلالش بر قیاس یُقْوَمُ نهی لا تُقِمْ لا تُقِیمَا لا
تُقِیمُوا تا آخر جحد لَمْ یُقِمْ لَمْ یُقِیمَا لَنْ نفی لا یُقِیمُ استفهام هَلْ یُقِیمُ تا آخر و اِقَامَةٌ در اصل اِقْوَامًا
بود فتحه واو را نقل کردند بما قبل واو متحرک الاصل ما قبل مفتوح را قلب بالف کردند التقاء
ساکنین شد الف بالتقاء ساکنین بیفتاد اِقَامًا شد عوض محذوف تاء مصدریه در آخرش در
آوردند اِقَامَةٌ شد اجوف یائی الاطارة پرانیدن و پریدن ماضی معلوم اَطَارَ مستقبل
یُطِیرُ امر حاضر اَطِرْ نهی لا تُطِرْ اسم فاعل مُطِیرٌ اسم مفعول مُطَارٌ ناقص واوی الارضاء
خوشنود گردانیدن اَرْضَى یُرْضِی اِرْضَاءً اَلْمُرْضِی اَلْمُرْضَى اَرْضِ لا تُرْضِ نون ثقیله اَرْضِیَنَّ نون
خفیفه اَرْضِیَنْ اِرْضَاءٌ در اصل اِرْضَاوًا بود واو واقع شده بود در آخر بعد از الف زائده

منقلب گشته بهمزه و هم چنین خائی هر واو و یاء که در آخر بعد از الف زائده باشد چون کساء و ردائی که اصل کساو و رداو بوده است **لفیف مفروق** الایجاء سوده کردن شتر

سو از آن وجی یوجی ایجاء الموجی الموجی اوج لا توج **لفیف مقرون** الاهواء فضد کردن هوی یهوی اهواء المهوی المهوی اهو لا تهو **مضاعف** الاحباب دوست داشتن

حب یحب احبابا المحب المحب احب احببا احببت لا تحب لا تحبب **مهموز الفاء**

الایمان گرویدن امن یؤمن ایمانا اصل ایمانا ائمانا بود دو همزه جمع شد ثانی ساکن و ما قبلش مکسور بود قلب بیا کردند ایمانا شد و در امن قلب بالف کردند و در او من قلب بواو کردند چنانچه در ما تقدم گذشت و در یؤمن و مؤمن قلب همزه بواو جایز است امر حاضر

امن امنا امنوا نون ثقیله امنن امنان امنن نا آخر نون خفیفه امنن امنن امنن اسم فاعل مؤمن اسم مفعول مؤمن **باب تفعیل** این باب برای تکثیر بود چون فتح الباب و فتحت الابواب

و مات الابل و موتت الابل و از برای مبالغه نیز اید چون صرح هو بیا شد صرح بیان شد و از برای تعدیه اید چون فرح زید و فرحته و از برای نسبت اید چون فسقته و کفرته

یعنی ورا نسبت دادم بفسق و نسبت دادم بکفر و مصدر این باب بر وزن تفعیل اید و بر وزن فعال نیز اید چون کذبوا بایاتنا کذابا و بر وزن تفعلة و فعال هم اید چون تبصرة و سلاما

و کلاما و تذکارا و صحیح و مثال و اجوف و مضاعف این باب بر یک قیاس است **ناقص یائی**

از باب تفعیل ثنی یثنی تثنیة مثنی المثنی ثن لا تثن و مصدر وی دائما بر وزن تفعلة اید گاه باشد که بر وزن تفعیل اید بضرورة چون شعر فهی تنزی دلوها تنزیا کما تنزی

شهلة صبیا و همچنین هر باب صحیح ان باب باشد چنانکه دانسته شد و لفیف مفروق و مقرون حکم ناقص دارد چون وصی یوصی توصیة و طوی یطوی تطویة **باب مفاعله**

اصل این باب آنست که در میان دو کس باشد یعنی هر یک بدیگری آن کند که دیگری با وی چنین کند لکن یکی در لفظ فاعل و دیگری مفعول باشد چون ضارب زید عمرا و شاید که

بین

بین شین نباشد چون سافرت دهرا و عاقبت اللص و مصدر این باب بر وزن مفاعله و فعال
و فیعال آید چون قاتل یقاتل مقاتلة و قتالا و قیتالا و صحیح و مثال و اجوف این باب بر وزن فعال
آید چون ضارب و واعد و قاول **ناقص یائی** المراماة با یکدیگر انداختن رامی یرامی مراماة
المرامی المرامی رام لا ترام و لفیف همچون ناقص و مهموز هر باب همچون صحیح این باب است **مضاعف**
المحاببة والحباب با یکدیگر دوستی کردن حاب یحاب مجهول حوبب یحاب اصل معلوم یحابب
و اصل مجهول یحابب بود بعد از ادغام هر دو یکسان شدند مگر در جمع مؤنث غایب و مخاطب چون
یحاببن و تحاببن و هم چنین اسم فاعل و مفعول بر یکصورت شوند در لفظ چون محاب لکن در تقدیر
مختلفند اصل فاعل محابب و اصل مفعول محابب بود امر حاضر حاب حاب حاب و نهی لا تحاب
لا تحاب لا تحابب باب **افتعال** این باب برای مطاوعة فعل است چون جمعته فاجتمع و
کسرته فانکسر و معنی مطاوعه آنست که چیزی از فعلی قبول کند و ممتنع نشود چون کسرت الکوز
فانکسر یعنی شکستم کوزه را پس او قبول شکستن کرد و شاید که بین اثنین باشد چون باب
تفاعل چون اختصم زید و عمرو و بمعنی فعل باشد چون جذب فاجتذب **مثال واوی**
الاتهاب قبول هبه کردن اتهب یتهب اتهابا المتهب اتهب لا تتهب اصل اوتهب
یوتهب ایتهابا بود واو را قلب بتا کردند و تا را در تا ادغام کردند و گاه باشد که گویند
ایتهب یاتهب ایتهابا **مثال یائی** الیتسار ایتسر یاتسر ایتسارا و اتسر یتسر اتسارا اتسر لا یتسر
اجوف واوی الاجتیاب قطع کردن بیابان اجتاب یجتاب اجتیابا اسم فاعل و اسم مفعول
مجتاب لکن اسم فاعل در اصل مجتوب و اسم مفعول مجتوب بود امر حاضر اجتب اجتابا اجتابوا
لفظ ماضی و امر هم مشتبه شدند در تثنیه و جمع لکن اصل ماضی اجتوبا اجتوبوا بود در صیغه
امر اجتوبا اجتوبوا مجهول ماضی اجتیب اصل اجتوب بود کسره واو را بما قبل دادند بعد از سلب
حرکت ما قبل واو قلب بیا شد **وزن اجوف یائی** گوئی الاختیار برگزیدن ماضی معلوم اختار
... مستقبل معلوم یختار و در ماضی مجهول گوئی اختیر اصلش اختیر بود کسره یا را بما قبل دادند

بعد از سلب حرکت ما قبل الخبیر شد امر حاضر اختر اختیارا الاختیار و تا آخر نهی لا تختر اسم فاعل

و مفعول مختار بر قیاس مختاب ناقص یائی الاجتباء بر گزیدن اجتبی یجتبی اجتباء المجتبی

المجتبی اجتب لا تجتب مضاعف الامتداد کشیدن امتد یمتد امتداد اسم فاعل و مفعول ممتد که

اصل فاعل ممتدد و اصل مفعول ممتدد است امر حاضر امتد امتد امتدد نهی لا تمتد لا تمتد

لا تمتدد لفظ ماضی و امر در این باب یک طریقه اگر بحسب تقدیر مختلف چنانکه گذشت

انفعال این باب متعدی نباشد از برای مطاوعت فعل باشد چون کسرته الکوز فانکسر و مطاوعه

که مطاوعت فعل باشد چون [illegible] و بنا نمیشود این باب مگر از چیزی که در آن علاج و

تأثیر باشد یعنی [illegible] مثلا [illegible] و غیر [illegible]

انطاق [illegible] که [illegible] نهاده شود این باب [illegible] که اثر ظاهر شود باشد

تقویه [illegible] ذکر کرده شد [illegible] مطاوعت [illegible] اثر است [illegible]

الانقیاد رام شدن [illegible] انقاد [illegible] که اصل [illegible]

بود ما قبل [illegible] بعد از سلب حرکت ما قبل [illegible]

مستقبل معلوم [illegible] مجهول [illegible] اسم فاعل و مفعول [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

استوجب لا يستوجب بر قياس صحيح **اجوف واوی** الاستقامة راست شدن استقام
يستقيم استقامة المستقيم المستقام استقم لا يستقم بر قياس اقام يقيم اقامة **ناقص يائی**
الاستجباء خيمه زدن استخبى يستخبي استخباءً **لفيف مقرون** الاستحياء شرم داشتن
استحيى يستحيي استحياءً فهو مستحيٍ وذاك مستحيىً استحي لا يستحي وشايد كه گويند استحى
يستحي استحاءً فهو مستحٍ وذاك مستحىً امر استحِ نهی لا يستحِ ودر حيي جايز است كه ادغام
كنند وگويند حيّ حيّا حيّوا تا آخر **مضاعف** الاستتباب تمام شدن استتبّ يستتبّ استتبابًا
اسم فاعل مستتِبٌّ و مفعول مستتَبٌّ امر حاضر استتِبَّ استتِبِّ استتْبِبْ بر اين قياس امر
غائب و نهی و جحد **باب تفعّل** اين باب مطاوعه فعّل باشد چون قطّعته فتقطّع و بمعنی تكلّف
و تشبّه نيز آيد چون تحلّم و تزهّد و بمعنی مهلت آيد چون تجرّع و چون در مستقبل باب تفعّل
و تفاعل و تفعلل دو تا جمع شود جايز باشد كه يكی را بيندازند چون تنزّل الملائكة و تزاور
كهفهم و تصدّى **ناقص يائی** تمنّى يتمنّى تمنّيًا اصل مصدر تمنّيًا بود ضمه را بجهت يا بدل
بكسره كردند تمنّيًا شد اسم فاعل متمنٍّ اسم مفعول متمنًّى امر حاضر تمنَّ نهی لا يتمنَّ جحد لم
يتمنَّ **مضاعف** التحبّب دوستی نمودن تحبّب يتحبّب المتحبِّب المتحبَّب تحبّبْ لا تتحبّب
بر قياس صحيح **باب تفاعل** اصل اين باب آنست كه ميان دو كس باشد همچنانكه در باب
مفاعله ليكن اينجا مجموع بحسب صورت فاعل باشند چون تضارب زيد و عمرو و در مفاعله
بحسب صورت يكی فاعل باشد و ديگری مفعول و شايد كه بمعنی اظهار چيزی باشد كه آن چيز
حاصل نباشد چون تجاهل زيد و تمارض عمرو يعنی جهل و بيماری اظهار كرد و حال آنكه
جاهل و بيمار نبود و شايد كه بمعنی أفعل آيد چون تساقط ای اسقط كقوله تساقط عليك
رطبًا جنيًّا ای تُسقِط **ناقص واوی** التصابی عشق بازی كردن تصابى يتصابى
تصابيًا ضمه در مصدر بدل بكسره شد چنانكه در باب تفعّل گذشت المتصابي المتصابى
تصابَ لا تتصابَ **ناقص يائی** الترامي باكديگر تير انداختن ترامى يترامى تراميًا ترامَ

يستقيم در اصل يستقوم بود كسره بر واو ثقيل بود با قبل او دادند قاف ساكن واو ساكن ما قبل مكسور را قلب بيا كرديم يستقيم شد مسرح

استخباء در اصل استخباو بود يا را بعد از الف زائده واقع شده بود قلب بهمزه نموديم استخباء شد يعنی خيمه زدن مسرح

تحبّب در اصل تحبّب بود ...

[illegible]

فصل دوم در **تفعّل** التّحابُب یکدیگر را دوست داشتن تَحابَّ یَتَحابُّ تَحابُباً فهو مُتَحابٌّ و
ذاک مُتَحابٌّ امر حاضر تَحابَّ تَحابَبْ تَحابِّ نهی لا تَتَحابَّ لا تَتَحابَبْ لا تَتَحابِّ و برین قیاس بود
جحد و امر غائب و در اثبات ماضی و امر این صورتند لکن فرق از قراین است **فصل** بدانکه فاء
الفعل در باب تفعّل و تفاعل هرگاه یکی از یازده حروف باشد که تاء و ثاء و دال و ذال و زاء و سین
و شین و صاد و ضاد و طاء و ظاء است روا باشد که تاء را از جنس فاء کنند و ساکن نمایند و در فاء
ادغام کنند و هر جا که اول ساکن باشد همزهٔ وصل در آورند پس در تَطَهَّرَ یَتَطَهَّرُ تَطَهُّراً فهو
مُتَطَهِّرٌ و ذاک مُتَطَهَّرٌ گوئی اِطَّهَّرَ یَطَّهَّرُ اِطَّهُّراً فهو مُطَّهِّرٌ و ذاک مُطَّهَّرٌ و در تَدارَکَ یَتَدارَکُ
تَدارُکاً فهو مُتَدارِکٌ و ذاک مُتَدارَکٌ گوئی اِدّارَکَ یَدّارَکُ اِدّارُکاً فهو مُدّارِکٌ و ذاک مُدّارَکٌ
در قرآن مجید آمده است المُزَّمِّل المُدَّثِّر وَ ازَّیَّنَتْ فَادّارَأْتُم فیها و برین قیاس بود اِتَّرَّبَ یَتَّرَّبُ
اِتِّرّاباً فهو مُتَّرِّبٌ و ذاک مُتَّرَّبٌ و اِثّابَعَ یَثّابَعُ اِثّابُعاً و اِثَّبَّتَ یَثَّبَّتُ اِثَّبُّتاً و اِثّاقَلَ یَثّاقَلُ اِثّاقُلاً
و اِدَّثَّرَ یَدَّثَّرُ اِدَّثُّراً و اِدّارَکَ چنانکه گذشت و اِذَّکَّرَ یَذَّکَّرُ اِذَّکُّراً و اِذّابَحَ یَذّابَحُ اِذّابُحاً و اِزَّمَّلَ
یَزَّمَّلُ اِزَّمُّلاً و اِزّاوَرَ یَزّاوَرُ اِزّاوُراً و اِسَّرَّعَ یَسَّرَّعُ اِسَّرُّعاً و اِسّارَعَ یَسّارَعُ اِسّارُعاً و اِشَّجَّعَ یَشَّجَّعُ
اِشَّجُّعاً و اِشّاعَرَ یَشّاعَرُ اِشّاعُراً و اِصَّعَّدَ یَصَّعَّدُ اِصَّعُّداً و اِصّاعَدَ یَصّاعَدُ اِصّاعُداً و اِضَّرَّعَ
یَضَّرَّعُ اِضَّرُّعاً و اِضّارَعَ یَضّارَعُ اِضّارُعاً و اِطَّهَّرَ چنانکه گذشت و اِطّابَقَ یَطّابَقُ اِطّابُقاً و اِظَّرَّقَ
یَظَّرَّقُ اِظَّرُّقاً و اِظَّهَّرَ یَظَّهَّرُ اِظَّهُّراً و اِظّاهَرَ یَظّاهَرُ اِظّاهُراً **فصل** بدانکه عین الفعل در باب
افتعال چون یکی ازین یازده حروف باشد روا بود که تاء افتعال را ساکن سازند و در عین ادغام
کنند پس دو ساکن جمع شوند فاء و تاء بعضی حرکت تاء را بر فاء دهند در اِخْتَصَمَ یَخْتَصِمُ اِخْتِصاماً
چنین گویند خَصَّمَ یَخَصِّمُ خِصّاماً فهو مُخَصِّمٌ و ذاک مُخَصَّمٌ امر حاضر خَصِّمْ و بعضی فاء را حرکت کسره
می دهند گویند خِصِّمَ یَخِصِّمُ خِصّاماً **باب افعِلال** الاحمرار سرخ شدن اِحْمَرَّ یَحْمَرُّ اِحْمِراراً
فهو و ذاک مُحْمَرٌّ مجهول ماضی اُحْمُرَّ مستقبل مجهول یُحْمَرُّ امر حاضر اِحْمَرَّ اِحْمَرِّ اِحْمَرِرْ و نهی و
جحد برین قیاس است **باب افعیلال** الاحمیرار اِحْمارَّ یَحْمارُّ اِحْمیراراً اسم فاعل و اسم مفعول

اجتماع دو ... قطظر بود در ... باب تفعّل
... واقع شد ... حرف است ...
... حرف است ...
میان ...
تا ... قریب بود
...
گردیم ... اجتماع حرفین ...
... کردیم ...
... حرکت همزه وصل ...

[illegible]

... ادغام کردیم التقاء ساکنین شد
میان ...
...
...
دادیم و ... کردیم
...
...
... ادغام ... شد ... حرکت
... شد ...

محمار امر حاضر احمار احمارا یدبر ایفیاس استنی وجدت تفعلل تدحرج یتدحرج

دحرجة ودحراجا فهو مدحرج وذاک مدحرج امر دحرج نهی لا یدحرج باب تفعلل

تدحرج یتدحرج تدحرجا فهو متدحرج وذاک متدحرج امر تدحرج نهی لا یتدحرج باب

افعنلال احرنجم یحرنجم احرنجاما فهو محرنجم وذاک محرنجم امر حاضر احرنجم نهی لا یحرنجم

باب افعلال اقشعر یقشعر اقشعرارا فهو مقشعر وذاک مقشعر امر حاضر اقشعر اقشعر

اقشعرر بدانکه باب افعلال در ثلاثی مزید فیه امد است چون اقعنسس یقعنسس اقعنساسا

که حروف اصولش قعس است وافعوّل نیز امد است چون اجلوّذ یجلوّذ اجلوّاذا وافیعال نیز

امد است چون اعشوشب یعشوشب اعشیشابا وافعنلی نیز امد است چون اسلنقی یسلنقی اسلنقاء

بدانکه مجموع همزها که در اول ماضی ثلاثی مزید فیه ورباعی مزید فیه است همزه وصل است

که در درج کلام بیفتند وهمچنین همزهائیکه در اول مصدرها وامرهای این ابواب است الا

همزه باب افعال که همزه قطعست وساقط نمیشود در درج کلام نه در ماضی ونه در امر ونه در

مصدر فصل بدانکه ذهب را چون بباء متعدی کنی چنان گوئی ذهب بِهِ ذهب بهما ذهب

بهم ذهب بها ذهب بهما ذهب بهن ذهب بک ذهب بکما ذهب بکم ذهب بکِ ذهب بکما

ذهب بکن ذهب بی ذهب بنا ودر اسم مفعول گوئی مذهوب به مذهوب بهما مذهوب بهم

تا اخر بدانکه الف فاعل وسین استفعال گاه باشد که لازم را متعدی کنند چون سار زید

وسایرته وخرج زید واستخرجته قد تمت الکتب فی یوم الثلثاء الثالث

من شهر صفر المظفر سنة الف وثلثمائة وثمان عشر سنة ۱۳۱۸

علی ید العبد الجانی علی بن حبیب الله الاصفهانی

اللهم اغفر لنا واستر عیوبنا ونجنا فی

الدنیا والاخرة بحق النبی الکریم

صلی علیه وآله وسلم

اقشعر یعنی خنده کرد واز اقشعره سرح

۵۵

اجلوذ در

در اصل جلز بود

فعل ثلاثی مجرد بود خواستیم

که فعل ثلاثی مزید فیه بسش کردانیم

...م بباب افعوّال قاعده باب افعوّال را بر

وی جاری کردیم وقاعده باب افعوال آن بود که

هذا كتاب التصريف

بسم الله الرحمن الرحيم

اعلم ان التصريف في اللغة التغيير وفي الصناعة تحويل الاصل الواحد الى امثلة مختلفة لمعان مقصودة لا تحصل الا بها ثم الفعل اما ثلاثي واما رباعي وكل واحد منهما اما مجرد او مزيد فيه وكل واحد منهما اما سالم او غير سالم ونعني بالسالم ما سلمت حروفه الاصلية التي تقابل بالفاء والعين واللام من حروف العلة والهمزة والتضعيف اما الثلاثي المجرد فان كان ماضيه على فعَل مفتوح العين فمضارعه يفعُل بضم العين او يفعِل بكسرها نحو نصر ينصر وضرب يضرب وقد يجيء على يفعَل بفتح العين اذا كان عين فعله او لامه حرفا من حروف الحلق وهي ستة احرف الهمزة والهاء والعين والحاء والغين والخاء نحو سأل يسأل ومنع يمنع وأبى يأبى شاذ وان كان ماضيه على فعِل مكسور العين فمضارعه على يفعَل بفتح العين نحو علم يعلم الا ما شذ من نحو حسب يحسب واخواته وان كان ماضيه على فعُل مضموم العين فمضارعه على يفعُل بضم العين نحو حسن يحسن واما الرباعي المجرد فهو فعلل كدحرج دحرجة ودحراجا واما الثلاثي المزيد فيه فهو على ثلثة اقسام الاول ما كان ماضيه على اربعة احرف كافعل نحو اكرم يكرم اكراما وفعّل نحو فرّح يفرّح تفريحا

وفاعل نحو قاتل يقاتل مقاتلة وقتالا وقيتالا الثاني ما كان ماضيه على خمسة احرف
اما اوله التاء مثل تفعّل نحو تكسّر يتكسّر تكسّرا وتفاعل نحو تباعد يتباعد تباعدا اولها
او اوله الهمزة مثل انفعل نحو انقطع ينقطع انقطاعا وافتعل نحو اجتمع يجتمع اجتماعا وافعلّ
نحو احمرّ يحمرّ احمرارا الثالث ما كان ماضيه على ستة احرف مثل استفعل نحو استخرج
يستخرج استخراجا وافعالّ نحو احمارّ يحمارّ احميرارا وافعوعل نحو اعشوشب يعشوشب
اعشيشابا وافعوّل نحو اجلوّذ يجلوّذ اجلوّاذا وافعنلل نحو اقعنسس يقعنسس اقعنساسا
وافعنلى نحو اسلنقى يسلنقي اسلنقاء واما الرباعي المزيد فيه فامثلته تفعلل كتدحرج
يتدحرج تدحرجا وافعنلل نحو احرنجم يحرنجم احرنجاما وافعللّ نحو اقشعرّ يقشعرّ اقشعرارا

فصل الفعل اما متعد وهو الفعل
الذي يتعدى من الفاعل الى المفعول به كقولك ضربت زيدا ويسمى ايضا واقعا ومجاوزا واما غير
متعد وهو الفعل الذي لم يتجاوز الفاعل نحو حسن زيد ويسمى لازما وغير واقع وغير مجاوز وتعديته
في الثلاثي المجرد بتضعيف العين وبالهمزة كقولك فرّحت زيدا واجلسته وبحرف الجر في
الكل نحو ذهبت بزيد وانطلقت به

فصل اما الماضي فهو
الفعل الذي دل على معنى وجد في الزمان الذي قبل زمانك فالمبني للفاعل منه ما كان اوله مفتوحا او كان
اول متحرك منه مفتوحا نحو نصر ونصّر وناصر [illegible] الا المذكور افعل تفاعل
تفعلل [illegible] [illegible] والمبني للمفعول منه ما كان اوله مضموما [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] هو
[illegible] ما كان [illegible] قيل وضيق [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] يكون مضموم [illegible] [illegible] [illegible] ما اوله

احدى الزوائد الاربع وهي الهمزة والنون والتاء والياء يجمعها انيت او اتين او نأتي
فالهمزة للمتكلم وحده والنون له اذا كان معه غيره والتاء للمخاطب مفردا او مثنى او مجموعا
مذكرا كان او مؤنثا وللغائبة المفردة ولمثناها والياء للغائب المذكر مفردا او مثنى او مجموعا
ولجمع المؤنث الغائبة وهذا يصلح للحال والاستقبال تقول يفعل الآن ويسمى حالا وحاضرا
ويفعل غدا ويسمى مستقبلا فاذا دخل عليه السين او سوف فقلت سيفعل او سوف يفعل
يختص بزمان الاستقبال فاذا دخل عليه اللام المفتوحة اختص بزمان الحال كقولك ليفعل وفي
التنزيل اني ليحزنني ان تذهبوا به والمبني للفاعل منه ما كان حرف المضارعة منه مفتوحا الا
ما كان ماضيه على اربعة احرف فان حرف المضارعة منه يكون مضموما ابدا نحو يدحرج ويكرم
ويفرح ويقاتل وعلامة بناء هذه الاربعة للفاعل كون الحرف الذي قبل آخره مكسورا ابدا مثاله
يفعل يضرب يضربان الخ وقس على هذا يضرب ويعلم ويدحرج ويكرم ويقاتل ويفرح
ويتكسر ويتباعد وينقطع ويجتمع ويحمر ويحمار ويستخرج ويعشوشب ويقعنسس ويسلنقي
ويتدحرج ويحرنجم ويقشعر والمبني للمفعول منه ما كان حرف المضارعة منه مضموما وما قبل آخره
مفتوحا نحو يضرب ويدحرج ويكرم ويقاتل ويفرح ويستخرج واعلم انه يدخل على الفعل
المضارع ما ولا النافيتان فلا تغير صيغته تقول لا يضرب لا يضربان الخ وكذا ما يضرب
ما يضربان ما يضربون الخ ويدخل الجازم فيحذف منه حركة الواحد ونون التثنية والجمع
والمخاطبة ولا يحذف نون جماعة المؤنث لانها ضمير كالواو في جمع المذكر فيبنى معه كما في
الماضي نحو لم يضرب لم يضربا لم يضربوا الخ ويدخل الناصب فيبدل من الضمة فتحة ويسقط النونات سوى
نون جماعة المؤنث فتقول لن يضرب لن يضربا لن يضربوا الخ ومن الجوازم لام الامر فتقول في امر الغائب
ليضرب ليضربا ليضربوا لتضرب لتضربا ليضربن وكذلك ليضرب وليعلم وليدحرج وغيرها

٥٩

لا الناهية فتقول في نهي الغائب لا يضرب لا يضربا لا يضربوا لا تضرب لا تضربا لا يضربن وفي

الحاضر لا تضرب لا تضربا لا تضربوا لا تضربي لا تضربا لا تضربن وكذا قياس بناء التأكيد وأما الأمر فصيغة فهو على الحكاية

وهو جار على لفظ المضارع المجزوم فإن كان ما بعد حرف المضارعة متحركاً فتسقط حرف المضارعة

وتأتي بالصورة الباقية مجزومة تقول في الأمر من تدحرج دحرج دحرجا دحرجوا دحرجي دحرجا

دحرجن وهكذا تفرج وقاتل وتكسر وتباعد وتدحرج والحق فإن كان ما بعده حرف المضارعة

ساكناً فتحذفه مع حرف المضارعة وتأتي بالصورة الباقية مجزومة بهمزة الوصل فإذا الهمزة مكسورة

إلا أن يكون عين المضارع منه مضموماً فتضمها تقول انصر انصرا انصروا انصري انصرا انصرن

اضرب اضربا اضربوا الخ واعلم وانقطع واجتمع واستخرج وفتحت همزة أكرم بناء على الأصل

المرفوض فإن أصل تكرم تأكرم واعلم أنه إذا اجتمعت التاءان في أول مضارع تفعل وتفاعل

وتفعلل فيجوز إثباتهما نحو تتجنب وتتقاتل وتتدحرج ويجوز حذف إحداهما كما ورد في التنزيل

ناراً تلظى وتنزل الملائكة ومتى كان فاء افتعل صاداً أو ضاداً أو طاء أو ظاء

قلبت تاؤه طاء تقول في افتعل من الصلح اصطلح ومن الضرب اضطرب ومن الطرد اطرد ومن الظلم

اظطلم وكذلك جميع متصرفاته نحو يصطلح واصطلاح ومصطلح ومتى كان فاء افتعل

دالاً أو ذالاً أو زاياً قلبت تاؤه دالاً تقول في افتعل من الدرء ادرأ ومن الذكر اذدكر ومن الزجر ازدجر

وتلحق الفعل غير الماضي والحال نونا التأكيد خفيفة ساكنة وثقيلة مفتوحة

فيما خلا فعل الاثنين وجماعة النساء نحو اضربن اضربن

ولا تدخلهما الخفيفة وتدخل الألف بعد نون جمع المؤنث لتفصل بين النونات

التي لو لم تلتقي الساكنين على غير حده

والثقيلة مدغمة فيها

وتفعلان ويفعلون وتفعلون وتفعلين ويحذف واو يفعلون وتفعلون وياء تفعلين
الا اذا انفتح ما قبلهما نحو اخشَوُنَّ واخشَيِنَّ ولتبلوُنَّ واما ترَيِنَّ ويفتح ما قبلها اخوا تفعل
اذا كان فعل الواحد والواحدة الغائبة ويضم اذا كان فعل جماعة الذكور ويكسر اذا كان فعل
الواحدة المخاطبة وتدخل في امر الغائب وكذا النون الثقيلة لينصرنَّ لينصرانِّ لينصرُنَّ لتنصرنَّ
لينصرانِّ لينصرنانِّ وبالخفيفة لينصرَن لينصرُن لتنصرَن وفي امر الحاضر وكذا بالثقيلة
انصرَنَّ انصرانِّ انصرُنَّ انصرِنَّ انصرانِّ انصرنانِّ وبالخفيفة انصرَن انصرُن انصرِن وقس على
هذا نظائره فصل اسم الفاعل والمفعول من الثلاثي المجرد فاكثر ان يجيء اسم الفاعل
على فاعل نحو ناصر ناصران ناصرون ناصرة ناصرتان ناصرات ونواصر واسم المفعول
على مفعول نحو منصور منصوران منصورون منصورة منصورتان منصورات ومناصير وتقول
ممرور به ممرور بهما ممرور بهم ممرور بها ممرور بهما ممرور بهن فتثني وتجمع وتذكر وتؤنث
الضمير فيما يتعدى بحرف الجر لا اسم المفعول وفعيل قد يجيء بمعنى الفاعل كالرحيم بمعنى الراحم
وبمعنى المفعول كالقتيل بمعنى المقتول واما ما زاد على الثلاثة فالضابطة فيه ان تضع في مضارعه
الميم المضمومة موضع حرف المضارعة وتكسر ما قبل آخره ان كان اسم الفاعل وتفتح في اسم المفعول
نحو مُكرِم ومُكرَم ومُتدحرِج ومُتدحرَج ومُستخرِج ومُستخرَج وقد يستوي لفظ الفاعل والمفعول في
بعض المواضع كمُحابّ ومُتحابّ ومُختار ومُضطر ومُعتدّ ومُنصبّ فيه ومُحابّ به
ومُتحابّ فيه ومتحابّ في التقدير فصل المضاعف ويقال له الاصم وهو من الثلاثي المجرد و
المزيد فيه ما كان عينه ولامه من جنس واحد كرَدَّ واَعَدَّ فان اصلهما رَدَدَ واَعدَدَ ومن الرباعي
ما كان فاؤه ولامه الاولى من جنس واحد وكذا عينه ولامه الثانية ويقال له المطابق ايضا نحو
زلزل زلزلة وزلزالا واما الحاق المضاعف بالمعتلات لان حرف التضعيف يقبل الابدال كقو

ءاملست يعني املكت وبالحمة الحذف كقوله مِسْتُ وظَلْتُ بفتح فائهما وكسرها واحسْتُ ...

مِسْتُ وظَلْتُ واحسْتُ وفي المضاعف لحجة الادغام وهو ان تسكن الاول وتدرج في الثاني

ويبقى الاول مدغما والثاني مدغما فيه وذلك واجب في نحو مدّ يمدّ وامتدّ يمتدّ وانقدّ

واستعدّ يستعدّ واسودّ يسودّ واستعدّ يستعدّ واطمانّ يطمانّ وتمادّ يتمادّ وكذا في

الافعال اذا نسبتها للمفعول نحو مُدّ يُمَدّ وامتُدّ يُمتَدّ وانقُدّ يُنقَدّ وكذا نظائرها وفي نحوه

مصدرا او كان اذا اتصل بالفعل الف الضمير او واو الضمير او ياؤه نحو مدّا ومدّوا ومدّي وفي

نحو يمدّان ويمدّون وتمدّين وامتدّا وامتدّوا وتمدّان وتمدّون وتمدّين وامتدّن وانمدّوا ونحوها

اذا دخل الجازم على فعل الواحد فان كان مكسور العين كيفرّ او مفتوحه كيعضّ تقول لم يفرّ

ولم يعضّ بكسر اللام وفتحها ولم يفرر ولم يعضض بفك الادغام وهكذا الحكم في يستقرّ ونحوه

ويتماسّ وان كان العين منه مضموما فيجوز الحركات الثلث مع الادغام وفكه فتقول لم يمدّ

بحركات الدال ولم يمدد بفك الادغام وهكذا حكم الامر فتقول فرّ وعضّ بكسر اللام وفتحها

وافرر واعضض ومدّ بحركات الدال وامدد وتقول في اسم الفاعل مادّ مادّان مادّتان

مادّة مادّتان مادّات ومواد والمفعول ممدود ككتب

فصل المعتل

هو ما كان

احد اصوله حرف علة وهي الواو والياء والالف وتسمى حروف المد واللين والالف تكون

منقلبة عن واو او ياء وانواعه سبعة الاول المعتل الفاء ويقال له المثال لمماثلته الصحيح

في احتمال الحركات لما لم يكن الواو فحذف الواو من الفعل المضارع الذي يكون على يفعل بكسر العين ومن

مصدره الذي على فعلة وتسلم في سائر تصاريفه تقول وعد يعد عدة ووعدا فهو واعد

وذلك موعود وعد لا يعد وكذلك نحو ومق يمق مقة فاذا لم يك كسر ما بعدها اعتبر

الرجل الموعود وعد ونحو اوجد ونسبت في يفعل الفتح كوجل يوجل الوجل فلست الواو يا

وكذلك مثلها اعني بشرط الواو فقول يا زيد ايجل بلفظ بالواو وتكتب بالياء وتثبت في يفعل
العين كوجل يوجل اوجل لا توجل وحذف الواو من يطأ ويضع ويسع ويقع ويدع لانها
في الاصل يفعل بالكسر ففتح العين لحرف الحلق ومن يذر لكونه بمعنى يدع واما نحو
ماضيه يدع ... ادليل على الزوائد ولما الياء فتثبت على كل حال نحو يمن
يمن وكيس ... يسر وتقول في افعل من اليائي ايسر ييسر ايسارا فهو موسر
ثم تقلب الياء فيهما واوا لسكونها وانضمام ما قبلها او في افتعل تقلب التاء الموقف
في التاء نحو اتعد يتعد فهو متعد واتسر يتسر اتسارا فهو متسر بقال الياء تاء
فهو موتعد وذاك موتسر ... ياتسر فهو موتسر وهذا كان ... فيه وكم
وقد ... الثاني الاجوف ويقال له ذو الثلاثة
الاجوف ... والثلاثي لكون ماضيه على ثلاثة احرف اذا اخبرت عن نفسك وذلك يقلب
حرفه في الماضي الذي سواء كان واوا او ياء ... اذا انفتح ما قبلها نحو صان وباع
فان اتصل به ضمير المتكلم او المخاطب او جمع المؤنث الغائبة نقل فعل من الواوي الى فعل
ومن اليائي الى فعل دلالة عليهما ولم يغير فعل ولا فعل اذا كانا اصليين ونقلت الضمة
والكسرة الى الفاء وحذفت العين لالتقاء الساكنين فقول صان صانا صانوا صانت
صانتا صن صنت صنتما صنتم صنت صنتما صنتن صنت صنا وتقول باع باعا باعوا باعت
باعتا بعن بعت بعتما بعتم بعت بعتما بعتن بعت بعنا واذا بنيته للمفعول
كسرت الفاء من الجميع فقلت صين واعللته بالنقل والقلب وبيع واعللته بالنقل
تقول في المضارع يصون ويبيع واعللتهما بالنقل ويخاف ويهاب واعللتهما بالنقل
والقلب ... مدخل الجازم فيسقط العين اذا سكن ما بعده وتثبت اذا تحرك فتقول لم

يصن لم يصونا لم يصونوا لم تصن لم تصونا لم يصن الخ وكذا قياس لم يبع لم يبيعا
لم يبيعوا ولم يخف لم يخافا لم يخافوا وقس عليه الامر نحو صن صونا صونوا صوني صونا
صن وبالتاكيد صونن صونان صونن صونن صونان صنان وبع بيعا بيعوا بيعي بيعا بعن
وخف خافا خفن وبالتاكيد بيعن وخافن ومزيد الثلاثي لا يعتل منه الا افعل وانفعل
وهي اجاب يجيب اجابة واستقام يستقيم استقامة وانقاد ينقاد انقيادا واختار
يختار اختيارا واذا بنيتها للمفعول قلت اجيب يجاب واستقيم يستقام وانقيد ينقاد
واختير يختار والامر منها اجب اجيبا اجيبوا واستقم استقيما وانقد انقادا واختر
اختارا وصح نحو قول وقاول وتقول وتقاول وبين وتبين وساير وتساير واسود
واسواد وابيض وابياض وكذا سائر نظائرها واسم الفاعل من الثلاثي المجرد يعتل بالهمزة
كصائن وبائع ومن المزيد فيه يعتل بما اعتل به المضارع كمجيب ومستقيم ومنقاد ومختار
واسم المفعول من الثلاثي المجرد يعتل بالنقل والحذف كمصون ومبيع والمحذوف واو مفعول
عند سيبويه وعين الفعل عند ابي الحسن الاخفش وبنو تميم يثبتون الياء فيقولون مبيوع
ومن المزيد فيه يعتل بالنقل والقلب ان اعتل فعله كمجاب ومستقام ومنقاد ومختار

الثالث المعتل اللام ويقال له الناقص وذو الاربعة لكون ماضيه على اربعة احرف
اذا اخبرت عن نفسك نحو غزوت ورميت فالمجرد تقلب فيه الواو والياء الفا اذا تحركتا
وانفتح ما قبلهما كغزى ورمى وعصا ورحى وكذا الفعل الزائد على ثلاثة كاعطى
واشترى واستقصى وكذا اسم المفعول كالمعطى والمشترى والمستقصى وكذا اذا انضم
فاعل من المضارع كقولك يعطى ويغزى ويرمى واما الماضي فتحذف اللام منه في
الامثال فعلوا وفي مثال فعلت وفعلتا اذا انفتح ما قبلها وتثبت في غيرها فتقول

غزا اغزوا غزوا غزت غزتا غزون الى آخره ودعى دعيا دعوا الخ ورضى رضيا رضوا
الخ وكذلك سرو سروا سروا الخ وانما ضمت ما قبل واو الضمير في غزوا ودعوا وضمت
في رضوا وسروا لان واو الضمير اذا اتصلت بالفعل الناقص بعد حذف اللام فان
انفتح ما قبلها ابقي على الفتح وان انضم او انكسر ضم واصل رضوا رضيوا فنقلت ضمة
الياء الى الضاد وحذفت الياء لالتقاء الساكنين واما المضارع فتسكن الواو والياء والالف
في الرفع ويحذفن في الجزم وتفتح الواو والياء في النصب وتثبت الالف فيسقط الجازم والناصب
النونات الا نون جماعة المؤنث فتقول لم يغز لم يغزوا لم يغزوا ولم يرم لم يرميا لم يرموا ولم يرض
لم يرضيا لم يرضوا ولن يغزو ولن يرمي ولن يرضى وتثبت لام الفعل في فعل الاثنين وجماعة
الاناث وتحذف من فعل جماعة الذكور وفعل الواحدة المخاطبة فتقول يغزو يغزوان يغزون
تغزو تغزوان يغزون تغزو تغزوان تغزون تغزين تغزوان تغزون اغزو نغزو ويستوي لفظ
جماعة الذكور والاناث في الخطاب والغيبة ويختلف في التقدير فوزن المذكر يفعون وتفعون
ووزن المؤنث يفعلن وتفعلن وتقول يرمي يرميان يرمون ترمي ترميان يرمين ترمي ترميان
ترمون ترمين ترميان ترمين ارمي نرمي واصل يرمون يرميون فعمل به ما فعل برضوا
ثم كذا حكم ما كان قبل لامه مكسورا كيجري ويناجي وينجي وينبري ويستحيي
يعرورى وتقول يرضى يرضيان يرضون ترضى ترضيان يرضين ترضى ترضيان ترضون
ترضين ترضيان ترضين ارضى نرضى وهكذا قياس كل ما كان قبل لامه مفتوحا نحو يتلقى
ويتمنى ويستوي لفظ الواحدة المؤنثة في الخطاب كلفظ الجمع في باب يرمي ويرضى والتقدير
مختلف فوزن الواحدة تفعين وتفعين ووزن الجمع تفعلن وتفعلن والامر منها اغز اغزوا
اغزوا اغزي اغزوا اغزون وارم ارميا ارموا ارمي ارميا ارمين وارض ارضيا

ارضَوا ارضَی ارضَیا ارضَینَ واذا ادخلت علیها نون التاکید اعیدت اللام المحذوفة فتقول

اغزوَنّ اغزوانّ واغزِنّ وارضینّ واسم الفاعل منها غازٍ غازیان غازون غازیة غازیتان

غازیات مثل غازٍ وکذلک رامٍ وراضٍ واصل غازٍ غازِوٌ فقلبت الواو یاءً لتطرفها وانکسار ما

قبلها کما قلبت فی غُزِیَ ثم قالوا غازیة لان المؤنث فرع المذکر والتاء طارئة وتقول فی المفعول

من الواوی مغزوٌّ ومن الیائی مرمیٌّ تقلب الواو یاءً وتکسر ما قبلها لان الواو والیاء اذا اجتمعا

فی کلمة واحدة والاولی منهما ساکنة تقلب الواو یاءً وادغمت الیاء فی الیاء وتقول فی فعول

من الواو عدوٌّ ومن الیائی بغیٌّ وفی فعیل من الواوی صبیٌّ ومن الیائی شریٌّ ولم تقلب

واو یاءً لان کل واو وقعت رابعة فصاعدا ولم یکن ما قبلها ضمة انقلبت یاءً فتقول اعطی

واعتدی یعتدی واسترشی یسترشی وتقول مع الضمیر اعطیت واعتدیت واسترشیت

وکذلک تغازیا وترازیا الرابع المعتل العین واللام ویقال له اللفیف المقرون

فتقول شوی یشوی شیّا مثل رمی یرمی رمیا وقوی یقوی قوّة وندی یندی یا مثل

رضی یرضی رضا فهو ریّان وامرأة ریّا مثل عطشان وعطشی وایوی کاعطی وحیی کرضی

وحیی یحیی حیوة فهو حیّ وحیّا وحیّیا فهما احیاء وحیوا وحیوا فهم احیاء وحیوا

یرضوا [illegible] کارض واحیی یحیی [illegible] واستحیی یستحیی

[illegible] یستحیی [illegible] الاکرة [illegible] کما قالوا [illegible]

الخامس المعتل الفاء واللام ویقال له اللفیف المفروق

وتکرمی [illegible] فی [illegible] حرفا احد [illegible]

[illegible] نون فی التاکید [illegible] تقول فی [illegible]

[illegible] السادس [illegible] الفاء والعین [illegible]

... من فعل **السابع** مثل الفاء والعين واللام وذلك ... الثاني يجري ...

فصل حكم المهموز في تصاريف فعله كحكم الصحيح لأن الهمزة حرف صحيح لكنها قد تخفف إذا

غير أول لأنها حرف شديد من أقصى الحلق فتقول أمل يأمل كضرب ... وما تقلب الهمزة ...

لأن الهمزتين إذا التقتا في كلمة واحدة ثانيتهما ساكنة وجب قلبها بحرف حركة ما قبلها كآمن وأومن

وإيمانا وإن كانت أولاهما همزة وصل تعود الثانية عند الوصل إذا انفتح ما قبلها وحذفوا الهمزة

في خذ وكل ومر على غير القياس لكثرة الاستعمال وقد يجيء أومر على الأصل عند الوصل كقوله

تعالى وأمر أهلك بالصلاة ... وهنأ يهنأ كضرب يضرب وأدب يأدب ككرم

يكرم أدبا وسأل يسأل كمنع يمنع سؤالا ويجوز سال يسال سل وآب يؤوب ... وساء

يسوء سوءا كنصر ينصر ... وجاء يجيء جيئا ككال يكيل كل فهو سائي وجاء وأسا يأسى

كعلم يعلم ... وأتى يأتي كرمى يرمي ... ومنهم من يقول ... تشبيها بالمجزوم وأي يأي كوقى يقي

... كوى يكوي شيئا ... وكذا شونا ... بناء كرمى يرمي وكذا قياس رأى يرى لكن العرب

قد اجتمعت على حذف الهمزة من مضارعه فقالوا يرى يريان يرون ترى تريان يرين الخ واستوى في

خطاب المؤنث لفظ الواحد والجمع لكن وزن الواحدة تفين والجمع تفعلن فإذا أمرت منه قلت

... على الأصل ... ودل على الحذف ... في الوقف نحو ره ريا روا ري ريا رين ...

... رن ... ريان رين ريان رينان فهو راء ... ذاك مرئي ...

... بناء افعل منه مخالف لأخواته فتقول أرى يري إراءة وإراءة فهو مر وذاك مرى

مريان ... فالأمر منه أر أريا أروا أري أريا أرين ... بالتأكيد أرين أرين

أرين أريان ... والنهي لا تر لا تريا لا تروا ... وبالتأكيد لا ترين لا تريان لا ترن لا

ترين لا ترين لا تريان ... وتقول في افتعل منه ... كما ... فصل

في بناء اسمي الزمان والمكان ويجيء من يفعِل بكسر العين على مفعِل بكسر العين كالمجلِس والمبيت
ومن يفعَل بفتح العين على مفعَل بفتح العين كالمذهب والمقتل والمشرب الا ما شذ من نحو المسجد
والمشرق والمغرب والمطلع والمجزر والمفرق والمسكن والمنسك والمنبت والمسقط فجاء الفتح
في بعضها وجوّز الفتح فيها كلها هذا اذا كان الفعل صحيح الفاء فان كان معتل الفاء فمن يفعل
فاللام مكسور أبدا كالموعِد والموضِع ومن المعتل اللام مفتوح أبدا كالمرمى والمأوى وقد تدخل
على بعضها تاء التأنيث كالمظِنّة والمقبَرة والمشرَقة وشذ المقبُرة والمشرُقة بالضم وما جاء
على لفظ اسم المفعول كالمدخل والمقام واذا كثر الشيء بالمكان قيل فيه مفعلة من الثلاثي
المجرد فيقال أرض مسبعة ومأسدة ومذأبة ومبطخة ومقثأة وأما اسم الآلة فهو ما
يعالج به الفاعل المفعول لوصول الأثر إليه فيجيء على مِحلَب ومِكسحة ومِفتاح ومِصفاة وقالوا
مِرقاة على هذا ومن فتح الميم أراد به المكان وشذ منه مُسعُط ومُدُق ومُنخُل ومُكحُلة ومُحرُضة
مضموم الميم والعين وجاء مِدَقّ ومِدَقّة على القياس فصل المرة من مصدر الثلاثي
المجرد على فَعلة بالفتح تقول ضربت ضربة وقمت قومة وما زاد عليه فبزيادة التاء كالإعطاءة و
الانطلاقة الا ما فيه تاء التأنيث فالوصف بالواحدة كقولك رحمة رحمة واحدة ود
دحرجة واحدة والفِعلة بالكسر للنوع من الفعل تقول هو حسن الطِّعمة والجِلسة

قد وقع الفراغ من تحرير التصريف وشرحه في اليوم الأربعاء
ست عشر من شهر ربيع المولود سنة تسع عشر و
ثلثمائة بعد الألف من الهجرة النبوية
على هاجرها أفضل الصلاة
وأتم التحية

هذا كتاب شرح التصريف

بسم الله الرحمن الرحيم

إن أزهى زهر تخرج في رياض الكلام من الأكمام وأبهى ثمر تجتنيه أنامل البيان والأقلام
حمد الله تعالى وتقدس على ترادف نعمائه الزاهرة الظاهرة وترادف آلائه المتواترة المتكاثرة ثم الصلوة
على نبيه محمد المبعوث من أشرف جراثيم الأنام وعلى آله وأصحابه الأئمة الأعلام وأئمة الإسلام
أما بعد فيقول الفقير إلى الله مسعود بن عمر القاضي التفتازاني بيض الله غرة أحواله وأورده في
غدران ... لما رأيت مختصر التصريف الذي صنفه الإمام الفاضل العالم الكامل قدوة المحققين
عز الملة والدين عبد الوهاب بن إبراهيم الزنجاني رحمه الله مختصرا ينطوي على مباحث شريفة ويحتوي
على قواعد لطيفة تسنح لي أن أشرحه شرحا يذلل من اللفظ صعابه ويكشف عن وجوه المعاني نقابه
ويستكشف مكنون غوامضه ويستخرج سر حلوه وحامضه مضيفا إليه فوائد شريفة وزوائد لطيفة
مما عثرت عليه بفكري الفاتر ونظري القاصر بعون الله الملك القادر والمرجو ممن اطلع فيه على عثرة
أن يدرأ بالحسنة السيئة فأول ما أوقعه في غاية الترتيب والترصيف مختصرا في هذا المختصر
الموسوم بعلم التصريف ومن الله الاستعانة وإليه الزلفى وهو حسب من توكل عليه وكفى فها أنا
أشرع في المقصود بعون الله الملك المعبود قوله لما كان من الواجب على كل طالب لشيء أن يتصور
ذلك الشيء أولا ليكون على بصيرة في طلبه وأن يتصور غايته لأنه هو السبب الحامل على الشروع في طلبه
بدأ المصنف بتعريف التصريف على وجه يتضمن فائدته مصدرا بالمعنى اللغوي إشعارا بالمناسبة بين المعنيين
... مخاطب الخطاب لعامة اعلم أن التصريف وهو تفعيل من الصرف للمبالغة والتكثير في اللغة
التغيير يقول صرفت الشيء أي غيرته يعني أن التصريف بمعنيين لغوي وهو ما وضعه له واضع لغة العرب

واللغة

واللغة هي الالفاظ الموضوعة من لغى بالكسر يلغى لغىً اذا لهج بالكلام واصلها لغي او لغو والهاء
عوض عنهما وجمعها لغى مثل برة وبرى وقد جاء اللغات ايضاً وصنائع وهو ما وضعه لنا اهل هذا
واليه اشار بقوله وفي الصناعة بكسر الصاد وهي العلم الحاصل من التمرن على العمل والمراد هيهنا صناعة
التصريف والتصريف في الاصطلاح تحويل الاصل الواحد اي تغييره والاصل ما يبنى عليه شيء والمراد
هيهنا المصدر الى امثلة اي ابنية وصيغ وهي الكلم باعتبار هيئات تعرض لها من الحركات والسكنات
وتقديم بعض الحروف على بعض وتاخيره عنه مختلفة باختلاف الهيئة نحو ضرب ويضرب وغير ذلك نحوهما
من المشتقات والمعاني جمع معنى وهو في الاصل مصدر ميمي من العناية ثم نقل الى معنى المفعول وهو ما يراد
من اللفظ اي التصريف تحويل المصدر الى امثلة مختلفة لاجل حصول معان مقصودة لا تحصل تلك المعاني
الا بهذه الابنية والامثلة وفي هذا الكلام تنبيه على ان هذا العلم يحتاج اليه مثلاً الضرب هو الاصل
الواحد فتحويله الى ضرب ويضرب وغيرهما لتحصيل المعاني المقصودة من الضرب الحادث في الزمان الماضي
او الحال او غيرهما وهذا التصريف في الاصطلاح والمناسبة بينهما ظاهرة والمراد بالتصريف هيهنا غير علم
التصريف لانه هو معرفة احوال الابنية واختار التحويل على التغيير لان في التحويل من معنى النقل ما ليس في
التغيير … الشيء من موضع الى موضع آخر قال في الصحاح التحويل نقل الشيء من موضع الى موضع
آخر والتحول التنقل والحول ايضاً يتعدى بنفسه ولا يتعدى والاسم منه الحول قال الله تعالى لا يبغون عنها
حولاً … التغيير يعني ان ينقل حروف الضرب الى ضرب ويضرب وغيرهما فيكون التحويل ادل
من التغيير … بعضهم يعترض على التحويل بانه اخص من التصريف والتعريف يشتمل على الاعلال
… ويدل بالالتزام على الفاعل وهو المحول والاصل الواحد هي المادة وحصول
المعاني المقصودة … المحول هو الواضع او غيره قلت الظاهر ان كل من يصلح لذلك فهو المحول
… التعريف … لكنه في الحقيقة هو الواضع لانه هو الذي حول الاصل الواحد الى الامثلة
… الاصل الواحد الى الامثلة … الامثلة منه لم يجعل كلا من الامثلة صيغة موضوعة
… الا ان هذا … انسب واقرب الى الضبط واختار الاصل الواحد على المصدر ليصح على انه

قوله لا يخفى انه … كيف يكون …

… احسن لانه يتضمن الاشارة الى … منها …

اي اسم
المصدر واحد …
المصدر اسم يشتق منه الفعل
ويعمل عمل الفعل واسم المصدر لا
يشتق منه الفعل ولا يعمل عمل الفعل ولكن يكون
بمعنى المصدر ويوافقه في جوهره واصوله …
بعضهم … مصدر …
عدم الاعلال … اسم المصدر …
من … الاعلال …

قوله
ولا يخفى انه … الضرب … ضرب …

فإن الكوفيين يجعلون المصدر مشتقا من الفعل فالأصل الواحد عندهم هو الفعل والعمدة في (الإعلال)
أن المصدر يعلّ بإعلال الفعل فهو فرع الفعل وأجيب عنه بأنه لا يلزم من فرعيته في الإعلال فرعيته في
الاشتقاق كما أن نحو تَعِدُ وأَعِدُ ونَعِدُ فرع يَعِدُ في الإعلال مع أنه ليس بمشتق منه وتأثير الفعل (في)
نفس المصدر في الاشتقاق لا ينافي كون إعلال المصدر متأخرا عن إعلال الفعل فتأمل واعلم أن مرادنا
بالمصدر هو المصدر المجرد لأن المزيد فيه مشتق منه لموافقته إياه بحروفه ومعناه فإن قلت نحن نجد بعض
الأمثلة مشتقا منه لموافقته إياه بحروفه ومعناه من الفعل كالأمر واسم الفاعل والمفعول ونحوها قلت
مرجع الجميع إلى المصدر فالكل مشتق منه إما بواسطة أو بلا واسطة ويجوز أن يؤخذ المصدر الأصل الواحد
على المصدر ليكون أعم من المصدر و غيره فيشتمل على تحويل الاسم إلى المثنى والمجموع والمصغر و
المنسوب ونحو ذلك وهذا أقرب إلى الضبط فإن قلت لما اختار التصريف على الصرف مع أنه معناه قلت
لأن في هذا العلم تصرفات كثيرة فاختير لفظ يدل على المبالغة والتكثير فهذا أوان أن نرجع إلى المقصود
فنقول اعلموا أن الكلمات ثلاث اسم وفعل وحرف فلما كان بحث عن الفعل وما يشتق منه شرع في بيان
تقسيمه إلى ما له من الأقسام فقال ثم الفعل بكسر الفاء لأنه اسم لكلمة مخصوصة وأما بالفتح فمصدر فعَل يفعَل
إما ثلاثي وإما رباعي لأنه لا يخلو من أن يكون حروفه الأصلية ثلاثة أو أربعة فالأول الثلاثي والثاني
الرباعي إذ لم يبن منه الخماسي ولا السداسي بشهادة التتبع والاستقراء وللمحافظة على الاعتدال لأن الأمثلة
يؤدي إلى الخماسي في الثقل والسداسي أو إلى الضعف عن قبول ما يتطرق إليه من التغييرات الكثيرة ولم يبن الخماسي
في الأسماء لحط رتبة الفعل عن رتبته لكونه أثقل من الاسم لدلالته على الحدث والزمان والفاعل لا يقال
هذا تقسيم الشيء إلى نفسه وإلى غيره لأن مورد القسمة فعل وكل فعل إما ثلاثي وإما رباعي فمورد
القسمة عين أحدهما وإنه كان يكون تقسيمه إلى الثلاثي والرباعي تقسيما للشيء إلى نفسه وإلى غيره
لأنا نقول الفعل الذي هو مورد القسمة أعم من الثلاثي والرباعي فإن المراد به مطلق الفعل من غير نظر
إلى كونه ثلاثة حروف أو أربعة وهكذا جميع التقسيمات ويحققه أن المراد بمورد القسمة هو مفهوم الفعل
لا ما صدق عليه مفهوم الفعل بحكم معينة في قولنا كل فعل إما ثلاثي [illegible]

مفعولهما لفعل الانفس مفهوم منه فلا يلزم التنجيز وكل واحد منهما اى من الثلاثى والرباعى اما مجرد
او مزيد فيه لانه لا يخلو اما ان يكون باقيا على حروفه الاصلية اولا فان كان الاول فالمجرد والثانى المزيد فيه
وكل واحد منها اى من هذه الاربعة اما سالم او غير سالم لانه ان خلت اصوله عن حروف العلة والهمزة
والتضعيف فسالم والا فغير سالم فالحاصل من الاقسام ثمانية والامثلة نَصَرَ ووَعَدَ واكرم وواعد ودحرج
وزلزل وتدحرج وتزلزل ونعنى فى صناعة التصريف بالسالم ما سلمت حروفه الاصلية التى تقابل
بالفاء والعين واللام من حروف العلة وهى الواو والياء والالف والهمزة والتضعيف وانما قيد الحروف
بالاصلية ليخرج عنه نحو مست فانه يحذف احد حرفى التضعيف فانه غير سالم لوجود التضعيف
فى الاصل وكذا نحو قل وبع وامثال ذلك حتى يدخل فيه نحو اكرم واعشوشب واجارد فانها من السالم
لخلو اصولها عما ذكرنا وكذا ما ابدل عن احد حرفى الصحيح حرف العلة مما هو مذكور فى المطولات
ويسمى سالما لسلامته عن التغييرات الكثيرة الجارية فى غير السالم واشار بقوله التى تقابل الخ الى تفسير
الحروف الاصول لكن ينبغى ان يستثنى الزائد نحو فرّح للتضعيف وللالحاق نحو جلبب والى ان الميزان
هو الفاء والعين واللام اعنى فعل لانه اعم الافعال معنى لان الكل فيه معنى الفعل وهو الذى من جعل
لخفته ولمجيء جعل لمعنى اخر مثل خلق وصير ولما فيه من حروف الشفة والوسط والحلق ثم الثلاثى
المجرد هو الاصل لتجرده عن الزوائد ولكونه على ثلاثة احرف فلهذا قدمه وقال اما الثلاثى المجرد
فى بعض النسخ السالم وبناء التمثيل بالسالم ولا يخفى ان يكون ماضيه على وزن فَعَلَ مفتوح العين
او فَعِلَ مكسورها او فَعُلَ مضمومها لان الفاء لا يكون الا مفتوحا لرفضهم الابتداء بالساكن وكون
الفتحة اخف واللام مفتوح لما سنذكره والعين لا يكون الا متحركا لئلا يلزم التقاء الساكنين فى نحو
ضَرَبْتَ وضَرَبْنَ والحركات منحصرة فى الفتح والكسر والضم واما ما جاء من نحو نِعْمَ وشِهْدَ بفتح الفاء و
كسرها مع سكون العين فمنقول عن الاصل لضرب من الخفة والاصل فَعِلَ بكسر العين وفيه اربع لغات
كسر الفاء مع سكون العين وكسرها وفتح الفاء مع سكون العين وكسرها وهذه القاعدة جارية فى كل اسم
وفعل على وزن فَعِلَ مكسور العين وعينه حرف حلق فان كان ماضيه على وزن فَعَلَ مفتوح العين فمضارعه

يفعل بضم العين او يفعل بكسرها نحو نصر ينصر مثال الضم العين يقال نصره اي اعانه ونصر الغيث
الارض اي اعانها قال ابو عبيدة في قوله تعالى من كان يظن ان لن ينصره الله اي ان لن يرزقه الله وضرب يضرب
مثال الكسر العين يقال ضربته بالسوط وغيره وضربت في الارض اي سرت وضربت مثلا كذا اي بيّنت وقد يجيء
مضارع فعل مفتوح العين على يفعل بفتح العين اذا كان عين فعله او لامه اي لام فعله حرفا من حروف الحلق
نحو سأل يسأل وانما اشترط هذا لانه لما ثقل حروف الحلق فتح العين فان حروف الحلق اثقل الحروف ولا
يشكل ما ذكرناه بمثل دخل يدخل ونحت ينحت وجاء يجيء وما اشبه ذلك مما عينه او لامه حرف من حروف
الحلق ولا يجيء على يفعل بالفتح لانا نقول انه لا يجيء على يفعل بالفتح الا اذا وجد هذا الشرط فمتى انتفى
الشرط لا يكون الا على يفعل بالفتح لا انه اذا وجد هذا الشرط يجب ان يكون على يفعل بالفتح اذ لا يلزم من وجود
الشرط وجود المشروط وهي اي حروف الحلق ستة الهمزة والهاء والعين والحاء المهملتان والغين والخاء المعجمتان
نحو سأل يسأل ومنع يمنع قدم الهمزة لان مخرجها من اقصى الحلق ثم الهاء لان مخرجها اعلى من مخرج الهمزة
والبواقي على هذا الترتيب ثم استشعر اعتراضا بان ابى يأبى جاء على فعل يفعل بالفتح مع انتفاء الشرط فاجاب
عنه بقوله وابى يأبى شاذ اي مخالف للقياس فلا يعتد به فلا يرد نقضا فان قيل كيف يكون شاذا وهو وارد
في افصح الكلام قال الله تعالى ويأبى الله الا ان يتم نوره قلت كونه شاذا لا ينافي وقوعه في الكلام الفصيح فانهم
قالوا الشاذ على ثلاثة اقسام قسم مخالف للقياس دون الاستعمال وقسم مخالف للاستعمال دون القياس وكلاهما
مقبولان وقسم مخالف للقياس والاستعمال وهو مردود لا يقال ان ابى يأبى لامه حرف الحلق اذ الالف من حروف
الحلق فلهذا فتح عينه لانا نقول لا نسلم انها من حروف الحلق ولئن سلمنا انها من حروف الحلق لكن لا يجوز ان
يكون الفتح لاجلها للزوم الدور لان وجود الالف موقوف على الفتح لانه في الاصل ياء فقلبت الفا لتحركها
وانفتاح ما قبلها فلو كان الفتح بسببها لزم الدور لتوقف الفتح عليها وتوقفها عليه فهو مفتوح العين في
الاصل فلهذا لم يذكر المصنف الالف من حروف الحلق اذ هي لا تكون ههنا الا منقلبة من الواو او الياء وغرضه
بيان حروف يفتح العين لاجلها واما قلى يقلى بالفتح فلغة بني عامر والفصيح الكسر في المضارع واما بقى يبقى
فلغة طيء والاصل كسر العين في الماضي فقلبوها فتحة واللام الفا تخفيفا وهذا قياس مطرد عندهم واما ركن
يركن فمن تداخل اللغتين اعني انه جاء من باب نصر ينصر وعلم يعلم فاخذ الماضي من الاول والمضارع من الثاني

وان كان ماضيه على وزن فعل مكسور العين فمضارعه يفعل بفتح العين نحو علم يعلم الا ما شذ من نحو حسب

يحسب ونظائره فإنها جاءت بكسر العين فيهما وهو قليل في الصحيح نحو حسب يحسب ونعم ينعم وكثير في المعتل
نحو ورث يرث ووعق يعق وورع يرع وورم يرم ووري يري ويئس ييئس ووسع يسع ونظائرها وأما فضل يفضل
ونعم ينعم ومت تموت بكسر العين في الماضي وضمها في المضارع فمن تداخل اللغتين لأنها جاءت من باب
علم يعلم ونصر ينصر فأخذ الماضي من الأول والمضارع من الثاني وإن كان ماضيه على وزن فعل مضموم
العين فمضارعه على وزن يفعل بضم العين نحو حسن يحسن ونظائره نحو كرم يكرم لأن هذا الباب موضوع
للصفات اللازمة فاختير للماضي والمضارع حركة لا تحصل إلا بانضمام الشفتين رعاية للتناسب بين الألفاظ
ومعانيها ويكون من أفعال الطبائع كالحسن والكرم والقبح ونحوها ولا يكون إلا لازما نحو رحبتك الدار
والأصل رحبت بك الدار فحذف الباء لضعفها وكثرة الاستعمال وأما الرباعي المجرد فهو فعلل بفتح الفاء
واللامين وسكون العين كدحرج فلان الشيء أي دوره دحرجة ودحراجا لأن فعل الماضي لا يكون أوله
وآخره إلا مفتوحين ولا يمكن سكون اللام الأولى لالتقاء الساكنين في نحو دحرجت ودحرجن فحركوها بالفتح
لخفتها وسكون العين لأنه ليس في الكلام أربع حركات متواليات في كلمة واحدة ويلحق به نحو جورب وجلبب
وبيطر وبيقر وهرول وشريف ودليل الإلحاق اتحاد المصدرين وأما الثلاثي المزيد فيه فهو على ثلاثة
أقسام لأن الزائد فيه إما حرف واحد أو اثنان أو ثلاثة لئلا يلزم مزية الفرع على الأصل واعلم أن الحروف
التي تزاد لا يكون إلا من حروف سألتمونيها إلا في الإلحاق والتضعيف فإنه تزاد فيهما كل حرف فكان القسم
الأول من أقسام الثلاثي ما كان ماضيه على أربعة أحرف وهو ما يكون الزائد فيه حرفا واحدا وهو ثلاثة أبواب
كأفعل بزيادة الهمزة نحو أكرم يكرم إكراما وهو للتعدية غالبا نحو أكرمته ولصيرورة الشيء منسوبا إلى ما أشتق
منه أفعل نحو أغد البعير أي صار ذا غدة ومنه أصبحنا أي دخلنا في الصبح لأنه بمنزلة صرنا ذوي صباح
ولوجود الشيء على صفة نحو أحمدته أي وجدته محمودا وللسلب نحو أعجمت الكتاب أي أزلت عجمته وللزيادة
في المعنى نحو شغلته وأشغلته وللتعريض للأمر نحو أباع الجارية أي عرضها للبيع واعلم أنه قد ينقل الشيء إلى
أفعل فيصير لازما وذلك نحو أكب وأعرض نحو كببته أي ألقيته على وجهه فأكب وعرضته أي أظهرته فأعرض فإن
الزوزني قال لا ثالث لهما فيما سمعنا وفعّل بتكرير العين نحو فرّح يفرّح تفريحا واختلف في أن الزائد هو الأولى
أم الثانية فقيل الأولى لأن الحكم بزيادة الساكن أولى من المتحرك وذلك عند الخليل وقيل الثانية لأن
الزيادة بالآخر أولى والوجهان جائزان عند سيبويه وهو للتكثير غالبا في الفعل نحو طوّفت وجوّلت أو في

الفاعل نحو موتقت الابل او في المفعول نحو تملقت الابواب والنسبة المفعول الى اصل الفعل نحو فسقته

اي نسبته الى الفسق وللتعدية نحو فرحته وللسلب نحو قردت البعير اي ازلت قراده ولغير ذلك

نحو قدره بمعنى تقذره وفاعل بزيادة الالف نحو ناكيتها كما يقال عافانك الله وقيتاك الاولى من قال كذب

كذا باذلته ترتيب الاولى عاريته خراء وفاعلته الاولى اساسيه على ان يكون بين اثنين فصاعدا

يفجر حده بمصاحبه افعل الصاحب نحو ضارب زيد عمرا او قد يكون بمعنى فعل اي التكثير نحو ضاعفته

وضعفته وبمعنى افعل نحو عافاك الله اي اعفاك الله وبمعنى فعل نحو واقع بمعنى وقع ودافع بمعنى دفع

وسافر بمعنى سفر ... من الاقسام الثلثة ما كان ماضيه على خمسة احرف وهو ما يكون الزائد فيه

حرفين ... والمجيء خمسة ابواب اما اوله التاء مثل تفعّل بزيادة التاء وتكرار العين نحو تكسّر

يتكسّر ... وهو لمطاوعة فعل كسّرته فتكسّر مطاوعة حصول الاثر عند تعلق الفعل المتعدي بمفعوله

... تكثير في حاصل له التكثير للتكلف نحو تحلّم اي تكلف الحلم وللاتخاذ الفاعل المفعول

اصل الفعل نحو توسّدته اي اخذته وسادة وللدلالة على ان الفاعل جانب الفعل نحو تهجّد اي جانب

الهجود وللدلالة على حصول اصل الفعل مرة بعد مرة نحو تجرّعته اي شربته جرعة بعد جرعة وللطلب نحو

تكبّر اي طلب ان يكون كبيرا وتفاعل بزيادة التاء والالف نحو تباعد يتباعد تباعدا وهو لما يصدر

من اثنين فصاعدا فان كان من فاعل المتعدي الى مفعولين يكون متعديا الى مفعول واحد نحو نازعته الحديث

فتنازعناه وعلى هذا القياس وذلك لان وضع فاعل لنسبة الفعل الى الفاعل المتعلق بغيره مع ان الغير

ايضا فعل ذلك وتفاعل وضعه لنسبة الفعل الى المشتركين فيه من غير قصد الى ما تعلق به الفعل وللمطاوعة

فاعل نحو باعدته فتباعد وللتكلف نحو تجاهل اي اظهر الجهل من نفسه والحال انه منتف عنه والفرق

بين التكلف في هذا البناء وبينه في باب تفعّل ان المتحلم يريد وجود الحلم من نفسه بخلاف المتجاهل و

اما اوله الهمزة مثل انفعل بزيادة الهمزة والنون نحو انقطع ينقطع انقطاعا وهو لمطاوعة فعل نحو قطعته

فانقطع فلهذا لا يكون الا لازما وجيئه لمطاوعة افعل نحو اسقفت الباب اي رددته فانسفق وازعجته

فانزعج من الشذوذ ولا يبنى الا مما فيه علاج وتأثير فلا يقال انكرم وانعدم ونحوها الا انهم لما خصوه بالمطاوعة

... ان يكون امره مما يظهر اثره وهو علاج تقوية للمعنى الذي ذكر من ان المطاوعة هي حصول الاثر و

افتعل بزيادة الهمزة والتاء نحو اجتمع اجتماعا وهو لمطاوعة فعل نحو جمعته فاجتمع وللاتخاذ نحو

اخشبت اى اخذ الخشب او لزيادة المبالغة فى المعنى نحو اكتسب اى بالغ واضطرب فى الكسب ويكون بمعنى
فعل نحو جذب وجبذ وبمعنى تفاعل نحو اختصموا اى تخاصموا وافعلّ بزيادة الهمزة واللام الاولى فى
اوله اثنائه نحو احمرّ يحمرّ احمرارا اى حمر وهو للمبالغة ولا يكون الا لازما واختص بالالوان والعيوب فى
ثم شرع من الاقسام الثلثة ما كان ماضيه على ستة احرف وهو ما كان الزائد فيه على ثلثة احرف
مثل استفعل بزيادة الهمزة والسين والتاء نحو استخرج يستخرج استخراجا وهو لطلب الفعل نحو استخرجته
اى طلبت خروجه وللاصابة الشىء على صفة نحو استعظمته اى وجدته عظيما وللتحول نحو استحجر الطين
اى تحول الى الحجرية ويكون بمعنى فعل نحو قرّ واستقرّ وقيل انه للطلب كانه طلب القرار من نفسه
افعالّ بزيادة الهمزة والالف واللام نحو احمارّ احميرارا وحكمه كحكم احمرّ الا ان المبالغة فيه زائدة فى
افعوعل بزيادة الهمزة والواو واحدى العينين نحو اعشوشبت الارض اعشيشابا اى كثر عشبها وهو
للمبالغة فى بعض النسخ وافعوّل نحو اجلوّذ اجلواذا وهو بزيادة التاء الهمزة والواوين وافعنلل بزيادة
الهمزة والنون واحدى اللامين نحو اقعنسس اقعنساسا اى خلف ورجع قال ابو عمرو سألت الاصمعى
عنه فقال هكذا فقدم بطنه واخر صدره وافعنلى بزيادة الهمزة والنون نحو اسلنقى اسلنقاء اى نام والالف
على ظهره ووقع على القفاء والبابان الاخيران من الملحقات باحرنجم فلا وجه لذكرهما فى سلك ما تقدم
وكذا تفعلل وتفاعل من ملحقات تدحرج والمصنف لم يفرق بين ذلك واما الرباعى المزيد فيه فمثله
اى ابنيته ثلثة لاستقراء ثلثة تفعلل بزيادة التاء كتدحرج تدحرجا ويلحق به نحو تجلبب اى لبس
الجلباب وتجورب اى لبس الجورب وتفيهق اى كثر فى كلامه وترهوك اى تبختر فى المشى وتمسكن اى
اظهر الذل والمسكنة وافعنلل بزيادة الهمزة والنون كاحرنجم اى ازدحم احرنجاما ويقال حرجمت الابل
فاحرنجمت اى رددت بعضها الى بعض فترددت ويلحق به نحو اقعنسس واسلنقى ولا يجوز الادغام
والاعلال فى ملحق تجلبب ليكون مثل الملحق به لفظا والفرق بين بابى اقعنسس واحرنجم ان تجلبب
فى الاول تكرير اللام دون الثانى وافعللّ بزيادة الهمزة واللام وهو بسكون الفاء وفتح العين وفتح اللام الادغ
مخففة ونون مشددة كاقشعر جلده اقشعرارا اى اخذته قشعريرة **تنبيه** الفعل اما متعد وهو
الفعل الذى يتعدى بنفسه من الفاعل الى غيره وينصب المفعول به كقولك ضربت زيدا فان الفعل الذى
هو ضرب خرج وعدى من الفاعل الى زيد والذى وقع فان المراد بقوله تعدى معناه اللغوى وانما

لان الفعل الذي هو ضربت قد يتعدى الى المفعول به في نحو ضربت زيدا وان اريد به لفظ الفاعل والمفعول
به فهذا المدفوع بلا خفاء ويسمى ايضا المتعدي والمجاوز لوقوعه على المفعول به وتجاوزه عن الفاعل بخلاف
اللازم واما غير المتعدي فهو الفعل الذي لم يتجاوز عن الفاعل كقولك حسن زيد فان الفعل الذي هو حسن
لم يتجاوز عن الفاعل الذي هو زيد بل ثبت فيه ويسمى غير المتعدي لازما للزومه على الفاعل وعدم انفكاكه عنه
وغير واقع لعدم وقوعه على المفعول به وفعل واحد قد يتعدى بنفسه فيسمى متعديا وبالحرف فيسمى لازما
وذلك عند تساوي الاستعمالين نحو شكرته وشكرت له ونصحته ونصحت له والحق انه متعد واللام زائدة
مطردة لان معنى اسمع اللام هو المعنى بعينها والمتعدي واللازم بحسب المعنى ويتعدى اي يتعدى الفعل
اللازم وفي بعض النسخ ويتعدى في الثلاثي المجرد بخاصة بشيئين بتضعيف العين اي بنقله الى باب التفعيل
او بالهمزة اي بنقله الى باب الافعال كقولك فرّحت زيدا فان قولك فرح زيد لازم فلما قلت فرّحته صار
متعديا واجلسته فان قولك جلس زيد لازم فلما قلت اجلسته صار متعديا وتعديته بحرف الجر في
الكل اي من الثلاثي والرباعي المجرد والمزيد فيه لان حروف الجر وضعت لجر معاني الافعال الى الاسماء نحو
ذهبت بزيد وانطلقت به فان قولك ذهب وانطلق لازمان فلما قلت ذلك صارا متعديين ولا يتغير
شيء من حروف الجر معنى الفعل الا الباء في بعض المواضع نحو ذهبت به بخلاف مررت به والذي يتغير الباء
معناه يجب فيه عند المبرد مصاحبة الفاعل للمفعول به لان الباء التي للتعدية عنده بمعنى مع وقال سيبويه
الباء فيه مثل كالهمزة والتضعيف فمعنى ذهبت به اذهبته ويجوز المصاحبة وعدمها واما في الهمزة والتضعيف
فلا بد فيه من التغيير ولا حصر لتعدية حروف الجر فعلا واحدا بل يجوز ان يجتمع على فعل واحد حروف كثيرة الا
اذا كانت بمعنى واحد نحو مررت بزيد بعمرو فانه لا يجوز بخلاف مررت بزيد بالبرية اي في البرية ولا يتعدى
كل فعل بالهمزة والتضعيف فان النقل من المجرد الى بعض الابواب المنشعبة موكول الى السماع فلا تقول اضربت
زيدا عمرا ولا اذهبت خالدا الدار ونحو ذلك كذا قال بعض المحققين والحق انه لا بد في الفعل المتعدي الذي يبحث
عنه ويجعل مقابلا للازم من تغيير الحرف في معنى الماهر انه بحسب المعنى فلا بد من معنى التغيير كما في ذهبت
به بخلاف مررت به نعم يصح ان يقال في كل جار ومجرور ان الفعل متعد اليه كما في بحث تعدي الى الظرف وغيره
لكن لا باعتبار هذا التعدي الذي نحن فيه على ان في قوله ولا يتغير شيء من حروف الجر معنى الفعل الا الباء نظرا
هذا **فصل في امثلة تصريف** هذه الافعال المذكورة من الثلاثي والرباعي المجرد والمزيد فيه يعني

لما صرفت هذه الافعال حصلت امثلة كالماضي والمضارع والامر وغيرها فهذا الفصل في بيانها
وقدم الماضي لان الزمان الماضي مقدم على الحال والاستقبال ولانه اصل بالنسبة الى المضارع لانه يحصل
بالزيادة على الماضي ولا شك في فرعية ما حصل بالزيادة واصلية ما حصل هو منه واشتق منه فقال
اما الماضي فهو الفعل الذي دل على معنى هذا بمنزلة الجنس لشموله جميع الافعال وخرج بقوله وجد فقد
المعنى في الزمان الماضي ما سوى الماضي في قوله في الزمان الماضي ومنشؤه ربا لا وقل اتصافا فلا يلزم تعريف
الشيء بنفسه فان قيل هذا الحد غير مانع اذ يصدق على المضارع المجزوم بلم نحو لم يضرب فان لم
قد نقل معناه الى الماضي وغير جامع اذ لا يصدق على نعم وبئس وعسى وليس وما اشبه ذلك فالجواب عن الاول
انه لا يدل على الماضي عارض نشأ من لم والاعتبار للاصل الوضع وعن الثاني انها من الجوامد والمراد ههنا
الماضي الذي هو احد الامثلة الحاصلة من تصريف هذه الافعال وان اريد الماضي المطلق فالجواب عنه
ان تجردها عن الزمان الماضي عارض فلا اعتداد به وكذا الكلام في صيغ العقود نحو بعت واشتريت ثم
ان الماضي اما مبني للفاعل او مبني للمفعول فالمبني للفاعل منه اي من الماضي ما اي فعل ماض الذي
كان اوله مفتوحا نحو نصر او كان اول متحرك منه مفتوحا نحو اجتمع فان اول متحرك من اجتمع هو التاء لان
الفاء ساكنة والهمزة غير معتد بها لسقوطها في الدرج فهو مفتوح ولو قال ما كان اول متحرك منه مفتوحا
لاندرج فيه القسمان لان اول متحرك من نصر هو النون كالتاء من اجتمع وانما ذكر ذلك لزيادة التوضيح و
ليس او في قوله او كان مما يفسد الحد لان المراد بها التقسيم في المحدود اي ما كان على احد هذين الوجهين
وانما يفسد اذا كان المراد بها الشك وانما فتح اول متحرك منه لتعذر الابتداء بالساكن في نحو نصر ولئلا
يلزم التقاء الساكنين في مثل افتعل واستفعل وكون الفتح اخف الحركات كما بني اخر الماضي على الفتح سواء كان
مبنيا للفاعل او مبنيا للمفعول اما البناء فلانه الاصل في الافعال واما الحركة فلمشابهته الاسم مشابهة ما في
وقوعه نحو زيد ضرب موقع زيد ضارب واما الفتح فلخفته الا اذا اعتل اخره نحو غزا ودعا او اتصل به الضمير
المرفوع المتحرك نحو ضربت وضربنا او واو الضمير نحو ضربوا مثال الذي مثال المبني للفاعل ولم يقتصر بذكر
الكلي لانه قد يراد ايضاح وايصال الطالب الى فهم المبتدي المستفيد فيذكر جزئيا من جزئياته ويذكر له انه ثم نصر
للغائب المفرد نصرا للمثنى نصروا للجمع نصرت للغائبة المفردة نصرتا لمثناها نصرن لجمعها نصرت
للمخاطب الواحد نصرتما للمثنى نصرتم للجمع نصرت للواحدة المخاطبة نصرتما لمثناها نصرتن لجمعها نصرت

للمتكلم الوحدة نصرنا له مع غيره وزادوا تاء في نصرت للدلالة على التأنيث كما في الاسم نحو ناصرة
واختصوا المتحركة بالاسم والساكنة بالفعل تعادلا بينهما اذ الفعل اثقل كما تقدم وحركوها في التثنية
لالتقاء الساكنين وزادوا الفا وواوا علامة للفاعل في الاثنين والجماعة وقد يحذف الواو في الندرة
كقوله فَلَوْ اَنَّ الْاَطِبَّا كَانَ حَوْلِي وَكَانَ مَعَ الْاَطِبَّاءِ الشُّفَاةُ وزادوا تاء للمخاطب وتاء للمخاطبة وتاء
للمتكلم وحركوها في الجميع خوفا للبس بتاء التأنيث وضموها للمتكلم لان الضم اقوى والمتكلم متقدم
الرتبة لانه اعرف فاخذه وفتحوها للمخاطب اذ لم يمكن الضم لئلا يلتبس بالمتكلم والفتح راجح لخفته والمذكر
مقدم فاخذه فبقيت الكسرة للمخاطبة فاعطيها لئلا يلتبس بالمتكلم والمخاطب ولان الياء يقع ضميرها في
نحو اضربي والكسرة اخت الياء فناسب اعطاؤها المخاطبة ولم يفرقوا بينهما في المثنى لكن زادوا ميما فرقا
بين المخاطبين وبين الغائبين وضموا ما قبلها لان الميم شفوية كالواو فناسبها الضم ووضعوا للمتكلم مع
غيره ضميرا آخر وهو نا كما في المنفصل نحو نحن فعلنا وفرقوا بين الجمع المذكر الغائب وبين الجمع المؤنث
الغائبة لاختصاص المذكر بالواو والمؤنث بالنون دون العكس لان الواو هنا اقوى من النون لانها من حروف
المد واللين وهي بالزيادة اولى والمذكر مقدم على المؤنث فاخذ وكذا فرقوا بين الجمع المخاطب والمخاطبة باختصاص
المذكر بالميم لمناسبتها الواو التي هي علامة في الغيبة واختص المؤنث بالنون كما في جمع الغائبة وشددوا
النون لانهم قالوا انصرتن اصله نصرتمن فادغم الميم في النون ادغاما واجبا وكذا ضموا ما قبل النون اعني
التاء لمناسبة ضم الميم وهذه مناسبات ذكروها بعد الوقوع والا فالحاكم بذلك الواضع لا غيره وقس على
هذا المذكور من تصريف نصر اَفْعَلَ وفَاعَلَ وفَعَّلَ وفَعْلَلَ وتَفَعَّلَ وتَفَاعَلَ وافْتَعَلَ وانْفَعَلَ واسْتَفْعَلَ وافْعَلَّ
نحو اقْشَعَرَّ اقْشِعْرَارًا الخ وافْعَوْعَلَ نحو اعْشَوْشَبَ الخ ولكن الشارح في تركه لانه لما ذكر واحدا في نوع
على نهجه فلا احتياج الى تكثير الامثلة اذ ليس الادراك بكثرة النظائر فافهم لان الذكي يدرك بالنظير الواحد ما لا
يدركه البليد بالف شاهد ولا تَغْتَرَّ انت وفي بعض النسخ ولا تُغْتَرَّ مبنيا للمفعول حركات الالفات اي الهمزات
وانما عبر عنها بها لان الهمزة اذا كانت اولا تكتب على صورة الالف فيقال لها الالف قال في الصحاح الالف
على ضربين لينة ومتحركة فاللينة تسمى الفا والمتحركة تسمى همزة في الاوائل اي في اوائل انْفَعَلَ وافْتَعَلَ و
اسْتَفْعَلَ وما اشبهها مما في اوله همزة زائدة سوى اَفْعَلَ فان همزته للقطع لانها لا تسقط في الدرج ولهذا
فتحت يعني لا تتوهم ان اوائل هذه الافعال ليست مفتوحة بل مكسورة فلا يكون مبنيا للفاعل فانها ليس لان هذه

قوله
وقد يحذف
الواو في الندرة كقوله
فلو ان الاطبا كان حولي
والشاهد في قوله كان حولي فان الشاعر
حذف واو الجمع من كان للضرورة والاصل كانوا
لان مرجع ضميره على جمع وهو الاطبا
جمع طبيب يعني المعالج ولكن
هذا الحذف نادر
عبد الرحيم
نزري

الالف زائدة لدفع الابتداء بالساكن تثبت في الابتداء لاحتياج اليها وتسقط في الدرج اي في حشو الكلام لعدم الاحتياج اليها نحو وافتعل واستفعل وانفعل بحذف الهمزة باتصال الواو بالكلمة والمبني للمفعول منه اي من الماضي اراد ان يذكر تعريفا له باعتبار اللفظ فذكر على سبيل الاستطراد تعريفا مطلقا الفعل المبني للمفعول باعتبار المعنى فقال وهو اي المبني للمفعول مطلقا سواء كان من الماضي والمضارع الفعل الذي لم يسم فاعله كما تقول ضرب زيد فترفع زيدا المقام مقام الفاعل ولا يذكر الفاعل اما للتعظيم فتصونه عن لسانك او للتحقير فتصون لسانك عنه او لعدم العلم به او لقصد تعلق الفعل عن اي فاعل كان ولا غرض في الفاعل كقتل الخارجي فان الغرض المهم قتله لا قاتله او لغير ذلك مما تقرر في علم المعاني وينتقض بما بني للفاعل عند من يجوز حذف الفاعل فما كان من البناء اي المبني للمفعول من الفعل الماضي الذي كان اوله مضموما كفعل وفعال وافعل وفوعل بقلب الالف واوا لانضمام ما قبلها وتفعل بضم التاء وا يضم لانك لو قلت تفعل بضم التاء فقط لالتبس بمضارع فعل وكذلك قوله في تفاعل تفوعل بضم التاء و الفاء اذ لو اقتصر على ضم التاء لالتبس بمضارع فاعل وقلب الالف واوا لانضمام ما قبلها او كان اول متحرك منه مضموما نحو افتعل بضم التاء لانه اول متحرك منه كما ذكرنا في المبني للفاعل واستفعل بضم التاء وكذا قياس كل ما كان في اوله همزة وصل ولم يذكر انفعل وافعل وافعول وافعال وافعوعل وافعلل ونحو ذلك لانها من اللوازم وبناء المفعول منها لا يكاد يوجد وهمزة الوصل فيما اول متحرك منه مضموم تتبع هذا المضموم الذي هو اول متحرك منه في الضم يعني تكون مضمومة عند الابتداء كقولك مبتدئا استخرج المال مثلا بضم الهمزة لمتابعة التاء وما قبل اخره اي اخر المبني للمفعول يكون مكسورا ابدا نحو نصر زيد واستخرج المال وفي نحو افعل وافعول يقدر الاصل وهو افعلل وافعوول وفي نحو افعال كما قدر الاصل افعالل فنقلت كسرة اللام الثانية الى الاولى وادغمت الثانية في الثالثة فليتحول لو لم كان اول متحرك منه مضموما لكان كذا يا كما تقدم والسر في ضم الاول وكسر ما قبل الاخر انه لا بد من تغيير ليفصل من المبني للفاعل والاصل فعل فغير الى فعل بضم الاول وكسر الثاني دون سائر الاوزان لبعده عن اوزان الاسم ولو كسر الاول وضم الثاني لحصل هذا الغرض لكن الخروج من الضمة الى الكسرة اولى من العكس لانه طلب الخفة بعد الثقل ثم حمل غير الثلاثي المجرد عليه في ضم الاول وكسر ما قبل الاخر وما يقال ان ضم الاول عوض عن المرفوع المحذوف فليس بشيء لان المفعول المرفوع عوض عنه وهو كاف فيجاء فرد له بكون الزائد والاصل ضد له لسكون الثاني وابدل بالزائد وحكى

قطر بضربه نيتلدنه بنقل كسرة الراء الى الضاد وجاء عصر بسكون ما قبل الآخر وغيره قوله برِدْتُ الميتنا
بكسر الراء وكل ذلك مما لا يعتد به نقضا وجاء نحو خرج وسل ونذكر وختم وتقيد ونحيك بجعل بتيسر للمنفرد
ابدا للعلم بفاعلها في غالب العادة انتهوا الله تعم وعقب الماضي بالمضارع لان الامر فرع عليه وكذا اسم
الفاعل والمفعول لاشتقاقهما منه فقال **واما** الفعل المضارع فهو ما كان اى ما كان الفعل الذي
يكون في اوله احدى الزوائد الاربع اي وهي الزوائد الاربع الهمزة والنون والتاء والياء بجمعها اي بجمع تلك
الزوائد الاربع قولك انيت وانين او نأتي ولنا ازادوها فرقا بينه وبين الماضي واختصوا الزيادة به لانه
موخر بالزمان عن الماضي والاصل عدم الزيادة فاخذ المقدم ولقائل ان يقول هذا التعريف شامل
لنحو اكرم وتكسر وتباعد فان اوله احدى الزوائد الاربع وليس بمضارع ويمكن ان يجاب عنه بانا لا نسلم ان
اوله احدى الزوائد الاربع لانا نعني بها الهمزة التي تكون للمتكلم وحده والنون التي تكون له مع غيره وكذا
التاء والياء كما اشار اليه بقوله فالهمزة للمتكلم وحده نحو انا انصر والنون للذي للمتكلم اذا كان معه غيره
مذكرا كان او مؤنثا نحو نحن ننصر ويستعمل في المتكلم وحده في موضع التعظيم والتفخيم نحو قوله تعم نحن نقص
والتاء للمخاطب مفردا نحو انت تنصر او مثنى نحو انتما تنصران او مجموعا كانتم تنصرون مذكرا كان المخاطب
في هذه الثلثة او مؤنثا وللغائبة المفردة نحو هي تنصر ولمثناها نحو هما تنصران والياء للغائب المذكر مفردا
كان نحو هو ينصر او مثنى نحو هما ينصران او مجموعا نحو هم ينصرون ولجمع المؤنث الغائبة نحو هن ينصرن
واعترض عليه بانه يستعمل في الله تعم نحو يفعل الله ما يشاء ويحكم ما يريد وليس بغائب ولا مذكر ولا مؤنث
تعالى الله عن ذلك فالاولى ان يقول والياء لما عدا ما ذكرناه واجيب عنه بان المراد بالغائب اللفظ فان دلم
الله تعم علوا كبيرا يحكم بكذا فالله لفظ مذكر غائب لانه ليس بمتكلم ولا مخاطب وهو المراد بالغائب فان قلت
لم زادوا هذه الحروف دون غيرها ولم اختصوا كلا منها بما اختصوا قلت لان الزيادة مستلزمة للثقل وهو
لما احتاجوا الى حروف تزاد لنصب العلامة فوجدوا اولى الحروف بذلك حروف المد واللين لكثرة دورانها
كلامهم اما بانفسها او بابعاضها اعني الحركات الثلث فزادوها وقلبوا الالف همزة لرفضهم الابتداء بالساكن
ومخرج الهمزة قريب من مخرجها واعطوها للمتكلم لانه مقدم والهمزة ايضا مخرجها لكونها من اقصى الحلق
وقلبوا الواو تاء لانه تؤدي زيادتها الى الثقل لا سيما في مثل ووجل بالعطف وقلبها تاء كثير في كلامهم نحو
تجاه والاصل وجاه فقلبوها ههنا ايضا تاء واعطوها المخاطب لانه موخر عنهما لكنه

قوله اما بانفسها او بابعاضها اي يزيدان
كالف يعفا ... بالعاده ... اي
... اي حركات نحو ...
نحو ... الهمزة والياء في ...
كلا منها ... ولفظ ...
... الله

يلتقي اليه بالواو ومنتهى مخرج الهمزة لكونهما شفويتين واسعوه الغائبين والغائبتين لئلا يلتبسا بالغائب و
الغائبين وح وان التبسا بالمخاطب والمخاطبين لكن هذا اسهل ويوجد الفرق بين جمع المذكر وجمع المؤنث
في الغائب بالواو والنون نحو يضربون ويضربن ولم يحصل الجمع بالتاء كما في الواحد والمثنى بل بالياء
كما هو مناسب للغائب لكون مخرج الياء متوسطا بين مخرج الهمزة والواو وكون ذكر الغائب دائرا بين المتكلم
والمخاطب ولما كان في الماضي فرق بين المتكلم وحده ومع غيره ارادوا ان يفرقوا بينهما في المضارع
فزادوا النون لشابهها حروف العلة في اللين من جهة الخفاء والغنة فان قلت لم سمي هذا القسم مضارعا
قلت لان المضارعة في اللغة المشابهة من الضرع كان كلا الشبيهين ارتضعا من ضرع واحد فهما اخوا
رضاع وهو مشابه الاسم الفاعل في الحركات والسكنات وفي اطلاق الاسم في وقوعه مشتركا بين الاستقبال و
الحال ويخصص بالسين او سوف او اللام كما ان رجلا يحتمل ان يكون زيدا وعمرا او خالدا وغيرهم فاذا
عرفته باللام وقلت الرجل اختص بواحد وبهذه المشابهة التامة اعرب من بين سائر الافعال وهذا اي
المضارع يصلح للحال والمراد بها اجزاء من طرفي الماضي والمستقبل يعقب بعضها بعضا من غير فرط مهلة
وتراخ والحاكم في ذلك هو العرف لا غير و للاستقبال والمراد به ما يترقب وجوده بعد زمانك الذي انت فيه
تقول يفعل الان ويسمى حالا او حاضرا او يفعل غدا ويسمى مستقبلا والمشهور ان المستقبل بفتح الباء اسم مفعول
والقياس يقتضي كسرها ليكون اسم فاعل لانه يستقبل كما يقال الماضي ولعل وجه الاول ان الزمان يستقبل
مستقبل اسم مفعول لكن الاولى ان يقال المستقبل بكسر الباء فانه الصحيح وتوجيه الاول لا يخلو من خزازة قيل
ان المضارع موضوع للحال والاستعمال في الاستقبال مجاز وقيل بالعكس والصحيح انه مشترك بينهما لانه يطلق
عليهما اطلاق كل مشترك على افراده احق هذا ولكن يتبادر الفهم الى الحال عند الاطلاق من غير قرينة
من كونه اصلا في الحال وايضا من المناسب ان تكون لها صيغة خاصة كما للماضي والمستقبل واذا
ادخلت عليه السين او سوف فقلت سيفعل او سوف يفعل اختص بزمان الاستقبال لانهما حرفا استقبال
وضعا وسميا حرفي تنفيس ومعناه تاخير الفعل الى الزمان المستقبل وعدم التضييق في الحال يقال نفسته
اي وسعته وسوف اكثر تنفيسا وقد يحذف تخفيفا الفاء من سوف وقد يقال سي بقلب الواو ياء وقد يحذف
الواو فتسكن الفاء الذي كان متحركا لاجل الساكنين فيقال سف يفعل وقيل ان السين منقوص من سوف
دلالة لتقليل الحروف على تقريب الفعل قيل واذا دخلت عليه لام الابتداء اختص بزمان الحال نحو

... في نحو تبينا انك في قوله تعالى ولتعرفنهم ولتطيعن فترضين ولتسودن واخرج حيثما قصد

تحصيل لان التوكيد فيهما عمل لانهما في معنى الجازم الا انهما مثبتان اذا دخلت على المضارع

لم يحتمل لهما الا المستقبل الصرف في قوله ان ربك ليحكم بينهم يوم القيمة يريد منه الحال اذ لا شك

في وقوعه وامثال ذلك في كلام الله كثيرة وعند البصريين اللام للتأكيد فقط واعلم ان المضارع

اما مبني للفاعل او مبني للمفعول والمبني للفاعل مبني من الفعل المضارع ما اى الفعل المضارع

الذي كان حرف المضارعة مفتوحا الا ما كان ماضيه على اربعة احرف نحو يخرج واكرم ويكرم

فان قلت فان حرف المضارعة مبني اى فيما كان ماضيه على اربعة احرف يكون مضموما ابدا نحو يدحرج ويكرم

ويفرح ويقاتل اما الفتح فلكونه الاصل لخفته وكسر غير الياء فيما كان ماضيه مكسور العين لغة غير الحجاز

ونحو يكسر ... اذ كان ... فلا ينطبق التعريف على ذلك واما الضم فيما كان ماضيه على

اربعة احرف فلانه ... في يكرم مثلا ... يكرم ليعلم انه مضارع المجرد او المزيد فيه ثم حمل عليه كل ما

كان ماضيه على اربعة احرف فان قلت فلم لم يفتح حرف المضارعة في يدحرج ويفرح ويقاتل ...

فيهما ثم يحمل يكرم عليها ليحمل الاقل على الاكثر اولى قلت لانه لو حمل الاقل على الاكثر لزم الا النظر ...

في صورة واحدة بخلاف العكس فيه الالتباس ... فان قلت فلم خص الضم بهذه الامثلة لا بعدد ...

السبع ما عداها دون العكس قلت لانها اقل مما عداها والضم اثقل من الفتح فاختص الضم بالاقل والفتح

بالاكثر ليتعادلا ... هذا وقد عرفت ... في المقام ولقائل ان يقول لا يدخل في هذا التعريف

اهراق يهريق واسطاع يسطيع بضم حرف المضارعة لان الاصل اراق واطاع زيدت الهاء والسين فانهما

مبنيان للفاعل وليس حرف المضارعة فيهما مفتوحا وليسا ايضا مما كان ماضيه على اربعة احرف

يمكن الجواب عنه بان الهاء والسين زائدتان على خلاف القياس فكانهما على اربعة احرف تقديرا او

بانهما من الشواذ ولا يجب ان يدخل في الحد الشواذ نحو يخصم ويقتل بالتشديد والاصل يختصم ويقتتل

ادغمت التاء فيما بعدها وحذفت الهمزة لعدم الاحتياج فيكون على خمسة احرف تقديرا ولهذا فتح

حرف المضارعة في يخصم ويقتل وههنا موضع بحث في ما ضبط حرف المضارعة من هذه الاربعة كانه

المبني للمفعول ... يكرم ... هذه الاربعة مبنية للفاعل وعلامة بناء هذه الاربعة يعني يكرم

ويدحرج ويفرح ويقاتل ... للفاعل كون الحرف الذي قبل الاخر منها اى اخر كل واحد من هذه الاربعة

حال كونه

حال كونه مبنيا للفاعل يكون ابدا بخلاف المبني للمفعول فانه فيه مفتوح ابدا كما سنذكره في بحثه مثاله

اي مثال المبني للفاعل من يفعل بضم العين ينصر ينصران ينصرون الخ وقد تستعمل لفظ الاثنين في بعض

المواضع للواحد كقول الشاعر فان تزجراني يا ابن عفان انزجر وان تدعاني احم عرضا ممنعا وكقوله

فقلت لصاحبي لا تحبسانا بنزع اصوله واجتز شيحا وقس على هذا المذكور من ينصر يضرب و

يعلم ويدحرج ويقاتل ويكرم ويفرح ويتكسر وينكسر وينقطع ويجمع ويحمار ويحمر ويستخرج ويتدحرج

ويعشوشب ويجلوذ ويعتنس ويسلنقي ويحرنجم ويقشعر ويحبنطي لان تلك الخمسة عشر لا يخفى على من له ادنى

تامل وتمييز ولو اشكل شيء من نحو يقشعر ويسلنقي يعرف في الصناعة الخاصة والمبني للمفعول منه اي من المضارع

ما اي الفعل المضارع الذي كان حرف المضارعة منه مضموما حملا على الماضي وكان ما قبل الآخر منه مفتوحا

فان كان مفتوحا في الاصل بقي عليه والا يفتح ليعتدل الضم بالفتح في المضارع الذي هو اثقل من الماضي نحو

ينصر ويدحرج ويكرم ويقاتل ويفرح ويستخرج وتصريفهما على قياس المبني للفاعل وفي نحو يفعل ويفعال

ويفعلل بتقدير الاصل وهو يفعلل ويفعالل ويفعلل بفتح ما قبل الآخر ولم يذكر المصنف [illegible] لانه قد [illegible]

يوجد منه واعلم انه [illegible] تدخل على الفعل المضارع ما ولا النافيتان لنفي الفعل المضارع فلا تغير

صيغته اي صيغة فعل المضارع وقد مر تفسير الصيغة في صدر الكلام يعني لا يعملان فيه لفظا وقد سمع من العرب

الجزم بلا النافية اذا صلح ما قبلها لكي نحو جئت كي لا يكن له علي حجة وتقول لا ينصر لا ينصران لا ينصرون الخ

كما تقول في ينصر بعينه وكذلك ما ينصر ما ينصران ما ينصرون الخ واعلم انه يدخل على الفعل المضارع الجازم

وهو لم ولما ولام الامر ولا في النهي وكلم المجازاة اي ان للشرط والجزاء والاسماء التي تضمنت معناها او تعرض في هذا

الفن تبين باخر الفعل عند دخول الجازم عليه فيحذف حركة الواحد نحو لم ينصر بسكون الراء ويحذف نون التثنية

نحو لم ينصرا ويحذف نون جمع المذكر نحو لم ينصروا ويحذف نون الواحدة المخاطبة نحو لم تنصري وانما [illegible]

في هذه الامثلة علامة الرفع [illegible] الواحد كما يحذف حركة الواحد [illegible]

النون علامة الاعراب كحركة [illegible] ان يكون هذه الافعال معربة واعرابها يكون [illegible]

وكان اواخر هذه الافعال ساكنة وهي الضمائر لانها لما اتصلت بالافعال صارت كجزء منها [illegible]

الاعراب عليها [illegible] زيادة حرف [illegible] حرف المد [illegible]

ان [illegible] ولا يحذف الجازم نون جماعة المؤنث فلا تقول [illegible]

٨٣ جماعة المؤنث ضمير كالواو في جمع المذكر وهو فاعل فلا يحذف فتثبت على كل حال بخلاف النونات
الاخر فانها علامات للاعراب وهذه ضمير الفاعل لا علامة للاعراب لانها اذا اتصلت بالفعل المضارع
صار مبنيا لانه انما اعرب لمشابهة الاسم ولما اتصل به النون التي لا يتصل الا بالفعل ورجح جانب
الفعلية فصارت النون من الفعل بمنزلة الجزء من الكلمة كما في بعلبك وتعذر الاعراب بالحروف
والحركة على الاخير فرد الى ما هو الاصل في الفعل اعني البناء واشار الى الامثلة بقوله تقول لم ينصر
لن ينصر لم ينصروا وجاء لم في الضرورة غير جازمة كقوله واحفظ وديعتك التي استودعتها يوم
الاعازب ان وصلت وان لم وجاء ايضا مفصولا بينها وبين المجزوم كقول الشاعر فاضحت مغانيها
قفارا رسومها كان لم سوى اهل من الوحش تؤهل وجاء حذف المجزوم بعده كقوله واحفظ ود
ائعي التي استودعتها يوم الاعازب ان وصلت وان لم واعلم انه يدخل على الفعل المضارع الناصب وهو ان
ولن وكي واذن والاصل ان والبواقي فرع عليه وانما عمل النصب لكونه مشابها لان المشددة وهو
الاسماء فهذا ينصب الافعال فتبدل من الضمة فتحة كما هو مقتضى الناصب فان النصب يكون بالفتح كما
ان الرفع يكون بالضمة والجزم بالسكون فان قيل كان من الواجب ان يقول من الرفع نصبا لانه معرب
والفتح والضم انما يستعملان في المبنيات فالجواب ان الغرض ههنا بيان الحركة دون التعرض للاعراب
والبناء الحركة من حيث هي حركة هي الضم والفتح والكسر لا الرفع والنصب والجر فان هذا امر زائد وليس
ود تص نونات لانه علامة الرفع سوى نون جماعة المؤنث لما ذكرنا من انه ضمير لا علامة الاعراب
وانما سقطت بالناصب هذه النونات حملا له على الجازم لان الجزم في الافعال بمنزلة الجر في الاسماء فكما
حمل النصب على الجر في الاسماء في التثنية والجمع فكذا ههنا حمل النصب على الجزم وحذف النونات الحذو
في حال الجزم فتقول لن يصر لن يصر لن تنصر لن ينصروا الخ ومعنى لن نفي الفعل مع التاكيد ومن الجوازم لام
لام الامر لانه لما دخل لام الامر شابه امر المخاطب وهو مبني ولم يمكن بناء ذلك لوجود حرف المضارع
مع عدم تعذر الاعراب فاعرب باعراب يشبه البناء وهو السكون لان الاصل في البناء السكون لانه
منتقا منه بعمل عمل الاعراب بالجزم وتكون مكسورة تشبيها باللام الجارة لان الجزم بمنزلة الجر وفتحها
لغة بكر اذا دخل عليها الواو والفاء او ثم جاز سكونها قال الله تعالى فليضحكوا قليلا وليبكوا كثيرا وقال
ايضا ثم ليقضوا تفثهم وليوفوا نذورهم وقرئ بسكون اللام وكسرها وقوله فتقول في امر الغائب

الغائب

الى انه لا يؤمر بها المخاطب لان للمخاطب صيغة مختصة وقرئ فلتفرحوا بالتاء خطابا وهو شاذ و
جائز في المجهول نحو لتضرب انت الخ لان هذا الامر ليس للفاعل المخاطب لان الفاعل محذوف فيه
كذا لاضرب انا ولنضرب نحن ونحو ذلك لان الامر بالصيغة يختص بالمخاطب فلا بد من استعمال اللام
في هذا المواضع لانها غير المخاطب فكان الواجب على المصنف ان يقول في امر غير المخاطب ويمثل بالمتكلم
والمخاطب المجهول وفي الحديث قوموا فلاصلي لكم وفي التنزيل ولنحمل خطاياكم واذا كان المامور جماعة
بعضهم حاضر وبعضهم غائب فالقياس تغليب الحاضر على الغائب نحو افعلا وافعلوا ويجوز على
قلة ادخال اللام في المضارع المخاطب ليفيد التاء الخطاب واللام الغيبة مع التنصيص على كون بعضهم
حاضرا وبعضهم غائبا كقوله صلى الله عليه وسلم لتاخذوا مصافكم وقد جاء في الشذوذ حذف اللام من
الفعل كقوله محمد تفد نفسك كل نفس اذا ما خفت من امر تبالا اي لتفد نفسك واجاز الفراء
حذفها في النثر كقولك قل له يفعل وفي التنزيل قل لعبادي الذين امنوا يقيموا الصلوة والجزم انه
جواب الامر والشرط لازم ولا بد ان يكون جملة تامة للجزاء ولما اختص هذا الامر باللام والمخاطب بغيرها
امر المخاطب اكثر استعمالا فكان بالتخفيف اولى وامثلته لينصر لينصرا لينصروا لتنصر لتنصرا لينصرن
وفي المجهول لينصر لينصرا لينصروا الخ وقس عليه ليضرب وليعلم وليدحرج وغيرها من نحو ليكرم
واقتتل وتكسر وتباعد واستخرج وتجمع واحرنجم الى اخر الامثلة على قياس المجزوم ومنها اي
من نحو الجوازم لا النهي وهي التي يطلب بها ترك الفعل واسناد النهي اليها مجاز لان الناهي هو المتكلم
بواسطتها وانما عملت الجزم لكونها نظيرة لام الامر من جهة انهما للطلب او نقيضها من جهة ان الامر
لطلب الفعل وهي لطلب تركه بخلاف لا النافية اذ لا طلب فيها استعملوا في نفي المستقبل نحو
لا ينصر لا ينصرا الخ وفي نهي الحاضر لا تنصر لا تنصرا الخ وهكذا قياس سائر الامثلة الاخر
ويجري في العلم المذكور الى اخر سننه كما مر في المجزوم وقد جاء في شعر وسد كلام الامر اما
الامر بالصيغة فسمي بذلك لان حصوله بالصيغة دون اللام وهو امر المخاطب
فهو جار على لفظ المضارع المجزوم في حذف الحركات والنونات التي يحذف في مضارع مجزوم نحو
تحرك تاء وسكن ما بعد حرف المضارع وسكن ما بعد تقصيد الامر صيغة المضارع اذا كان
حرف المضارعة ... حكم المجزوم ... بعض المضارع ...

مجزوم ومعرب كما هو مذهب الكوفيين ونراه ليس بمجزوم بل هو مبني اجري مجرى المضارع المجزوم
اما بنا فلان الاصل في الفعل البناء وانما اعرب منه لمشابهته الاسم وهذا ليس يشبه الاسم فلم يعرب واما
لكونه في معنى المجزوم وبعض الافعال لفظا فحذفت اللام لكثرة الاستعمال ثم حذف حرف المضارعة
خوف اللبس بمضارع ... بالوجه لان اضمار الجازم ضعيف كاضمار الجار وما ذكره خلاف
الاصل ... تكسيره واما الاجراء مجرى المجزوم فلان الحركات والنونات علامة الاعراب فينبغي
ان ... يحذف نون جماعة المؤنث واذا اجري على المضارع المجزوم فان كان ما بعد حرف المضارعة
متحركا كتدحرج فتسقط ... من المضارع حرف المضارعة ليفرق من المضارع وان كانت
صورة الباقي بعد حذف حرف المضارعة ليفرق من المجزوم واو في هذا اللفظ ... لان صورة الباقي
ليس بمجزوم بل مثل المجزوم ... حرف المضارعة وهو اداة ... المبالغة
... مثل المجزوم ... هذا كثير في الكلام ... المجزوم ... معاملة المجزوم مجازا و
يجعل مجزوما ... مجزوما يكون صورة الباقي فيكون من باب
القلب ومعنى ... صورة المجزوم ... مجزوما ... لانه وصف الفعل
... المجزوم ... عامل الجزم معه
المجزوم ... دحرج ... دحرجا ... دحرج ... واستعمل
لفظ الجمع للواحد في موضع ... فانه كان اهلا
ذلك ... في كل ما يكون بعد حرف المضارعة ... ونحو تكسير
وتباعد وتدحرج ... من المضارع لان ... فلا ... وان كان ما بعد
حرف المضارعة ساكنا ... حرف المضارعة ... مجزوما لكون
... همزة وصل مكسورة ... بالساكن واما تخصيصها
... فلا
... بكسره كما هو
... الحركات لانه يحتاج الى
... همزة وصل لانها المتوصل بها

الى النطق بالساكن ويسميها الخليل سلم اللسان الذي اي لدفع الابتداء بالساكن فتكون مكسورة في
جميع الاحوال الا في حال ان يكون عين المضارع مضمومة اي من الباب الاول او من المضارع مضموما فضمتها
اي الهمزة لانه تستثقل حركة العين ولانها لو كسرت لثقل الخروج من الكسر الى الضم ولو فتحت لالتبس
بالمضارع اذا كان للمتكلم فتقول انصر انصرا انصروا الخ وكذا اعلم واضرب وانقطع واجتمع واستخرج
ثم استشعر اعتراضا بان اكرم بفتح الهمزة امر من يكرم ومابعد حرف المضارعة ساكن وعينه مكسورة فلزم
في اوله همزة الوصل مكسورة فاجاب بقوله وفتحوا همزة اكرم بناء على الاصل المرفوض اي الاصل المتروك
فان اصل تكرم تاكرم لان حروف المضارعة هي حروف الماضي مع زيادة حرف المضارعة فحذفوا الهمزة
لاجتماع الهمزتين في نحو اكرم ثم حملوا يا كرم وتاكرم ونا كرم عليه فقد استعمل الاصل المرفوض
قال شاعر فانه اهل لان يؤكرما فلما رأوا انه تؤخذ منه الحذف عند اشتقاق الامر بحذف حرف المضارعة
ردوها لان همزة الوصل انما هي عند الاضطرار فقالوا امر تاكرم اكرم كما قالوا امر تدحرج دحرج
فيكون من القسم الثاني بل من القسم الاول وقوله بناء نصب على المصدرية لفعل محذوف وفي
موضع الحال او على المفعول له وهذا اولى واعلم ايها التميمي ان التائين اذا اجتمعتا في اول
مضارع تفاعل وتفعل وتفعلل وذلك حال كونه فعل المخاطب والمخاطبة مطلقا او الغائبة
المفردة او المثناة احديهما حرف المضارعة والثانية التاء التي كانت في اول الماضي يجوز اثباتهما
اي اثبات التائين لان الاثبات هو الاصل نحو تتجنب وتتقاتل وتتدحرج ويجوز حذف احديهما
اي احدى التائين تخفيفا لانه لما اجتمع مثلان ولم يمكن الادغام لتضمنه الابتداء بالساكن
حذفوا احدى التائين ليحصل التخفيف كما تقول انت تجنب وتقاتل وتدحرج وفي التنزيل
فانت له تصدى والاصل تتصدى اي تتعرض ولو كان ماضيا لوجب ان يقال تصديت لانه خطاب
ونارا تلظى اي تتلهب والاصل تتلظى ولو كان فعلا ماضيا لوجب ان يقال تلظت لانه مؤنث و
تنزل الملائكة والاصل تتنزل واختلف في المحذوف فذهب البصريون الى انه هو الثانية لان الاولى
حرف المضارعة وحذفها مخل وقيل الاولى لان الثانية تسقط وحذفها مخل والوجه هو الاول
لان رعاية كونه مضارعا اولى ولان الثقل انما يحصل عند الثانية وانما قال مضارع تفعل وتفاعل
وتفعلل بلفظ الماضي للتنبيه على ان الحذف لا يجوز في الماضي المفعول لانه لا اخلال في الاصل

[illegible]

بالكسر لان الاول هو المبني للفاعل ولانه من فعل ابو بكر واستغنا الامر المبني للمفعول

في تخفيفه ولانه [illegible] لا [illegible] بالمبني للمفعول للفاعل [illegible]

[illegible] المبني للمفعول من [illegible]

نحو [illegible] افتعل صادا او ضادا او طاء او ظاء قلبت تاؤه [illegible]

طاء [illegible] الحروف [illegible] مخرجا والحاصل [illegible]

في السماع وعند [illegible] التخفيف تقول في افتعل [illegible] اصطلح والاصل اصتلح وفي افتعل من

ضرب اضطرب والاصل اضترب والاضطراب الحركة والموج يقال البحر يضطرب [illegible] بعضها

بعضا وفي افتعل من الطرد اطرد والاصل اطترد وفي افتعل من الظلم اظطلم والاصل اظتلم واعلم

[illegible] في نحو اصطبر واضطرب [illegible] الادغام لان حروف الصفير وهي الزاي المعجمة والسين والصاد

[illegible] لا تدغم في غيرها [illegible] الضاد والشين المعجمتين [illegible] لا تدغم فيما

[illegible] بل تدغم ما يقاربها فيها وفي [illegible] الادغام [illegible]

[illegible] على الجنب [illegible]

[illegible] الادغام [illegible] اطرد [illegible]

[illegible] اظطلم [illegible] ادغام

[illegible] بالظاء المعجمة [illegible]

[illegible] الذي يظلم احيانا

فيظلم وكذلك [illegible] فهذه ثلث لغات نحو اصطلح

[illegible] اصطلح [illegible] وكذلك اضطرب [illegible]

[illegible] الا [illegible]

[illegible] افتعل [illegible] تخفيفا فتقول في

[illegible] والاصل

[illegible] ثلثة اوجه [illegible] ادغام والذكر بالذال

[illegible] على [illegible]

[illegible]

والهمزة تبدل دالا نحو ادّراجها وفي التنزيل وادّكر بعد أمة وادّجر والاصل ازتجر وفيه وجه ثان

البيان وهو ازدجر وفي التنزيل لو انهم وازدجر والاصل ازتجر والادغام بقلب الدال زايا نحو

ازّجر دون العكس لفوات صفير الزاي واما قلب تاء افتعل مع الجيم دالا كما في قوله فقلت لصاحبي لا تحبسانا

بنزع اصوله واجدز شيحا والاصل اجتز اي اقطع شيئا لا يقدر عليه غيره والقلب المتقدم

على سبيل الوجوب ويلحق الفعل حال كون ذلك الفعل غير الماضي والحال نونا التاكيد فلا

يلحقان الماضي والحال لاستغنائهما عن التاكيد [illegible] لم يكن

مقتضيا للتاكيد لان غرضه في تحصيله والطلب انما يتوجه الى المستقبل الغير الموجود وقيل لان

في زمان الماضي ليحصل التاكيد [illegible] زمان الحال فهو وان كان محتملا [illegible]

بان الحاصل في الحال [illegible] التاكيد لكنه ما كان موجودا ومنكرا للمخاطب في ان [illegible]

على ضعف وقوة اختص نونا التاكيد بغير الموجود فهو اولى بالتاكيد اي لاستقباله ولا يتوهم جواز الحاق

بالمستقبل الصرف من نحو سيضربن وسوف يضربن [illegible] الحاقهما بالمستقبل الصرف في النعمة

الانما فيه معنى الطلب وما اشبهه وعليه جميع المحققين حيث قالوا ولا تلحقان الا مستقبلا فيه معنى الطلب

كالامر والنهي والاستفهام والتمني والعرض والقسم لكونه غالبا على ما هو المطلوب ويشبه القسم نحو اما

تفعلن فان ما للتاكيد كلام القسم ولانه لما اكد حرف الشرط بما كان تاكيد الشرط اولى وقد تلحق النفي

تشبيها له بالنهي وهو قليل ومنه قول الشاعر يحسبه الجاهل ما لم يعلما شيخا على كرسيه معمما اي ما

لم يعلم قلبت النون الفا للوقف قال الله تعالى لنسفعا اصله لنسفعن فان قيل لم الحق بالمستقبل الصرف

في قوله ربما اوفيت في علم ترفعن ثوبي شمالات قلت لانه مشتبه بالنفي من حيث ان ربما للتقليل

القليل يناسب النفي والعدم والنفي مشبه بالنهي ومع ذلك خارج عن الاصل لقياس يعتبر

[illegible] يجوز في ضرورة اما تفعلن وهما اي نونا التاكيد نونان احديهما خفيفة ساكنة كقولك اذهبن والاخرى

ثقيلة مفتوحة نحو اذهبن وفي بعض النسخ بالنصب حالا كونهما احديهما خفيفة ساكنة والاخرى ثقيلة

مفتوحة في جميع الافعال الا في الفعل الذي تختص نون الثقيلة به اي بذلك الفعل يعني من

النونين تختص الثقيلة به اي بذلك الفعل الذي تنفرد بلحوقه التغيير كما يختص بالعبارة اي لا

غيرك وبهذا ظهر فساد ما قيل انه كان من حق العبارة ان يقول الا في الفعل الذي يختص بالثقيلة

لا بعد الثقيلة والخفيفة لان الخفيفة لا تختص بفعل الاثنين وجماعة النساء بل تعم الجميع وهو اي ما يختص

بفعل الاثنين وفعل جماعة النساء هي اي النون الثقيلة مكسورة فيه ابدا اي في فعل الاثنين وجماعة

النساء فالضمير في قوله فيه للفعل ويجوز ان يكون عائدا الى ما فتقول اذهبانّ للاثنين واذهبنانّ للنسوة

بكسر النون فيهما لشبهها بنون التثنية لوقوعها بعد الالف مثل نون التثنية [illegible] اجاز يونس

و الكوفيون من دخول الخفيفة في فعل الاثنين وجماعة النساء باقية على سكون عند يونس ومتحركة

بالكسر عند بعض وخرّج عليه قوله تعالى ولا تتبعانِ سبيل الذين بتخفيف النون فلا يصلح التمثيل

[illegible] واستعمال [illegible] وليست [illegible] للتأكيد [illegible] ادخلت الالف بعد نون جمع

المؤنث كقولك اذهبنانّ [illegible] ادخلت الالف بعد نون جمع المؤنث وقبل النون الثقيلة

لفصل [illegible] النونات ثلاث نون جمع المؤنث والمدغم والمدغم فيها واختصوا الالف

ولا تدخلها اي في فعل الاثنين وجماعة النساء النون الخفيفة اي لا تقول اضربانْ ولا اضربنانْ بالسكون

لما يلزم من دخولها فيهما التقاء الساكنين على غير حده وهي الالف والنون ولو حركتها لخرجت

عن وضعها ولانها لا تقبل الحركة بل تحذف عندها في نحو اضرب القوم [illegible] اضربَ بدون تحريكها

كقول الشاعر لا تهين الفقير علك ان تركع يوما والدهر قد رفعه اي لا تهينن [illegible] الكوفيين [illegible]

[illegible] بنون الخفيفة [illegible] الساكنين [illegible] وحذفها [illegible] من فعل الاثنين [illegible]

[illegible] من فعل [illegible] لغرض هكذا ذكره [illegible]

[illegible] في جماعة [illegible] الساكنين وهو ظاهر [illegible] نقول اضربنْ

[illegible] الخفيفة [illegible] يكون [illegible] الحاجب [illegible]

[illegible] الخفيفة [illegible] مع الخفيفة [illegible] بجمع النونات

[illegible] الاثنين وجماعة النساء [illegible] ادخل الالف

[illegible] الكوفيين [illegible]

مع [illegible] في جميع [illegible] من [illegible]

[illegible] الخفيفة [illegible]

[illegible] فان التقاء الساكنين [illegible]

يجوز اي لا يجوز الا اذا كان الاول من الساكنين حرف المد وهو الواو والالف والياء السواكن وكان

الثاني منهما مدغما فيه اي في حرف اخر نحو دابة فان الالف فيها ساكن والالف حرف مد والباء مدغم

فجاز لان الساكنين يرتفع عنهما دفعة واحدة من غير كلفة والمدغم فيه متحرك فيصير الثاني من الساكنين

كلا ساكن فلا يتحقق التقاء الساكنين الخالص السكون وكان الاولى ان يقول حرف لين لئلا يخرج نحو

خويصة لان حرف اللين اعم من حروف المد كما ستذكر ولكن الامر لا يفرق بينهما وفي عبارته نظر لان لفظ

انما تفيد الحصر كما بيناه انفا وهذا غير مستقيم على ما لا يخفى فان التقاء الساكنين جائز في الوقف مطلقا

مهمل التخفيف نحو زيد وعمرو وبكر سلمنا ان المراد غير الوقف لكن يجوز في غير الوقف في الاسم المعرف بالام

الداخلة عليه همزة الاستفهام نحو الحسن عندك بسكون الالف واللام وهذا قياس مطرد لئلا يلتبس بالخبر

وفي التنزيل الان بسكون اللام والالف في بعض القراءة من بعد ذلك في بعض شاذهم وفي محياي العرش

سبيلا والذي محياي ومماتي ونحو ذلك فلا وجه للحصر ويمكن الجواب عنه بان كل ذلك من الشواذ

ومراده غير الشاذ فان قلت فلم لا يجوز في نحو النار وفي الدار فالوا اذا نام ان الاول حرف مد

والثاني مدغم قلت جوازه مشروط بذلك ولا يلزم من وجود الشرط وجود المشروط كما لا يخفى ولا

يدخل ويحذف من الفعل معهما اي مع الحاق النونين التي في الامثلة الخمسة وهي يفعلان وتفعلان و

يفعلون وتفعلون وتفعلين لما ستعرف ان النون في هذه الامثلة علامة الاعراب في الفعل مع نون

التاكيد يصير مبنيا كما ذكرنا في نون جماعة النساء واعلم ان قوله معهما اي مع النونين قد يوهم جواز كل من

النونين في الامثلة الخمسة واثنان منها وهما يفعلان وتفعلان قد تقرر ان الخفيفة لا يدخلهما

بعضهم بانه تنبيه على ان النون يحذف معهما على مذهب يونس حيث اجاز دخولها في يفعلان وتفعلان

وفساده يظهر بادنى تامل اذ لا اثر في الكتاب من مذهب يونس لكن يمكن ان يجاب عنه بان يقال ان

النون في الامثلة الخمسة يحذف مع النون الثقيلة والخفيفة وهذا انما يكون عند ثبوت المعية فما

ما لا يثبت معه المعية كيفعلان وتفعلان فلا يكون الحذف ثمه وقد تقدم انه لا معية بين الخفيفة

وفعل الاثنين فلا يكون ذلك فانه لطيف ويحذف مع شدة النون واو يفعلون وتفعلون اي

اي فعل جماعة الذكور والغائب والمخاطب وياء تفعلين اي فعل المخاطب الواحد لان التقاء الساكنين

وان كان على حده على ما ذكر المص لكنه ثقلت الكلمة واستطالت وكانت الضمة والكسرة تدلان

اي نون الاعراب التي في الامثلة الخمسة

نون جماعة النساء

يحذف نحو الثانية

اعلم ان حاصل الجواب ان النون في الامثلة الخمسة يحذف ...

... مع النون في الخفيفة يحذف ...

... بخلاف الثقيلة ...

على الواو والياء لحذفهما هذا مع الثقيلة واما مع الخفيفة فلان التقاء الساكنين على غير حده ولم يحذف
الالف من يفعلان وتفعلان لئلا يلتبس بالواحد والقياس يقتضي ان لا يحذف الواو والياء ايضا كما هو
مذهب بعضهم اذ كل منهما في هذه الامثلة ضمير الفاعل والتقاء الساكنين على حده لكن قد ذكرنا
انه لا يجب ان يحذف بل يجوز وان كان على حده وقيل حد التقاء الساكنين ان يكون الاول حرف
لين والثاني مدغما ويكونان في كلمة واحدة فهيهنا ليس على حده لانه في كلمتين الفعل ونون التاكيد
لكن اغتفر في الالف وان لم يكن على حده لدفع الالتباس ولكونها اخف [illegible]
ما اكتفى بتمثيله بكلمة واحدة اعني اضربن وكذا فعل جار الله العلامة وهنا موضع امر فيه الامثلة
الثلثة يحذف الواو والياء الا اذا انفتح ما قبلهما فانهما لا يحذفان [illegible] بما يناسبهما
الضم والكسر بل تحرك الواو بالضم والياء بالكسر لدفع التقاء الساكنين نحو لا تخشون اصله تخشيون
حذفت ضمة الياء للثقل ثم الياء لالتقاء الساكنين فبقي تخشون وادخل لا الناهية فحذفت النون
فقيل لا تخشوا فلما لحق نون التاكيد التقى الساكنان [illegible] ولم يحذف الواو لعدم
ما يدل عليه بل حرك بما يناسبه وهو الضمة لكونها اخف فقيل لا تخشون وهي نهي المخاطب لجماعة
الذكور ولا تخشين اصله تخشيين حذفت كسرة الياء ثم الياء وادخل لا وحذف النون فقيل لا تخشي
فلما لحق نون التاكيد التقى الساكنان الياء والنون فلم يحذف الياء لما مر بل حرك الياء بالكسر لكونه
مناسبا لها وهي نهي المخاطبة ولتبلون اصله لتبلوون [illegible] نقل لتبلون وادخل
نون التاكيد فحذف نون الاعراب وضمة الواو في تبلون وهو فعل جماعة الذكور المخاطبين
مبنيا للمفعول من البلاء وهو التجربة واما ترين اصله ترايين على وزن تفعلين حذفت همزته كما يجيء
فقيل ترين ثم حذف كسرة الياء ثم الياء لالتقاء الساكنين [illegible] قلبت الواو والياء
الفا لتحركهما وانفتاح ما قبلهما ثم حذفت الالف في هذا اولى [illegible]
[illegible] كما ظن صاحب الكواشي في تفسيره من ان بعض الظن بل الحذف في لام الفعل لانه اولى بالحذف
من ضمير الفاعل وهو ظ وقيل ترين فادخل عليه اما وهي من حروف الشرط فحذفت النون علامة للجزم
فلحق نون التاكيد وكسر الياء ولم يحذف لما ذكرنا في لا تخشين فصار اما ترين وقد خطا من قال حذفت
النون لاجل نون التاكيد لانه لا يلحقه قبل دخول اما لما تقدم في اول البحث وكذا لا تخشون [illegible]

بخلاف لتبلونّ فانه لحق لكونه جواب القسم وعلى هذا الخفيفة نحو لا تخشونْ ولا تخشينْ ولم يقلب الواو
والياء من هذه الامثلة الفا لان حركتهما عارضة لا اعتداد بها وهذا هو السر في عدم اعادة اللام المحذوفة
حيث لم يقل لا تخشاونّ وقال المالكي حذف ياء الضمير بعد الفتحة لغة طائفة نحو ارضَنّ في ارضَينّ وكذا
لا تخشَنّ في لا تخشَينّ ويفتح مع النونين اخر الفعل الا اذا كان الفعل فعل الواحد والواحدة الغائبة لانه
لخفته فالعدول عنه لما يكون لعرض ويضم اخر الفعل اذا كان الفعل فعل جماعة الذكور ليدل الضم على الواو
المحذوفة ويكسر اخر الفعل اذا كان الفعل فعل الواحدة المخاطبة ليدل الكسرة على الياء المحذوفة وقيل كان
الاولى ان يقول ما قبل النون بدل اخر الفعل ليشمل نحو لا تخشونّ ولا تخشينّ فان الواو والياء فيهما ليسا اخر
بل كل واحد منهما اسم براسه لان الفعل تخشى وهما ضمير الفاعل فالجواب ان هذا الضمير كجزء من الفعل
لاخر الفعل وقيل الغرض بيان اخر الفعل غير الناقص لان الناقص قد علم حكمه في لا تخشونّ ولا تخشينّ فنقول
في امر الغائب مؤكدا بالنون الثقيلة ليضربَنّ بالفتح لكونه فعل الواحد ليضربانّ ليضربُنّ بالضم لكونه فعل
جماعة الذكور واصله ليضربونّ فحذفت الواو لالتقاء الساكنين ليضربَنّ بالفتح ايضا لانه فعل الواحدة الغائبة
ليضربانّ ليضربنانّ وبالخفيفة ليضربَنْ بالفتح ليضربُنْ بالضم ليضربَنْ بالفتح لما علم وترك البواقي لان
الخفيفة لا تدخلها وتقول في امر الحاضر مؤكدا بالنون الثقيلة اضربَنّ اضربانّ اضربُنّ اضربِنّ بالكسر
لانه فعل الواحدة المخاطبة اضربانّ اضربنانّ وبالخفيفة اضربَنْ اضربُنْ اضربِنْ وقس على هذا نظائره
اي نظائر كل واحد من ليضربنّ واضربنّ المذكور نحو اضربنّ واعلمنّ وليضربنّ وليعلمنّ وغير ذلك الى
سائر الافعال والامثلة **واما اسم الفاعل والمفعول** من الثلاثي المجرد فالاكثر ان يجيء اسم الفاعل
منه اي من الثلاثي المجرد على وزن فاعل تقول ناصر للواحد ناصران للاثنين حال الرفع ناصرين حال
النصب والجر ناصرون لجماعة الذكور في الرفع وناصرين في النصب والجر وذلك لانهم لما جعلوا اعرابهما
بالحروف وكانت الحروف ثلاثة اعني الواو والياء والالف جعلوا رفع المثنى بالالف لخفتها والمثنى مقدم
فعيّن لها ورفع الجمع بالواو لمناسبة الضمة ثم جعلوا اخر المثنى والمجموع بالياء وفتحوا ما قبل الياء في التثنية
وكسروه في الجمع فرقا بينهما ولما اوا انه تفتح في بعض الصور في الجمع ايضا نحو مصطفَين فتحوا النون في الجمع
وكسروه في المثنى ثم جعلوا النصب فيهما تابعا للجر ناصرة للواحدة ناصرتان للمثنى ناصرات لجماعة الاناث
ونواصر ايضا لها والاكثر ان يجيء اسم المفعول منه على مفعول تقول منصور منصوران منصورون الى اخره

وانما قال الاكثر لانهما قد يكونان على غير فاعل ومفعول نحو ضارب ومضروب ومضراب في عليم وحذر
في اسم الفاعل ونحو قتيل وحلوب في اسم المفعول وكذا الصفة المشبهة اسم فاعل عند اهل هذه الصناعة
وتقول رجل ممرور به ورجلان ممرور بهما ورجال ممرور بهم وامرأة ممرور بها وامرأتان ممرور بهما
ونساء ممرور بهن اي لا يبنى اسم المفعول من اللازم الا بعد ان يعدى اذ ليس له مفعول فلا يثنى ولا يجمع و
تذكر وتؤنث الضمير فيها اي في اسم المفعول الذي يعدى بحرف الجر لا اسم المفعول فلا تقول ممروران بهما
والممرورون بهم والممرورة بها ونحو ذلك لان القائم مقام الفاعل لفظا هو الجار والمجرور من حيث هو
هو ليس بمؤنث ولا مثنى ولا مجموع فلا يجوز تانيث العامل وتثنيته وجمعه وفي كلام صاحب الكشاف ان مثل
هذا الفاعل يجوز ان يقدم فيقال نبيذ ممرور بها الا انه ذكر في قوله تعالى اولئك كان عنه مسؤولا ان عنه
فاعل مسؤولا وقدم عليه وفعيل قد يجيء بمعنى الفاعل كالرحيم بمعنى الراحم مع المبالغة وبمعنى المفعول كا
بمعنى المقتول ولشابهما في التثنية والجمع والتذكير والتانيث كما في اسم الفاعل والمفعول الا انه يستوي لفظ
المذكر والمؤنث في الفعيل الذي بمعنى المفعول اذا ذكر الموصوف نحو رجل قتيل وامرأة قتيل بخلاف مررت بقتيلة
فلان وقتيلة فلان فانهما لا يستويان لخوف اللبس هذا في الثلاثي المجرد واما ما زاد على الثلاثي ثلاثيا كان
او رباعيا فالضابط فيه اي في بناء اسم الفاعل والمفعول منه والمراد بالضابط الامر الكلي الذي ينطبق على
جميع الجزئيات ان تضع في مضارعه الميم المضمومة موضع حرف المضارعة وتكسر ما قبل الاخر اي اخر المضارع
في الفاعل اي في اسم الفاعل كما فعلت في اكثر فعله وهو المبني للفاعل وتفتح اي ما قبل الاخر في اسم المفعول
كما فعلت في فعله المبني للمفعول نحو مكرم اسم الفاعل بالكسر ومكرم بالفتح اسم المفعول ومدحرج ومدحرج ومتدحرج
ومتدحرج ومستخرج ومستخرج وكذا قياس بواقي الامثلة الا ما شذ من نحو اسهب اي اطنب
واكثر في الكلام فهو مسهب والحصن فهو محصن والفج اي افلس فهو ملفج بفتح ما قبل الاخر في الثلاثة اسم
فاعل وكذا اعشب المكان فهو عاشب واورس فهو وارس وايفع الغلام فهو يافع ولا يقال معشب ولا مورس و
لا موفع وقد يستوي لفظ اسم الفاعل واسم المفعول في بعض المواضع كمختار ومعتد ومضطر
ومنصب فيه في اسم الفاعل ومنصب فيه في اسم المفعول ومنجاب اي منقطع ومنكث في اسم الفاعل ومنجاب عنه
في المفعول فان لفظ اسم الفاعل واسم المفعول في هذه الامثلة مستويان لسكون ما قبل الاخر بالادغام في
بعض وبالقلب في بعض والفرق انما كان بحركته فلما زال الحركة استويا ويختلف في التقدير لانه تقدير كسر

واقل

ما قبل الآخر في اسم الفاعل وفتحه في اسم المفعول ويفرق في الآخرين بالتزامهم مع اسم المفعول ذكر الجار والمجرور
لكونهما لازمين بخلاف اسم الفاعل الا ترى انه لا استواء هما في الآخرين لانا نقول اسم الفاعل والمفعول فيهما لفظا
ويتجانب في الجار والمجرور بشرط الاشتراط والانفعال فرغ عن مسائل الثلاثي فمنه انه شرع في غيره فنقول قد تبين من
تعريف الثلاثي ان غير الثلاثي هو المضاعف والمعتل والمهموز والمصنف يذكرها في ثلاثة فصول وقدم المضاعف لانه
وان كان ملحقا بالمعتلات فناسب ان يذكر عقيبها لكن قدمه لمشابهته الثلاثي في قلة التغيير وكون حروفه حروف
الصحيح قال فصل المضاعف وهو اسم مفعول من ضاعف قال الخليل التضعيف ان يزاد على الشيء مثله فيجعل اثنين
او اكثر وكذلك الاضعاف والمضاعفة ويقال له المضعف الاصم لتحقق الشدة فيه بواسطة الادغام ومنه حجر اصم اي
صلب وكان اهل الجاهلية يسمون رجبا شهر الله الاصم قال الخليل انما سمي بذلك لانه لا يسمع فيه صوت
لانه من الاشهر الحرم ولا يسمع فيها حركة قتال ولا قعقعة سلاح ولما كان المضاعف في الثلاثي غيره في الرباعي
لم يجمعهما في تعريف واحد بل ذكر اولا المضاعف الثلاثي فقال هو لما ضعف من الثلاثي المجرد والمزيد فيه ما كان
عينه ولامه من جنس واحد يعني ان كان العين ياء كان اللام ايضا ياء وان كان دالا كان اللام ايضا دالا وهكذا كرر
في الثلاثي المجرد وامثاله قوله اي هيأه في المزيد فيه فيكون عينهما ولامهما من جنس واحد بقوله فان اصلهما
مدد وامدد فالعين واللام دالان كما ترى فاسكنت الاولى وادغمت في الثانية فقوله المضاعف مبتدأ
هو مبتدأ ثان خبره ما كان والجملة خبر المبتدأ الاول وقوله من الثلاثي حال ويقال له الاصم جملة معترضة
يجوز ان يكون فصل المضاعف بالاضافة وهو ومن المضاعف من الرباعي مجردا كان او مزيدا فيه ما كان فاؤه
ولامه الاولى من جنس واحد وكذلك عينه ولامه الثانية ايضا من جنس واحد ويقال له المضاعف من الرباعي
المطابق ايضا بالفتح اسم مفعول من المطابقة اي الموافقة تقول طابقت بين الشيئين اذا جعلتهما على حذو
واحد وقد طوبق فيه الفاء واللام الاولى والعين واللام الثانية نحو زلزل الشيء زلزلة وزلزالا اي حركه ويجوز
في مصدره فتح الفاء وكسرها بخلاف الثنائي الصحيح فانه بالكسر لا غير نحو دحرج دحراجا وقوله ايضا اشارة الى
انه يسمى الاصم ايضا لانه وان لم يكن فيه ادغام ليتحقق شدة لكنه حمل على الثلاثي ولان علة الادغام اجتماع المثلين
فاذا كان مرتين كان ادعى الى الادغام لكن لم يدغم لمانع وهو وقوع الفاصلة بين المثلين فكان مثل ما امتنع
فيه الادغام من الثلاثي نحو مددن فانه يسمى بذلك حملا على الاصل ولما كان ههنا مظنة السؤال وهو انه لم الحق
المضاعف بالمعتلات وجعل من غير الثلاثي مع ان حروفه حروف الصحيح تشار الى الجواب بقوله وانما الحق

اي لفظيهما
الى فاعل والمفعول
يستويان في ابواب غير
الثلاثي المجرد والرباعي من المضاعف
[illegible]
المضعفة ... وقوله ما كان عينه ولامه من جنس واحد
اي متماثلين لا المتجانسين اذ الحروف كلها جنس
واحد ... [illegible]
المتجانسين في الحرفين ... [illegible]
... من الاطباق والجهر والهمس
[illegible]
اعم من المتماثلين
[illegible]

للتضعيف بالعلات لان حروف التضعيف يلحقها الابدال وهو ان تجعل حرفا موضع حرف اخر والحروف التي
تجعلها موضع حروف التضعيف [illegible] لان كل واحد منها بدل من حرف [illegible]
وذلك الابدال كقولهم امليت يعني امللت اذ اصل امللت قلبت اللام الاخيرة ياء لثقل اجتماع المثلين
بعد الادغام لسكون الثاني وامثال ذلك كثيرة في الكلام نحو تقضّي اي تقضّض وحسب [illegible]
[illegible] وكذا الرباعي نحو مهمهت اصله مهّهت ودهديت اصله دهدهت وصهصيت اصله صهصهت
وامثال ذلك وقد يلحقه الحذف كقولهم مست وظلت بفتح الفاء وكسرها واحست اي مسست وظللت واحسست
يعني ان اصل مست مسست بالكسر فحذف السين الاولى لتعذر الادغام مع اجتماع المثلين والتخفيف مطلوب
وتخصيص الاولى بالحذف لانها تدغم وقيل حذفت الثانية لان الثقل انما يحصل عندها واما فتح الفاء
فلانه حذف السين مع حركتها فبقي الميم مفتوحة بحالها واما الكسر فلانه نقل حركة السين الى الميم بعد
اسكانها وحذفت السين فقيل مست بكسر الميم وكذلك ظلت بلا فرق واصل احست احسست نقلت فتحة السين
الى الحاء وحذفت احدى السينين فقيل احست وانشد الاخفش مسنا السما فنلنا ها وطالنا حتى يرى لها
مثلا وفي التنزيل فظلتم تفكهون وروى ابو عبيدة قول ابي زبيد خلا ان العتاق من المطايا
احسن به فهن اليه شوس وهذا من شواذ التخفيف قال في الصحاح مست الشيء بالكسر امسه والفتح
فهذه اللغة بعينها وحكى ابو عبيدة مست الشيء بالفتح امسه بالضم [illegible] الكسر [illegible] الاصل كذا
فلولا انا علمنا انهما [illegible] الليل واحست الخبر وحست به اي ايقنت به وربما قالوا احست الخبر يبدلون
من السين ياء قال ابو زبيد حسين به فهن اليه شوس فلما الحق الابدال والحذف [illegible]
كما يلحقان حروف العلة كما سنذكره في باب [illegible] العلات [illegible] من [illegible] وفيه نظر
الابدال والحذف كما يلحقان [illegible] الصحيح [illegible] الحذف [illegible]
واما الابدال فاكثر من ان يحصى ويمكن ان يجاب بانهما يلحقان [illegible] الحروف الاصلية كالعلل بخلاف
[illegible] الصحيح فانهما لا يلحقان حروفا اصلية بل الابدال [illegible] الحذف [illegible] كقولهم امليت [illegible]
[illegible] الاولى ان يقول لان حرف التضعيف يصير حرف علة كما في امليت [illegible]
[illegible] الادغام والادخال [illegible]
[illegible] من عبارات الكوفيين والادغام افتعال من عبارات البصريين [illegible] ان الادغام

بالتشديد افتعال غير معتد وهو سهو لما قال في صحاح ادغمت الحروف وادغمتها على افتعلته وهو اي
الادغام في الاصطلاح ان تسكن الحرف الاول من المتجانسين وتدرج في الثاني اي في الحرف الثاني نحو مدّ فانّ
اصله مدد فاسكنت الدال الاولى وادرجتها في الثانية وانما اسكن الاول ليتصل بالثاني اذ لو حرّك لم يتصل به
لحصول الفاصل وهو الحركة والثاني لا يكون الا متحركا لان الساكن كالميت لا يظهر بنفسه فكيف يظهر غيره و
يسمى الحرف الاول من المتجانسين اذا ادغمت مدغما اسم مفعول لادغامك اياه ويسمى الحرف الثاني مدغما
فيه لادغامك الاول فيه والغرض من الادغام التخفيف فان التلفظ بالمثلين في غاية الثقل حتى الاولى
ان تسكن الاول غير شامل لنحو مدّ مصدر لان الاول ساكن فلا يمكن ان تقول اسكن اذا ذكرت المتحرك يسكن عند ... فقد
علم منه ان بقاء الساكن بحاله بالطريق الاولى وذلك اي الادغام واجب في الماضي والمضارع من الثلاثي المجرد
ومن المزيد فيه من الابواب التي يذكرها ما لم يتصل بها الضمائر البارزة المرفوعة المتحركة فان اتصلت
فيه تفصيل يذكر فشرع ما ذكرنا بقوله نحو مدّ يمدّ واعدّ يعدّ وانقدّ ينقدّ واحتدّ يحتدّ و... كان
هيهنا اصل يجب فيها الادغام مثل المضاعف فان لم يكن مضاعفا ذكرها استطرادا بين ذلك لكثرة
خلطها وكان الاولى ان يمثّل بها افعالّ واسودّ يسودّ من باب الافعال واسوادّ يسوادّ من باب الافعيلال
ليسا من باب المضاعف لان عينهما ولامهما ليسا من جنس واحد فان عينهما الواو ولامهما الدال واستعدّ
يستعدّ مضاعف من باب الاستفعال واصل ... لكن اطمأنّ واطمأن ليس من المضاعف
لان عينه الميم ولامه النون فهو من باب افعلال كالاقشعرار وتمادّ يتمادّ مضاعف من باب التفاعل
فيجب في هذه الصور الادغام لاجتماع مثلين ... من الادغام وكذا اذا لحقها تاء التأنيث نحو
مدّت واعدّت وانقدّت الخ وكذا هذه الاشياء التي يجب فيها الادغام اذا بنيتها للفاعل يجب فيها الادغام
ايضا اذا بنيتها للمفعول ماضيا كان او مضارعا نحو مُدّ والاصل مُدِد ويُمَدّ والاصل يُمْدَد وكذا
واُمِدّ ويُمَدّ وكذا نظائره اي نظائر ... ذكرنا كاعِدّ يُعَدّ وانقُدّ يُنقَدّ ... واستُعِدّ
يُستَعَدّ وتُمُودّ يُتَمادّ لعدم الساكنين ... وكذا ... فهذه هي الابواب التي يدخل فيها
الادغام وما بقي بعضه يجي منه المضاعف ... لكن ليس للادغام اليه سبيل نحو مدّد
يمدّد والتفعيل وشدّد يشدّد في التفعيل وذلك لان العين هو الذي يضعف متحرك فلا بد الادغام
حرف اخر فيه فهو لا يدغم في حرف اخر لامتناع اسكانه وفي نحو ... اي وكذلك الادغام

واجب في كل مصدر مضاعف لم يقع بين حرفي التضعيف حرف فاصل ويكون الثاني متحركا وعقب
نحو مدّ يمدّ بقوله مصدر ليدفع التوهم انه ماض او امر وكذلك الادغام واجب اذا اتصل بالفعل المضاعف او ما
شاكله مما مرّ الف ضمير او واوه او ياؤه سواء كان ماضيا او مضارعا او امرا مجردا او مزيدا فيه مجهولا
ومعلوما ولذا قال بالفعل ولم يقل بهذه الافعال وذلك لان ما قبل هذه الضماير وهو الثاني من
المتجانسين يجب ان يكون متحركا لئلا يلزم التقاء الساكنين والاول ان كان ساكنا يدرج فالا
ويدرج في الثاني فالالف نحو مدّا بفتح الميم او ضمه فعل الاثنين من الماضي او الامر والواو نحو مدّوا
بفتح الميم او ضمه فعل جماعة المذكور من الماضي او الامر والياء نحو مدّي بضم الميم وهو فعل الامر من المؤنث من
تمدّين ذهب المحققين على ان هذا الياء ياء الضمير كالف يفعلان وواو يفعلون وخالفهم الاخفش
وقس على هذا البواقي المزيد فيه والمضارع وغير ذلك والضابط انه يجب في كل فعل اجتمع فيه متجانسان
ولم يقع بينهما فاصل ويكون الثاني متحركا واما نحو قولهم قطط شعره اذا اشتدت جعودته وضببت
البلد اذا كثر ضبابها بفك الادغام فشاذ جيء بها على الاصل وضننوا في قوله مهلا اعاذل
قد جربت من خلقي اني اجود لاقوام وان ضننوا محمول على الضرورة والشايع الكثير ضنّوا اي بخلوا
والادغام ممتنع في كل فعل اتصل به الضمير البارز المرفوع المتحرك كتاء الخطاب وتاء المتكلم ونون في
الماضي ونون جماعة النساء مطلقا ماضيا كان او غيره مجردا او مزيدا فيه مبنيا للفاعل او المفعول لان هذه
الضماير تقتضي ان يكون ما قبلها ساكنا وهو الثاني من المتجانسين فلا يمكن الادغام عبر عن جميع ذلك بقوله
نحو مددت مددنا ومددت الى مددتن يعني مددتَ مددتما مددتم مددتِ مددتما مددتن وتمددن و
تمددن وامددن ولا تمددن فهذا مثله نون جماعة النساء والادغام جائز اذا دخل الجازم على
فعل لو حلاه جازمه كان فيجوز فك الادغام نظرا الى ان شرط الادغام تحرك الحرف الثاني وهو ساكن
هنا قال تعالى ومن يمدد وهو لغة الحجازيين قال الشاعر ومن يك ذا فضل فيبخل بفضله على قومه
يستغن عنه ويذمم فان قوله ويذمم مجزوم لكونه عطفا على قوله يستغن وهو جواب الشرط اعني
من يك ويجوز الادغام نظرا الى ان السكون عارض الجازم فيحرك الساكن ويدغم فيه الاول فيقال
لم يمدّ بضم الدال او الكسر او الفتح لما سياتي وهو لغة بني تميم والاول هو الاقرب الى القياس وفي التنزيل
ولا تمنن تستكثر وان قلت ان السكون في مددن ونحوه ايضا عارض فلم لا يجوز فيه الادغام قلت لان

[illegible]

هذه الضمائر كجزء من الكلمة ويسكن ما قبلها دالا للتقل في المثنى فلو حرك لزال ذلك الغرض ولان الادغام
موقوف على تحريك الثاني وهو موقوف على الادغام لئلا يشتبه بالحركات الاربع فيلزم الدور وفي هذا
نظر اذ تحريك الثاني لا يتوقف على الادغام بل على اسكان الاول فهو جزء الادغام لا نفسه واما فاعل على
فعل الواحد فلان الادغام واجب في فعل الاثنين وفعل جماعة الذكور وفعل الواحدة المخاطبة كما مر وممتنع
في فعل جماعة النساء فالجائز في فعل الواحد غائبا كان او مخاطبا او متكلما وكذا في الواحدة الغائبة
ولفظ المصنف لا يشعر به لان الثاني لا يندرج في فعل الواحد والواحدة ولا يصح ان يكون المراد فعل الشخص الواحد
مذكرا كان او مؤنثا لانه يندرج فيه فعل الواحدة المخاطبة والادغام فيه واجب لا جائز اللهم الا ان
قد علم حكمه من قبل نحو حكم المثنى ولا يبحث عنه فهذا المضارع المجزوم اي نحو من ان يكون مكسور العين
او مفتوحها او مضمومها فان كان مكسور العين كيفر اي يهرب او مفتوحها كيعض الشيء ويعض عليه
اي ياخذه بالسن فتقول لم يفر ولم يعض بكسر اللام وفتحها اما الكسر فلان الساكن اذا حرك حرك
لما بين الكسر والسكون من التآخي ولان الجر قد جعل عوضا عن الجزم عند تعذر الجزم اعني في الافعال
فكذا جعل الكسر عوضا عن السكون عند تعذر السكون واما الفتح فلكونه اخف وللثاني ان تقول
الكسر في نحو لم يفر لمتابعة العين وكذا الفتح في لم يعض وتقول لم يفرر ولم يعضض بفك الادغام
كما هو لغة الحجازيين وهكذا حكم يقشعر ويحمار ويحمر يعني تقول لم يقشعر ولم يحمر ولم يحمار بكسر
اللام وفتحها كما مر ولم يقشعرر ولم يحمرر ولم يحمارر بفك الادغام وكسر ما قبل الآخر انما تقول الا
في يحمر ويحمار ويقشعر يحمر ويحمار ويقشعر بكسر ما قبل الآخر في المضارع وفي الماضي بفتحها
حملا على الاخوات نحو اجتمع يجتمع واستخرج يستخرج وقولهم ارعوى يرعوي ثم احواوى يحواوي
يدل عليه وان كان العين منه اي من المضارع مضموما فيجوز عند دخول الجازم عليه الحركات الثلث
الضم والفتح والكسر مع الادغام ويجوز فكه اي فك الادغام تقول لم يمد بحركات الدال الفتح للخفة
والكسر لانه الاصل في حركة الساكن والضم لاتباع العين وتقول لم يمدد بفك الادغام لما تقدم و
هكذا حكم الامر يعني امر المخاطب والامر الغائب قد دخل تحت المجزوم يعني يجوز في امر المخاطب اذا كان
فعل الواحد ما يجوز في المضارع المجزوم فلا تنس ما تقدم من انه يجب الادغام اذا اتصل بالفعل الفا
او واوه او ياؤه ويمتنع اذا اتصل به نون جماعة النساء فان كان مكسور العين او مفتوحه فتقول فر وعض

كذلك المدة ونحوه كما تقدم والمزيد فيه بغلبة الادغام وان كان مضموم العين فتقول تمدّ
بحركات الدال الضم والفتح والكسر وامدّ بغلبة الادغام لما ذكر في المضارع وقد تعين الحركات
الثلث في قول جرير ذمّ المنازل بعد منزلة اللوى والعيش بعد اولئك الايام والاخرى الافصح الكسر
في مثل هذا الضرب الفتح عند التقاء الساكنين وقد جاء بغلبة الادغام قوله تاعيذ من الرحمن
عسه ... الحاء بالتخيير ... والمراد ... الادغام وفكه عند ... الادغام واجب عند بني تميم
ممتنع عند الحجازيين ... واذا اتصل بالمجزوم في حال الادغام هاء الضمير لزم وجه واحد نحو ...
... الاصح وقد ... بالكسر وهو ضعيف واعلم ان حكم الثلاثي المزيد فيه في جميع ما ذكر
حكم المجرد وان لم يذكر المصنف اكتفاء بالاصل فيعتبره الناظر اذ لا يخفى شيء منه على من اطلع على ما
ذكرنا ... في اسم الفاعل ماد اكتفاء بالاصل الادغام وجوبا لاجتماع المثلين مع عدم المانع فا
... ساكنين ... حذف والاصل مادد ... مادّ ... مادّة مادّان ماددات ... ونقول في اسم المفعول
ممدود ... من غير ادغام لحصول الفاصل بين حرفي التضعيف وهو الواو فهو كالصحيح بعينه واما
المزيد فيه فاسم الفاعل واسم المفعول منه تابع للمضارع فان كان من الابواب المذكورة يجب والا امتنع
ما لزم في المجرد فلا مجال للادغام فيه اصلا فهذا اوان ان نشرع في تحقيق المعتل والمهموز بعدما
... من ... الابحاث في غير المهموز فكان تحرك نفس السامع في طلبه لكونه اكثر ابحاثا فصل المعتل
... فاعل من اعتل اي مرض ويسمى هذا القسم معتلا لما فيه من الاعلال واما في الاصطلاح فهو ما
كان ... احد حروفه الاصلية حرف علة ... بالاصلية عن نحو ... قال ونحو ...
... ويدخل فيه نحو قال وباع وامثالهما ولا يتوهم خروج اللفيف من هذا التعريف فان ... من ...
... اذا كان ... حرفي علة ... انما احدها حرف علة ... وهي اي حروف العلة الواو
... سميت بذلك لان من شانها ان يقلب بعضها الى بعض وحقيقة العلة تغير الشيء عن حاله
... وفي تعلقه ... على خلافه فلا يجري فيها ما يجري في الواو والالف والياء في
... ذلك ... حروف العلة في اصطلاحهم حروف المد واللين
... هذا الكلام الا ان فيه تفصيلا فلا بد علينا ان نشير اليه وهو ان حروف العلة ان كانت متحركة
... حروف المد واللين لانتفائهما فيها وهذا في غير الالف وان كانت ساكنة تسمى حروف اللين لما

فيهما من اللين لاتساع مخرجها وانها تخرج في لين من غير خشونة على اللسان وجاز كان حركة ما قبلها
من جنسها بان يكون ما قبل الواو مضموما والالف مفتوحا والياء مكسورا تسمى حروف المد لزيادتها فيها
اللين مع الامتداد نحو قال ويقول وباع ويبيع والا تسمى حروف اللين لا المد لانتفاء شرطها هنا في الواو
الياء واما الالف فتكون حرف مد ابدا اوفيها تانه يكون حرف علة ضعيفة نادرة حرف لين ايضا وتارة حرف
مد ايضا فحروف العلة اعم منهما وحروف اللين اعم من حروف المد هنا ولكنهم يطلقون على هذه الحروف
حروف المد واللين مطلقا المصنف جرى على ذلك ونقل عن المصنف في تسميتها حروفا بهذا اللين انه تخرج
في لين من غير كلفة على اللسان وذلك لاتساع مخرجها فان المخرج اذا اتسع انتشر الصوت وامتد ولان
اذا ضاق انضغط فيه الصوت وصلب في الالف اي حين اذ كان احد حروف الاصول من الفعل تكون منقلبة
عن واو او ياء نحو قال وباع لان حروف الاصول هي حروف الماضي من المجرد وهي من الثلاثي متحركة
ابدا في الاصل والالف ساكنة فلا يكون اصلا واما الرباعي فلان حروف الاصول تكون متحركة الا الثاني فلا
يجوز ان يكون الثاني الفا لالتباسه بفاعل من الثلاثي المزيد فيه ولا يمتنع كونه اصلا في الثلاثي المحمول
عليه الرباعي واحترز بقوله حروف الاصول عن الالف في نحو قاتل واحمار وتباعد فانها ليست من حروف الاصول فانها
منقلبة بل هي زائدة واعلم ان الالف في الافعال كلها وفي الاسماء المتمكنة اما ان تكون زائدة او منقلبة
بخلاف الاسماء الغير المتمكنة والحروف نحو متى ومهما وبلى وعلى فما اشبه ذلك فانها فيها اصلية واعلم
المعتل جنس تحته انواع مختلفة الحقايق كمعتل الفاء والعين واللام وغير ذلك فاشار الى انحصار انواعه
بقوله وانواعه سبعة لان حروف العلة فيه اما ان تكون متعددة او لا فان لم تكن متعددة فاما ان تكون فاء
او عينا او لاما فهذه ثلاثة اقسام وان كانت متعددة فاما ان يكون اثنين او اكثر فالثاني قسم واحد والاول
اما ان يفترقا او يقترنا فان افترقا فهذا قسم اخر وان اقترنا فاما ان يكون فاء وعينا او عينا ولاما فهذان
قسمان اخران فالمجموع سبعة ابواب **الاول من الانواع السبعة المعتل الفاء** باضافة المعتل الى
الفاء اضافة لفظية اي الذي يعتل فاؤه وقدم ما يكون حرف العلة فيه غير متعدد لكثرة ابحاثه واستعماله
وقدم مثال الفاء لتقدم الفاء على العين واللام وهو ما يكون فاؤه فقط حرف علة ويقال له المثال لانها تماثل
اي تشابه الصحيح في احتمال الحركات في الماضي تقول وعد وعدا وعدوا كما تقول ضرب ضربا ضربوا
بخلاف الاجوف فانه يحتمل الحركات واما فاء الفاء اما يكون واوا او ياء اذ الالف ليس باصلي ولا يمكن ان يكون فاء الفاء

لكونه مقدم بحث الواو لانه احكاما ليست للياء فقال المثال الواو تحذف من الفعل المضارع الذي
يكون على وزن يفعل بكسر العين لانها تقع بين الياء والكسرة ثقلا كالضمة بين الكسرة فحذفت ثم حملت
عليه اخواته اعني التاء والنون والهمزة وتحذف ايضا من مصدره اي مصدر المثال الذي يكون على وزن
فعلة بكسر الفاء وتسلم الواو في سائر تصاريفه اي في سائر تصاريف الفعل الثلاثي الماضي واسم الفاعل
واسم المفعول تقول وعد يعد بسلامة الواو ويعد بحذفها لانها على وزن يفعل والاصل وعدة فنقلت
كسرة الواو الى العين لثقلها عليها مع اعتلال فعلها فحذفت الواو فقيل عدة على وزن علة وقيل الاصل
وعد حذفت الواو كما مر ثم زيدت التاء عوضا عنها واعلم ان مراد المص بقوله ومن مصدره الذي على فعلة
ان يكون ما حذفت الواو من مضارعه لان مصدر المثال الثلاثي اذا لم يكن الى الياء على فعلة الا فيما يكون
المضارع منه على يفعل بكسر العين بحكم الاستقراء والوجهة اسم للمصدر ويجوز ان يكون الضمير في مصدره
راجعا الى المضارع المذكور فالمصدر اذا لم يكن مكسور الفاء لم يحذف الواو منه لعدم الثقل كما مثل الرسي
اشار اليه بقوله ووفقا وان كان مكسور الفاء لكن لم يحذف الفاء من فعله لا يحذف منه ايضا نحو الوصلة ما
ما هو مصدر واصل توصله فهو واجد في اسم المفعول وذلك موجود في اسم المفعول بسلامة الواو وحذف
في امر المخاطب بحذف الواو فان قلت كان عليه ذكر الحذف في الامر ايضا قلت الامر فرع المضارع وقد
علمت الحذف في الاصل فكذلك في الفرع فلا حاجة الى ذكره او نقول ان الامر ليست فيه واو فيحذف لان
المضارع هو تعد بلا واو فحذف حرف المضارعة عنه واسكن اخره فقيل عد واما المجزوم والامر باللام والنهي
والنفي فهي مضارع نحو لم يعد ولا يعد ولتعد وكذلك ومق يمق حتى يعلم بسلامتها في الماضي
وحذفها في المضارع والمصدر وهذا من باب حسب يحسب في الاصل يومق يمق واذا كان الحذف
بسبب الياء والكسرة فاذا انتقلت كسرة ما بعدها اي ما بعد الواو اعيدت الواو المحذوفة ولزم
على حذفها نحو لم يوعد لم يوضع لانه مبني للمفعول لان ما قبل الاخر وهو ما بعد الواو مفتوح ابدا وفيه نظر لانه
ينتقض بنحو يطا ويسع ويضع وامثال ذلك كما سيجيء وبنحو قوله لم يلده بسكون اللام وفتح الدال في
الاصل لم يلد نحو لم يعد والواو محذوفة فسكنت اللام تشبيها لم يكنف فان اصله كتف بكسر التاء
فاسكنت فاجتمع الساكنان هما اللام والدال ففتحوا الدال لالتقاء الساكنين ولم تحرك الاول لان الكسر
فقد الكسر ما بعد الواو في الصورتين ولم يعد قال الشاعر عجبت لمولود وليس له اب وذي ولد

لم يلده أبوان ويمكن أن يدفع بالعناية ونثبت عطف على قوله فتحذف أي الواو ونثبت في يفعل بالفتح لعدم
ما يقتضي حذفها إذ الفتحة خفيفة نحو يوجل بالكسر أي خاف يوجل بالفتح وفيه أربع لغات الأولى يوجل
وهو الأصل والثانية ييجل بقلب الواو ياء لأنها أخف من الواو والثالثة ياجل بقلب الواو ألفا لأنها
أخف والرابعة ييجل بكسر حرف المضارعة وقلب الواو ياء لسكونها وانكسار ما قبلها لأنهم يرون الواو بعد
الياء ثقيلة كالضمة بعد الكسرة فقلبوا لغير كسرة لينقلب الواو ياء وليست هذه من لغة بني أسد
لأنهم وإن كانوا يكسرون حرف المضارعة إلا أنه مخصوص بغير الياء فلا يكسرون الياء ولا يقولون هو يعلم
لثقل الكسرة على الياء وأهل هذه اللغة يكسرون جميع حروف المضارعة يقولون هو ييجل وأنت تيجل وأنا
إيجل ونحن نيجل كقول الشاعر قعيدك ألا تسمعيني ملامة ولا تنكئي قرح الفؤاد فييجعا بكسر الياء
والأصل يوجع إيجل أمر من توجل والأصل إوجل بكسر الهمزة قلبت الواو ياء لسكونها وانكسار ما قبلها
وهذا قياس مطرد لتعسر النطق بالواو الساكنة المكسور ما قبلها فإن انضم ما قبلها ما قبل الياء منقلبة عن الواو
في نحو ايجل عادت الواو لزوال علة القلب أعني كسرة ما قبل الواو وتقول يا زيد ايجل تلفظ بالواو لزوال
علة القلب وهي الكسرة لسقوط الهمزة في الدرج وتكتب بالياء لأن الأصل في كل كلمة أن يكتب بصورة
لفظها بتقدير الابتداء بها والوقف عليها وإذا الابتداء فيه بالياء نحو ايجل فتكتب بالياء ولو كتب في الكتب
بالواو فلا بأس به لتوضيح وتنبيه المستفيد ونثبت الواو في يفعل بالضم أيضا لانتفاء مقتضى الحذف
كوجه أي صار شريفا يوجه وجه لا توجه نحو حسن يحسن لحسن وكذا يوتي الأمثلة استشعر اعتراضا
على قوله ونثبت في يفعل بالفتح بأن يطأ ويسع إلخ بالفتح وقد حذفت الواو فأجاب بقوله وحذفت الواو
من يطأ ويسع ويضع ويقع ويدع أي يترك لأنهن في الأصل يفعل بكسر العين ففتح العين بعد حذف الواو
لحرف الحلق فيكون الحذف من يفعل بالكسر لكن يرد على المصنف أنه قال إذا زيلت كسرة ما بعد الواو عادت
الواو فإن قلت كسرة العين مع حروف الحلق كثير في الكلام فلم فتحت قلت حاصل الكلام أنه قد وقعت هذه
الأفعال محذوفة الواو مفتوحة العين فذكروا ذلك التأويل لئلا يلزم خرق عادتهم والأمن بين
لهم بهذا وكذا جميع العلل فإنها مناسبات تذكر بعد الوقوع والأفعال تقدير تسليم ذلك في يطأ ويضع
يشكل في مثل يسع فإن ماضيه وسع بكسر العين كعلم فلم حكم بأنه في الأصل يفعل بكسر العين وهو شاذ
وحذفت أيضا من يذر لأنه بمعنى يدع وليس فتحه لأجل حرف الحلق لكن حذفت لكونه في معنى
يدع حذفت منه لأنهما توأمان أي ماضي يدع ويذر يعني لم يسمع من العرب ودع ولا وذر وسمع يدع ويذر نعم

[illegible]

ابيتم ما توها اى تركوا استعمالهما فى فصاح قولهم دع اى اتركه واصله ودع يدع وقد

[illegible] [illegible] كن بقى ذلك وربما جاء فى الضرورة فى الشعر ودع

[illegible] يتحرى عن حديثهم [illegible] غالة فى الحب حتى ودعه وقال ايضا اذا ما

[illegible] خرقه غير ودع وادع [illegible] وذره اى دعه وهو بذره اى بدعه واصله وذر

[illegible] لاى وقد [illegible] وهو نادر فى كلامهم وفى حمل موذوع من

[illegible] [illegible] سؤال وهو انه اذا لم يكن ماضيهما

[illegible] ولا مصدرهما مستعملا فقد الدائم [illegible] جاء بقوله وحذف فاء كل

[illegible] فيثبت على كل حال سواء وقعت فى

[illegible] الواو [illegible] وكسر لانها اخف من الواو نحو

[illegible] [illegible] ويسر ييسر كضرب

[illegible] [illegible] ولكن [illegible] يتقيد

[illegible] مذكور [illegible] اى [illegible] وقد جاء [illegible] بالكسر

[illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] فى الماضى [illegible] فى الصحاح ايضا

[illegible] الكسرة فى يوسر [illegible] يوعد ولم يجد [illegible]

[illegible] [illegible] ومع حذف الهمزة اذا

[illegible] الى حذف حرفين [illegible] فى الكلمة [illegible]

[illegible] [illegible] الجواب [illegible] ان الواو [illegible] واقعة بين الياء والكسرة

[illegible] الكسرة فى [illegible] لانه [illegible] لان [illegible] الانضمام ما

[illegible] تغليبا مهما اى من المضارع واسم الفاعل واوا اذا اصل

[illegible] [illegible] ذلك قياس مطرد

[illegible] [illegible] وتقول فى فعل منهما

[illegible] [illegible] تغلبت الواو [illegible]

[illegible]

الثاني ان التاء اذا لا ادغام بدفع الثقل ولو نقلب ياء على ما هو مقتضى الاتفاق ان قلبت ياء او الفا لم
قلبها تاء في هذه اللغة لاولى الاكتفاء بما لا على واحد كما ذكره ابن الحاجب وفيه نظر لانه لو قلب
الواو ياء لا يجوز قلب الياء تاء لئلا يدغم كما في الياء المنقلبة عن الهمزة كما سيذكره في المهموز في بعض
النسخ وفي افتعل منهما تقلب الواو والياء تاء وتدغمان اي التاءان المنقلبتان عنهما في التاء
في تاء افتعل نحو اتعد والاول اصح رواية ودراية نحو اتعد اصله اوتعد يوتعد فهو متعد اصله موتعد قلب
الواو فيهما تاء وادغمت في تاء افتعل حملا لهما على الماضي واتسر يتسر اصله ايتسر فهو متسر هذا
في اليائي والاصل ايتسر ييتسر فهو ميتسر قلبت الياء تاء وادغمت لاهتمامهم بالادغام لانه يصير
كحرف واحد وعلما جاء في افتعل منهما اللغة الاخرى من غير ادغام اشار اليها بقوله ويقال ايتعد بقلب الواو
ياء لسكونها وانكسار ما قبلها فان ذلك كسرة ما قبلها لم يجز الا التاء نحو اتعد قلبت الواو ياء نحو او
ولهذا حمل جار الله العلامة قول الشاعر فاتسر بها فتنة كل المتشدد وايتصلت بمثل ضوء
الفرقد على ان التاء بدل من التاء في اتصلت ولم يجعله بدلا من الواو ولكن يلزم على اهل هذه
ان يقولوا ياتعد واتصل بابدال التاء واوا اذ لا علة للقلب الياء لانه يكره منهم اجتماع الواو
ح يمكن حمل البيت عليه لكن ذلك موقوف على النقل منهم بياتعد بقلب الواو الفا لانه وجب قلبه
كما في الماضي ولم يكن القلب بالياء لثقلها فقلبت الفا لخفتها فهو موتعد على الاصل ان كان
من يوتعد وان كان من ياتعد قلبت الالف واوا لانضمام ما قبلها وذلك قياس مطرد وايتسر على الا
يأتسر بقلب الياء الفا تخفيفا لثقل اجتماع الياءين فهو موتسر بقلب الياء واوا ان كان من ييتسر
على الاصل وقلب الالف واوا ان كان من ياتسر وهذا مكان موتسر فيه اي في اسم المفعول كما في اسم الفاعل
وعبر عنه بهذه العبارة لان الايتسار لازم فيجب تعديته بحرف الجر ليبنى منه اسم المفعول فعده
بفي وقال فلان هذا مكان يلعب فيه بالقمار وحكم ودّ يودّ كحكم عضّ يعضّ يعني ان المعتل الفاء
من المضاعف حكمه كحكم المضاعف من غير المعتل في وجوب الادغام وامتناعه وجوازه وسائر الاحكام
من الاعلال وتقول في الامر ايدد كاعضض والاصل اودد ويجوز ودّ بالفتح والكسر كعضّ وذكر في
لما فيه من الاعلال واعلم ان المضاعف المعتل الفاء الواوي لا يكون مضارعه الا مفتوح العين لكون ماضيه
على فعل بكسر العين نحو ودد اذ لم يبن منه مفتوح لانه لو بني منه فعل لكان عين المضارع اما مضموما

او مكسورة كلاهما لا يجوز اما الضم فلانه يلتبس من المثال الواوي قطعا الا انها جاءت في لغة بني عامر
من وجد يجد بالضم وهو ضعيف والصحيح الكسر واما الكسر فلانه لو بقي مكسور العين يجب حذف الواو في
والانفعال لئلا يلتبس بالفاعل ويحصل منه تغييران تغيير الكلمة عن وضعها جدا **النوع الثالث**
من الانواع السبعة **المعتل العين** وهو ما يكون عين فعله حرف علة وقدم لتقدم العين
على اللام ويقال له الاجوف لخلو ما هو كالجوف له من الحرف الصحيح ويقال له ذو الثلاثة لكونه ماضيه
على ثلاثة احرف اذا اخبرت عن نفسك نحو قلت وبعت لما ذكرنا وان كان جملة الكل يقتضي
فعل الماضي المتكلم فالحرف الثالث هذه تقلب عينه في الماضي المبني للفاعل الفا سواء كانت واوا او يا
لتحركهما وانفتاح ما قبلهما نحو صان وباع والاصل صون وبيع قلبت الواو والياء الفا لان كلا منهما
متحركتين لان الحركات ابعاض هذه الحروف فلما كانتا متحركتين وكان ما قبلهما مفتوحا كان ذلك
اربع حركات متوالية وهو ثقيل فقلبتهما باخف الحروف وهو الالف فهذا القلب مطرد لعلة ما
دفع الثقل وعلمنا بالاستقراء ونحو صيد البعير وقود من الشواذ تنبيها على الاصل وكذا
نحو القود وهو القصاص والصيد ميل العنق اذا مال الى جانب خلقة والبعير صيد اي مائل
فلم يقلب الياء الفا فلذلك لانها لم يكن من الافعال المتصرفة التي يجيء منها الماضي والمضارع وغيرهما
ولم يجئ منه الا اربعة عشر في الماضي وكان الكثير قليلا لانقلابها في حال لا يكون للافعال المتصرفة
وهو اسكان العين ليكون على لفظ الحرف نحو ليس فان اتصل به اي بالماضي المجرد المبني للفاعل ضمير
المتكلم مطلقا او ضمير المخاطب مطلقا او ضمير جمع المؤنث الغائبة نقل فعل مفتوح العين من الواوي الى
فعل مضموم العين ونقل فعل مفتوح العين من اليائي الى فعل مكسور العين دلالة عليهما اي ليدل الضم
على الواو والكسر على الياء لانهما تحذفان كما ستعرف في الامثلة ولم يغير فعل بضم العين اذا كانا
ولا فعل بكسر العين اذا كانا اصليتين وفي بعض النسخ اذا كانا اصليين يعني نحو طول بضم العين
وخوف بكسر العين لم ينقل الى باب لانك نقلت مفتوح العين اليهما فلو نقلت ابقاءهما بطريق
فقد دلتا على الواو والياء فعلى هذا الافادة في قوله اذا كانا اصليين لان فعل وفعل منقولين ههنا
كالاصليين فلم يغير احد منهما الا ان لا بد بعد التغيير هذا النقل الى باب اخر فيما كان واوا او يا
انهما لم يغير احد منهما اصلا فهو لانه ينقل الضمة والكسرة ويحذف العين

الضمة من الواو والكسرة من الياء الى الفاء وحذفت العين لما لياء والواو لالتقاء الساكنين فكيف يحكم
بعدم التغيير فلا حاجة الى التقييد بالاصلي وقيل احترز عن غير الاصليين لانهما يغيّران يعني يرجعان
الى اصلهما عند زوال الضمير المذكور بخلاف الاصليين فانه ليس لهما اصل اخر يرجعان اليه وفيه ما
يظهر بادنى تامل في سياق الكلام وغير بعضهم هذا اللفظ الى اذ كانا ليكون للتعليل وليس بشيء و
قد سنح لي ان هذا ليس بقيد احترز به عن شيء لكنه لما ذكر ان فعل وفعل الاصليين لا يغيران فاد
بكلام لانه المقصود دون الاحتراز فليتامل اذا تقرر ما ذكرنا فنقول صان صانا صانوا صانت صانتا
صُنّ والاصل صوَن نقل فعل الواوي الى فعل مضموم العين لاتصال ضمير جمع المؤنث ونقلت ضمة
الواو الى ما قبلها بعد اسكانه تخفيفا فحذفت الواو لالتقاء الساكنين فصار صن وكذلك بعينه صنت
صنتما صنتم صنتِ صنتما صنتن صنتُ صنّا وتقول في اليائي باع باعا باعوا الخ والاصل بيعن و
بعن بعتما بعتم الخ نقل فعل مفتوح العين يائي الى فعل مكسور العين ونقلت الكسرة الى الفاء و
حذفت الياء لالتقاء الساكنين ونظم في هذا السلك امثال ذلك مما هو مفتوح العين بخلاف
نحو خاف وهاب وطال فانه لا نقل فيها الى باب اخر نحو خفن والاصل خوفن وهبن والاصل
هيبن وطلن والاصل طولن فاعلت بنقل حركة العين ثم حذفت واعلم ان مذهب حذف النقل
هو مذهب الاكثرين ولبعض المتاخرين ههنا كلام اخر يطلب من كتبهم واذا بنيت الماضي من المجرد
للمفعول كسرت الفاء من الجميع اي من مفتوح العين ومضمومه ومكسوره واويا كان او يائيا فقلت صين
في الواوي واعتلاله بالنقل والقلب لان اصله صوِن فنقل حركة الواو الى ما قبله بعد اسكانه ثم قلبت
الواو ياء لسكونها وانكسار ما قبلها وانما لم يذكر حذف حركة الفاء لانه لازم لنقل الحركة اليه فيعلم بالالتزام
وبيع في اليائي واعتلاله بالنقل لان اصله بيع نقلت كسرة الياء الى ما قبله بعد حذف ضمته
فهذه هي اللغة المشهورة وفيه لغتان اخريان احديهما صون وبوع بالواو بحذف حركة العين وقلب
الياء واوا لسكونها وانضمام ما قبلها وهذه عكس اللغة الاولى والاخرى الاشمام لدلالته على ان اصل
في هذا الباب الضم وحقيقة الاشمام ان تنحو بكسرة فاء الفعل نحو الضمة فتميل الياء الساكنة بعدها
نحو الواو قليلا اذ هي تابعة لحركة ما قبلها وهذا مراد النحاة والقراء لا ضم الشفتين فقط مع كسرة
الفاء كسرا خالصا كما في الوقف لان الياء الساكنة بعد الضمة الخالصة ساكنة كذا قيل لانه ههنا حركة

بين حركتين الضمة والكسرة بعدها حرف بين نحو دوا والثا وتقول في المضارع يصون من الواوي ويبيع

من اليائي وعند الجماعة تنقل اليه بنقل ضمة الواو وكسرة الياء الى ما قبلها اذ الاصل يصون ويبيع

كينصر ويضرب ويخاف من الواوي ويهاب من اليائي اعتباراتهما بالنقل والقلب اما النقل فهو نقل

حركة الواو والياء الى ما قبلها اذ الاصل يخوف ويهيب مثل ... القلب فهو قلب الواو والياء الفا

لتحركهما في الاصل وانفتاح ما قبلهما حملا للمضارع على الماضي ... بقية امثلة لانه ما

ويائي والواوي اما مفتوح العين ومضمومه واليائي مفتوح العين ومكسوره واعلال ذي

من يجمع بالنقل والقلب نحو يخاف ويهاب ... فيهما ويدخل الجازم على الفعل المضارع فيسقط

عين الفعل وهو الواو والياء والالف ... سكون ما بعده اي ما بعد العين لالتقاء الساكنين كما

لاصله ... التحريك ... عند الحذف ...

نحو لم يصن لم يبع لم يخف ... لالتقاء الساكنين لم يصونا لم يصونوا

... ما بعد ... لا يثبت ... لان الجازم لا عمل له فيه

... عند ... النون ... الساكنين ... لم يصونا لم يصونوا لم تصوني لم يصونا

لم يصن لم تصن ... ما كان عينه ياء او الفا ... بالحذف لسكون ما بعده

بالاثبات لتحركه ... بالحذف ... الاثبات ... المحذوف ... نون ...

والحذف ... على المضارع الداخل عليه ... الامر ... سكون ما بعده

نحو صن ... تحرك ما بعده نحو صونا صونوا صوني صونا صن ... جمع المؤنث نحو

حذف عينه في المضارع والامر بالتأكيد مع نون التاكيد صونن صونان صونن ...

باعادة العين المحذوفة لزوال علة الحذف بتحرك ما بعدها لما تقدم ...

... لالتقاء الساكنين في جمع المؤنث نحو صنّ ... حذف عينه لازم قطعا ...

... بالحذف ... بحذف الالف ...

بالحذف كما ... وبالتأكيد ... باعادة العين لزوال علة الحذف ...

الخفيفة صونن ... العين في نحو ...

... لا ... بحركة في نحو صونا وصونوا وصوني ...

[illegible]

[illegible]

[illegible]

وامثالها فانه كالاصلية لاتصالها بما بعدها بالكلمة اتصال الجزء بالكل اما في نحو صونا فلان ضمير
الفاعل المتصل كالجزء واما في نحو صونن فلان نون التاكيد مع ضمير المستتر كالمتصل وتحقيق هذا
الكلام انه شبه ضمير الفاعل المتصل ونون التاكيد مع المستتر بجزء من الكلمة في امتناع وقوع الف بينهما
اصلية فتشبه الحركة الواقعة قبلها بحركة اصل الكلمة حتى كان المجموع كلمة واحدة ثم تستمر احكام الحركة الاصلية
لهذه الحركة العارضة فتثبت معها العين مثلها مع الحركة الاصلية وهذا انما يكون اذا لم يكن الحرف الذي
قبل ضمير الفاعل موضوعة على السكون كتاء التانيث في الفعل نحو دعت دعتا دون دعا تا فلنا ما مر
فان قلت فلم لم يعد المحذوف في نحو لا تخشون وارضون وامثال ذلك ولم يقل لا تخشاون وترضاون
مع ان ههنا ايضا نون التاكيد كجزء من الكلمة قلت لان كون نون التاكيد كجزء من الكلمة انما هو مع غير
الضمير البارز والضمير في نحو لا تخشون وارضون بارز وهو الواو بخلاف نحو يخشين وخافن والسر في ذلك
ان الاصل فيهما ان يكون كالجزء لان حرف الضمير بلفظه ومعناه شبه ضمير الفاعل المتصل وهذا انما
يتحقق في غير البارز اذ لا فاصل بينهما بخلاف البارز فانه فاصل بين الفعل والنون فلا يتحقق الاتحاد اللفظي
ولا يشبه ضمير الفاعل المتصل هذا ما ظهر وههنا فائدة لا بد من التنبيه عليها وهي ان المراد بالمتصل في
هذا المقام الالف الذي هو ضمير الاثنين دون واو ضمير الجمع ولا يجب ان لا يجوز في اغزوا اغزن بدون
اعادة اللام لانها ايضا عند المتصل الذي هو الواو وكذا في نحو اغزي بالكسر اغزن بدون اعادة اللام هو
ط ومزيد الثلاثي لا يعمل منه الا اربعة ابنية اعلم ان زيادة جاءت متعدية وغير متعدية يقال زاد الشيء وزدته
وما وقع في الاصطلاح غير متعد لانهم يقولون الحروف الزائدة ومزيد فلم يرد عندهم فكان مع فهو مزيد
ابنية المفعول والا فيحتمل ان يكون اسم المفعول على تقدير حذف حرف الجر اي المزيد فيه ويحتمل ان يكون
مكان جعل معنى موضع الزيادة فمعنى مزيد الثلاثي المزيد فيه من الثلاثي ومحل الزيادة منه ويحتمل ان يكون
مصدرا بمعنى اللازم فالمراد ان الثلاثي المزيد فيه لمعتل العين لا يعمل منه الا اربعة ابنية وهي نحو اجاب
يجيب والاصل اجوب يجوب نقلت حركة العين الى ما قبلها وقلبت في الماضي الفا لتحركها في الاصل
وانفتاح ما قبلها الان وفي المضارع ياء لسكونها وانكسار ما قبلها اجابة اصلها اجوابا نقلت حركة الواو الى
الفاء كما في الفعل ثم حذفت الالف لالتقاء الساكنين فعوضت عنها تاء في الاخر وقد يحذف نحو قوله تعالى
واقام الصلوة والمحذوف الف افعال لا عين الفعل عند الخليل وسيبويه والوزن افعلة وعين الفعل عند الاخفش

[illegible] تطلع عليها في مصون ومبيح وكلام صاحب المفتاح وصاحب المفصل

[illegible] فإنما يعلوا هذا الاعلال حملا له على الحرف ولذا لم يعلوا نحو اعور واسود من

[illegible] عور وسود لانهم يقولون الاصل في الالوان والعيوب افعل وافعال

[illegible] فلا تعل كما لا يعل الاصل وهذا عكس سائر الابواب حيث [illegible]

[illegible] وهو قليل [illegible] ونحو اغيلت واخيلت [illegible]

[illegible] على الاصل وكذا سائر تصاريفها [illegible]

[illegible] مثل تجلى وتطرف [illegible] فانهما [illegible]

[illegible] استفعل [illegible] جائز نحو استحوذ

[illegible] على الاصل [illegible] نحو [illegible]

[illegible] الاصل [illegible] الاصل [illegible]

[illegible] والاصل [illegible]

[illegible] الواو الى ما قبلها [illegible]

[illegible] الاعلال ولا [illegible]

[illegible] على الاصل [illegible] الاعلال ان كان [illegible]

[illegible] نحو [illegible]

[illegible] الاصل [illegible] وقلبها [illegible]

[illegible] الاصل [illegible]

[illegible]

[illegible] والاصل [illegible]

[illegible] الاصل [illegible]

[illegible]

[illegible] فجرى عليها حكما من حذف العين عند اتصاله

[illegible] والامر منها اي من هذه الاربعة

نجيب من تجوب فالاصل اجوب فعل الاعلال نجيب وقس على ذلك البواقي وان شئت قلت [illegible] تشوق من تجيب
بعد الاعلال بحذف العين لسكون ما بعدها كما في بيع ولئلا يلتبس كان بيعا واستقام [illegible] وانقيد
انقادا وانحاز انحيازا لكن ذلك خلاف الشاطر ما ذكرنا انه يجوز اذا سكن ما بعده ويثبت اذا تحرك تحركا اصلية او
مشابهة لها نحو اجيبا واجيبن بخلاف نحو لم يقوم واستقيم الامر فلذا ذكرنا ما قدمنا ان لا حاجة الى الاعادة
فمن لم يستضئ بمصباح لم يستضئ بالصباح وجمع كي لا يبطل جميع ما غيره فهذا الابيت نحو قوله
فا قال تقول تقاول [illegible] وتزين [illegible] وتساير واسود [illegible] وابيض وابياض وكذا يصح
تصاريفها اي جميع تصاريف هذه المذكورات من الماضي والامر واسم الفاعل واسم المفعول والمصدر
وغير ذلك نص في جميعها اصرح بالتصحيح [illegible] لعدم علة الاعلال وكون العين في هذه الامثلة في غاية
الخفة لسكون ما قبلها فان قلت ما قبل العين في افعل واستفعل ايضا ساكن [illegible] فلم لم
هذا ايضا حملا عليه قلت لانه لا مانع من الاعلال فيهما لان ما قبل العين يقبل نقل الحركة اليه بخلاف هذه
لانه لا يقبل [illegible] الا الالف [illegible] واما الواو والياء [illegible] لا يؤدي الى [illegible] واما ان البناء للمفعول من نحو
قوله تصح تقاول تقول بلا ادغام لئلا يلتبس بالبناء للمفعول من قوله تقول وكذا سوير وتسوير بلا
الواو [illegible] لئلا يلتبس نحو زين وتزين واسم الفاعل من الثلاثي المجرد يعل عينه بالهمزة سواء كان واوا
او ياء كصائن وبايع في الاصل صاون وبايع قلبت الواو والياء همزة لان الهمزة في هذا الفاعل [illegible]
هكذا قال بعضهم والحق انهما قلبت الفاعل في الفعل ثم قلبت الالف المنقلبة همزة ولم يحذف لان الفاعل
اذا حذف يؤدي الى الالتباس واختير الهمزة لقربها من الالف وانما كان الحق هذا لان الاعلال فيه انما هو
لحمله على الفعل فالمناسب ان يعل مثله ويشهد له [illegible] صحة عاور وصايد [illegible] دون القلب [illegible] الاول
الاعلال [illegible] في المفصل في بحث الابدال ان الهمزة [illegible] من الالف المنقلبة [illegible] وفي بحث الاعلال
عن الواو والياء فكانه نص المسألة في بحث الاعلال [illegible] على
كل من الوجهين ويكتب الهمزة بصورة الياء لان الهمزة المتحركة الساكن ما قبلها [illegible] وقد
جاء في الشواذ حذف هذه الالف دون قلبها همزة كقولهم شاك السلاح الاصل شائك [illegible] الواو [illegible] الا
[illegible] فاعل الاجوف [illegible]
قوله [illegible]

[illegible]

وأصله هور وشوك وقال في المفصل وتبعه بعضهم في العين في شاك والصواب هذا ومنهم من يقلب
أي يضع العين موضع اللام واللام موضع العين ويقول شاكٍ ثم تعلّه إعلال قاضٍ وجاء كما مرّ [illegible]
الشاكي [illegible] هذا القول فجاء في مثاله [illegible] بالكسر [illegible]
باستثقال الياء المحذوفة [illegible] وعلى الحذف تقول جاءني شاكٍ ورأيت شاكيًا ومررت بشاكٍ بالكسر [illegible] اسم الفاعل من
الثلاثي المزيد فيه [illegible] بما أعلّ به الفعل [illegible] والأصل [illegible] مستقيم والأصل مستقوم ومقال [illegible]
مقوول ومخايط الأصل مخيوط وإن لم يكن من الأبنية الأربعة لا يعلّ كما تقدم واسم المفعول من الثلاثي المجرد
[illegible] فتحذف كمصون ومبيع والمحذوف واو مفعول عند سيبويه لأنها زائدة والزائد بالحذف أولى [illegible]
مصون مصوون ومبيع مبيوع نقلت حركة العين إلى ما قبلها فحذفت الواو لالتقاء الساكنين ثم كسر ما قبل الياء في مبيع
لتسلم الياء [illegible] فصار مفعل ومبيع مفعل والمحذوف عين الفعل عند أبي الحسن الأخفش لأن العين
كثيرًا ما يعرض لها الحذف في غير هذا الموضع فحذف [illegible] وأصل مبيع مبيوع نقلت ضمة الياء إلى ما قبلها وحذفت
الياء فقلبت الضمة كسرة لتنقلب الواو ياء لئلا يلتبس بالواوي ومذهب سيبويه أولى لأن التقاء الساكنين إنما
عند الثاني فحذفه أولى ولأن قلب الضمة إلى الكسرة خلاف قياسهم ولا علة له ولو قيل العلة دفع الالتباس [illegible]
[illegible] سيبويه [illegible] فإن قيل الواو علامة [illegible] قلنا لا نسلم أنها [illegible]
[illegible] من إشباع الضمة [illegible] في كلامهم [illegible] والعلامة إنما هي الميم [illegible]
المفعول في المزيد فيه من غير واو فإن قيل إذا اجتمع الزائد مع الأصلي فالمحذوف هو الأصلي كالياء من غازٍ مع
تنوين [illegible] الساكنين [illegible]
[illegible] من الساكنين حرفًا صحيحًا [illegible] في الواوي [illegible]
وهو [illegible] من الشواذ في القياس [illegible] وبنو تميم يثبتون الياء وفي بعض
يتمون [illegible] دون الواو لأنها [illegible] فيقولون مبيوع كما يقولون [illegible]
وقال الشاعر [illegible] يوم رذاذ عليه الدجن مغيوم وقال الآخر قد كان قومك يحسبونك سيدًا
وإخال أنك سيد معيون [illegible] وذلك في الواوي قال سيبويه لأن الواوات أثقل من الياءات [illegible] ثوب مصوون
ومسك مدووف [illegible] ضعيف [illegible] مقوول [illegible] واسم المفعول من الثلاثي المزيد فيه [illegible]
[illegible] كما في [illegible] اسم المفعول وهو المبني للمفعول [illegible]

المضاعف بأن يكون الأربعة من الأبنية كمجاب ومستقام ومنقاد ومختار والأصل مجوب ومستقوم
ومنقود ومختير وإنما قال ههنا بالقلب في اسم الفاعل والفعل بالمضاعف لأن القلب ههنا أيضا
كفعله بخلاف اسم الفاعل فإنه قد يكون فيه وقد لا يكون كمبيع من باع فإن الإعلال فيه **النوع الثالث**
من الأنواع السبعة **المعتل اللام** وهو ما يكون لامه حرف علة ويقال له الناقص لنقصانه آخره عن
بعض الحركات ويقال له ذو الأربعة لكون ماضيه على أربعة أحرف إذا أخبرت عن نفسك نحو
غزوت ورميت فإن قلت هذه العلة موجودة في كل ما هو غير الأجوف من المجردات قلت هو في غير
ذلك على الأصل بخلاف الناقص وإن كون على ثلاثة أحرف ههنا أولى منه في الأجوف لكون حرف
العلة ههنا في الآخر الذي هو محل التغيير فلما خالف ذلك بقي على الأربعة مع أن التسمية
الشيء بالشيء لا يقتضي اختصاصه به في المجرد تقلب الواو والياء منه إذا كانتا لام الفعل من الناقص ألفا إذا
تحركتا وانفتح ما قبلهما كغزى ورمى في الفعل والأصل غزو ورمي وعصا ورحى في الاسم والأصل عصو
ورحي قلبتا ألفا وحذفت الألف لالتقاء الساكنين بين الألف والتنوين والألف المنقلبة من الياء
تكتب بصورة الياء فرقا بينها وبين المنقلبة عن الواو وقوله إذا تحركتا احتراز عن نحو غزوت ورميت وقوله
وانفتح ما قبلهما احتراز عن نحو الغزو والرمي ونحو لن يغزو ولن يرمي وكان عليه أن يقول إذا تحركتا و
انفتح ما قبلهما ولم يكن ما بعدهما ما يوجب فتح ما قبله احترازا عن نحو غزوا ورميا وعصوان ورحيان
ويرضيان ورضيا ويغزوان ويرميان مبنيين للمفعول فإن ألف التثنية يقتضي فتح ما قبلها فلا تقلب
اللام في هذه الأمثلة ألفا لأنه لو قلبتا ألفا وحذفت الألف لأدى إلى الالتباس ولو لم تحذف
صورة فتدبر وأما نحو ارضين واخشين من الواحد المؤكد بالنون فلم تقلب الياء فيهما ألفا لأنه مثل ارضيا
اخشيا المأمور من أن النون مع المستتر كألف التثنية والمصنف لم يذكر هذا القيد اعتمادا على الأمثلة على ما سيجيء
وكذلك الفعل الذي زاد على ثلاثة أحرف تقلب لامه ألفا عند وجود العلة المذكورة وكذلك اسم المفعول
من المزيد فيه فإن ما قبل اللام يكون مفتوحا البتة ثم أشار إلى أمثلة الفعل واسم المفعول على ترتيب اللف
والنشر بقوله كأعطى والأصل أعطو واشترى والأصل اشتري واستقصى والأصل استقصو قلبت الواو
من أعطو واستقصو ياء كما سيجيء ثم قلبت الياء من الجميع ألفا وهذا هو السر في فصل ذلك عما
قبله بقوله وكذلك في اسم المفعول نحو معطى قالوا وإنما ينقلب القائم بين المعطى والمشترى والمستقصى

ايضا كذا [illegible] لان الالف [illegible] التاء ومثل [illegible]

لانا [illegible] واشار بوثلث ونذكرهما المفعول [illegible] الالف [illegible]

[illegible] الالف لالتقاء الساكنين بينها وبين [illegible] لما تقدم [illegible]

الرجع وكذا [illegible] قلبت الفا ولو كان في الواو [illegible] واعلم اي في المبني للمفعول من الماضي

مجردا كان او مزيدا فيه [illegible] مفتوح [illegible] والاصل [illegible]

الواو يا وهي [illegible] اصليتين [illegible] الياء [illegible]

المبني للمفعول من الماضي [illegible] حكمه واما الماضي فيحذف اللام منه في مثال فعلوا اي اذا

سند الى ضمير جماعة الذكور سواء كان ما قبل اللام مفتوحا او مضموما او مكسورا وسواء كان اللام واوا او ياء

كان الفعل او مزيدا فيه لان اللام وما قبله متحركان في هذا المثال البتة وحركة اللام الضمة لاجل الواو

كغزوا ورضوا وسروا فحركة ما قبلها ان كانت فتحة تقلب اللام الفا ويحذف الالف لالتقاء الساكنين

وان كانت ضمة او كسرة فتسقطان او تنقلان كما سنذكره مفصلا لثقلهما على اللام فيسقط اللام لالتقاء

الساكنين ففي الكل وجب حذف اللام ويحذف اللام في مثال فعلت وفعلتا اي اذا اتصل بالماضي

تاء التأنيث اذا انفتح ما قبلها لان ما قبل اللام كغزت وغزتا ورمت ورمتا واعطت واعطتا واشترت واشترتا

واستقصت واستقصتا والاصل غزوت وغزوتا ورميت ورميتا الخ قلبت الواو والياء الفا لتحركهما وانفتاح

ما قبلهما ثم حذفت الالف لالتقاء الساكنين وهو في فعل الاثنين تقديري لان التاء ساكنة تقديرا

لان الحركة من خواص الاسم فعرضت الحركة ههنا لاجل الف التثنية فلا عبرة بحركته ومنهم من لا

يجعل هذا ويقول غزاتا ورماتا وليس بالوجه وتثبت اللام في غير ذلك في غير مثال فعلوا وفي مثال

فعلت وفعلتا مفتوحا ما قبل اللام وهو ما لا يكون على هذا الامثلة او يكون على فعلت وفعلتا لكن

لا يكون مفتوح ما قبل الاخر نحو رضيت ورضيتا وسروت وسروتا لعدم موجب الحذف واذا تقرر

هذا فنقول في فعل مفتوح العين ذا واو او ياء غزا غزوا غزوا الخ غزت غزتا غزون الخ وفيه يائي رمى يرمي رموا

الخ وفي فعل مكسور العين نحو رضي رضيا رضوا الخ وهو سواء كان واويا او يائيا لام له بالاول لان الواو تقلب

ياء لتطرفها وانكسار ما قبلها كرضي اصله رضو بدليل رضوان وبهذا صرح في الصحاح واليائي كخشي

ولذا لم يذكر المصنف الا مثالا واحدا وكذلك تقول سرو الخ سرو سروا سروا وسروت وسروتا

قوله هجوت زبان ثم جئت معتذرا

سروا ونحو انما قال ذلك لانه لو لم يذكر جميع نظائرها يفهم انه شار الى ان نظيره سنه كالمذكور ولو ذكر مثالا
واحدا لانه لا يكون يائيا وانما فتحت ما قبل واو الضمير في غزوا ودعوا وهو الزاي والعين وضممت ما
قبلها في رضوا وسروا وهو الضاد والراء لان واو الضمير اذا اتصلت بالفعل الناقص بعد حذف
اللام فان انفتح ما قبلها اي ما قبل واو الضمير بقي ما قبلها على الفتح اذ لا مانع منها وان انضم ما قبلها او كسر
ضم لمناسبة الواو والضمة وفتح في غزوا ودعوا لان ما قبل الواو بعد حذف اللام مفتوح لانه مفتوح
العين فابقي على فتحه وضم في سروا لانه مضموم العين وكذا في رضوا لانه مكسور العين بعد حذف اللام
الكسرة ضمة لتبقى الواو وفي هذا الكلام نظر من وجوه الاول ان قوله وان انضم او كسر ضم لا يخلو عن خزازة
فان ان انضم فكيف يضم فالعبارة الصحيحة ان يقول ان انفتح او انضم بقي وان كسر ضم الثاني ان كلامه هذا يدل
على انه لم ينقل ضمة الياء الى الضاد بل حذفت ثم قلبت الكسرة ضمة حيث قال وان كسر ضم وقوله واصل
رضوا رضيوا يقتضي بعد قلب الواو ياء اذ الاصل رضووا نقل حركة الياء الى الضاد وحذف الياء لالتقاء
الساكنين وهما الواو والياء وهو صريح في ان الضمة نقلت من الياء الى ما قبلها فبين الكلامين تناقض
الثالث ان قوله بعد حذف اللام الظاهر انه متعلق بقوله اتصل اذ لا يجوز تعلقه بقوله ان انفتح لان معمول
الشرط لا يتقدم عليه وكذا معمول ما بعد فاء الجزاء ولا يصح تعلقه بقوله اتصل لان الاتصال ليس بعد
حذف اللام والا لم يبق لحذفها علة فان علة الحذف اجتماع الساكنين واحدهما الواو فكيف يكون
الاتصال بعد حذفها وهذا ظاهر والتوجيه ان يقال تقديره اذا اتصل لفظا الا باقيا بعد حذف اللام
وهذا التوجيه لو صح لا يدفع الاعتراض الثاني بان يقال المراد بقوله ان انكسر ضم ان ينقل ضم اللام اليه اذ لا
منافاة فانه اذا نقلت الضمة اليه صدق انه ضم وكذا الاعتراض الاول بان يقال انه لم يقل وان ضم بقي
تنبيها على ان هذا الضم ليس هو الضم الذي كان في الاصل لانه ساكن ثم نقل ضم اللام اليه كما ذكر في
رضوا فقوله اصل سروا اسروا وانقلت ضمة الواو الى ما قبلها فصح انه ضم فاندفع الاعتراضات الثلاث و
هذا موضع تامل واما المضارع فتسكن الواو والياء والالف التي اللام منه في الرفع نحو يغزو ويرمي ويخشى
ويحذف في الجزم لانها قائمة مقام الاعراب كالحركة وكما يحذف الحركة فكذا هذه الحروف وقد شذ قوله
هجوت زبان ثم جئت معتذرا من هجو زبان لم تهجو ولم تدع حيث اثبت الواو وقوله الم ياتيك والانباء
تنمي بما لاقت لبون بني زياد حيث اثبت الياء وقوله وتضحك مني شيخة عبشمية كان لم ترى قبلي

اسيرا يمانيا حيث قلبت الالف في نفع الواو والياء في النصب لخفة الفتحة وتثبت الالف في الواحد

بحالها الا انها لا تقبل الحركة ولا موجب للحذف وقد جاء اثبات الواو والياء ساكنين في النصب حملا على

في الرفع كقوله فما سودتني عامر عن وراثة ابى الله ان اسمو بام ولا اب والقياس ان اسمو بالفتح

ويمكن ان يحمل على التشبيه بالالف المقصورة كما في قراءة مجاهد ان يتم الرضاعة بالرفع ومنه قوله

شاهد ان تقرآن على اسماء ويحكما مني السلام وان لا تشعرا احدا حيث اثبت النون في تقرآن وكذا

من الشواهد قوله فآليت لا ارثي لها من كلالة ولا من حفى حتى تلاقي محمدا حيث لم يتصل الالف

بالفتح ويسقط الجازم والناصب النونات سوى نون جمع المؤنث هذا الاحكام [illegible]

فتقول لم يغز بحذف الواو ولم يغزوا بحذف النون ولم يرم بحذف الياء ولم يرميا بحذف النون ولم يخش

بحذف الالف ولم يرضيا بحذف النون ولن يغزو بفتح الواو ولن يرمي بفتح الياء ولن يرضى باثبات

الالف وتثبت لام الفعل واوا كان او ياء في فعل الاثنين متحركة معه نحو يغزوان ويرميان و

يرضيان بقلب الالف ياء اما في يغزوان ويرميان فلعدم موجب الحذف [illegible] واما في يرضيان فلان

الالف يقتضي فتح ما قبله فلم تقلب الياء الفا اذ يلتبس [illegible] الا التثنية في النصب

وتثبت لام الفعل في فعل جماعة الاناث ساكنة نحو يغزون ويرمين ويرضين [illegible]

ويحذف لام الفعل من فعل جماعة الذكور ومخاطبة الواحدة المؤنثة نحو يغزون ويرمون ويرضون والاصل

يغزوون ويرميون ويرضيون فحذفت حركات اللام [illegible]

حركة اللام الى ما قبلها وفي يرضون قلبت اللام الفا ثم حذفت [illegible] في فعل الواحدة المؤنثة

نحو تغزين وترمين وترضين والاصل تغزوين وترميين وترضيين [illegible]

نون التاكيد [illegible]

يغزو يغزوان يغزون [illegible] جماعة الذكور والاناث والخطاب [illegible]

جمعا [illegible] في الخطاب تقول انتم تغزون بالتاء الفوقانية فيهما واما في الغيبة [illegible]

يغزون [illegible] لكن التقدير يختلف فوزن جمع المذكر يفعون في الغيبة

تفعون في الخطاب بحذف اللام فيهما لما ذكرنا من ان الاصل تغزوون ويغزوون بحذف اللام دون

واو الضمير [illegible] جمع المؤنث يفعلن في الغيبة وتفعلن في الخطاب لما تقدم من ان اللام [illegible]

جماعة الاناث وتقول في يفعِلُ بالكسر يَرْمِي يَرْمِيَانِ يَرْمُونَ تَرْمِي تَرْمِيَانِ يَرْمِينَ تَرْمِي تَرْمِيَانِ تَرْمُونَ
تَرْمِينَ تَرْمِيَانِ تَرْمِينَ أَرْمِي نَرْمِي اصل يَرْمُونَ يَرْمِيُونَ فَفُعِلَ به ما فُعِلَ بيرضوا يعني نقلت ضمة الياء الى
الميم وحذفت الياء لالتقاء الساكنين وخصصه بالذكر لانه خالف يرضون ... في عدم بقاء
حينه دليل حركته الاصلية ودلالة كيفية ضم العين وانتفاء الكسر وهكذا ... يرمي جمع ذكر ما
قبل ... الكسرة في جميع حركاتها ... يرمي ويناجي ويفتري اي يعرض ... احدها احكاما
يرمي فحصر فيها تصريفه فان كنت ذكيا كما قال هذا والا فالبليد لا يفيده التطويل ... عليه التوق
و... يَرْعَوِي اي كيف يَرْعَوِيَانِ يَرْعَوُونَ تَرْعَوِي تَرْعَوِيَانِ يَرْعَوِينَ تَرْعَوِي تَرْعَوِيَانِ تَرْعَوُونَ
تَرْعَوِينَ تَرْعَوِيَانِ تَرْعَوِينَ اَرْعَوِي نَرْعَوِي هذا من باب الافعلال والاصل ارعوو يرعوو ... لثقل ولانهم لما
يرعوون بعد اعطاء الكلمة ما استحقه من الاعلال كما يشهد به كثير من اصولهم ولما احلوا فاجتمع
المثلين عملا بما يلزم في المضارع من يرعو مضموم الواو وهو مرفوض ولم يقلبوا الواو الاولى الفا لئلا ... قلبوها
ياء لوقوعها خامسة مع عدم انضمام ما قبلها ثم قلبت الياء الفا لتحركها وانفتاح ما قبلها وانما يؤتى في فعل
جماعة الذكور والواحدة المخاطبة يرعوون وترعوين ولم يحذف هذا الواو كما في يرضون وترضين لانه
قد حذف لام الفعل اذ الاصل يرعووون وترعووين فلو حذف هذا الواو ايضا كان اجحافا بالكلمة
والتباسا بالثلاثي المجرد ولم تقلب هذا الواو ياء مع وقوعها رابعة وعدم انضمام ما قبلها لما سنذكره
في هذا البحث وقيل لئلا يلزم اجتماع الاعلالين اعني اعلال حرفين من كلمة واحدة بنوع واحد وهو
مرفوض وفيه نظر لانه ينتقض بنحو يقوون ويقين بنحو ايقاء والاصل اوقايا فما اشبه ذلك مما قلب
او حذف منه حرفان فافهم فان امتناع اجتماع الاعلالين وان اشتهر فيما بينهم لكنه كلام من غير ...
اللهم الا ان يخصص على ما قيل المراد باجتماع الاعلالين تعاقبهما ان لا يكون بينهما فاصل ... لا
يلزم الانتقاض بما ذكر ويعرندي يعرنديان يعرندون تعرندي تعرنديان يعرندين تعرندي تعرنديان
تعرندون تعرندين تعرنديان تعرندين اعرندي نعرندي ... على مثال ... اعرندت
الفرس اي ... والاصل اعرندد ويعرندد فقلبت الدال ... يعرندون يعرندين ...
تعرندين على الاعلال ... يرضون وترضين وذلك بعد قلب الدال ياء وتقول في يفعَل بالفتح يرضى يرضيان
يرضون ترضى ترضيان يرضين بالياء دون الالف لان الاصل الياء لان ...

متحركة فلا انقلاب ترضّى ترضّيا ترضّون ترضّين ترضّيان ترضّين ارضَى يرضى وهكذا قياس كل ما كان

قبل لامه مفتوحا نحو تمطّى الاصل تمطّط ومصدره التمطّي اصله التمطّط لانه من المطو وهو المدّ قلبت الواو ياء

لانضمامه كسرة لو ضمة الواو المتطرفة فاعل ما قبلها وتقضّى اصله تقضّض ومصدره التقضّي اصله التقضّض

لانه من الصقر فاعل الاعلال المذكور وتقلّى اصله تقلّو ومصدره التقلّي اصله التقلّو وكذا تحرّى ولا

يخفى ... بعده ... انه الحكم في ان الحاصل برضى فلا ذكر حروف الاملاء ولفظ الواحد

مونث في الخطاب كلفظ جمع ... في الخطاب في يرمى ويرضى في كل ما كان قبل

لامه مكسورا ومفتوحا ... في الوحدة والجمع ترمين وتهدين وترجين ... الخ وكذا ...

ونخطين ونقصين ... جميعا والفعل يختلف فوزن الواحد ... تفعين بكسر العين

من ترضى تفعين بالفتح ... محذوفة ... ووزن الجمع من يرمى تفعلن بالكسر ومن ترضى تفعلن

بالفتح ... جماعة الاناث وعلى هذا القياس تفاعين وتفاعلن وتفعين و...

الى الاخر ... من هذه الثلاثة المذكورة وهي يغزو ويرمى ويرضى اغز اغزوا

اغزي اغزوا ... ارم ارميا ارموا ارمي ارميا ارمين ارض ارضيا ارضوا ارضي ارضيا ارضين

... نحو اغزوا وارم وارض خفيفة كان النون ...

... عرفت ... الواو وارمين اعادة الياء وارضين باعادة الالف ...

... وهو ... محركة ... لان هذه ... اعني الياء والواو والالف في الامثلة الثلاثة

... حركة ... الحركة فكذا ههنا ... اللام ولا يعلّ في فعل جماعة الذكور ...

... حقيقة ... حركة الواو والياء الضميرين واما من

... على ما حكي عنهم ...

... في الواحد المذكر ... الكسر والفتح نحو ... ارضين و...

... الثلاثة المذكورة ... اصلها ... اصله

... اصله ... اصله ... اصله ... وعلى ...

... اصلها ...

... فلما ... عليها وذلك ...

وكذا راض اصله راضو جعل ماضى واصل رام رامي فحذفت ضمة اليا من الجميع استثقالا في جميعها كما
في التنوين فحذفت اليا لالتقاء الساكنين دون التنوين لانها حرف علة والتنوين حرف صحيح فحذفت
فان زال التنوين اعيدت اليا نحو الغازي والرامي والراضي وانما لم يذكر المصنف هذا الاعلال لانه
قد تقدم ... كلامه مثله اعني حذف الضمة ثم الياء بخلاف ... المتطرفة المكسور ما قبلها ياء كما قلبت
الواو ياء في نبني للمفعول من الماضي نحو غزي والاصل غزو ... يقلبون الكسرة ... المتحرك
من بعض الاسماء فيجعل اللام الفا ويقولون غزي ... ونحوه ... فيقولون ...
فنسيتها نفوسا بنت على الكرم والاصل بنيت فقلبت كسرة فتحة واليا الفا وحذفت الالف لالتقاء
الساكنين ثم قالوا غازية بقلب الواو ياء مع عدم تطرفها لان المؤنث فرع مذكر لكون المؤنث غالبا على
الاسماء فمن يقول رجل ورجلة وغلام وغلامة ونحو ذلك فلما قلبوها في الاصل قلبوها في الفرع
غازية وراضية وفي التنزيل في عيشة راضية والتا طارية على اصل الكلمة وليست منها فكان الواو
حقيقة فان قلت انهم يقلبون الواو المكسور ما قبلها ياء طرفا او غير طرف فقلبت في غازية كذلك كما
ذكره العلامة في المفصل قلت قول المص اقرب الى الصواب لان قلب عين المظهر ... على
كا في المصادر او على المفرد كما في المجموع فمجرد كسر ما قبلها لا يقتضي القلب فان قلت التا معتبر بدليل
قولهم قلنسوة وقمحدوة فلو لم يعتبر التا لوجب قلب الواو ياء والضمة كسرة كما مر في التمطي وح لا يكون
الواو كالمتطرفة قلت الاصل في قلنسوة وقمحدوة هو المفرد على التا الحروف طار بخلاف ما نحن فيه فان
الاصل بدون التا نحو غاز والتا طارية ولا يبعد عندي ان يقال في مثل ذلك قلبت الواو ياء لكونها
مع عدم انضمام ما قبلها هذا كله ظاهر وانما الاشكال في اعلال نحو غواز ودواع ورواض وليس ...
الا ان نقول ان الاصل غوازي بالتنوين ... لا يخفى ... انه منصرف ... وان تنوينه
اي تنوين واعلم ان هذا الاعلال انما هو في حال الرفع والجر واما حال النصب فتقول رايت غازيا ...
وغواري ودواعي كالصحيح وتقول في المفعول من الواوي والياي في اسم المفعول يعني اسم المفعول ...
مغزو اصله مغزوو وادغمت الواو في الواو ومن اليائي مرمي بقلب الواو ياء وبكسر ما قبلها ... يا
يعني ان اصله مرموي قلبت الواو ياء وادغمت الياء في الياء وكسرت ما قبلها ... لان ...
ياء لان الواو والياء اذا اجتمعتا في كلمة واحدة والاولى منهما ساكنة ...

وطاد نفوسا بنت على ...

سيوف ... حنيفة

وادغام الياء في الياء وذلك قياس مطرد عندهم لطلب الخفة بشرط سكون الاول لئلا يدغم ولم يحتج الى تحريكه

و[illegible] كلام المصنف لانه شرط لابد منها وهي انه يجب في الواو اذا كانت الاولى ان لا يكون بدلا [illegible]

نحو سوير وتسوير كما تقدم ومن تكون في الكلمة الواحدة وما هو في حكمها كما تبين والاصل [illegible]

اذا كانتا في كلمتين مستقلتين نحو [illegible] او يقضي [illegible] وفي بعض النسخ [illegible]

[illegible] بان لا يكونا في صيلة نحو [illegible] وذلك لانه نحو [illegible] وان لا يكون اذا كانتا [illegible]

من حرف واحد نحو [illegible] فان الواو لا تقلب [illegible] هذا [illegible] يجب ان لا يكون

الياء للتصغير [illegible] وحتى لا ينقض نحو سيو وجد [illegible] لانه لا يكون [illegible]

[illegible] لا يجب ان تصدق [illegible] لانا نقول قواعد العلوم يجب ان تكون على وجه [illegible]

هذا الرحمن [illegible] شاذ القياس [illegible] لانه من [illegible] في الواوي [illegible] ومعدي

ومرضي بقلب الواوين ياء [illegible] هذا اجتماع [illegible] عليه قول الشاعر لقد علمت عرسي مليكة انني انا

الليث معديا عليه وعاديا والقياس [illegible] فصيح وان كان مخالفا للقياس تشبيها نحو

[illegible] مرضي [illegible] مجرى [illegible] الاصل [illegible]

[illegible] ومن [illegible] اجتمعت الواو والياء وسبقت احداهما الاخرى

بالسكون قلبت الواو ياء وادغمت الياء في الياء [illegible] في التنزيل وما كانت امك بغيا [illegible]

[illegible] ابن جني [illegible] فلان [illegible] كذا ذكره صاحب الكشاف

[illegible] ابن جني [illegible] لوجب ان [illegible]

[illegible] الله قريب

[illegible] لانه [illegible]

[illegible]

[illegible] الادغام [illegible]

[illegible] مع الكسرة [illegible]

[illegible]

[illegible]

ومن الياء في شرح اصله شريا ادغمت الياء في الياء والغرض التمثيل هو المثال الذي فيه حرف علة واحد

استلاء في المزيد فيه تقلب واو ياء لانها وقعت رابعة فصاعدا ولم يكن ما قبلها مضموما فقلبت الواو

ياء تخفيفا لثقل الكلمة بالطول والمزيد فيه كذلك الاخالة فقلبت الواو ياء وقوله رابعة احتراز من نحو

غزو وقوله فصاعدا ليدخل فيه نحو اعطى واستغزى وقوله ولم يكن ما قبلها مضموما احتراز من نحو يغزو

اعطى يعطي واستغزى يستغزي والاصل اعطو ويعطو في استغزى يستغزي والاصل استغزو يستغزو ومثال ثلاثة

امثلة الا انها اما رابعة او خامسة او سادسة تقول مع الضمير اعطيت للمذكر واستغزيت وكذلك نقول

وترتجينا بقلب الواو ياء من الجميع كما ذكرنا فاحفظ هذه الضابطة ولكن اعلم ان المصنف وغيره اطلقوا الحكم

في هذا القلب على سبيل الكلية وقالوا كلما والحق ان فيه نظرا لان هذا القلب انما هو في لام الفعل فقط لا

في غيره رابعا اكثر فهو الياء بالتخفيف بدليل انهم لا يقلبون من نحو استفعل وفي التنزيل استحوذ وكذا العين

ونحو ديجاوز وما اشبه ذلك وفي نحو افعل وافعال لا انقلب اللام الاولى لان الاخيرة منقلبة لا محالة فلو

انقلبت الاولى ايضا لوقع التقل المهروب عنه لا سيما في المضارع بدليل ارعوى يرعوي واحواوى يحواوي

وما اشبه ذلك فلا تنتقض بجو مدعو وعدو وكانه اعتمد واحال ايراد هذا البحث في المعتل اللام وعلى انه

لم يعتد بالشدة اوان المدة في حكم مقام الضمة هذا اخر الكلام فيما يكون حرف العلة فيه واحدا فلنشرع فيما

تعدد فيه حرف العلة فنقول

النوع الرابع من الانواع السبعة المعتل العين واللام

وهو ما يكون عينه ولامه حرفي علة وقد تمر كثرة ايجاده بالنسبة الى ما يليه ويقال له اللفيف المقرون اما اللفيف فلاجتماع

حرفي العلة فيه وبين اللفيفين من قبل التشبيه لفيف واما المقرون فلمقارنة الحرفين وعدم الفاصل بينهما

وسيجيء بعض القسمة يقتضي ان يكون هذا النوع اربعة اقسام لكن لم يجئ ما يكون عينه ياء ولامه واوا فبقي

ثلاثة يكون الامر فيه باعتبار حرف العلة فيها والمراد فيما يكون الحرفان فيه واوين كسر العين في الماضي نحو قوي

يقوى فتقلب الواو الاخيرة ياء دفعا للثقل ومما جاء في هذا النوع بفتحها بالكسر جاز كون العين واوا لا

العبرة في هذا الباب ما ذكرنا ولا يعل العين فنقول شوى يشوي مثل رمى يرمي نفيا لحصول ما عرفت في رمى

يرمي فعرفه ههنا بعينه لان الاصل شوي يشوي مثل اعلال رمى يرمي واصل شيا شويا اجتمعت الواو والياء

وسبقت احديهما بالسكون فقلبت الواو ياء وادغمت الياء في الياء ولا يجوز قلب الواو لعدم العلة لانه حرف صحيح

في عين يجعل كلمة فيه ثابتة ان كان الاصل شوي فيه علة فيه من ان العلة موجودة فيهما

اي الاصل ارعوو يرعوو فقلبت الثانية ياء لوقوعها رابعة عند من يقول بارعوى يرعوي ثم قلبت بعد في الماضي الفا وسكنت في المضارع فصار ارعوى يرعوي ولم تقلب الواو الاولى بقيت ياء وتوجيه ابتدائها هو كذا في احواوى

المعتل العين واللام

يعني كان عليهم ان يقولوا اذا وقعت رابعة وهي لام الفعل ولكن لم يقولوا اعتمادا على ايراد البحث في المعتل اللام فان ايراد البحث فيه يشعر باشتراط ان يكون الواو لام الفعل

اي

وهو ما يكون عينه ولامه

قلت لان آخر الكلمة اولى بالتغيير والتصرف فيه ولذا يعل العين في صيغة من الصيغ لانه لم يعل في الاصل

الذي هو شوي فلا يعل في اسم الفاعل شايا بالهمزة بل شاو بالواو ويكون في اسم المفعول مشوي كالمرمي فالحاصل

انه يجري مثل الناقص بعينه لاعتلال الاحرف وتقول قوي يقوى قوة والاصل قوو يقوو فاعل اعلال رضي

يرضى ولم يدغم لان الاعلال في مثل هذه الصورة واجب فالمجوز انه يعتبر مثل احيي الادغام فانه لا

يجب بل يجوز في حيي بلا ادغام فتقدم الواجب فلم يبق سبيل الادغام ولان قوي اخف من قوّ بالادغام

ويغتفر جمع الواوين في القوة للادغام فانه موجب للخفة ونظيره الجواد والبو ولم يعل العين لئلا يلزم في

[illegible] بتاء مضمومة وهو مرفوض لئلا يلزم اجتماع الاعلالين [illegible] واصله [illegible]

[illegible] الف [illegible] اجتماع اعلالين لئلا يلزم في المضارع [illegible] بياء مضمومة وهو

مرفوض [illegible] مكسور العين فرع معد مفتوح العين ولم يقلب في المفتوح فلم يقلب في المكسور فقوي

يقوى [illegible] مثل رضي يرضى رضيا في جميع احكامه الا في الفقه وعلمت انه لا يعل العين في

[illegible] الفاعل من قوي مثل اسم الفاعل من رضي يرضى ومن شوي يشوي اشار اليه بقوله فهو [illegible]

[illegible] مثل عصي وعصت [illegible] وفيه بيان الصفة المشبهة لان المعنى لا يستقيم الا عليها

[illegible] صفة مشبهة على سوية الا على [illegible] واصله [illegible]

[illegible] وتقول في التثنية المؤنث حال النصب والخفض

[illegible] منكم [illegible] الاول [illegible] الفعل والثاني لام الفعل الثاني

[illegible] لتخصيص [illegible] المتكلم [illegible] كما قطع [illegible] المزيد فيه من هذا النوع

مثل [illegible] لانه لا يعل العين [illegible] لو اشتغل

[illegible] وتقول في [illegible] مكسور العين [illegible] الحروف [illegible] اعلال

[illegible] الادغام [illegible] الى ان [illegible] ان يدغم في المضارع وههنا

[illegible] في مضارع لئلا يلزم ما تقدم من [illegible] مضموم [illegible] وهو مرفوض ويجوز [illegible] بالادغام

لاجتماع [illegible] وهذا هو كثير الشائع [illegible] ويجوز في الجملة الفتح على الاصل

[illegible] حركة [illegible] اليه وتقول في مضارع [illegible] بلا ادغام لئلا يلزم الياء المضمومة ونقلت اللام

[illegible] تحركها [illegible] وتقول [illegible] في [illegible] الفا ونكتب بصورة الواو على لغة من

يميل الالف الى الواو وكذلك الصلوة والزكوة والربوا كذا ذكر صاحب الكشاف فيه والحق ان امثال

ذلك تكتب في المصحف بالواو فقط. فقال عثمان رضي عنه بالالف كحيى الاتيها وان كانت منقلبة عن الياء

نكتب لا لست منقلبة من لنا اذا كان ما قبلها ياء تكتب بصحو بالالف الا في يحيى ونبي اذا كانا اسمين نحو

[illegible] لم يفد [illegible] ما ذكر في [illegible] من ان يعني على الثبوت دون الحدوث [illegible]

هذا الفصل الا ان اسم الفاعل فرع على الفعل في الاعلال دون الادغام [illegible]

هو الاكثر [illegible] الادغام اولى [illegible] في هذا الاثنين من حيث الادغام [illegible] فيه الادغام [illegible]

[illegible] الاكثر من حيث الادغام فان [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

لغة يستحي يستحيي يستحيون ويستحون [illegible] تستحي تستحيي استحيين على مثل يستفعلن الخ استحى
استحيا استحيوا استحي استحيي استحين وبالتاكيد استحيين باعادة اللام استحيان استحي استحيي
استحييان استحين وله نظائر في هذا النوع لا تخرج عن [illegible] حذفت [illegible] بقوله
وذ[illegible] في [illegible] كثرة الاستعمال [illegible] لا [illegible] لا [illegible] بل على
الاعتباط لا [illegible] هذه [illegible] كما حكاه الخليل
سيبويه ونظيره حذف [illegible] في لم يكن [illegible] الجزم نحو لم يك [illegible] في كلام
قال سيبويه في استحى حذفت الياء لالتقاء الساكنين لان الياء الاولى تقلب الفا لتحركها وانفتاح ما قبلها
بعد [illegible] وانما فعلوا ذلك حيث كثر في كلامهم [illegible] لالتقاء الساكنين
ولا يردونها [illegible] استحى [illegible] لانه كان قبل حركة [illegible] استحى
ويقلب [illegible] ما قبلها [illegible] لالتقاء الساكنين [illegible]
فيما كثر [illegible] في كلام سيبويه نظر [illegible] اللام والعين [illegible] الاولى
[illegible] في الجزم [illegible] بالثانية [illegible] مقام [illegible]
[illegible] في الجزم [illegible] لا لكثرة الاستعمال
[illegible] في استحى واستحيين [illegible] لا حاجة الى قلب الياء الفا [illegible] لم يقلب
[illegible] لكثرة الاستعمال الا في حذف اللام

النوع الحادي عشر

[illegible] المعتل الفاء واللام وهو الذي فاؤه ولامه حرفا علة ويقال له اللفيف المفروق
[illegible] والقسمة تقتضي ان يكون اربعة اقسام وليس في
[illegible] الا [illegible] والقسم في [illegible] فقط
[illegible] الالفاظ [illegible] الامر [illegible] بضرب
[illegible] من باب ضرب يضرب وقوله
[illegible] وقى [illegible] وقيا وقين
[illegible] لا [illegible] لان [illegible] في حذف
[illegible] في الواحد

المخاطبة تقيين كتغيين فحذفت اللام كما في يرمون وترمين [illegible] النون [illegible] تقيين في الجمع
تفعلن والياء لام الفعل وتقول في الامر منه قِ يا رجل على وزن ع فيصير على حرف واحد كما ترى لان الفاء
محذوفة وقد حذفت حرف العلة ولام الفعل فلم يبق غير العين وكذا تقول في سائر الجزم نحو لا تقِ
ولم يقِ على وزن لا يع ولم يع ويلزم في الامر لحوق الهاء في الوقف نحو قه لئلا يلزم الابتداء بالساكن
ان اسكن الحرف الواحد للوقف او الوقف على الحركة ان لم يسكن وكلاهما ممتنع واما حال الوصل فتقول قِ يا رجل
قيا قوا اصله قيوا فحول اصله قي قيا قين على وزن علن فهو واقٍ والاصل واقي وذاك موقي والاصل موقوي
فحكم اللام في الجمع حكم لام رمى بلا فرق فتقول في التاكيد بالنون قين باعادة اللام لعروض الحركة
فيا [illegible] قُن بضم القاف في فعل جماعة الذكور وحذف الواو لالتقاء الساكنين ودلالة الضمة عليها وقِن بكسر القاف
في فعل الواحدة المخاطبة وحذف الياء لالتقاء الساكنين ودلالة الكسرة عليها قيان قينان بالخفيفة قِنّ
قُن قِن وتقول من باب علم يعلم وجي يوجى كرضي يرضى في جميع الاحكام والتصاريف بلا فرق [illegible] والامر
ايج كارض [illegible] ايجا ايجوا ايجي ايجا ايجين وبالتاكيد ايجين الخ وذكر ذلك لفائدة وهي ان الواو تقلب
لسكونها وانكسار ما قبلها فان الاصل اوج [illegible] وجي الفرس اذا وجد في حافره وجعا النوع السادس
من الانواع السبعة المعتل الفاء والعين وهو ما يكون فاؤه وعينه حرفي علة والقسمة تقتضي
ان يكون اربعة اقسام ولم يجئ منه ما يكون الفاء والعين واوين لكونه في غاية الثقل فبقي ثلاثة اقسام اشار الى
امثلته بقوله [illegible] في اسم مكان مخصوص ويوم [illegible] في جهنم وويل اسم كلمة عذاب ولا يبنى منه
اي من هذا النوع فعل لان الفعل اثقل من الاسم [illegible] اثقل من الانواع المتقدمة لما فيه من الاستثقال
بحرفين ثقيلين [illegible] لم يجئ ما هو ثقيل اعني ما يكون فاؤه وعينه واوين اسم ولا فعل النوع السابع
من الانواع السبعة المعتل الفاء والعين واللام وهو ما يكون فاؤه وعينه ولامه حروف علة
[illegible] يكون تسعة اقسام ولم يجئ في الكلام من هذا النوع الا [illegible]
[illegible] الهمزة والباء والجيم الى الاخر [illegible] كالرجل والفرس [illegible] الخليل لاصحابه
كيف تنطقون بالجيم من جعفر فقالوا جيم فقال انما نطقتم بالاسم ولم تنطقوا بالمسؤل عنه والجواب جه لانه [illegible]
وتركيبها من الياءات [illegible] ويجعلون الهمزة بخفيف وقال الاخفش الف الواو [illegible] من لو
[illegible] من الياء والواو [illegible] اكثر [illegible] على الاكثر اولى [illegible] العين [illegible] الفاء واللام

المعتل الفاء والعين

كيين بدد

المعتل الفاء والعين واللام

في بيان المهموز

كراهية اجتماع حرفي علة متحركتين في الاول فصل في بيان المهموز وهو الذي احد حروفه الاصول
همزة واعلم ان لفظ المهموز مشعر بذلك وهو ثلثة انواع لان الهمزة اما فاء ويسمى مهموز الفاء او عين ويسمى مهموز
العين والاوسط او لام ويسمى مهموز اللام والعجز وحكم المهموز في تصاريف فعله حكم الصحيح لان الهمزة حرف
صحيح بدليل قبولها الحركات الثلث بخلاف حروف العلة يعني ان تصاريف الفعل المهموز الخالي عن التضعيف
وحروف العلة كتصاريف الصحيح فان لفظ المهموز اذا اطلق يفهم منه الخالي عن التضعيف وحروف العلة واما
المضاعف المهموز ومثال المهموز والاجوف المهموز ونحو ذلك فالاولى ان يقال حكم المهموز في تصاريف فعله حكم
مماثله من غير المهموز فان كان مضاعفا فمضاعف وان كان مثالا فمثال الى غير ذلك وانما جعل المهموز من غير
السالم لما فيه من التغيير الذي ليس في السالم وايضا كثيرا ما تقلب الهمزة حرف علة لكنها اي الهمزة قد تخفف
اي وقد تغير اي غير مبتدأ بها فانها تخفف اذا وقعت في اول الكلمة ان لم يكن مبتدأ بها نحو وأمر الا
في الاصل والمراد بالهمزة من غير مبتدأ بها ان لا يكون في اول الكلمة بان يتقدم عليها شيء والا لم تخفف لان الا
بتداء بها مطلوب لا تخفيف فيه عند الوصل فانها تحذف همزة من نحو خذ والاصل اؤخذ فليس من هذا
الباب فان همزة الوصل حذفها لازم عند ... لا تخفيف فيهما وانما تخفف لانها حرف شديد من اقصى الحلق
فتخفف لثقلها وتخفيفها يكون بقلب وحذف وغيرهما واستقصاء ذلك لا يليق بهذا الكتاب فانه باب
طويل الذيل ممتد السبيل وتقرير ذلك الحكم الصحيح فنقول مد امر انصر نصر في تصاريف التصاريف والامر
تقلب الهمزة ... في ... وذلك لان اصله أؤمل بهمزتين الاولى للوصل والثانية الفاء فقلبت الثانية واوا
لسكونها وكون ما قبلها همزة مضمومة وذلك لان الهمزتين اذا التقتا حال كونهما في كلمة واحدة ثانيتهما ساكنة
يجب قلبها اي الثانية حرفا من جنس حركة ما قبلها اي حركة الهمزة التي قبلها طلبا للخفة اذ لا يخفى ثقل
همزتين ... كلمة ... وجاز ... ولكونهما على غير حالة كقوله والله ...
... وان كانت متحركة ما قبلها ... تقلب بحرف ... وهو الالف كامن اصله أأمن قلبت
همزة ... كانت ... بحرف ... نحو ... ومن ... اصله أأمن بهمزتين وان كان
كسرة قلبت بحرف ... نحو ... مصدر ... لان الهمزة الساكنة
... قبلها ... بحرف حركته فيه ... في كلمة واحدة لا
... في كلمتين ... نحو ... الهمزة ... وكذا قياس ... والكسر ...

[illegible]

لم يلتبس ... في كلمة واحدة نحو أأنفك كأنهما وقعتا ثانيتهما ساكنة لاتصالها في كلمتين ولم يكن
الثانية ساكنة لما ذكرناه من أحكام الحرف الأول في هذا الكتاب وفيه نظر لأنه ينتقض بنحو أئمة والأصل أأممة كأخرجة
لم تقلب الثانية ألفا كما عرفت من بل نقلت حركة الميم إليها وقلبت ياء وادغمت الميم في الميم فقيل أئمة ويمكن الجواب
بأنه شاذ إذا عرفت هذا فنقول إنما قلبت الثانية فإن كانت الهمزة الأولى من الهمزتين المتقاربتين في ابتدائها أو أولا
يا همزة وصل تعود الهمزة الثانية إلى حسبها الهمزة المنقلبة واوا أو ياء وهمزة خالصة عند الوصل وصلها بما
قبلها ... عند سقوط همزة الوصل في الدرج لأنه يرتفع حينئذ التقاء الهمزتين ولا يبقى علة القلب
فتعود المنقلبة ونقول للهمزة الثانية المراد بها الواو والياء ... عليهما الهمزة لكنهما في الأصل همزة و...
همزة ساكنة قوله الأولى يقتضي أن الثانية ... فتعود الثانية يعني ترجع لكان أخصر وأوضح
لما أراد ... بقوله همزة قلنا إن عادت ... ليكون همزة ... أن تجعل همزة حالا
وهذا أسهل الكل قوله إذا ... أي إذا كان ما قبل الثانية بعد حذف همزة الوصل فيه نظر ... لأن
الثانية تعود عند سقوط همزة الوصل سواء انفتح ما قبلها أو انضم أو انكسر لزوال العلة التي هي اجتماع الهمزتين
ما انفتح ما قبله قوله تعالى إلى الهدى ائتنا الأصل ايتنا بالياء فلما أسقط همزة الوصل عادت الهمزة المنقلبة ومثال
ما انضم ما قبلها قوله تعالى ومنهم من يقول ائذن لي والأصل ايذن لي فلما أسقط همزة الوصل أعيدت الثانية
ومثال ما انكسر ما قبلها قوله تعالى فليؤد الذي اؤتمن والأصل أوتمن بالواو فعند سقوط الهمزة الأولى عادت
الثانية وكذا في المنقلبة واوا ... [illegible] ... بإعادة همزة ولم يجئ مما يكون
همزة الوصل فيه ... لأن همزة الوصل لا تكون مفتوحة إلا في مواضع مخصوصة وحذف الهمزة في
قياس ... يقتضي أن يكون الأمر من أخذ وأكل أؤخذ وأؤكل
لكنهما لما اشتهرا الأمر حذفوا الهمزة الأصلية لكثرة الاستعمال ثم حذفت همزة الوصل لعدم الاحتياج إليها
لزوال الابتداء بالساكن وهذا الحذف غير قياسي وفي نظم هذه الثلاثة في سلك واحد تسامح لأن ... الحذف
واجب في خذ وكل ... [illegible] ... عند ... [illegible]
بالضاد ... همزة الوصل وأعيدت الثانية فقيل ... وهذا أفصح من ... [illegible]
همزة الوصل ... [illegible]
... [illegible]

ثانيتهما في كلمة كايمان وخصص بالذكر ما فيه من قلب الثانية هنا ولذلك قال اذ بك كذا في بكرة والامر ذلك
والاصل اؤذن فيه [illegible] ذكره ومثل [illegible] الامر كما منع ذكره وان لم يكن بتغيير
نعرفه بعلة ذكر من [illegible] لم يقلب الهمزة الثانية
بقياس مستمر [illegible] الامر [illegible] الساكنين فقيل سل وفي
قراءة السبعة سال السائل [illegible] قلبت
ولم يبقوا همزة الوصل بحالها لاعتداد بحركة السين لكونها عارضة كما قالوا في الامر من تجاد [illegible]
[illegible] بحركة الهمزة الى ما قبلها وحذفوها لم يبقوا همزة الوصل فقالوا [illegible] لاعتداد
بالحركة [illegible] فقالوا [illegible] ولا [illegible] التخفيف [illegible]
[illegible] الساكنين
وليس كذلك [illegible] التخفيف [illegible] في [illegible]
يصون [illegible] كذلك [illegible] في باع يبيع [illegible] اذا لم يخرج فانه فهو
مثل قائم الفاعل من شاء وجاء فيه من جاء وذكر ذلك لانه ليس مثل صائن وبائع ولان في اعلاله بحث
وهو ان الاصل [illegible] قلبت الواو والياء همزة كما في صائن وبائع فقيل سائي وجائي بهمزتين ثم
قلبت الهمزة الثانية ياء لانكسار ما قبلها كما في [illegible] ومثل [illegible] اعلال قاض فقيل
وجاء على [illegible] قول سيبويه [illegible] صلها [illegible] نقلت العين الى موضع اللام
[illegible] موضع العين [illegible] وجاء وزن فالع ثم اعل اعلال قاض [illegible] وجاء والوزن [illegible]
قول الخليل [illegible] قول سيبويه من [illegible]
كلامهم [illegible] لاحتياج اليه [illegible]
[illegible] تجتمع همزتين وقال ابن الحاجب [illegible] ذكره الخليل
[illegible]
[illegible]
همزة ثانية [illegible] يستغني عن همزة الوصل [illegible] في [illegible] لتسهيلها [illegible]
[illegible] حذفت [illegible] وكذلك ولانه [illegible] في ذكر الامر [illegible]

شيا من التصاريف غير الماضي والمضارع الامر فيه امر فانه ليس في المشتبه سواء اي رأى يرأى تشيي كتوعي
شيا واصل ايا أريا ولا بائد فحذف كي انه ليس فيها امر فانه كان فانه ملزم في الحكم في التصاريف
حكم شوعي تشويي فالمصدر منه من التصاريف فعلم ان تصدره ايضا كمصدره في الاعلال فانك تقول
ايا والامر منه ارع ارعو كاشو من تشوى فالاصل ايو قلبت الثانية ياء ولما ذكر ولا يخفى عليك انك ثنيا
في ايب ايا زيد أبوا ونحو ذلك يصير همزتين عند سقوط همزة الوصل في الدرج كما تقدم ومنه قوله تعالى فأووا
الى الكهف هو فصل جماعة المذكر تقول ايوا ايوا ايووا الاصل اءوووا بهمزتين ساكنين فلما اتصل بما قبله سقطت
همزة الوصل وعادت الهمزة المنقلبة ضما فاووا وقس على هذا قال اي بعد بناء كرضي يرضى
وعليك بالتدبر في هذه الابحاث ومقايستها بما تقدم في المعتلات وبما مر في الاعلال الا ان عند لنا
نحوه ولا تظنها تخفى عليك ان نقشت ما تقدم والا فلا فائدة مع ... الاطالة الا تفيد كذا
قياس رأى يرأى اي قياس يرى ان يكون كينأى ينأى لانه من ... لكن العرب قد اجمعت على حذف همزة
الذي هي عين الفعل من مضارعها اعني مضارع رأى والاولى ظاهر ان يقول على حذف الهمزة منه لانه حذفه
انما هو في يرى وهو مضارع وانما عدل عن ذلك لئلا يتوهم ان الحذف مخصوص بيرى فعلم من عبارته
ان الحذف جار في المضارع مطلقا فافهم فقالوا يرى يريان يرون الخ والاصل يرأى نقلت حركة الهمزة الى
ما قبلها وحذفت الهمزة فقيل يرى فهذا حذف قياسي لزم تخفيفا الا انه كثر استعمال ذلك لا يأتي يرأى
الا في ضرورة الشعر كقوله أَلَمْ تَرَ مَا لاقيتُ والدهرُ أعصُرٌ ومن يتملَّ العيشَ يرأى ويسمع والقياس يرى
وكقوله أُرِي عينيَّ ما لم ترأياه كِلانا عالمٌ بالتُّرَّهاتِ وقد حذف الهمزة من ماضيه بعضهم فقال صاح
هل ريت او سمعت براعٍ ردَّ في الضرع ما قرى في الحلاب والقياس رأيت بالهمزة ولم يلزمه الحذف في ماضيه
لانه لم يكثر كثرة يرى واتفق في خطاب المؤنث لفظ الواحدة والجمع لانك تقول ترين يا امرأة وترين يا
نسوة لكن وزن ترين الواحدة تفين بحذف العين واللام لان اصله ترأيين كترضيين حذفت الهمزة ثم
قلبت الياء الفا وحذفت الالف فبقي ترين بحذف العين واللام ووزن الجمع تفلن لان اصله ترأين كترضين
حذفت همزة لما ذكرنا فبقي ترين باثبات الياء واللام والياء فيها لام الفعل وفي الواحدة ضمير الفاعلة
امر منه ر اي اذا بنيت الامر من ترى نقلت على الاصل ارء كارع لانه من ترى حذف حرف المضارع
لام الفعل وبقي همزة الوصل مكسورة فقيل ارء ... وفي عبارته ... لان تجرد ...

[illegible]

١

ماضيه بغير قد لم يجز دخول ما النافية فحقها ان يقول انما امر ضعيف قلت كما هو في بعض النسخ وكان ما
سهوا من الكاتب في لابد من تقدير قد ليصح وقلت على تقدير المضاف من ترى بحذف حرف العلة
ولذا [illegible] في الوقف كما ذكره في قوله زيادة زيادتها الاصل تواد في اصله
[illegible] مفتوحة لا دليل على [illegible] بالتاكيد بن باعادة اللام المحذوفة كما
في غرنيق [illegible] بضم الواو دون الحذف كما في لغون لا امر ضمة فيهما [illegible] عليه لان ما
قبلها مفتوح [illegible] بكسرها [illegible] كذلك [illegible] باتخفيف [illegible] فهو
في [illegible] صحة [illegible] في التثنية واون في الجمع اصله [illegible]
[illegible] الهمزة وحذفت [illegible] فاعون وهو جمع راعيان راعون [illegible] في
مفعول [illegible] قلبت الواو ياء [illegible] وكسر ما قبلها كما في [illegible] من رأى محا
[illegible] كما كان [illegible] الراء حذفت الهمزة منه دون الاخوات
[illegible] لانه [illegible] ماضيه او مضارعه او امره او غير ذلك فخالف الاخوات من نحو رأى في
[illegible] الهمزة منه دون [illegible] ذلك لكثرة الاستعمال فقوله ترى في الماضي اصله رأى كما
[illegible] حركة الهمزة الى الراء وحذفت الهمزة وكذا أرى يا أرى [illegible] في المضارع اصله
[illegible] حركة الهمزة الى الراء وحذفت الهمزة وكذا يرى [illegible] والاصل [illegible]
[illegible] والاصل [illegible] في المصدر والاصل [illegible] الا
[illegible] بعد الالف الزائدة [illegible] حركة الهمزة الى الراء وحذفت الهمزة كما في
[illegible] عن الهمزة كما عوضت عن الواو في [illegible] ويجوز ان تقول [illegible] بلا تعويض
[illegible] فانه لا [illegible] بخلاف ذلك [illegible] مذكر
[illegible] التعويض في [illegible] في المصدر [illegible] فلم يجمع
[illegible] وكثير شايعا [illegible] همزة انا وقعت
[illegible] حكمها حكم كلمة اخرى [illegible] فهو في [illegible]
[illegible] بعض [illegible]
[illegible]

فقيل ارتعل وزن افتل فهو مرتئٍ في اسم الفاعل من المؤنث اصله مرتئية مرتئيان اصله اصله مرئيان
مرتئيان وذلك مرتٍ في اسم المنتى اصله مرتئيٌ حذفت الهمزة كما تقدم وقلبت الياء الفا ثم حذفت
الهمزة كما تقدم وقلبت الياء الفا ثم حذفت لالتقاء الساكنين بينها وبين التنوين ووزنه مفتٍ وتقول
في اسم الفاعل من المؤنث مرئية ورأيت مرئيًا بالاثبات مرئٍ بالحذف لخفة الفتحة وفيهما اعني في
المفعول تقول جاء في مرئيٌّ ورأيت مرئيًّا ومررت بمرئيٍّ بالحذف في جميع لبقاء العلة اعني تحرك
وانفتاح ما قبلها وتقول في [illegible] اسم المفعول مرئيان بفتح الراء ولم تقلب الياء الفا لان الف التثنية يقتضي
فتح ما قبلها [illegible] لزم الالتباس عند الاضافة نحو مرئيي زيد وفي الجمع مرئيون
بفتح الراء اصله [illegible] كما تقدم قلبت الياء الفا وحذفت [illegible] في المؤنث اصله مرئية قلبت
الياء [illegible] لم تقلب الياء الفا لئلا يلتبس بالواحد و
تقول في الامر منه [illegible] على الاصل المرفوض وهو من تأدى حذف حرف [illegible] فيه ارَ
اصله ارءي نقلت فتحة الهمزة الى ما قبلها وحذفت [illegible] اصله [illegible] نقلت كسرة الياء [illegible] ووزنه
ولذا اريا ارين على وزن فلن فالياء هو اللام بخلاف الواحدة فانها فيها ضمير وبالتاكيد [illegible]
كاغزوت [illegible] اريانّ ارنّ بحذف الواو لدلالة الضمة عليه [illegible] بحذف الياء لدلالة الكسرة عليه [illegible]
[illegible] في النهي لا ترَ لا تريا [illegible] وبالتاكيد لا ترينّ [illegible]
لا [illegible] لا ترين لا ترنّ لا تريانّ وكذلك [illegible] كما عرفت فيا نفسه [illegible]
الا [illegible] في الواحد [illegible] والضمير [illegible]
[illegible] المضموم [illegible]
[illegible]
[illegible] فلما [illegible] في ايمان [illegible]
[illegible] قلبت [illegible] وادغام [illegible]
[illegible] الثاء في [illegible]
[illegible] اكثر المواضع [illegible] همزة [illegible]
[illegible] من [illegible] فلما [illegible]

قوله اسما الزمان والمكان

[illegible] الكلام في المصدر [illegible] في الفصل الذي [illegible] ونصّ في

بناء [illegible] اسمي الزمان والمكان وهو اسم موضوع للمكان والزمان باعتبار وقوع [illegible]

[illegible] من الالفاظ المشتركة مثلا المجلس يصلح لمكان الجلوس وزمانه [illegible] الاسم

[illegible] المكان من يفعل بكسر العين على مفعِل مكسور العين للتوافق كالمجلس [illegible] في [illegible]

[illegible] مثلث [illegible] ومن يفعل بفتح العين وضمها [illegible]

مفتوح العين [illegible] في [illegible] مفعلا في الكلام [illegible]

[illegible] كسر [illegible] بالضم [illegible] بالفتح لكن من

[illegible] الاصل [illegible] ولما كان [illegible] اعتراض [illegible]

[illegible] بالكسر [illegible] المسجد والمشرق والمغرب والمطلع و

مكان [illegible] مكان [illegible] مكان [illegible]

[illegible] السقوط [illegible] زهده

[illegible] مفتوح العين

[illegible] في بعض هذه الكلمات [illegible] على ما هو

[illegible] في الجميع قال ابن السكيت في [illegible]

[illegible] ان كان الفعل صحيحا [illegible]

[illegible] كما موضع

[illegible] بالفتح [illegible]

[illegible] بعضهم

[illegible] مفتوح [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] [illegible]

د ... وقد يدخل على بعضها تاء التأنيث إما للمبالغة أو لإرادة البقعة وذلك مقصور على السماع
كالمظنة ... لمكان ... ظن ... الشيء فيه والمقبرة بفتح الموضع ... يقبر فيه الميت والمشرقة للموضع الذي
تشرق فيه الشمس ... مقبرة والمشرقة بالضم لأن قياس الفتح لكونهما من يفعل بضم العين ...
... مكان الفعل ليس ... فإن المراد هنا المكان المخصوص قال ابن الحاجب وأما
... بالضم ... جارية على الفعل لكونها بمنزلة ... وشبهه ... وقال بعض المحققين إن
... على ... أنها ... موضع ... والمقبرة بالفتح مكان الفعل وبالضم البقعة التي
من شأنها أن يقبر فيها ... التي هي المتخذة لذلك ... المشرقة الموضع الذي يشرق فيه الشمس المهيأ
... فيخرج ... مذهب ... على ... صيغة الجاري على الفعل دليلا على
... وكان ينبغي أن ينبه على أن المظنة ... بالكسر ... من القياس ... من ظن بالضم
وبناء اسمي الزمان والمكان مما زاد على الثلاثة ثلاثيا مزيدا فيه أو رباعيا مزيدا فيه أو مجردا كاسم المفعول
لأن لفظ اسم المفعول ... مفعول فيه في المعنى فيكون لفظا موضوعا له فاقتصر
... والمخرج والمدخل ... مستخرج والمجتمع ... الشاعر ... المحامل ... كان فيهما موضع
... ماء ... إذا كثر الشيء بالمكان قيل فيه مفعلة نحو ... من ... الثلاثة
... ثلاثي ... إذا كان ... مجردا ... وإن كان مزيدا فيه ... المجرد ...
يقال أرض مسبعة أي كثيرة السباع ومأسدة ... أي كثيرة الذئاب من المجرد ...
... كثيرة البطيخ ومقثأة أي كثيرة القثاء من المزيد فيه ... القياس ... من بطيخ ومحل القثاء
... من القثاء ووجدت في بعض النسخ ... على ... توجيهها أن يكون من
الطبيخ لغة في البطيخ وهي لغة أهل الحجاز وفي حديث ... أن رسول الله صلى الله عليه وسلم كان يأكل الطبيخ بالرطب
... ثلاثيا ... مجردا كالثعلب ... فيه ... كثير ... وعقرب
... كثيرة الثعالب ... العقارب ... من ...
... ما ... مثال ... المفعول ...
... لأن ... جعل ...
... ولا يجوز أن يكون ...

انما يصدق على الآلة الا على تقدير مضاف محذوف اي اسم الآلة اسم ما يعالج به وليس بصحيح ايضا لانه يدخل
فيه نحو داشا المرود وليس باسم الآلة في الاصطلاح وقد علم من تعريف الآلة انها انما تكون للافعال العلاجية فلا
تكون للافعال اللازمة اذ لا معنى لها فيجيء جوابا لما الطاسم الآلة فيجيء على مثال المحلب اي على مفعل وعلى مثال
مكسحة اي على مفعلة بالحاق التاء ويقتصر ذلك على السماع وعلى مثال المفتاح اي على مفعال وانما قال كذلك لانه
يحتاج الى التمثيل وصفاة هي ايضا على وزن مكسحة لان اصلها صفوة فقلبت الواو الفا لكونها ثالثة فلم
يخرجها حيث لم تكن على وزن مكسحة ظاهرا وقالوا المرقاة بكسر الميم على هذا الاصل على انها اسم الآلة كصفاة لانه
اسم لما يرتقى به اي يصعد به وهو السلم وانما ذكرها لان فيها بحثا وهو انها جاءت بفتح الميم وهو ليس من صيغ اسم
الآلة ومعناها واحد فقال ومن فتح الميم جعلها المرقاة اراد المكان اي مكان الترقي دون الآلة وقال ابن الحاجب
وقالوا مطهرة ومطهرة ومرقاة ومرقاة ومسقاة ومسقاة فمن كسرها شبهها بالآلة التي يعالج بها ومن فتحها
قال هذا موضع [illegible] المرقاة الاسم [illegible] وتحقيق هذا الكلام ان المرقاة والمسقاة والمطهرة
لها معنيان احدهما انها امكنة فان السلم مكان الترقي من حيث ان الترقي فيه والاخر انها الآلة لان السلم
المترقى فمن نظر الى الاول فتح الميم ومن نظر الى الثاني كسرها فان المكسور والمفتوح انما يقال لان شيء
واحد لكن النظر مختلف فيهم ولما قال ان صيغ الآلة المذكورات وقد جاءت اسماء مضمومة
الميم والعين فاستثناها بقوله [illegible] جعل فيه الدهن [illegible] الذي يجعل فيه السعوط
ومدق [illegible] يدق به [illegible] والمكحلة [illegible] الذي يجعل فيه الاشنان
فالكل مضموم الميم والعين وقال [illegible] بكسر الميم وفتح العين [illegible] لانه [illegible] لا انه [illegible]
عنه بل هي [illegible] موضوعة [illegible] فلا [illegible] الشاذة [illegible] هو [illegible] منها [illegible]
لكن [illegible] الآلة [illegible]
[illegible] وفتح العين [illegible]
[illegible]
[illegible] واحد وقياسه
[illegible]
[illegible]

والانطلاقة والاستخراجة والتدحرجة وهذا هو الحكم في الثلاثي المجرد والمزيد فيه والرباعي كلها

الا ما فيه تاء التأنيث فيهما اي من الثلاثي والرباعي فان كان فيه تاء التأنيث فالوصف بالواحدة

كقولك رحمته رحمة واحدة ودحرجته دحرجة واحدة وقاتلته مقاتلة واحدة واطمأننت طمأنينة واحدة واحدة

والمصادر التي فيها تاء التأنيث قياسي وسماعي فالقياسي مصدر فعلل او فاعل وما في آخره تاء ومصدر فعّل او فاعل

مصدر افعل واستفعل الاجوفين في السماعي نحو رحمة ونشدة وكدرة وعليك بالسماع فيه وبنيه منه لهيئة

على نوع من انواع الفعل نحو ضربته ضربة اي نوعا من الضرب وجلست جلسة اي نوعا من الجلوس واشار

اليه بقوله والفعلة بالكسر اي بكسر الفاء للنوع من الفعل تقول هو حسن الطعمة والجلسة اي حسن النوع

من الطعم والجلوس قال المصنف في شرح الهادي المراد بالنوع الحالة التي كان عليها الفاعل تقول هو حسن الركبة

اذا كان ركوبه حسنا يعني ذلك عادة له في الركوب وهو حسن الجلسة يعني ان ذلك كان موجودا منه

مشاهدا له ومثل العقدة لحالة العقد والاعتذار والقتلة للحالة التي قتل عليها والميتة للحالة التي مات عليها

هذا في الثلاثي المجرد الذي لا تاء فيه واما غيره فالنوع منه كالمرة بلا فرق في اللفظ والفارق القرائن

الخارجة تقول رحمته رحمة واحدة للمرة ورحمته لطيفة ونحوها للنوع وكذا دحرجته دحرجة واحدة ودحرجته لطيفة

وانطلاقة واحدة للمرة وحسنة او قبيحة او غيرهما للنوع وكذا البواقي وليكن هذا آخر

الكلام والحمد لله رب العالمين هذا تمام الشرح للتصريف وقد صنفه

الامام العالم الفاضل والنحرير المدقق الكامل المشهور

بسعد الدين التفتازاني وصلى الله على محمد

واله الطيبين الطاهرين ولعنة

الله على اعدائهم

اجمعين

كتاب عوامل ملا محسن رحمه الله

بسم الله الرحمن الرحيم وبه نستعين

احمدك يا من يرفع صالح العمل واصلي على نبيك محمد وآله المبلغين كرامة الحمل أما بعد المعلوم

باصول تعرف بها احوال اواخر الكلم اعرابا وبناء والكلم اسم وفعل وحرف وهي اما ان تعمل او تعمل فيها او تعمل وتعمل او لا تعمل ولا تعمل والعوامل منها النوع على عشرين نوعا سماعية وقياسية فالسماعية منها ثلثة عشر نوعا والقياسية منها سبعة انواع ونحن نذكر العوامل ونشير الى اصناف معمولاتها بعون الله تعالى وحسن توفيقه ومشيئته

النوع الاول من العوامل السماعية حروف تجر الاسم فقط وهي على المشهور سبعة عشر حرفا فانظمها بالغائبية باء وتاء وكاف ولام وواو ومنذ ومذ خلا رب حاشا من عدا في عن على حتى الى وهي الظرف حكما فلا بد لها من متعلق مثل فعل كان او شبهه او معنى ذلك كاسم فاعل معنى تستقر والاخلفو **فمن** لابتداء الغاية مكانا نحو سرت من البصرة الى الكوفة وزمانا نحو صمت من يوم الجمعة وغيرها نحو قرأت من اول كذا وللتبيين نحو قوله تعالى فاجتنبوا الرجس من الاوثان وعندي عشرون من الدراهم وللتبعيض نحو اخذت من الدراهم وللبدل نحو قوله تعالى ولو نشاء لجعلنا منكم ملائكة وللتعليل كقول الشاعر يغضي حياء ويغضى من مهابته فلا يكلم الا حين يبتسم وللظرفية كقوله تعالى ماذا خلقوا من الارض وتكون زائدة في غير الموجب اي المنفي نحو ما من اله الا الله وهل من خالق غير الله ولا يؤده من احد **والى** لانتهاء الغاية مكانا نحو سرت من البصرة الى الكوفة وزمانا نحو ثم اتموا الصيام الى الليل وغيرها نحو قلبي اليك وتكون بمعنى مع قليلا نحو ولا تأكلوا اموالهم الى اموالكم **والباء** للاستعانة نحو بسم الله الرحمن الرحيم وللمصاحبة نحو دخلت عليه بثياب السفر ومنه سبح بحمد ربك اي في تعظيمه بمجده وللالصاق اما حقيقة نحو به داء او مجازا نحو مررت بزيد اي قرب مروري منه وللمقابلة نحو بعت هذا بهذا وللتعدية نحو ذهبت بزيد اي صيرته ذاهبا وللقسم نحو بالله لاضربن

كذا وللتبيين نحو ضربت بسواد يده وللبدل نحو فليت لي بهم قوما اذا ركبوا شنوا الاغارة فرسانا

وركبانا وللتفدية نحو بابي انت وامي ويجيء بمعنى عن نحو سأل سائل بعذاب واقع وبمعنى في نحو بيده الخير

وبمعنى اللام نحو واذ فرقنا بكم البحر وبمعنى من نحو عينا يشرب بها عباد الله وتكون زائدة قياسا في

اخبار الاول خبر ليس نحو ليس زيد بقائم والثاني خبر ما النافية نحو ما زيد بقائم والثالث خبر مبتدأ مقرون

بهل نحو هل زيد بقائم وسماعا فيما في غير الخبر نحو بحسبك زيد وكفى بالله شهيدا والقى بيده واما في

الخبر غير ما ذكر نحو حسبك بزيد وفي للظرفية حقيقة نحو الماء في الكوز ومجازا نحو النجاة في الصدق

كما ان الهلاك في الكذب وبمعنى على قليلا نحو ولاصلبنكم في جذوع النخل وبمعنى اللام نحو ان امرأة دخلت

النار في هرة حبستها وتكون فعلا نحو في بعهدك وعلى للاستعلاء اما حسا وهو ما يشاهد نحو

على السطح او حكما وهو ما لا يشاهد نحو علي دين وبمعنى في نحو دخل المدينة على حين غفلة من اهلها

وتكون اسما اذا دخل عليها من لا غير نحو ذهبت من عليه اي من فوقه وقد تكون فعلا نحو ان فرعون علا في الارض

واللام للاختصاص بالملك نحو المال لزيد ولغير الملك نحو الحمد لله وللتعليل نحو ضربته للتأديب

وللقسم في التعجب كقول الشاعر لله يبقى على الايام ذو حيد بمشمخر به الظيان والآس وللتوقيت نحو اقم

الصلوة لدلوك الشمس لخمس خلون وبمعنى عن مع القول نحو قال الذين كفروا للذين آمنوا وبمعنى الى

نحو فسقناه لبلد ميت وتكون زائدة نحو قوله ردف لكم اي ردفكم وتكون فعلا نحو لزيدا ومنها معنى

النفع كما ان في على معنى الضرر نحو دعا له ودعا عليه ويفتح في الاستغاثة والتعجب والتهديد نحو يا لزيد

ويا للماء وللعجب ولا تفتح في كل مضمر الا الياء نحو لي وتكسر في غيرهما وعن للمجاوزة نحو رميت

السهم عن القوس وللبدل نحو لا تجزي نفس عن نفس شيئا وبمعنى بعد نحو لتركبن طبقا عن طبق اي

حالا بعد حال وبمعنى على نحو لاه ابن عمك لا افضلت في حسب عني ولا انت دياني فتخزوني ولا

مخزونه وتكون اسما [illegible] نحو جلست من عن يمينه وحتى للانتهاء ومدخولها اما آخر جزء

نحو اكلت السمكة حتى رأسها او متصل بآخر جزء نحو سرت البارحة حتى الصباح ويشترط في مدخولها

قوة نحو مات الناس حتى الانبياء او ضعفا نحو قدم الحاج حتى المشاة وتكون للابتداء وتقع بعدها

مبتدأ [illegible] وشذ دخولها على الضمير

نحو فلا والله لا يلقى اناس فتى حتاك يا ابن ابي زيد ورب للتقليل نحو رب رجل كريم لقيته

ونصب نحو اصاب عنده ويكون للتكثير نحو رب رجل فقير اغنيته ولها صدر الكلام وتختص بنكرة موصوفة

وفعلها ماض محذوف غالبا نحو رب عاص كسر نهوه وتدخل على مضمر مبهم مميز بنكرة منصوبة على طبق ما

قصد افرادا وتثنية وجمعا وتذكيرا وتأنيثا والمضمر مفرد مذكر لا غير نحو ربه رجلا وربه رجلين وربه

امرأة وامرأتين وقد تدخلها ما الكافة فتكفها عن العمل غالبا وتدخل على الفعل نحو ربما قام زيد وربما

قام وقد تخفف نحو قوله تعالى ربما يود الذين كفروا لو كانوا مسلمين **والواو** تكون بمعنى رب فتدخل

على النكرة الموصوفة وعملها كعملها نحو وبلدة ليس بها انيس الا اليعافير والا العيس وللقسم نحو

والله ما فعلت كذا وتختص بالظاهر وبحذف فعل القسم معها وبغير طلب فلا يقال والله اخبرني ولا اقسم والله

اخبرني ولا احلف والله **والتاء** للقسم وتختص بلفظ الله وبالتعجب غالبا نحو تالله لاكيدن اصنامكم

القباع قلن لنا يا ليت منكن تالله لا يبقى على الايام ذو حيد ... ثم ... وبلا اخبرني

ولا بد لجواب القسم في غير الشرط من احدى الاربعة اللام وان وما ولا نحو تالله تفتؤ تذكر

يوسف اي لا تفتؤ ويحذف الجواب اذا توسط القسم بين اجزاء ما يدل عليه او تأخر عنها نحو زيد والله

قائم وزيد قائم والله **والكاف** للتشبيه نحو زيد كالاسد وللتعليل نحو قوله تعالى واذكروه كما هداكم

وتكفها ما الكافة نحو اخ ماجد لم يجزني يوم مشهد كما سيف عمرو لم تخنه مضاربه والمصدرية نحو

نحو فلما اصبح الشرب وانثى وهو عريان فلا يبقى سوى العدوان دناهم كما دانوا والزائدة نحو زيد اخي كما

ان عمرا اخوك وقد تكون اسما نحو ولم تر ... شيئا وتدخل الضمير على قلة نحو ما انت الا كانا

مذ ومنذ لابتداء الغاية في الماضي نحو ما رأيته مذ ومنذ يوم الجمعة وللظرفية في الحاضر نحو ما رأيته مذ

يومنا ومنذ شهرنا وتختص بالظاهر وقد يكونان اسمين بمعنى اول المدة فيليهما المفرد نحو ما رأيته مذ يوم

الخميس والجملة فعلها ماض نحو ما رأيته مذ يومان او ايام وهما مبتدآن وما بعدهما الخبر **وحاشا**

وعدا وخلا للاستثناء اي اخراج الشيء عن حكم ما قبلها نحو جاء القوم حاشا وعدا

وخلا زيد وتكون افعالا فتنصب ما بعدها على المفعولية والفاعل مستتر فيها وجوبا والجملة منصوبة

المحل على الحالية نحو جاءني القوم حاشا زيدا اي جانبوا ... من زيد وتدخل على

الاخيرين ما المصدرية فالجملة في تأويل المصدر منصوب على الظرفية بتقدير الوقت نحو جاء القوم

ما عدا زيدا او ما خلا عمرا اي وقت عدوهم عن زيد ووقت خلوهم عن عمرو ومن جر الاسم بهما جعلها

زائدة ولا تتعلق حروف الجر من متعلق الا الحروف الزائدة نحو كفى بالله شهيدا وكذا رب والكاف وحاشا

وعدا وخلا **الثاني** حروف مشبهة بالافعال وهي ستة احرف انّ وانّ وكانّ ولكنّ وليت و

لعلّ تدخل على المبتدا والخبر فتنصب الاول اسما وترفع الثاني خبرا ولما سوى انّ المفتوحة صدر الكلام

ولها التوسط **فالاوليان** لتاكيد مضمون الجملة لكن المكسورة لا تغيرها والمفتوحة مع جملتها في حكم

المفرد نحو انّ زيدا قائم وبلغني انّ زيدا راكب وقد تخففان فانّ المكسورة قد تعمل نحو وان كلا لما

ليوفينهم ربك اعمالهم وقد تلغى فتلزمها اللام نحو ان زيد لقائم فرقا بينها وبين ان النافية والمفتوحة

تعمل وجوبا في ضمير الشان مقدرا نحو آخر دعواهم ان الحمد لله رب العالمين ويلزمها مع الفعل المتصرف السين او

سوف او قد او حرف النفي لئلا يلتبس بالمصدرية ولتكون كالعوض نحو علمت ان سيقوم او سوف يقوم

او قد قام او لا يقوم واما مع غير المتصرف فلا نحو بلغني ان ليس زيد قائما وان ليس للانسان الا ما سعى وقد

تكونان فعلين انّ زيد وانّ يا زيد وتكون المكسورة اسما نحو سمعت انّ زيد ويكون حرف ايجاب نحو انّ

هذان لساحران **وكانّ** للتشبيه نحو كانّ زيدا الاسد وقد تخفف فتلغى عن العمل نحو ونحر مشرق

اللون كان ثدياه حقان **ولكنّ** للاستدراك ويقع بين الكلامين المتغايرين نحو جاءني زيد لكنّ

عمرا لم يجئ وتخفف فتلغى عن العمل ويجوز معها دخول الواو العاطفة والاعتراض على خلاف فيهما نحو وما

كفر سليمان ولكن الشياطين كفروا **وليت** للتمني ويعم للممكن والمحال نحو ليت زيدا فاضل ونحو فليت

الشباب يعود يوما فاخبره بما فعل المشيب **ولعل** للترجي ويختص بالممكن نحو لعل زيدا فاضل وفيها

لغات كثيرة منها عل قوله تعالى لعل الساعة ... ومنه قول الشاعر لا تهين الفقير علك ان

تركع يوما والدهر قد رفعه ويلحق الكل ما فتكفها عن العمل على الاصح نحو انما قام زيد وانما زيد قائم

تنبيه وجه مشابهة تلك الحروف بالافعال انها مثلها لفظا ومعنى اما لفظا فلكونها على ثلاثة او

اربعة او خماسية مبنية على الفتح وموازنتها لها مدغمة واما معنى فلكونها بمعنى حققت وشبهت

واستدركت وتمنيت وترجيت **النوع الثالث** ما ولا المشبهتان بليس في النفي والدخول على

المبتدا والخبر ترفع الاسم وتنصب الخبر مثله وما اشبه بليس من لا لكونها لنفي الحال بخلاف لا ومن ثم

يعمل ما مطلقا ولا يختص بالنكرات نحو ما زيد قائما وما احد خيرا منك ولا رجل افضل منك وقد تزاد

التاء مع لا في الاحيان للتانيث او لمبالغة فيجب حذف احد معموليها والاكثر الاسم قال الله تعالى ولات

حين مناص وكقول الشاعر ندم البغاة ولات ساعة مندم والبغي مرتع مبتغيه وخيم أي ولات الساعة
ساعة مندم وإن تعمل قليلا كقول الشاعر إن هو مستوليا على أحد إلا على أضعف المجانين وإنما
ينتقض النفي بإلا أو يتقدم الخبر أو يزاد إن بطل العمل نحو ما زيد إلا قائم وما قائم زيد وما إن زيد قائم
وقد يكون لا لاستغراق النفي للجنس فيعكس العمل إن تليها نكرة مضافا أو مشبهة بها نحو لا غلام تاجر
أفضل منك ولا عشرين درهما لك ومع الإفراد البناء على ما ينصب به نحو لا مسلم ولا مسلمين ولا مسلمات
فيها وفي التعريف أو الفصل بينه وبين لا وجب الرفع والتكرير نحو لا زيد في الدار ولا عمرو ولا في الدار
رجل ولا امرأة وكثيرا ما يحذف خبرها المعلوم ويبقى الاسم نحو لا عليك أي لا بأس عليك ومنه لا إله
إلا الله **النوع الرابع** حروف تنصب الاسم وحده وهي سبعة أحرف يا وأيا وهيا وأي والهمزة المفتوحة ووا
ولا فالخمسة الأول حروف النداء ومدخولها المنادى وهو ينصب بها إن كان نكرة كقول الأعمى يا رجلا
خذ بيدي ومضافا نحو يا عبد الله أو مضارعا له نحو يا طالعا جبلا إذ الأول عامل في الثاني والثاني
تمام الأول ويبنى على ما يرفع به إن كان مفردا معرفة نحو يا زيد ويا زيدان ويا زيدون ويفتح بالألف
الاستغاثة نحو يا زيداه ويخفض بلامها ولامي التعجب والتهديد نحو يا لله للمظلوم ويا للماء ويا لعمرو لأقتلنك
وأما مع وقد استعمالها في الهمزة للقريب وأيا وهيا للبعيد وأي للمتوسط ويا عام ويتعين في اسم الله تعالى وإلا
في ندبة نحو يا بيتا وقد يحذف حرف النداء نحو اللهم فإن أصله يا الله فحذفت يا وعوض عنها الميم
فائدة لا يدخل حرف النداء على الألف واللام إلا في يا الله فلا يقال يا الرجل بل يتوسط إما
أي نحو يا أيها الرجل فأي منادى مفرد معرفة والرجل صفته مرفوع حملا على لفظه أو باسم الإشارة
نحو يا هذا الرجل فهذا كالأول أو بهما جميعا نحو يا أيهذا الرجل فهذا مرفوع محلا صفة لأي والرجل
مرفوع على أنه صفة لهذا أو بدل عنه أو عطف بيان له **تنبيه** قد يضاف المنادى إلى الياء نحو يا غلامي
فيجوز قلبها ألفا نحو يا غلاما أو تاء مع الألف نحو يا أبتا أو بدونه نحو يا أبت فتحا وكسرا ويجوز إلحاقها
هاء السكت وقفا نحو يا غلاماه ويا أبتاه **تنبيه** قد اختلف في نصب المنادى هل هو بتلك الحروف
وهو الأصح وقيل بفعل محذوف تقديره أدعو أو أطلب وأما الواو بمعنى مع نحو استوى الماء والخشبة
وكقولك ... فينصب ما بعدها مفعولا معه وإلا في الاستثناء وينصب بها المستثنى بعد ما اعتبر
به في الحكم المستثنى منه بشرط نصبه أن يكون المستثنى في كلام تام أي ما ذكر فيه المستثنى منه موجب

نحو جاءني القوم إلا زيدًا أو مقدمًا على المستثنى منه نحو ما جاءني إلا زيدًا أحدٌ أو منقطعًا أي غير
داخل في المستثنى منه قصدًا نحو ما جاءني أحدٌ إلا حمارًا ويجوز النصب ويختار البدل إذا كان الكلام
غير موجب نحو ما فعلوه إلا قليلٌ أو يعرب بحسب العوامل إذا كان مفرغًا أي لم يذكر معه المستثنى
منه نحو ما ضربني إلا زيدٌ وليس إلا قائمًا وما مررت إلا بزيدٍ **تنبيه** قيل انتصاب المستثنى بغير
إلا بالفعل المقدر أي استثني وقيل بالمذكور لكن بتوسط إلا **ثم** قد يستثنى بغيرٍ وسوى وسواء
والمستثنى بها مجرور بالإضافة وغير معرب كالمستثنى بإلا على التفصيل وسوى وسواء ينصب على
الظرفية وبحاشا وعدا وخلا أو ما عدا وما خلا على ما مضى وبليس ولا يكون نحو سيجيء أهل البيت
ليس زيدًا ولا يكون زيدًا والمستثنى بهما منصوب على الخبرية والاسم مستتر فيهما وجوبًا والجملة منصوب المحل على
الحالية وبلا سيما نحو أكرم القوم لا سيما زيدٌ وسيما اسم بمعنى مثل وفيما بعدها ثلاثة أوجه الرفع على
الخبرية لمبتدأ محذوف وما فيها موصولة أو موصوفة أي لا مثل الذي هو زيد موجود والجر على الإضافة
وما زائدة أي لا مثل زيدٍ موجود والجملة حال في الحالين والنصب على الاستثناء فيكون لا سيما
منقولة من أحد الأولين مبقاة على ما كانت عليه لفظًا وخصوصًا إعرابًا ومعنى

النوع الخامس

حروف تنصب الفعل المضارع وهي أربعة أحرف أن ولن وكي وإذن فأن نحو أن تصوموا خير لكم ويجيء
على وجوه أخر غيرها كالمخففة عن المثقلة نحو علم أن سيكون منكم مرضى والزائدة نحو فلما أن جاء
البشير والمفسرة ما هو بمعنى القول لا صريحه نحو وناديناه أن يا إبراهيم والتي بعد العلم هي المخففة
لا الناصبة وفيما بعد الظن وجهان نحو ظننت أن لا يقوم **ولن** لنفي الأبد في الاستقبال ونصب
نحو فلن أبرح الأرض حتى يأذن لي أبي **وكي** تفيد نوعًا من التعليل وتنصب إذا كان ما قبلها
سببًا لما بعدها نحو أسلمت كي أدخل الجنة **وإذن** جواب وجزاء وتنصب مستقبلًا إذا لم يعتمد على
[illegible] إذن [illegible] ما مع الحال أو الاعتماد فلا كقول القائل لمن [illegible]
[illegible] ويجوز مع العطف وجهان نحو نأتيك فإذن أكرمك
[illegible] يجزم الفعل المضارع وهي خمسة أحرف لم ولما ولام الأمر ولا النهي
[illegible] المضارع ماضيًا ونفيه نحو لم يضرب ولما يضرب ويختص
[illegible] نحو [illegible] ويجوز نفصح منفيه نحو لم يضرب ثم ضرب ولما

بجواز حذف فعلها كثيرا فلما المدينة فلما الصلاة ادخلها ويقع شرطها منفيا نحو لما يذوقوا عذاب

التغيير وهي مع المضارع جازمة ومع الماضي ظرف نحو لما قمت قمت ولما ثم قمت ومع غيرهما بمعنى

الا نحو ان كل لما جميع لدينا محضرون ولام الامر لطلب الفعل نحو ليضرب زيد وتدخل على الغائب

والمتكلم دون المخاطب الا ان يكون مجهولا ولا النهي لطلب الترك وتدخل على الصيغ مطلقا نحو

لا يضرب ولا تضرب ولا اضرب ولا نضرب وان يدخل على فعلين يسمى الاول شرطا والثاني جزاء

فيجزم ما كان مضارعا وفيما قبله ماض وجهان نحو ان تقم اقم وان قمت اقم او اقوم فوائد الاولى

فيما عطف على الجزاء المجزوم الجزم بالعطف والنصب باضمار ان والرفع على الاستئناف نحو ان تأتني

آتك فأحدثك وفيما عطف على الشرط المجزوم الاولان الثانية يجوز حذف شرطها مع لا نحو قم والا

الا ف الثالثة كثيرا ما يعطف جملتها على ما يحذف كالشرطية نحو تصدق ولو كان درهما

اي ان كان زيد وان كان درهما كريم الضيف ولو كان الرابعة الجزاء ان امتنع جعله شرطا

يجب فيه الفاء كالجملة الاسمية والطلبية والفعل الجامد كعسى والمقرون بقد او السين او سوف او

لن وما ولا وان لم يمتنع فان كان ماضيا لفظا ومعنى بغير قد فيمتنع والا فوجهان نحو ان ضربتني

ضربتك واضربك **النوع السابع** افعال تسمى الافعال الناقصة تدخل على المبتدأ والخبر فترفع

الاول اسما لها وتنصب الثاني خبرا لها وهي كثيرة منها كان وصار واصبح وامسى واضحى وظل وبات

وما انفك وما زال وما فتئ وما برح وما دام وليس فكان لثبوت الخبر للاسم نحو كان زيد قائما و

بمعنى صار نحو بتيهاء قفر والمطي كانها قطا الحزن قد كانت فراخا بيوضها ويكون فيها ضمير

الشأن نحو اذا مت كان الناس صنفان شامت واخر مثن بالذي كنت اصنع وتامة بمعنى ثبت

ووقع نحو كن فيكون وزائدة نحو كيف نكلم من كان في المهد صبيا وقد تحذف

مع وحدها نحو اما انت منطلقا انطلقت اي لان كنت منطلقا او مع احد معموليها نحو ان خيرا

فخير ... مرفوعين ... ومعمولها نحو افعل هذا اما لا اي ان كنت لا تفعل غيره

... وقد يحذف النون من مضارعها المجزوم اذا لم يتصل بضمير نحو ولم

يكن ... وصار للانتقال نحو صار زيد غنيا وتكون تامة نحو صار زيد الى عمرو

اي انتقل ... واصبح وامسى واضحى لاقتران مضمون الجملة باوقاتها الصباح والمساء والضحى

[illegible]

نحو أصبح وأمسى وأضحى زيد أميرا أي اقترن إمارته بتلك الأوقات وتكون بمعنى صار نحو أصبح أو أمسى أو أضحى زيد غنيا وتامة بمعنى الدخول في تلك الأوقات نحو أصبح وأمسى وأضحى زيد أي دخل فيها وظل وبات لاقتران مضمون الجملة بوقتيهما نحو ظل أو بات زيد قائما أي قام في جميع نهاره أو ليله وبمعنى صار نحو ظل أو بات زيد غنيا أي صار غنيا وتامة بمعنى أقام نحو ظللت أو بت بمكان كذا أي مكثت فيه نهارا أو ليلا وما زال وما برح وما فتئ وما انفك لاستمرار ثبوت الخبر للاسم نحو ما زال زيد كريما أي استمر كرمه وكذا أخواته ويلزمها النفي لفظا أو تقديرا نحو تالله تفتؤ تذكر يوسف وما دام للتوقيت فما فيها مصدرية وما زال قبله كلام نحو اجلس ما دام زيد جالسا وليس لنفي مضمون الجملة حالا نحو ليس زيد مجيدا ويجوز تقديم خبرها كلها على أسمائها نحو كان قائما زيد وأما عليها فيمتنع في ما دام واختلف في ليس وفيما يلزمه النفي ويجوز في البواقي **تنبيه** غير الماضي منها يعمل عمله وليس في ليس تصرف **فائدة** لا تسمى تلك الأفعال ناقصة لأنها لا تتم بالمرفوع كسائر الأفعال

النوع الثامن

أفعال تسمى أفعال المقاربة وهي كالأفعال الناقصة في الاسم المرفوع وخبرها المضارع إلا ما شذ وهي عسى وحرى واخلولق وكاد وكرب وأوشك وأنشأ وطفق وجعل وأخذ وعلق وهي لدنو الخبر للاسم رجاء وحصولا أو أخذا فيه **والأول** عسى وحرى واخلولق وخبرها مع أن نحو عسى زيد أن يقوم ويجوز حذف أن في خبرها إذا تقدم الفعل نحو عسى أن يقوم زيد فيحتمل التمام والنقص ونحو حرى زيد أن يقوم واخلولق أيضا أن يمطر **الثاني** كاد وكرب وأوشك نحو أوشك زيد أن يقوم وكثر أن في أوشك وقلت في أخويه **الثالث** البواقي نحو وطفقا يخصفان عليهما من ورق الجنة وأنشأ أو جعل أو أخذ أو علق السائق يحدو أي شرع فيه وليس [illegible] أن لأنها للحال وأن للاستقبال ولم يستعمل غير الماضي من تلك الأفعال إلا يكاد ويوشك [illegible] وموشك اسم فاعل

النوع التاسع

أفعال تسمى أفعال المدح والذم ويكون بعدها اسمان مرفوعان أحدهما الفاعل والآخر المخصوص بالمدح أو الذم وهي أربعة نعم وحبذا للمدح وبئس وساء للذم وفاعلها إما معرف باللام نحو نعم الرجل زيد أو مضاف إليه نحو نعم غلام الرجل زيد أو مضمر مميز بنكرة منصوبة نحو نعم رجلا زيد أو بما نحو فنعما هي والمخصوص إما مبتدأ وما قبله الخبر أو خبر مبتدأ محذوف [illegible] الضمير [illegible] على الثاني دون الأول وساء وبئس مثلها وقد يحذف المخصوص

نحو عسى زيد
يخرج [illegible] عسى
[illegible]

نحو نعم العبد اي ايوب عليه السلام وحبذا نحو حبذا الرجل زيد فحب فعل ماض وذا فاعله والرجل
صفة للفاعل وقد يحذف الصفة ويليه تمييز او حال قبل المخصوص او بعده مطابقا له في الافراد و
التذكير وغيرهما نحو حبذا رجلا زيد او زيد رجلا او راكبا زيد وحبذا زيد رجلا او راكبا وحبذا رجلين الزيدان او الزيدان رجلين
او راكبين وحبذا الزيدان رجلين وراكبين وهكذا في البواقي **النوع العاشر** افعال تسمى
افعال القلوب وافعال الشك واليقين تدخل على المبتدا والخبر وتنصبهما على المفعولية وهي
علمت ورايت ووجدت لليقين وحسبت وخلت وظننت للشك وزعمت لهذا تارة ولذلك
اخرى نحو علمت زيدا فاضلا وحسبت بكرا كريما وزعمت بشرا اخاك وهكذا سائر مضارعها
ولا يجوز الاقتصار على احد مفعوليها ويجوز حذفهما معا نحو من يسمع يخل اي يخل مسموعه
صادقا **تنبيه** ونحوها افعال اخر كاعطى وكسى وسمى نحو اعطيت زيدا درهما وكسوته
جبة وسميته خليلا وافعال التصيير كصير وجعل ورد وترك وتخذ وما يتصرف منها نحو و
اتخذ الله ابراهيم خليلا وكذا نحو البواقي **النوع الحادي عشر** اسماء تسمى اسماء
الافعال وهي انواع منها ما يرفع على الفاعلية فقط ومنها ما ينصب على المفعولية ايضا ومنها
ما يستعمل على الوجهين **اما الاول** فعلى ضربين احدهما ما يعمل في مضمر ومنه امين بمعنى
استجب وهيت بمعنى اسرع وفي التنزيل هيت لك وقط بمعنى انته مثل اعطيته درهما فقط وفاعلها في
الشرط محذوف اي اذا اعطيته درهما فقط واف بمعنى اتضجر نحو ولا تقل لهما اف وويّ و
وي واها بمعنى اتعجب نحو ويكانه لا يفلح الكافرون وواها لك ثم ها ثانيهما ما يعمل في المظهر
ومنه هيهات بمعنى بعد وشتان نحو شتان زيد وعمرو اي افترقا وتقول شتان ما بين زيد
وعمرو وشتان زيد وعمرو وسرعان نحو سرعان زيد اي سرع وفي المثل سرعان ذا اهالة و
اما الثاني فمنه رويد نحو رويد زيدا اي امهله ورويدك زيدا اي امهله ورويد مصدر
وفي قولهم رويد زيد ورويدك زيدا ... سار زيد سيرا رويدا ونعت لمصدر تقديره كما في سار رويدا سيرا
رويدا وعليك نحو عليك زيدا اي الزمه وفي حديث عليكم بصلوة الليل وبله نحو بله
زيدا اي دعه ... مصدر مضاف ودونك نحو دونك زيدا اي خذه وامامك نحو
امامك زيدا اي تقدمه وحيهل نحو حيهل الثريد اي ايته وها نحو ها زيدا اي خذه وفي التنزيل

هاؤم اقرؤا كتابيه واما الثالث فنحو هلم قال الله تعالى هلم جرا وهلم شهداءكم وكذا هاؤم
ومنها ضاد كثر التي بمعنى ابرز ودونك الامر لما تركه وهذه الاسماء اما لازم التعريف كرويد وبله وآمين
او التنكير نحو اهاً وواهاً وجائز الامرين كصه وصهٍ ومه ومهٍ واف وافٍ فما نون نكرة وما جرى
معرفة **النوع الثاني عشر** اسماء تجزم الفعل المضارع على معنى ان الشرط وتسمى كلم المجازاة
وهي متى واذما وحيثما واينما وانى ومهما وما ومن واي وكيفما واذا ولا جزم بها في اذ وحيث الا مع
ما فمتى واذما للزمان نحو متى تقم اقم واينما وحيثما للمكان نحو اينما تكن اكن وحيثما تخرج اخرج
وانى كاينما ومتى نحو انى تقعد اقعد وانى تصم اصم ومهما كمتى نحو مهما تسافر اسافر وقيل هي بسيطة
وقيل مركبة اما من ما الشرطية وما الزائدة فقلبت الالف الاولى هاء تحرزا عن التكرار او من مه وما
الشرطية كانه قيل لك انت لا تفعل ما افعل فقلت مه ما تفعل افعل ومن لذوي العقول نحو من
يكرمني اكرمه وما لغيرهم نحو ما تصنع اصنع ومنه وما تفعلوا من خير يعلمه الله واي عام نحو ايا
تضرب اضرب وايا ما تصنع اصنع ولهذه الكلمات معان اخر لا تجزم بها فمتى للاستفهام نحو متى
تقوم وبمعنى في لغة هذيل واين كذلك نحو اين تكون واين زيد وانى للاستفهام في المكان
والحال نحو انى زيد بمعنى اين هو وكيف هو وبمعنى متى الاستفهامية نحو انى القتال ومن للاستفهام
نحو من انت ومهما للاستفهام الزمان نحو مهما لي الليلة مهما ليه اودى بنعلي وسرباليه وبمعنى
... مهما ابدا من الهيئة المشروطة بعقد وما للاستفهام نحو ما هذا وموصوفة نحو مررت بما معجب
لك وصفة نحو اضربه ضربا ما وموصولة نحو فيه ما فيه وتامة نحو ما احسن زيدا واي مثل ما الا
في التاء ومن مثل ايضا الا في الصفة ومن وما قد يتعاطيان المعنى فتكون ما لذوي العقول نحو
والسماء وما بناها ومن لغير ذوي العقول نحو ومنهم من يمشي على اربع واما الجزم بكيفما واذا فشاذ
ولا يثبتها الا وكذا كيف للاستفهام وتقع حالا او خبرا او مصدرا نحو كيف ضربت زيدا اراكبا ام راجلا
وكيف انت وكيف فعل ربك ... اذ للماضي نحو واذ نادى ... او تجارة او لهوا انفضوا اليها واذا
... عملها الجزاء ويكون ... بعده ... نحو والليل اذا يغشى وهي مما يضاف الى الجملة ويكون للمفاجأة
... بعدها المبتدأ والخبر نحو خرجت فاذا السبع الباب ... قيل زمان وقيل مكان وناصبها معنى
... نحو ... فاذا السبع ... **النوع**

[illegible] ... فقال الاخفش انها حرف وقال المبرد ظرف مكان ... [illegible]

الثالث عشر أسماء تنصب اسمًا منكرًا على التمييز وهي أربعة كم وكأين وكذا بمعنى
العدد وبعض العدد فكم تكون استفهامية وخبرية والاستفهامية تنصب بلا فصل ومعه نحو كم
رجلًا في الدار وكم في الدار رجلًا ومع حرف الجر تنصب وتجر نحو بكم درهمًا أو درهمٍ اشتريت وأما
الخبرية فهي للتكثير فمع الفصل بالجملة تنصب نحو كم نالني منهم فضلًا وبالظرف وشبهه على
المختار نحو كم عندك أو في الدار غلامًا وبدونه تجر رجالًا على [illegible] حمل النقيض على النقيض والنظير على
النظير نحو كم رجل كريم لقيته [illegible] تمييز الاستفهامية بمفرد والخبرية بمفرد ومجموع
وقد يجر بمن فيهما نحو كم من رجل ضربته وكم من قرية أهلكناها وقد يحذف نحو كم مالك وكم
ضربت وكأين ككم الخبرية في التكثير ودخول من على مميزها [illegible] وينصب في الغالب نحو كأين رجلًا
عندي وكأين من قرية أهلكناها وفيها خمس لغات كأين كائن بالكاف وكأي كرأي وكاء كجاء
وكئ كشئ وكأيد وكذا للكناية عن العدد وتنصب مميزها نحو عندي كذا درهمًا وقد يجر الاسم بالإضافة
نحو عندي كذا درهمٍ وقد يرفع ما بعده على البدل نحو عندي كذا درهمٌ وقد تكون كناية عن غير العدد
نحو جئت يوم كذا فهو مفرد الاسم وما بعض [illegible] من حد عشر إلى تسعة وتسعين نحو ثلاث
عشر كوكبًا والتسع والتسعون تجر [illegible] الاثنين والنيف على [illegible] ونقول رجل
ورجلان [illegible] بالعدد [illegible] ثم ما بعدها جاء فيه الاثنين نحو
[illegible] إلى ما يفرد فهو مميز وفيما بعد عشر [illegible]
[illegible] وتعيين المميز وما جاز من [illegible] وأما كيفية
الاحد والاثنين فعلى ما [illegible] لضبط [illegible] ذكرت [illegible]
[illegible] في الاثنين قبلها وكذا بعده ما هو [illegible] في التركيب
[illegible] العشر فيه [illegible] وإذا
سمعت [illegible] فاستمع الباب الرابع عشر [illegible] على ما ذكر وهو
معمول [illegible] يرفع اسم من قام به على الفاعلية وينصب اسم
من وقع عليه على المفعولية نحو ضرب زيد [illegible] الأول دون الثاني إذ هو ما
[illegible] نحو [illegible] والفاعل إما ظاهر وقد ظهر أو مضمر بارز أو مستتر والإسناد يجب في

نحو أنتَ تضربُ وأنا أضربُ ونحن نضربُ وأنتَ اضربْ وما أحسنَ زيدًا وفي عدا وخلا و
ليس ولا يكون وأسماء الأفعال إما كان لغير الماضي ويجوز فيما عداها نحو هو ضرب ويضرب و
هي ضربتْ وتضربُ والمفعول أيضًا يكون ظاهرًا نحو ضربتُ زيدًا أو مضمرًا بارزًا لا غير نحو ضربتُه
والفعل قد يتعدى إلى واحد وهو كثير وإلى اثنين ثانيهما غير الأول وعينه وقد مرّ وإلى الثلاثة
وهي أعلم وأرى ونبّأ وأنبأ وخبّر وأخبر وحدّث نحو أعلمتُ زيدًا عمرًا فاضلًا وأريكهم كثيرًا وقد
يحذف الأول ويذكر الأخيران معًا أو بالعكس كمفعولي باب أعطيتُ فالأخيران مثلا ذا ثان كمفعولي
باب علمتُ وله مفعولات أُخر غيرها منصوبات منها ما هو بمعناه ويسمى مصدرًا ومفعولًا مطلقًا نحو ضربتُ
ضربًا وقعدتُ جلوسًا وقمتُ مثلَ قيامك ومنها ما هو واقع فيه من زمان أو مكان ويسمى ظرفًا
ومفعولًا فيه نحو صمتُ يومَ الجمعة وصليتُ أمامك ومنها ما فُعِل فعلٌ لأجله ويسمى مفعولًا
له نحو ضربته تأديبًا وقعدتُ عن الحرب جُبنًا ومنها ما هو فاعل له معنى ويرفع الإبهام عن
ذات مقدّرة نحو واشتعل الرأس شيبًا وطاب زيدٌ نفسًا أو أبًا أو أبوّةً ودارًا أو علمًا وأما رفع
الإبهام عن ذات مذكورة فهو معمول القسم الآخر من القياسيات سيجيء إن شاء الله وكلاهما يسمى
تمييزًا وهو لا يكون إلا نكرة ومنها ما يبيّن هيئة الفاعل عند صدوره عنه والمفعول عند وقوعه
عليه ويسمى حالًا نحو جئتُ راكبًا وزيدًا راكبةً ورأيتهما راكبَين وقد يحذف عاملها وجوبًا
نحو زيدٌ أبوك عطوفًا أي أحقّه عطوفًا وبعتُه بدرهمٍ فصاعدًا أي فذهب صاعدًا وتلزمها
النكارة ومنها المنصوب بنزع الخافض نحو جئتُ بني وتختص رملا أي جاء إلي وصاد ابنا الحاج
في الرمل وأما المفعول معه والمستثنى فليسا من معمولاته بل عاملهما سماعي كما قدمناه وأما
المجهول فيبنى من المعلوم بتغيير صيغته بحذف الفاعل ويقام مفعوله مقامه ويرتفع به ويسمى
مفعول ما لم يسمّ فاعله ولا يصلح لذلك الثاني من علمتُ ولا الثالث من باب أعلمتُ ولا المفعول
له والمفعول معه والحال والتمييز وغيرها فإن وجد المفعول به تعين [illegible]
ذا زيد تنبيه وقد يحذف فعل ما جوازًا كقولك زيدًا لمن قال من قام وأما وجوبًا كما في
التحذير نحو إياك والأسد أي بعّد نفسك عن الأسد والأسد من نفسك وإياك من الأسد

وإياك أن تحذف بتقدير اتق نفسك من أن تحذف الأرنب والطريق الطريق أي اتق

وبابه ما أضمر عامله وهو مفعول حذف فعله مع التفسير نحو زيداً ضربته أي ضربت زيداً

حذف فعله وفسر بضربته وباب الاختصاص نحو نحن العرب أسخى الناس للضيف أي نخص العرب

وباب المدح والذم والترحم نحو الحمد لله أهل الحمد ومررت بزيد الفاسق والمسكين أي أعني أهل

الحمد وأذم الفاسق وأرحم المسكين وباب التحذير نحو الغزال الغزال أي [illegible] **الثاني المصدر** وهو

[illegible] مصدر [illegible] ومعناه معلوماً أو مجهولاً فالمعلوم نحو يعجبني قيام زيد وأعجبني ضرب

زيد عمراً يوم الجمعة أمام الأمير ضرباً شديداً تأديباً له [illegible] فارساً والمجهول نحو وهم من بعد

غلبهم سيغلبون أي من بعد أن غلبوا وعمله باللام ضعيف وقد يضاف إلى الفاعل والمفعول

[illegible] نحو يعجبني ضرب زيد عمراً أو بالعكس نحو أعجبني ضرب عمرو زيد وقد يحذف أحدهما

والآخر [illegible] مجروراً بالإضافة ولا يتقدم معموله عليه ولا يضمر فيه ويتبعه في أحكام

[illegible] اللفظ والمحل نحو عجبت من ضرب زيد الظريف والظريف ومن كل الخبز واللحم واللحم في

الرفع والنصب [illegible] **هداية** [illegible] إن كان [illegible] للمجرد [illegible] كالحمد [illegible]

[illegible] وهو لغيره نحو غسلاً [illegible] ضربة [illegible]

كضربة [illegible] **الثالث** اسم الفاعل وهو يعمل عمل فعله المعلوم بشرط الحال والاستقبال

والاعتماد على المخبر عنه [illegible] موصوفه أو موصول [illegible] همزة أو حرف النفي والنداء نحو

[illegible] زيد [illegible] ضارب [illegible]

[illegible] أبوه بكراً وزيد ضارب غلامه عمراً يوم الجمعة وإن كان بالألف واللام فيعمل مطلقاً والتثنية

والجمع كالمفرد [illegible] صيغ المبالغة في جميع ما ذكر نحو [illegible] ضراب غلامه [illegible]

[illegible] ضارب [illegible] **الرابع** اسم المفعول وهو يعمل عمل

[illegible] نحو [illegible] يوم الجمعة أمام الأمير ضرباً شديداً في داره

[illegible] نصب تشبيهاً بالمفعول

[illegible] **الخامس** الصفة المشبهة [illegible]

[illegible] معنى ثابت [illegible] نحو زيد حسن وجهه

[illegible]

زيد طيب ابوه ومن العوامل القياسية اسم التفضيل نحو ما رايت رجلا احسن في عينه الكحل
منه في عين زيد وهذا بسر اطيب منه رطبا السادس المضاف وهو كل اسم نسب شيء
جره بتقدير اللام او من او في ويسمى المجرور مضافا اليه نحو هذا غلام زيد وخاتم فضة وضرب اليوم
وقد يقع الفصل نحو يد في شعر لا حو بهذا الغلام والله زيد السابع الاسم التام كل اسم مبهم قد تم
باحد الاشياء الاربعة التنوين ونون التثنية وشبه الجمع والاضافة وهي تنصب اسما منكرا ويسمى
المنصوب تمييزا نحو عندي رطل زيتا ومنوان سمنا وعشرون درهما وملؤه عسلا وقد علم الثالث
لتمام عبته فصل العامل اما لفظي وقد بان واما معنوي فهو معنيان معنى يرفع خبر المبتدا
والخبر نحو تجرده عن النواصب والجوازم نحو يضرب يضرب زيد ومعنى يرفع المبتدا والخبر وهو
تجرده عن العوامل اللفظية للاسناد نحو زيد قائم فزيد مبتدا وعامله تجرده عن العوامل
اللفظية للاسناد القيام اليه وقائم خبره وعامله التجرد عنها للاسناد
الى زيد نحو ما قائم الزيدان وا قائم الزيدان فقائم في
المثالين مبتدا وعامله التجرد للاسناد
لنـ ... ر ... بالعوامل
اللفظية هنا
ما
لا يكون ذاته
فذخر نحو هذا بحسبك
وبحسبك هذا والحمد لله وهذا
خلاصة ما اوردناه وهو جزء مما يذخر ويقتبس
لبوة يقع فيه مثال ولا يبوق الشك
هذا فليعمل العاملون
تمت

م

كتاب شرح العوامل المائة في النحو

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على سيدنا محمد وآله اجمعين **اما بعد** فان العوامل في النحو على ما الفه الشيخ الفاضل عبد القاهر بن عبد الرحمن الجرجاني مأة عامل وهي تنقسم الى قسمين لفظية ومعنوية فاللفظية منها تنقسم الى قسمين سماعية وقياسية فالسماعية منها احد وتسعون عاملا والقياسية منها سبعة عوامل والمعنوية منها عددان فالجملة مأة عامل والسماعية منها تتنوع على ثلثة عشر نوعا **النوع الاول** حروف تجر الاسم فقط وهي سبعة عشر حرفا **الاول الباء** ولها معان الاول للالصاق اما حقيقة نحو به داء واما مجازا نحو مررت بزيد اي التصق مروري بموضع يقرب منه زيد الثاني للاستعانة نحو كتبت بالقلم اي باستعانة القلم الثالث للمصاحبة نحو خرج زيد بعشيرته اي مع عشيرته وقد يجيء بمعنى من نحو عينا يشرب بها عباد الله اي منها وبمعنى عن نحو فاسأل به خبيرا اي عنه الرابع للمقابلة نحو بعت هذا بهذا اي بعت هذا الشيء بمقابلة هذا الشيء الخامس للتعدية نحو ذهبت بزيد السادس للسببية نحو ضربته بسوء ادبه السابع للظرفية نحو جلست بالمسجد الثامن للزيادة قياسا في النفي والاستفهام نحو ما زيد بقائم وهل زيد بقائم وسماعا في المرفوع نحو كفى بالله شهيدا وفي المنصوب نحو ولا تلقوا بايديكم الى التهلكة ومن خواصها انها تستعمل بمعنى التفدية نحو بابي وامي وتدخل على المظهر كما مر وعلى المضمر نحو به **الثاني من** ولها معان احدها لابتداء الغاية في المكان نحو سرت من البصرة الى الكوفة وقد يكون للزمان نحو لله الامر من قبل ومن بعد

ويعرف بصحة وضع بعض في موضعه، الثالث لتبيين الجنس نحو فاجتنبوا الرجس من الأوثان أي

الذي هو الأوثان، وتعرف بصحة وضع الذي هو مكانها، الثالث للتبعيض نحو أخذت

من الدراهم أي بعض الدراهم، الرابع بمعنى في نحو قوله تعالى إذا نودي للصلاة من يوم الجمعة

الخامس زائدة في الكلام المنفي نحو ما جاءني من أحد وتدخل على المظهر كما مر وعلى المضمر نحو منه

عطاء ومنك ومنا. الثاني إلى ولها معنيان أحدهما لانتهاء الغاية في المكان نحو سرت من

البصرة إلى الكوفة وقد تستعمل في الزمان نحو شريعة محمد صلى الله عليه وسلم إلى يوم القيامة

وثانيهما بمعنى مع قليلا نحو ولا تأكلوا أموالهم إلى أموالكم أي مع أموالكم وما أشبه ذلك نحو فاغسلوا

وجوهكم وأيديكم إلى المرافق أي مع المرافق وتدخل على المظهر كما مر وعلى المضمر نحو إليه يرد علم

الساعة. الرابع في ولها معنيان أحدهما الظرفية وهو حلول شيء في غيره إما حقيقة

نحو زيد في الدار أو مجازا نحو النجاة في الصدق كما أن الهلاك في الكذب. الثاني بمعنى على قليلا

نحو ولأصلبنكم في جذوع النخل وقد يجيء بمعنى مع نحو لو خرجوا فيكم أي معكم وتدخل على

المظهر كما مر وعلى المضمر نحو فيكم وفيه. الخامس اللام ولها معان أحدها الاختصاص

وهو على ضربين إما الاختصاص بالملك نحو المال لزيد أو الاختصاص بالصلة نحو الجل للفرس

الثاني للتعليل نحو ضربت زيدا للتأديب. الثالث بمعنى القسم نحو لله لا يؤخر الأجل. والرابع

زائدة للتأكيد نحو ردف لكم أي ردفكم وتدخل على المظهر كما مر وعلى المضمر نحو له معقبات

... بمعنى عن إذا استعمل مع القول نحو قوله تعالى قال الذين كفروا للذين آمنوا

لو كان خيرا ما سبقونا إليه وليس معنى لام الكافرين شيئا للمؤمنين لأنه لو كان كذلك

لقيل ما سبقتمونا إليه بل معناه قال الذين كفروا عن الذين آمنوا. السادس رب

وهي للتقليل ولها صدر الكلام وتختص باسم نكرة موصوفة على الأصح نحو رب رجل كريم لقيته

وقد تدخل على مضمر مبهم مميز بنكرة منصوبة نحو ربه رجلا وقد تستعمل للتكثير نحو رب

... والقرآن ... نحو قول الشاعر وبلدة ليس بها أنيس إلا اليعافير وإلا العيس

السابع على وهي للاستعلاء اما حقيقة نحو زيد على السطح او مجازا نحو عليه دين وقد يجيء بمعنى في نحو ادخلوا على الناس في اثناء وتدخل على المظهر والمضمر كما مر **الثامن عن** وهي للمجاوزة اما حقيقة نحو رميت السهم عن القوس اي تجاوز عن القوس واما مجازا نحو بلغني عن زيد حديث وبعث اي تجاوز عنه حديث وتدخل على المظهر كما ذكر وعلى المضمر نحو رضي الله عنه **التاسع الكاف** وهي بمعنيين احدهما التشبيه في الذات او الصفات نحو زيد كالحجر وزيد كالاسد الثاني الزيادة نحو ليس كمثله شيء ولا تدخل على المضمر الا على سبيل الحكاية كهو **العاشر مذ ومنذ** وهي لابتداء الغاية في الزمان الماضي نحو ما رأيته مذ يوم الجمعة اي اول انقضاء رؤيتي يوم الجمعة وللظرفية في الزمان الحاضر نحو ما رأيته منذ يومنا اي مدة رؤيتي في جميع يومنا **الحادي عشر حتى** وهي بمعنيين احدهما لانتهاء الغاية مثل الى الا ان ما بعد حتى داخل في حكم ما قبلها نحو اكلت السمكة حتى رأسها بخلاف الى نحو ثم اتموا الصيام الى الليل الثاني بمعنى مع وهو كثير نحو قدم الحاج حتى المشاة ولا تدخل الا على المظهر خاصة خلافا للمبرد فانه جوز الدخول على المضمر ايضا مستدلا بقول الشاعر فلا والله لا يلقى اناس فتى حتاك يا ابن ابي زياد **الثاني عشر** باء القسم نحو بالله لافعلن كذا وهي تستعمل مع الفعل نحو اقسم بالله لافعلن كذا وبدونه كما عرفت وتدخل على المظهر كما مر وعلى المضمر نحو بك لافعلن كذا **الثالث عشر** واو القسم نحو والله لافعلن كذا ولا تستعمل الا بدون الفعل كما مر ولا تدخل على المضمر فلا يقال وك لافعلن كذا **الرابع عشر** تاء القسم نحو تالله لافعلن كذا وهي تدخل على لفظة الله فقط فلا يقال ترب الكعبة بخلاف اخويه **الخامس عشر** حاشا للتنزيه نحو حاشا لله وقد تستعمل للاستثناء نحو جاءني القوم حاشا زيد ولو الكتاب بقيتان وهما **خلا وعدا** للاستثناء ومعنى الاستثناء اخراج الشيء مما دخل فيه هو وغيره نحو جاءني القوم عدا زيد واكرمت القوم خلا زيد واعلم ان الحروف الثلاثة الاخيرة قد يعمل عمل النصب على انها افعال واعلم انه قد يحذف هذه الحروف عن الاسم ويبقى انه منصوب بنزع الخافض نحو واختار موسى قومه سبعين رجلا اي من قومه

النوع الثاني حروف تنصب الاسم وترفع الخبر وهي ستة احرف وتسمى الحروف المشبهة بالفعل لكونها على ثلثة احرف فصاعدا كالفعل وفتح اواخرها كالماضي ووجود معنى الفعل فيها وكما ان الفعل يرفع وينصب فكذلك هي ترفع وتنصب وهي انّ وانّ بمعنى حققت وكانّ بمعنى شبهت ولكنّ بمعنى استدركت وليت بمعنى تمنيت ولعل بمعنى ترجيت نحو انّ زيدا قائم وبلغني انّ زيدا ذاهب والفرق بينهما ان انّ المكسورة مع اسمها وخبرها كلام تام بخلاف انّ المفتوحة فانها مع اسمها وخبرها في حكم المفرد ولذا لا بد حتى يكون قبلها فعل او اسم نحو حقّ ان زيدا قائم او ظرف نحو عندي انك قائم وقد تلحقهما ما الكافة فتلغيان عن العمل وتدخلان على الجملتين نحو انما ولكنما [illegible] **واعلم** ان تكسر انّ في احد عشر موضعا الاول [illegible] الثالث بعد الموصول نحو جاءني الذي انّ اباه عالم الثالث [illegible] الخامس بعد العصر نحو والعصر انّ الانسان لفي خسر الخامس ما يكون في خبرها اللام نحو والله يشهد انك لرسول الله [illegible] السابع بعد كلا نحو كلا انّ [illegible] الثامن بعد [illegible] التاسع بعد حتى نحو [illegible] العاشر بعد [illegible] الحادي عشر بعد [illegible]

[illegible] نحو كانّ زيدا [illegible] وقد تخفف [illegible] نحو قوله الشاعر ونحر مشرق اللون كان ثدياه حقان [illegible] ولكنّ للاستدراك وهو ان يتوسط بين الكلامين [illegible] النفي والاثبات معنى سواء كان [illegible] او لم يكن فيستدرك بها النفي بالايجاب نحو ما جاءني زيد لكن عمرا جاء [illegible] لكن بكرا حاضر وليستدرك بها الايجاب بالنفي نحو جاءني زيد لكن عمرا لم يجئ [illegible] لكن عمرا [illegible] وقد تخفف لكن فيلغى عن العمل كاخواتها ويجوز معها الواو [illegible] لكن الشياطين كفروا بتخفيف لكن ورفع الشياطين فرقا بينها وبين لكن الذي هو حرف عطف

اعلم ان هذه الحروف [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

نحو ما جاءني زيد لكن بكرا جالس وليت للتمني ومعناه طلب حصول الشيء سواء كان ممكنا او ممتنعا فالممكن نحو ليت زيدا قاعد والممتنع نحو ليت زيدا طائر وقول الشاعر ليت الشباب يعود لنا يوما فاخبره بما فعل المشيب واجاز الفراء والكسائي ليت زيدا قائما بنصب الجزءين لكن الفراء اجريته مجرى تمنيت والكسائي بتقدير كان اي ليت زيدا كان قائما فقائما في المثال المذكور حال عند الفراء وخبر كان عند الكسائي ولعل للترجي وتستعمل في الممكن فقط نحو لعل الساعة قريب وفيه ترجٍّ للعباد وشذ الجر بها نحو لعل ابي المغوار منك قريب **النوع الثالث** حرفان ترفعان الاسم وتنصبان الخبر وهما ما ولا المشبهتان بليس من حيث المعنى والعمل نحو ما زيد قائما ولا رجل افضل منك والفرق بينهما ان ما لنفي الحال بخلاف لا فانه للنفي مطلقا وقيل لنفي الاستقبال وما يدخل على المعرفة والنكرة بخلاف لا فانه يدخل على النكرة فقط ويختص دخول الباء على خبر ما دون لا نحو ما زيد بقائم **النوع الرابع** حروف تنصب الاسم فقط وهي سبعة احرف الواو بمعنى مع نحو جئت وزيدا وان كنيت بضمير متصل جاز الرفع والنصب نحو جئت انا وزيد وزيدا ولا يتعين النصب كما مر ومنها الا للاستثناء في كلام موجب نحو جاءني القوم الا زيدا وان كان في كلام غير موجب جاز النصب والرفع لكن البدل افصح نحو ما فعلوه الا قليل والا قليلا ومنها يا نحو يا عبد الله وايا نحو ايا عبد الله وهيا نحو هيا عبد الله واي نحو اي عبد الله والهمزة المفتوحة نحو أعبد الله وهذه الخمسة للنداء وينصبن اذا كان المنادى مضافا عرفت او مضارعا له نحو يا خيرا من زيد او غير معين كقول الاعمى يا رجلا خذ بيدي والفرق بينهن ان يا تستعمل للبعيد والمتوسط والقريب دون اخواتها وايا وهيا وضعتا لنداء البعيد واي وضعت لنداء المتوسط والهمزة للقريب **النوع الخامس** حروف تنصب الفعل المضارع وهي اربعة احرف **أن** وتسمى أن الناصبة وتجعل المستقبل في تأويل المصدر وتخلص زمانه للاستقبال نحو اريد ان تقوم اي قيامك **ولن** ومعناها نفي المستقبل مع التأكيد نحو لن يضرب زيد وقالت المعتزلة للتأبيد لان انه تعم نفي وفيه

بقوله

بقوله لن تراني يا موسى وهو لا يرى في الدنيا والآخرة لانه ليس في مكان ولا في جهة
فرؤيته ليس ممكنا فيكون لن للنفي الابدي وكي للتعليل ومعناه ان يكون ما قبله سببا
لما بعده نحو اسلمت كي ادخل الجنة فيكون الاسلام سببا لدخول الجنة واذن للجواب
والجزاء كما اذا قيل لك انا آتيك فتقول اذن اكرمك واذا وقعت بعد الفاء والواو فوجهان
كقولك تجيب لمن قال انا آتيك فاذن اكرمك فان الرفع لاعتماد ما بعدها على ما قبلها و
النصب لان تقعد مع الفاصل لما كان مفيدا مستقلا من غير النظر الى حرف العطف فكانه غير
معتمد على ما قبلها وينصب الفعل المضارع باضمار ان بعد خمسة احرف وهي حتى واللام واو
الى ان وواو الجمع والفاء في جواب الاشياء الستة وهي الامر والنهي والنفي والاستفهام والتمني والعرض
مثاله سرت حتى ادخل البلد وجئتك لتكرمني ولالزمنك او تعطيني حقي ولا تاكل السمك
وتشرب اللبن اي لا تجمع بينهما وزرني فاكرمك ولا تطغوا فيه فيحل عليكم غضبي وما تاتينا فتحدث
ومعناه نفي الجملتين يعني ما تاتينا فكيف تحدثنا على معنى ان انتفاء الجملة الاولى سبب لانتفاء
الجملة الثانية اي انتفى التحديث لانتفاء الاتيان وهل اسالك فتجيبني وليتني عندك فافوز و
الا تنزل بنا فتصيب خيرا مثاله الا يكن منك نزول فاصابة الخير منا **النوع السادس**
حروف تجزم الفعل المضارع وهي خمسة احرف **لم** لقلب المضارع ماضيا ونفيه نحو
لم يضرب زيد امس **ولما** مثلها في قلب المضارع الى الماضي ونفيه فيه لكن يختص لما
باستمرار نفي الفعل في الزمان الماضي الى زمان الحال فلم لنفي فعل ولما لنفي قد فعل تقول
ندم زيد ولم ينفعه الندم اي عقيب الندم ولا يلزم استمرار عدم النفع من الماضي الى وقت
الاخبار وتقول ندم زيد ولما ينفعه الندم واريد استمرار عدم النفع من الماضي الى وقت
الاخبار الان [illegible] ولما يجوز حذف فعله نحو ندم زيد ولما اي
لما ينفعه الندم لان [illegible] فيه معنى التوقع لحصول
[illegible] لام الامر

التي يطلب بها الفعل نحو ليضرب وهي تدخل على الفعل المضارع المجهول مطلقا سواء كان غائبا
او مخاطبا او متكلما نحو ليُضرَب ولتُضرَب ولأُضرَب وان كان معلوما تدخل على الغائب والمتكلم نحو
ليضرب ولأضرب **ومنها** لا النهي المطلوب بها الترك نحو لا تضرب وهي تدخل على جميع انواع
المضارع المبني للفاعل او المفعول غائبا او مخاطبا او متكلما ولا يخفى عليك ان لام الامر و
لا النهي يجعلان الخبر انشاء واذا عرفت ذلك فاعلم ان جوازم المضارع قسمان قسم يجزم الفعل
الواحد وهي لم ولما ولام الامر ولا النهي وقسم يجزم الفعلين وهو ان الشرطية وكلم المجازاة فان
تجزم الفعلين المضارعين على انهما شرط وجزاء نحو ان تضرب اضربك وقد تدخل على الماضيين
وتقلب الماضي الى معنى المستقبل ولا يعمل في لفظه نحو ان ضربت ضربت وان كان الشرط
مضارعا والجزاء ماضيا يجزم الشرط دون الجزاء نحو ان تضرب ضربت وان انعكس الحال جاز
في الجزاء الجزم وعدمه نحو ان ضربت اضربك واضربُك وكلم المجازاة ستذكر ان شاء الله تعالى
واعلم ان الجزم اما بحذف الحركة في صحيح الآخر واما بحذف النون في التثنية والجمع المذكر
والواحدة المخاطبة واما بحذف الواو والياء والالف في الناقص كما علم في التصريف ويجزم
المضارع بان مقدرة في جواب الاشياء الخمسة التي تجاب بالفاء الا النفي نحو ايتني اكرمك ولا تكفر
تدخل الجنة وامتنع لا تكفر تدخل النار خلافا للكسائي لان التقدير ان تكفر تدخل النار و
نحو اين بيتك ازرك وهل اسالك تجبني وليتني عندك اقم والا تنزل بنا تصب خيرا واما النفي
في الجميع ان وقع لا وقد وقع اثنان في

النوع السابع

اسماء تجزم الفعلين على معنى ان
للشرط والجزاء وهي تسعة الاول من وتستعمل لاولي العقل غالبا نحو من يكرمني اكرمه وقد
يكون لغير اولي العقل نحو ومنهم من يمشي على بطنه والثاني ما تستعمل لغير اولي العقل غالبا نحو وما
تقدموا لانفسكم من خير تجدوه عند الله وقد تكون للعاقل كقوله تعالى والسماء وما بناها
واي نحو ايهم يأتني اكرمه ومتى للزمان نحو متى تخرج اخرج واذما ايضا للزمان نحو اذما
تضرب اضرب وحيثما نحو حيثما تقصد اقصد واين للمكان نحو اين تجلس اجلس وانّى ايضا

للمكان نحو اين تقف اقم وحيثما ايضا للمكان نحو حيثما تقعد اقعد ولما الجوهر كيفما واذا
فشاذ لانه ليس لاداء المعنى فى كيفما الا انه من المستحيل ان يكون للمتكلم حال على حال يكون المخاطب
عليها نحو كيفما تكن اكن فيحتمل ان يكون المخاطب مريضا ولا يكون المتكلم كذلك والمنافاة بين
اذا وان الشرطية لان اذا للتخصيص وان الشرطية للعموم نحو انا اتيك اذا احمر البسر وان تاتنى
اكرمك وكلم المجازاة على ضربين ظرف وغير ظرف والظرف اما ان لا يستعمل الا مع ما وهو حيثما
للمكان واذ ما للزمان وهو ان يستعمل مع ما ومجردا عنها وهو اين للمكان ومتى فى الزمان واما
ان لا يستعمل مع ما وهو انى للمكان وغير الظرف من وما واى ومهما وامثلتها ظاهرة مما سبق
واعلم ان الشرطية وكلم المجازاة تجعلان الخبر انشاء **النوع الثامن** اسماء تنصب الاسم
النكرات على التمييز وهى اربعة اسماء اولها عشرة اذا ركبت مع احد واثنين الى تسعة و
... نحو رايت احد عشر كوكبا و... تسع وتسعون نعجة وتقول فى المذكر واحد واثنان وفى
المؤنث واحدة واثنتان او ثنتان جار على القياس المشهور وتقول فى المذكر ثلثة عشر
مع التاء وفى المؤنث ثلث عشرة بلا تاء غير جار على القياس كقوله تعالى ... عليها ...
... وثمانى ... واذا كان المعدود مؤنثا واللفظ مذكرا او بالعكس فوجهان نحو جاءنى
ثلثة انفس من نسوة بالنظر الى اللفظ وثلث شخص من النساء بالنظر الى المعنى وجاءنى
ثلث انفس من رجال بالنظر الى اللفظ وثلثة انفس من الرجال بالنظر الى المعنى وتركيب المذكر
احد عشر رجلا واثنا عشر رجلا على القياس المشهور والمؤنث احدى عشرة امرأة واثنتا عشرة
... على القياس المشهور وتقول فى المذكر ثلثة عشر الى تسعة عشر بالتاء فى الجزء الاول وفى
... فى مؤنث ثلث عشرة الى تسع عشرة بعكس المذكر ويكون الشين ...
بكسرها ... فى كلمة واحدة وتقول فى المذكر ... عشرون
واخواتها الى التسعين فى المذكر احد وعشرون رجلا واثنان وعشرون رجلا وفى المؤنث
احدى وعشرون امرأة واثنتان وعشرون امرأة بتذكير المعطوف عليه فى ... وعكسه فى ...

وفي المذكر ثلاثة وعشرون رجلاً الى تسعة وتسعين بتأنيث المعطوف عليه وفي المؤنث ثلاث
وعشرون امرأة الى تسع وتسعين بتذكير المعطوف عليه على غير القياس وتقول في مائة وألف
ومائتين وألفين نحو مائة رجل ومائتا رجل وألف رجل وألفا رجل ومائة امرأة ومائتا امرأة وألف امرأة وألفا امرأة وإذا
جاوزت مائة استعملت ما زاد عليها على ما عرفت من واحد الى تسعة وتسعين وتعطفه على مائة
فتقول مائة وخمسة رجال ومائة وخمس نسوة وفي ثماني عشرة فتح الياء وجاز إسكانها وقيل
حذفها مع كسر النون [illegible] لثقل الكسرة على الياء وقد شذ فتح النون وتمييز الثلاثة الى العشرة
مجرور ومجموع لفظا نحو ثلاثة رجال ومعنى نحو ثلاثة رهط الا في نحو ثلاثمائة الى تسعمائة الا [illegible]
[illegible] لمذكر العاقل [illegible] وتمييز أحد عشر الى تسعة
وتسعين منصوب مفرد كما مر وتمييز مائة وألف وتثنيتهما وجمعه مجرور مفرد نحو مائة رجل وألف
رجل ومائتا رجل وألفا رجل وآلاف رجل ولا يميز الواحد والاثنان استغناء بلفظ تمييزهما
[illegible] فإن رجل يدل على الواحد ورجلين يدل على الاثنين بخلاف الجمع فإنه لابد له من عدد
معين واعلم أن تمييز العشرة فما دونها حقه أن يكون جمع قلة نحو ثلاثة أثواب وعشرة أفلس
[illegible] وثانيها كم الاستفهامية وتمييزها منصوب مفرد
نحو كم رجلاً عندك وإذا كانت خبرية فتمييزها مجرور مفرداً ومجموع نحو كم رجل عندك أو كم
رجال عندي [illegible] الاستفهامية والخبرية نحو كم من رجل ضربت وكم من قرية
أهلكناها [illegible] وثالثها كأين الخبرية نحو كأين [illegible] وقد تدخل
من في مميزها نحو وكأين من نبي قاتل معه ربيون كثير ورابعها كذا وهي كناية عن
العدد [illegible] **النوع التاسع** كلمات تسمى [illegible] الأفعال بعضها
منصوب [illegible] كلها [illegible]
[illegible] مثلاً [illegible] بله نحو بله زيداً أي [illegible]
يستوي فيهما لفظ الواحد والجمع والمذكر والمؤنث نحو [illegible] ويا [illegible]

نحو رويد زيدًا وبله زيدًا ويا امرأة نحو رويد زيدًا وبله زيدًا ودونك نحو دونك زيدًا اي خذه وعليك نحو عليك زيدًا اي الزمه وها نحو ها زيدًا اي خذه وذلك للواحد والاثنين والجمع نحو هاؤم اقرؤا كتابيه ويقال هاء يا امرأة وهاؤن يا نسوة والهمزة فيها بمنزلة كاف الخطاب وقد يحذف الهمزة ويلحق الكاف فيقال هاك كما يقال هاكن ومنها حيهل نحو حيهل الثريد اي ائته والراضعة منها ثلث كلمات هيهات نحو هيهات زيد اي بعد وهيهات ابلغ في الابعاد من فعله وشتان نحو شتان زيد وعمرو اي افترقا وسرعان نحو سرعان زيد اي سرع الان وسرعان ابلغ في التاكيد منه

النوع العاشر

الافعال الناقصة وهي ثلثة عشر فعلا ترفع الاسم وتنصب الخبر وانما سميت هذه الافعال ناقصة لانها لا يتم الكلام بالفاعل بل يحتاج الى خبر منصوب كان وصار واصبح وامسى واضحى وظل وبات وما زال وما برح وما انفك وما فتئ وما دام وليس والحق بعضهم خمسة افعال بها وهي اض وعاد وغدا ووقع وراح ويكون لكان معان احدها ناقصة نحو كان زيد قائما وقد يجيء للماضي نحو وكان في المدينة تسعة رهط وقد يجيء للمستقبل نحو وكان يوما على الكافرين عسيرا وقد يجيء للحال نحو كيف نكلم من كان في المهد صبيا وقد يجيء جامعا لذلك نحو وكان الله عليما حكيما في الزمان الماضي اي لم يزل عليما حكيما في الزمان الماضي والحال والاستقبال وقد تكون تامة اي لا تحتاج الى الخبر اذا كانت بمعنى وقع نحو كان الامر اي وقع الامر وزائدة اذا وقعت بين ما التعجب وفعل التعجب نحو ما كان احسن زيدا وتكون بمعنى صار نحو وكان من الكافرين وقد تكون فيها ضمير الشان وح ترفع بعدها جملة تفسر ذلك الضمير نحو كان زيد قائم اي كان الشان زيد قائم وصار للانتقال من حال الى حال اما باعتبار العوارض نحو صار البشير منبرا واما باعتبار الحقايق نحو صار زيد الى عمرو اي ذهب اليه واصبح نحو اصبح زيد غنيا وقد تكون تامة نحو اصبح زيد اي دخل في وقت الصباح وقد تكون بمعنى صار نحو اصبح زيد فقيرا وامسى نحو امسى زيد عابدا واضحى نحو اضحى زيد راكبا واعلم ان هذه الافعال الثلثة الاخيرة يجيء على ثلثة

١٦٠

معان احدها اقتران مضمون الجملة بالاوقات الخاصة التي هي الصباح والمساء والضحى كاصبح

زيد غنيا اي اقترن غنى زيد بالصباح وصباه زيد بالمساء [illegible] والضحى [illegible] في بيان اصبح

وظل للاستمرار في النهار نحو ظل زيد عابدا وبات للاستمرار في الليل نحو بات زيد مصليا

وقد تكونان بمعنى صار نحو ظل وجهه مسودا فانه لا يختص بزمان دون زمان وما زال زيد [illegible]

للاستمرار [illegible] نحو ما زال زيد اميرا وما فتئ نحو ما فتئ زيد عالما وما برح نحو ما برح زيد

[illegible] فاضلا وما انفك نحو ما انفك زيد [illegible] هذه الافعال الاربعة لا تدل الا على

استمرار خبرها لاسمها مذ كان قابلا له في زمان يمكن قبوله [illegible] مثلا ما زال زيد

اميرا اي مذ كان قابلا للامارة لا في حال كونه طفلا [illegible] على استمرار خبرها

لفاعلها فيكون هذه الافعال بمنزلة كان لكون هذه الافعال للنفي [illegible] حرف النفي

على النفي [illegible] لان حرف النفي اذا دخل على النفي افاد الاثبات ولهذا لا يجوز

ان يقال ما زال زيد الا قائما كما يجوز ان يقال كان زيد الا قائما [illegible] ودام لتوقيت امر بمدة ثبوت

خبره لاسمه نحو اجلس ما دام زيد جالسا [illegible] حاجة الى كلام قبلها لانها ظرف

والظرف يحتاج الى كلام لانه فضلة والفضلة لا تجيء الا بعد تمام [illegible] اليه وليس لنفي

مضمون الجملة حالا عند الاكثر [illegible] نحو ليس زيد قائما الان ولا تقول

غدا وقيل مطلقا حالا كان او [illegible] كما في قوله تعالى الا يوم ياتيهم ليس مصروفا عنهم [illegible]

فهذا نفي في المستقبل [illegible] يوم [illegible] يجوز تقديم اخبارها

كلها على اسمها نحو كان قائما زيد لكونها افعالا [illegible] المنصوب على المرفوع [illegible]

[illegible] على الافعال ثلاثة اقسام قسم يجوز [illegible] فقائما كان

زيد [illegible] فانه لا يستقيم [illegible]

خلافا لابن [illegible] تقديم اخبارها هذا القسم [illegible] وقسم يختلف

فيه وهو ليس

النوع الحادي عشر

افعال المقاربة وانما سميت هذه الافعال

افعال مقاربة لانها وضعت لدنو الخبر الى فاعلها رجاء او حصولا او اخذا فيه وهي بعد ما هي ثلاث
عسى والثاني كاد وما ثالث كرب والرابع اوشك وعملها كعمل كان لانها من اخوات كان وكونها ايضا
تقرير لنفي حال على صفة بسبيل المقاربة رجاء او حصولا او اخذا فيه الا انه قد خصها بالذكر لاختصاص
خبرها بالفعل المضارع وامتناع تقديم خبرها عليها وجواز تقديم خبر كان عليها ما عسى فهو غير
متصرف وخبره فعل مضارع مع ان نحو عسى زيد ان يخرج وقد يحذف ان تشبيها بكاد نحو عسى زيد
يخرج وقد يقع ان مع الفعل المضارع فاعلا لها ويقتصر عليه وح تكون تامة نحو عسى ان يخرج زيد
وكاد نحو كاد زيد يخرج وخبر كاد الفعل المضارع بغير ان وقد تدخل ان على خبر كاد تشبيها بعسى
نحو كاد زيد ان يخرج واوشك نحو اوشك زيد يخرج ويستعمل استعمال عسى وكاد نحو اوشك زيد
ان يخرج واوشك زيد يخرج وكرب يستعمل استعمال كاد نحو كرب زيد يخرج ثم اعلم ان معنى عسى
مقاربة الامر على سبيل الرجاء والطمع تقول عسى الله ان يشفي المريض تريد ان قرب شفائه مرجو من
عند الله ومعنى كاد مقاربة الامر على سبيل الحصول نحو كادت الشمس تغرب تريد ان قرب غروبها من الغروب
قد حصل واوشك فمعناه معنى كاد في اثبات قرب الحصول وليس معناه معنى عسى لانه ليس فيه معنى
رجاء ولا طمع وربما استعمل اوشك في اللفظ استعمال عسى وكاد مشتركة بينهما لانهما في الاصل بالتعاقب
وكان القياس ان يستعمل استعمال كاد لانه بمنزلة كاد في المعنى وهو اثبات قرب الحصول واما كرب فمعناه
دنو الخبر على معنى الاخذ والشروع في الخبر فكرب بمنزلة عسى لان معنى عسى الرجاء والطمع فيه ونحو
كاد يعني حصول الشروع في خبر كرب بمنزلة كاد فلم يستعمل كرب الا بالفعل المضارع مجردا عن
ان لانه مستقبل وخبر كرب محقق في الحال اكثر من تحقق خبر كاد في الحال لان الخبر في كاد يتحقق
مستقبلا على وجه صحيح وخبر كرب لذلك وجهه لا وجه لتقديره مستقبلا لكونه مشروعا فيه فقد
تحقق فيه عسى نحو لم يدخل ان في خبرها وجملة ان لا ان للاستقبال وفيها اخذ المقاربة بعينه
ونحو به جعل وطفق واخذ وهي مثل كاد في المعنى من معنى كاد نحو طفق زيد يفعل وجعل زيد
يقول واخذ نحو يتكلم نحو خبر هذه مثل كاد فهو كالاخذ في الحال فكذلك ان الاخذ مثله زيد

[illegible] ... كان مستقبلا وقيل لكونه [illegible]

[illegible] ... فقد كانوا يفعلون [illegible]

[illegible] ... الخبر [illegible]

النوع الثاني عشر

افعال المدح والذم وهي ما وضع لانشاء مدح او ذم [illegible]

[illegible] ... احدهما يسمى الفاعل والثاني المخصوص [illegible]

[illegible] ... وشرطه ان يكون معرفا باللام [illegible]

[illegible] ... مميز [illegible] ... نعم رجلا زيد [illegible]

[illegible] ... وهو [illegible] ... وهي [illegible]

[illegible] ... المخصوص [illegible]

[illegible] ... وشرط المخصوص [illegible]

[illegible] ... نعم الرجل زيد [illegible]

[illegible] ... بئس الرجل [illegible]

[illegible]

[illegible] ... الامر [illegible]

[illegible]

[illegible] ... سواء كان المخصوص [illegible]

[illegible] ... حبذا [illegible]

[illegible] ... المخصوص [illegible]

النوع الثالث عشر

[illegible]

[illegible] ... في الاحتياج في [illegible]

[illegible]

على المفعولية نحو ظننت زيدا قائما وحسبت زيدا عالما وخلت زيدا كريما وزعمت بكرا صديقا

وعلمت عمرا فاضلا ورأيت عمرا فاسقا ووجدت عمرا ثابتا والثلاثة الأول للظن وتسمى أفعال الشك

والثلاثة الأخيرة للعلم وتسمى أفعال اليقين وزعمت للدعوى والاعتقاد فيكون للعلم والظن

اعلم أن حسبت وخلت لا يدخلان إلا على المبتدأ والخبر دون الخمسة الباقية فإن لكل واحد

منها معنى آخر لا يقتضي إلا مفعولا واحدا إذا كان بذلك المعنى فإنك تقول ظننت أي اتهمت وزعمته

أي قلته وعلمت أي عرفته ورأيت أي أبصرته ووجدت الضالة أي صادفتها ومن خصائصها جواز

[illegible] وهو إبطال العمل لفظا ومعنى متوسطة أو متأخرة لاستقلال الجزئين كلاما بخلاف باب أعطيت

نحو زيد ظننت قائم وزيد قائم ظننت ومنها إذا ذكر أحدهما ذكر الآخر بخلاف باب أعطيت فلا

يجوز أن يقتصر على أحد مفعوليها وإن جاز أن لا يذكرا معا كقوله تعالى ويوم يقول نادوا شركائي

الذين زعمتم أي زعمتموهم شركائي لكون هذه الأفعال داخلة على المبتدأ والخبر فكما لا بد للمبتدأ

من خبر وبالعكس لا بد لأحد المفعولين من الآخر ومنها التعليق وهو وجوب إبطال العمل لفظا دون معنى

قبل لام الابتداء وحرف النفي والاستفهام نحو علمت لزيد قائم وعلمت ما زيد في الدار وعلمت أزيد عندك

أم عمرو فلأن كل واحد من هذه الثلاثة صدر الكلام فلو عملت فيه لم يكن هذه الأشياء في صدر الكلام

ومنها أنه يجوز أن يكون فاعلها ومفعولها ضميرين لشيء واحد نحو علمتني منطلقا وحسبتك منطلقا

أي علمت نفسي منطلقا وعلمت نفسك منطلقا ولم يجز في سائر الأفعال فلا يقال ضربتني ولا ضربتك

لأن الغالب في سائر الأفعال تعلق فعل الفاعل بغيره وهذا النوع أحد وثلاثون عاملا و

القياسية سبعة عوامل الأول الفعل على الإطلاق أي سواء كان متعديا

وغير متعد فإنه يرفع فاعله نحو ضرب زيد وذهب عمرو والمتعدي ما كان له مفعول به ويتعدى إلى

مفعول به واحد نحو ضرب زيد عمرا أو إلى مفعولين نحو أعطيت زيدا درهما وعلمت زيدا فاضلا وإلى ثلاثة نحو

[illegible] [illegible] [illegible] لا يتعدى إلى ثلاثة مفاعيل حكم مفعولها [illegible]

بمعنى [illegible] يجوز [illegible] ذكره [illegible] من غير ذكر المفعولين الآخرين كما [illegible] يجوز [illegible]

منفردا عن الثاني ومفعولها الثاني والثالث كمفعولي علمت بمعنى انه يجوز ترك مفعوليها

الثاني والثالث معا ولا يقتصر على احدهما كما لا يقتصر على احد مفعولي علمت وغير المتعدي ما

يختص بالفاعل نحو حسن زيد ولتعديته ثلثة اسباب الهمزة وتثقيل الحشو وحرف الجر نحو ذهبت

وفرحته وخرجت به والفعل المجهول ما رفع المفعول القائم مقام الفاعل نحو نصر زيد وانما حذف

فاعله للتعظيم نحو خلق الانسان او للتحقير نحو شتم الامير او للجهل به نحو سرق المال او للابهام نحو

قيل ان زيدا او غيرهما ويسند المبني للمفعول الى مفعول به الا اذا كان الثاني من باب علمت والثالث من

باب اعلمت فانهما لا يقعان مقام الفاعل فلا يقال علم قائم زيدا لان المفعول الثاني منه مسند الى المفعول

الاول دائما لكونهما مبتدأ وخبرا في الاصل فلو وقع مقام الفاعل لكان مسندا ومسندا اليه في حالة

واحدة وهو غير جائز وكذا لا يقال اعلم فاضل زيدا عمرا بان يقع الثالث مقام الفاعل والاول من باب

اعطيت اولى من الثاني لان مناسبة المفعول الاول للفاعل اكثر من مناسبة المفعول الثاني لان الاول

لحصول الثاني ماخوذ فالاولى ان يقال اعطي زيد درهما وان جاز اعطي درهم زيدا

الثاني

المصدر وهو الاسم الذي اشتق منه الفعل ويعمل عمل فعله لازما نحو اعجبني ذهاب زيد ومتعديا

نحو اعجبني ضرب زيد عمرا كما تقول اعجبني ان ذهب زيد واعجبني ان ضرب زيد عمرا ويجوز اضافته

الى الفاعل فيبقى المفعول منصوبا نحو اعجبني ضرب زيد عمرا او يضاف الى المفعول فيبقى الفاعل مرفوعا

نحو اعجبني ضرب عمرو زيد ولا يتقدم عليه معموله فلا يقال في مثل اعجبني ضرب زيد عمرا اعجبني

عمرا ضرب زيد لان المصدر في تقدير ان مع الفعل ولا يتقدم معمول ان عليها واعماله باللام قليل كقوله

ضعيف النكاية اعداءه يخال الفرار يراخي الاجل

الثالث اسم الفاعل

وهو ما اشتق من فعل لمن قام به الفعل بمعنى الحدوث ويعمل عمل فعله سواء كان لازما او متعديا

بشرط معنى الحال او الاستقبال نحو زيد ذاهب اخوه الان او غدا وزيد ضارب غلامه عمرا الان او غدا

ولو قلت فيهما امس لم يجز خلافا للكسائي فانه قال يعمل اسم الفاعل مطلقا سواء كان بمعنى الماضي او الحال

او الاستقبال ويحتج بنحو قوله تعالى وكلبهم باسط ذراعيه ...

حكاية حال ماضية نحو وكلبهم باسط ذراعيه بالوصيد فانه عمل لانه يصف وان كان الاسم

الفاعل المتعدي بمعنى الماضي معنى الذي جر الذي اضيف اليه نصب بفعل مقدر دل عليه اسم الفاعل

نحو زيد معطي عمرو درهما امس ويشترط ايضا ان يعتمد اسم الفاعل على المبتدا او ذي الحال او الموصوف

او الموصول او الهمزة او ما نحو زيد قائم ابوه وجاءني زيد عاديا فرسه ومررت برجل قائم غلامه وجاءني زيد

الضارب ابوه عمرا واقائم الزيدان وما قائم الزيدان **واعلم** انه اذا دخلت اللام على اسم الفاعل

يجيء من الماضي والحال والاستقبال تقول مررت بالضارب ابوه زيدا الان وغدا او امس وما وضع منه

للمبالغة نحو ضراب وضروب ومضراب وصديق وعليم وحذر مثل ما ليس للمبالغة في العمل والشرائط المذكورة

تقول زيد ضراب ابوه عمرا الان او غدا وزيد الضراب ابوه عمرا الان او غدا او امس وحكم المثنى والمجموع

منه مثل مفرده في العمل والشرائط تقول الزيدان ضاربان عمرا والزيدون ضاربون عمرا الان او غدا

وتقول الزيدان هما الضاربان عمرا والزيدون هم الضاربون عمرا الان وغدا او امس ويجوز حذف النون في

تثنية اسم الفاعل وجمعه السالم المعرفين بلام التعريف مع عمله فيما بعدهما تخفيفا او لطولها

بالصلة لانه بمعنى الموصول نحو قوله تعالى والمقيمي الصلوة **الرابع اسم المفعول**

وهو ما اشتق من يفعل لمن وقع عليه الفعل ويعمل عمل فعله المبني للمفعول متعديا الى مفعول واحد او اكثر نحو

زيد مضروب غلامه ويشترط في عمله ما اشترط في عمل اسم الفاعل من كونه بمعنى الحال او الاستقبال

لا بمعنى الماضي فلا يجوز ان ينصب اسم المفعول المتعدي اذا كان بمعنى الماضي الا اذا كان مع الالف واللام

فانه يعمل حينئذ في المضي نحو زيد المضروب غلامه الان وغدا او امس ويشترط ايضا ان يعتمد على ما اعتمد عليه اسم

الفاعل [illegible] نحو زيد معطى غلامه درهما **الخامس الصفة المشبهة**

وهي ما اشتق من فعل لازم [illegible] لمن قام به الفعل بمعنى الثبوت وصيغتها مخالفة لصيغة اسم الفاعل على

حسب السماع نحو حسن وصعب وشديد وتعمل عمل فعلها من غير اشتراط زمان لانها [illegible]

[illegible] لانها بمعنى [illegible] الثبوت [illegible] ولذلك لا يشترط الاعتماد

[illegible] اسم الفاعل [illegible] مشبهة باسم الفاعل [illegible]

[illegible] في الإفراد والتثنية والجمع والتذكير والتأنيث نحو حسن حسنان حسنون حسنة حسنتان

حسنات نحو [illegible] حسن [illegible] وجهه [illegible] حسن وجهها **السادس** كل اسم أضيف

[illegible] لأنه مضاف إليه [illegible] عمل [illegible] أن يجر المضاف إليه والإضافة على

[illegible] ولفظية [illegible] يكون المضاف غير صفة مضافة إلى معمولها [illegible] المراد بالصفة

[illegible] وذلك بأن لا يكون المضاف صفة نحو غلام زيد أو يكون صفة

[illegible] نحو [illegible] مصر فإن [illegible] صفة لكن غير مضافة إلى معمولها لأن

[illegible] معمولها [illegible] تفيد تعريفا مع المعرفة نحو غلام زيد وتخصيصا مع

[illegible] لفظية بأن يكون المضاف صفة مضافة إلى معمولها نحو ضارب زيد وحسن

ولا تفيد إلا تخفيفا في اللفظ ومن ثم جاز [illegible] حسن الوجه لأنه لو أفادت هذه الإضافة

تعريفا [illegible] حسن الوجه معرفة [illegible] جعله صفة رجل لامتناع وقوع المعرفة صفة للنكرة

[illegible] بأن زيد معرفة وحسن الوجه نكرة وامتنع وقوع النكرة صفة للمعرفة

[illegible] التخفيف وهو حذف النون وامتنع الضارب زيد

[illegible] على [illegible] الإضافة [illegible] على الألف واللام **السابع**

[illegible] بالتنوين نحو [illegible] رطل زيتا

[illegible] الإضافة نحو [illegible] مثله عسلا

[illegible] وكذا [illegible] بنون الجمع نحو أكرمين أبا

[illegible] معنوية [illegible] **الأول** العامل في المبتدأ والخبر وهو تجردهما

[illegible] الخبر والمبتدأ هو الاسم المجرد عن العوامل

[illegible] والصفة الواقعة بعد حرف النفي أو ألف الاستفهام رافعة

[illegible] الصفة

[illegible] فإنها الأكثر مثالا

بل خبر مبتدأ و[illegible] زيد [illegible] [illegible] فتركت [illegible] [illegible]

[illegible] مسند [illegible] [illegible] [illegible] اسند [illegible] [illegible]

من [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] والخبر [illegible]

[illegible] على [illegible] [illegible] [illegible] والخبر [illegible] [illegible]

[illegible] بعد [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] على مبتدأ [illegible]

[illegible] **الثاني** الحروف المشبهة بالفعل [illegible] [illegible] الحروف [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] نون التأكيد [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] عن [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] **وعلم** [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

ذكره [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] المعنى [illegible] فيكون [illegible] على [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible]

[illegible]

کتاب الکبری فی المنطق

بسم الله الرحمن الرحیم

بدان که ذهن ما را قوتی است که منقش گردد در وی صور اشیا چنانچه در آینه لکن در آینه حاصل نمی‌شود مگر صور محسوسات و در ذهن حاصل شود صور محسوسات و معقولات و محسوس آنست که بیکی از حواس پنجگانه که آن باصره و سامعه و شامه و ذائقه و لامسه است مدرک شود و معقول آنست که بیکی از اینها مدرک نشود **فصل** هر صورتی که در قوه مدرکه انسان که آنرا ذهن گویند حاصل شود یا تصور باشد یا تصدیق زیرا که آن صورت حاصله اگر صورت نسبت خبریه باشد میان دو چیز بایجاب چنانچه گوئی زید کاتب است یا بسلب چنانکه گوئی زید کاتب نیست آن صورت را تصدیق خوانند و اگر آن صورت حاصله غیر صورت نسبت مذکوره است آن را تصور خوانند پس علم که عبارت از ادراک است منحصر شد در تصور و تصدیق **فصل** بعد از این معلوم شود که نسبت خبریه که میان دو چیز باشد خواه بایجاب و خواه بسلب بر سه وجه باشد یکی حملی چنانکه معلوم شد از مثال مذکور دوم اتصالی چنانکه گوئی اگر آفتاب برآمده باشد روز موجود باشد یا گوئی چنین نیست که اگر آفتاب برآمده باشد شب موجود باشد سیم انفصالی چنانکه گوئی این عدد یا زوج است یا فرد یا گوئی نیست چنین که این شخص یا انسان باشد یا حیوان پس ادراک نسبت حملی یا اتصالی یا انفصالی بایجاب یا بسلب تصدیق باشد و او را حکم نیز خوانند و در ادراک ماعدای اینها تصور باشد **فصل** تصدیق ادراک نسبت خبریه است میان دو چیز بایجاب یا بسلب چنانچه باشد و آن دو چیز اول را تصور و ثانی را محکوم علیه خوانند و دوم را محکوم به خوانند سیم تصور نسبت حکمیه که آنرا نسبت حکمیه خوانند مثلا در تصدیق آنکه زید قائم است چهار چیز باشد اول ادراک زید

ازین سه تصور یکی تصور زید که محکوم علیه است دوم تصور قائم که محکوم به است سیم تصور نسبت
میان زید و قائم که نسبت حکمیه است و بعد از آن ادراک آن نسبت بر وجه ایجاب یا سلب
حاصل شود پس هر تصدیق موقوف باشد بر تصور محکوم علیه و تصور محکوم به و تصور نسبت حکمیه
لیکن هیچ کدام ازین تصورات ثلثه در نزد اهل تحقیق جزء تصدیق نیست بلکه شرط تصدیق
است **فصل** بدانکه تصور بر دو قسم است یکی آنکه در حصول وی احتیاج نباشد به نظر و فکر
چون تصور حرارت و برودت و تلخی و شیرینی و مانند آن و این قسم را تصور ضروری و بدیهی خوانند
دوم آنکه در حصول وی احتیاج باشد به نظر و فکر چون تصور روح و ملک و جن و امثال آن و این
قسم را تصور نظری و کسبی خوانند و همچنین تصدیق نیز بر دو قسم است یکی ضروری که در
وی احتیاج بفکر و نظر نباشد چون تصدیق بآنکه آفتاب روشن است و آتش گرم است و نظایر [illegible]
دوم تصدیق نظری که محتاج باشد به نظر و فکر چون تصدیق بآنکه صانع موجود است و عالم
حادث است و غیر آن **فصل** بدانکه تصور نظری را از تصور ضروری و همچنین تصدیق نظری را از
تصدیق ضروری حاصل میتوان کرد بطریق فکر و فکر عبارتست از ترتیب تصورات یا تصدیقات
حاصله بر وجهی که مودی شود بتحصیل تصوری یا تصدیقی که حاصل نبوده باشد چنانکه تصور حیوان
با تصور ناطق جمع کرده شود چون حیوان ناطق ازینجا تصور انسان که حاصل نبوده باشد حاصل میشود
و چنانکه تصدیق بآنکه عالم متغیر است با تصدیق بآنکه هر چیز متغیر است حادث است جمع کرده
شود عالم متغیر و هر متغیر حادث است ازینجا تصدیق بآنکه عالم حادث است حاصل میشود
فصل بدانکه مرتبه آدمی از سایر حیوانات بآنست که وی مجهولات را از معلومات به نظر و
فکر حاصل میتواند کرد بخلاف سایر حیوانات پس بر همه کس لازم است که طریق فکر و نظر صحیح
[illegible] آن بشناسد که چون خواهد مجهول تصوری یا تصدیقی را از معلومات تصوری یا
تصدیقی بر وجه صواب حاصل کند [illegible] مگر کسی که مؤید باشد من عند الله
بنفس قدسیه که [illegible] احتیاج نظر و فکر نباشد **فصل** بدانکه

[illegible] که موصل [illegible] شوند بر شئ دیگر از امعرف و قول شارح

[illegible] دیگر از حجت و دلیل خوانند پس

[illegible] که [illegible] حجت فی الحقیقه معانی اند نه الفاظ

[illegible] لفظ [illegible] حجت [illegible] دلیل [illegible] عالم معانی و صناعت

[illegible] الفاظ نیست لیکن چون تفهیم

[illegible] وجه شد بر وفق آنکه نظر کند بحال الفاظ

[illegible] بود [illegible] حیثیتی که از علم بوی علم

فصل

بدانکه [illegible] نیز [illegible] و وضع تخصیص شئ است بشئ

[illegible] وضع [illegible] است از اسباب دلالت

[illegible] دلالت وضعیه که وضع را در وی مدخل است

[illegible] دلالت [illegible] و در غیر الفاظ نیز باشد چون دلالت

[illegible] دلالت عقلیه که

مقتضی [illegible] چون دلالت لفظ [illegible] مسموع از ورای جدار

بر وجود لافظ [illegible] چون دلالت مصنوع بر وجود صانع سیوم دلالت طبعیه

که مقتضای طبع باشد و این نیز [illegible] لفظ [illegible] چون دلالت [illegible] و در غیر

الفاظ [illegible] چون دلالت حمره بر خجل و صفرت بر وجل و حرکت نبض بر صحت و سقم بدانکه

فصل

[illegible] دلالت معتبر است دلالت لفظیه وضعیه است زیرا که افاده و استفاده

[illegible] منحصر است در مطابقه و تضمن و التزام مطابقه

دلالت [illegible] بر [illegible] معنی موضوع [illegible] که تمام معنی موضوع له او است چون

دلالت [illegible] تضمن دلالت لفظ است بر جزو معنی موضوع له

[illegible] که جزو معنی موضوع [illegible] چون دلالت لفظ انسان بر معنی حیوان تنها یا ناطق

تضمن و التزام دلالت لفظ است بر معنی خارج لازم موضوع له خود از آن جهت که آن خارج
لازم معنی موضوع له اوست چون دلالت لفظ انسان بر معنی قابل علم و صنعت کتابت **فصل**
بدانکه لفظ بر تمام معنی موضوع له بمجرد وضع دلالت کند و بر جزء معنی موضوع له خود
دلالت کند بواسطه آنکه فهم کل بی فهم جزء ممکن نیست لکن دلالت لفظ بر خارج لازم معنی
موضوع له خود محتاجست بلزوم آن خارج موضوع له را در ذهن یعنی که آن خارج بحیثیتی باشد
که هرگاه موضوع له در ذهن حاصل شود آن خارج نیز حاصل شود و اگر این چنین نباشد آن
لفظ بر وی دلالت کلی دائمی نباشد پیش اصحاب این فن و دلالت کلی دائمی معتبر است و اما پیش علما
اصول و بیان دلالت فی الجمله کافی است پس لزوم عقلی نزد ایشان شرط نباشد بلکه لزوم فی الجمله
است **فصل** هرگاه موضوع له لفظ بسیط باشد و او را لازم ذهنی نباشد آنجا دلالت التزام
نباشد نه تضمن و التزام لکن دلالت تضمن و التزام بی مطابقه صورت نپذیرد زیرا که ایشان تابع
وضعند و هرجا که وضع هست دلالت مطابقه نیز هست و اگر موضوع له لفظ بسیط بود و او را لازم
ذهنی بود آنجا دلالت مطابقه و التزام بود بی تضمن و اگر موضوع له لفظ مرکب باشد و او را
ذهنی نباشد آنجا دلالت مطابقه و تضمن باشد بی التزام **فصل** لفظ را چون در تمام موضوع له
خود استعمال کنند آن را حقیقت خوانند و چون در جزء موضوع له استعمال کنند آن را مجاز خوانند
و در آنجا احتیاج بقرینه باشد **فصل** لفظ را چون یک موضوع له باشد آن را مفرد گویند اگر
زیاده باشد مشترک خوانند و در هر معنی احتیاج بقرینه باشد چون لفظ عین و اگر دو لفظ
بر یک معنی موضوع باشد آن را مترادف گویند چون انسان و بشر و اگر هر یک موضوع له
جدا باشد آن را متباین خوانند چون انسان و فرس **فصل** لفظ دال بر معنی بمطابقه دو قسم است
مفرد و مرکب مرکب آن باشد که جزء لفظ وی دلالت نماید بر جزء معنی مقصود وی دلالت
مقصود باشد چون رامی الحجاره و مفرد آنست که چنین نباشد از جهات مذکوره تا لفظ
[illegible] چون زید [illegible] و اگر [illegible] دلالت [illegible] اصلا چون [illegible]

ستہ آنکہ جزو دارد و از جزو دلالت بر دیگری جزو معنی مقصود دلالت نمی‌کند چون عبد الله
آنکہ جزو دارد و جزو دلالت بر معنی نمی‌شود لکن دلالتش مراد نباشد چون حیوان ناطق
کہ علم انسانی باشد **فصل** لفظ مفرد بر سہ قسم است اسم و کلمہ و ادات نیز گویند
معنی لفظ مفرد یا مستقل است بحیثیت اند کہ محکوم علیہ یا محکوم بہ شود آن را در این فن اسم
خوانند و نحویان نیز گویند کہ معنی مستقل است بر خود و از این بیشتر کمال حیثیت دارد کہ
محکوم بہ شود اما محکوم علیہ نشود در این فن کلمہ گویند و نحویان فعل خوانند و اگر استقلال حیثیت ندارد
گویند **فصل** لفظ مرکب بر دو قسم است تام و غیر تام ... صحیح باشد
یعنی چون متکلم سکوت کند مخاطب انتظار ... محکوم علیہ
یا محکوم بہ ... مرکب تام ... باشد

نیز خوانند جزئی اضافی شاید که جزئی حقیقی باشد چون زید قیاس با انسان و شاید که کلی باشد
فی نفسه ولکن جزئی کلی دیگر باشد چون انسان قیاس بحیوان **فصل** چون کلی را قیاس کنیم با حقیقت
افراد یا تمام حقیقت افراد خود است یا جزء حقیقت افراد خود یا خارج حقیقت افراد خود اگر تمام حقیقت
افراد خود باشد او را نوع حقیقی خوانند چون انسان که تمام حقیقت زید و عمرو و بکر است که ایشان را از یکدیگر
امتیازی نیست الا بعوارض مشخصه معینه که در ماهیت و حقیقت ایشان مدخل ندارند و چون نوع حقیقی
تمام ماهیت افراد است پس افراد وی متفق الحقیقه باشند هر گاه از فرد وی یا از افراد وی بما هو سؤال کنند
آن نوع در جواب مقول میشود پس نوع کلی باشد که مقول شود بر امور متفقة الحقیقه در جواب ما هو مثلا
هر گاه گویند زید ما هو یا زید و عمرو و بکر ما هم جواب انسان باشد و آن کلی که جزء حقیقت افراد خود باشد او را ذاتی
گویند و این منحصر است در جنس و فصل زیرا که آن جزء حقیقت افراد اگر تمام مشترک باشد میان آن حقیقت
و حقیقت دیگر آن را جنس خوانند و مراد بتمام مشترک آنست که میان آن دو حقیقت هیچ جزء مشترک خارج
از آن نباشد چون حیوان که تمام مشترک است میان حقیقت انسان و حقیقت فرس زیرا که انسان و فرس با
یکدیگر مشترک اند در ذاتیات بسیار چون جوهر و قابل ابعاد ثلثه و نامی و حساس و متحرک بالاراده و کل
عبارت از این مجموع است و چون جنس تمام مشترک باشد میان امور مختلفة الحقایق بما هو سؤال کنند
در جواب مقول شود مثلا هر گاه از انسان و فرس بما هو سؤال کنند جواب حیوان باشد زیرا که سؤال در
اینجا از تمام حقیقت مشترک است و آن حیوان است و اگر از انسان تنها بما هو سؤال کنند سؤال از تمام حقیقت
مختصه او باشد و حیوان در جواب نشاید بلکه جواب حیوان ناطق باشد از اینجا معلوم شد که جنس کلی
است که مقول می شود بر امور مختلفة الحقایق در جواب ما هو و باید دانست که حقیقت اجناس متعدده باشد
بعضی فوق بعضی چون حیوان که جنس انسان است و فوق او جسم نامی است و فوق جسم نامی جسم مطلق است
و فوق جسم مطلق جوهر است و در این هنگام آن جنس که جواب از جمیع مشارکات در آن جنس واقع شود
آن را جنس قریب خوانند چون حیوان که هر چه با انسان در حیوانیت مشارکت دارند چون اسب و [illegible]
در سؤال بجمع کردن جواب حیوان باشد و آن جنس که جواب از جمیع مشارکات واقع نشود آن را جنس بعید خوانند

چون جسم نامی که مشترک است میان انسان و نباتات و حیوانات اگر در جواب سؤال از انسان و
نباتات جسم نامی مقول می شود و در جواب سؤال از انسان و حیوانات جسم نامی مقول می شود و هم
جنس که جواب از جمیع مشارکات در نوع نباشد بعید بیک مرتبه باشد چون جسم نامی و اگر جواب
نباشد بعید بدو مرتبه باشد چون جسم مطلق و علی هذا القیاس و ابعد اجناس را جنس عالی
خوانند چون جوهر در مثال مذکور و اقرب اجناس را جنس سافل خوانند چون حیوان در این مثال
مذکور و آنچه میان جنس عالی و سافل باشد او را جنس متوسط خوانند چون جسم نامی و جسم مطلق
در این مثال مذکور و [illegible] آنکه تمام مشترک است و اگر جزء حقیقت افراد تمام مشترک نباشد او را
فصل خوانند [illegible] که از غیر ممیز [illegible] جوهر [illegible] خواه آن جزء مشترک نباشد اصلا
چون [illegible] که مختص [illegible] حقیقت افراد [illegible] اثبات [illegible] غیر کند و این فصل را قریب
خوانند [illegible] باشد [illegible] بعید خوانند [illegible]
که [illegible] فصل [illegible] خوانند و [illegible] فصل [illegible] جوهر [illegible]
باشد که [illegible] جوهر [illegible] مقول شود **فصل** بدانکه نوع [illegible] دیگر هست که آن را
اصناف خوانند [illegible] ما هو [illegible] جنس مقول می شود [illegible] در جواب ما هو [illegible]
که مقول میشود [illegible] در جواب ما هو و نوع اضافی شاید که نوع حقیقی باشد چنانکه
[illegible] نوع اضافی جسم نامی است و جسم نامی که نوع اضافی جسم مطلق است
و جسم مطلق که نوع اضافی جوهر است و اما آن کلی که از حقیقت افراد خود خارج است اگر مخصوص
حقیقت باشد او را خاصه خوانند [illegible] باشد که مقول [illegible]
[illegible] عرض [illegible] باشد [illegible] حقیقت
او را عرض عام گویند چنانکه [illegible] کلیات منحصر شد در پنج
نوع و جنس و فصل و عرض خاصه و عرض عام **فصل** [illegible]
باشد از [illegible]

از جنس بعید و فصل چون جسم نامی ناطق یا جسم ناطق یا جوهر ناطق در تعریف انسان سیم رسم تام و آن
مرکب باشد از جنس قریب و خاصه چون حیوان ضاحک در تعریف انسان چهارم رسم ناقص و آن مرکب
است از جنس بعید و خاصه چون جسم نامی ضاحک یا جسم ضاحک یا جوهر ضاحک در تعریف انسان
و شاید که وصف رسم ناقص مرکب باشد از عرض عام و خاصه چون ماشی ضاحک در تعریف انسان
نزد اهل اصول و عربیت معرف را بجمیع اقسام حد خوانند **فصل** استعمال الفاظ مجازیه و
مشترکه در تعریفات جایز نیست الا وقتی که قرینه واضح باشد چون عین جاریه **فصل**
بدان که دانستن حقایق اشیا موجوده در خارج چون انسان و فرس و مانند آن و تمیز کردن میان
اجناس و فصول آنها و میان اعراض عامه و خاصه آنها در غایت اشکال است و اما دانستن حقایق مفهومات
اصطلاحیه و تمیز کردن میان اجناس و اعراض عامه و میان فصول و خواص آنها آسان است چون مفهوم
کلمه و اسم و فعل و حرف و معرب و مبنی و مانند آن **فصل** چون فارغ شدیم از مباحث تصورات
پس شروع کردیم در مباحث تصدیقات هم چنان که در تحصیل تصورات نظریه محتاج بودیم به دو
چیز یکی بیان موصل بتصور که آن معرف و قول شارح است با اقسام اربعه خود و دیگری بیان کلیات
خمس که قول شارح از آن مرکب است هم چنین در تحصیل تصدیقات نظریه نیز محتاجیم به دو چیز یکی بیان
موصل بتصدیق که آن حجت است با اقسام خود و دیگری بیان قضایا که حجت از آن مرکب میشود و ناچار
این ناچار است که مباحث قضایا مقدم باشد بر مباحث حجت پس می گوئیم قضیه قولی است که
صحیح باشد تصدیق و تکذیب قائل وی و قضیه بحسب معنی مرکب است از چهار چیز محکوم علیه
محکوم به و نسبت حکمیه و حکم بایجاب یا بسلب و فرق میان نسبت حکمیه و حکم در صورت شک ظاهر میشود
که نسبت حکمیه هست و حکم نیست زیرا که شک تردد است و حکم ادراک وقوع یا لا وقوع نسبت **فصل**
قضیه بر دو قسم است حملیه و شرطیه متصله و شرطیه منفصله زیرا که محکوم علیه و محکوم به در قضیه
اگر مفرد باشند یا در حکم مفرد آن قضیه را حملیه خوانند خواه موجبه باشد چون زید قائم است خواه
سالبه چون زید قائم نیست و اگر نه مفرد باشند نه در حکم مفرد باشد از اقسام قضیه شرطیه خوانند

... اتصال است آن قضیه شرطیه متصله خوانند خواه موجبه باشد چنانکه گوئی اگر آفتاب

[illegible] باشد روز موجود باشد خواه سالبه چنانکه گوئی نیست چنین که اگر آفتاب طالع باشد

شب موجود باشد و اگر حکم بانفصال است آن قضیه شرطیه منفصله خوانند خواه موجبه چنان

که گوئی [illegible] است یا فرد خواه سالبه چنانکه گوئی نیست چنین که این عدد یا زوج باشد

[illegible] فصل [illegible] حملیه [illegible] متصله و منفصله بر موجبات ظاهر است و بر سوالب [illegible]

[illegible] فصل محکوم علیه را در قضیه حملیه موضوع خوانند و

محکوم به را محمول و [illegible] نسبت [illegible] با موضوع و محمول است نسبت حکمیه خوانند و آن لفظ که

دلالت کند بر [illegible] نسبت حکمیه [illegible] رابطه خوانند چون لفظ هو در زید هو قائم و لفظ است

در [illegible] چنین [illegible] زید دبیر [illegible] و بالجمله هر چه دلالت کند بر ربط [illegible]

محمول و موضوع [illegible] در قضیه شرطیه محکوم علیه مقدم و محکوم به را تالی خوانند

فصل موضوع [illegible] قضیه حملیه اگر جزئی حقیقی باشد آن قضیه را شخصیه خوانند چون زید [illegible]

[illegible] باشد پس اگر بیان کمیت افراد نکرده باشد آن قضیه را مهمله خوانند چون

[illegible] و اگر بیان کمیت افراد کرده باشد آن قضیه را محصوره [illegible]

[illegible] موجبه کلیه و سالبه کلیه و موجبه جزئیه و سالبه جزئیه فصل [illegible]

[illegible] قضیه مهمله در قوه جزئیه است پس [illegible] معتبر [illegible]

[illegible] فصل حرف سلب چون قضیه حملیه جزء محمول شود آن قضیه را معدوله [illegible]

[illegible] اگر جزء موضوع شود آن را معدولة الموضوع خوانند و اگر جزء هر دو شود معدولة [illegible]

[illegible] اگر جزء نشود آن را محصله خوانند فصل نسبت محمول با موضوع خواه بایجاب

[illegible] ضروری [illegible] باشد یعنی ممتنع الانفکاک باشد آن قضیه را ضروریه خوانند

چون [illegible] حیوان [illegible] ولا شیء من الانسان بحجر بالضرورة و شاید که سلب ضروری نباشد

[illegible] ممکنه خاصه گویند چون کل انسان کاتب بالامکان الخاص ولا شیء من الانسان

بکاتب

کاتب بالامکان الخاص موجبه و سالبه را معنی یکیست و ممکنه خاصه یعنی ثبوت کتابت و سلب
کتابت هیچ کدام انسان را ضروری نیست و یا بسلب ضرورت باشد از یک طرف که آن ضرورت جانب
مخالف است نیز و ممکنه عامه گویند چون کل انسان کاتب بالامکان العام یعنی سلب کتابت از انسان ضروری
نیست و لا شیء من الانسان بکاتب بالامکان العام یعنی ثبوت کتابت انسان را ضروری نیست و شاید
که نسبت محمول بموضوع بر دوام باشد یعنی همیشه ثابت باشد ضرورت نیست آن را مطلقه عامه خوانند
کل فلک متحرک دائما و لا شیء من الفلک بساکن دائما و شاید که مشروط بشرط باشد مثل کل کاتب
متحرک الاصابع بالضرورة ما دام کاتبا و آن را مشروطه عامه خوانند و شاید که نسبت بالفعل باشد یعنی
فی الجمله و آن را مطلقه عامه خوانند چون کل انسان کاتب بالفعل **فصل** عکس قضیه حملیه
آن باشد که موضوع را محمول سازی و محمول را موضوع بر وجهی که ایجاب و سلب و صدق و کذب اصلی
بماند پس موجبه کلیه بموجبه جزئیه منعکس میشود مثلا هرگاه کل انسان حیوان صادق باشد بعض
الحیوان انسان نیز صادق باشد و همچنین موجبه جزئیه منعکس شود مثلا چون بعض الحیوان انسان صادق
آید بعض الانسان حیوان هم صادق آید زیرا که موضوع و محمول باهم متلاقی شده اند در ذات موضوع
شاید که محمول اعم باشد پس در قضیه موجبه عکس کلی صادق نباشد و سالبه کلیه کنفسها منعکس شود
چون ضرورت تباین باشد مثلا هرگاه لا شیء من الانسان بحجر صادق باشد و لا شیء من الحجر بانسان صادق شود
و سالبه جزئیه عکس ندارد زیرا که لیس بعض الحیوان بانسان صادق است و عکس وی لیس بعض الانسان
بحیوان صادق نیست **فصل** نقیض قضیه قضیه دیگر باشد که با وی در ایجاب و سلب مخالف باشد
بحیثیتی که صدق هر یک از ایشان مستلزم کذب دیگری باشد و کذب هر یک از ایشان مستلزم صدق دیگری
باشد پس نقیض موجبه کلیه سالبه جزئیه و نقیض سالبه کلیه موجبه جزئیه باشد **فصل** قضیه منفصله آنست
که حکم کرده شود در وی بتنافی میان دو قضیه یا بنفی تنافی چنانکه گذشت و نفی تنافی شاید که در صدق و کذب
هر دو باشد آن منفصله حقیقیه باشد که انفصال در هر دو باشد چون هر عدد یا زوج است
و یا فرد یعنی هر دو جمع نشود و هر دو مرتفع نشود و آن را مانعة الجمع باشد که ...

در تناقض هشت وحدت شرط دان — وحدت شرط و اضافه جزء و کل
وحدت موضوع و محمول و مکان — قوه و فعل است در آخر زمان

در وجود باشد چنانکه گویی این چیز یا شجر است یا حجر یعنی هر دو مجتمع نشوند ولکن ارتفاع ایشان
یعنی چیزی می‌تواند که نه شجر باشد و نه حجر و یا مانعة الخلو باشد اگر انفصال در عدم باشد چنانکه
گویی زید در دریا است یا غرق نمی‌شود یعنی هر دو مرتفع نشوند ولکن اجتماع ایشان شاید **فصل**
نقیض و عکس در شرطیات نیز قیاس حملیات معلوم می‌شود **فصل** حجت بر سه قسم است یکی قیاس
که در وی استدلال است از حال کلی بر حال جزئی چنانکه گویی کل انسان حیوان و کل حیوان جسم فکل انسان
جسم پس استدلال کردی از حال حیوان که کلی است بر حال جزئی که انسان است دوم استقرا که آن استدلال
است از جزئیات بر حال کلی چنانکه گویی هر یک از انسان و طیور و بهایم فک اسفل را می‌جنبانند در
حالت مضغ پس جمیع حیوانات چنین باشند پس استدلال کردی از حال جزئیات که انسان و طیور و بهایم است
بر حال حیوان که کلی است سیم تمثیل و آن استدلال است از حال جزئی بر حال جزئی دیگر چنانکه گویی
نبیذ حرام است بنا بر آنکه خمر حرام است و هر دو جزئی مسکرند **فصل** استقرا و تمثیل مفید ظن‌اند
و قیاس مفید یقین پس عمده در باب تحصیل تصدیقات یقینی قیاس است و آن عبارت است از قول مؤلف از قضایا
که لازم آید از وی لذاته قول دیگر چنانکه گویی عالم متغیر است و هر متغیر حادث است پس عالم حادث است
و قیاس بر دو قسم است اقترانی که در وی نتیجه یا نقیض نتیجه بالفعل مذکور نباشد چنانکه گذشت
مذکور شد دوم استثنائی که در وی نتیجه یا نقیض نتیجه بالفعل مذکور باشد چنانکه گویی اگر این
شخص آدمی باشد حیوان باشد لکن آدمی است پس حیوان است لکن حیوان نیست پس آدمی نیست **فصل**
قیاس اقترانی یا حملی باشد یعنی مرکب از حملیات صرفه باشد و یا غیر حملی باشد و قسم اول ظاهرتر است
پس بدان که ... نوع است ... نسبت میان موضوع و محمول چون مجهول باشد
باید چیزی که واسطه ... به واسطه وی نسبت میان موضوع و محمول معلوم شود
و آن را حد وسط خوانند چنانکه موضوع مطلوب را اصغر خوانند و محمول وی را اکبر خوانند و حد وسط
اگر محمول شود صغری و موضوع شود کبری آن را شکل اول خوانند و اگر عکس این باشد آن را شکل رابع
خوانند و اگر موضوع شود در هر دو آن را شکل ثالث خوانند **فصل** شکل اول را شرط آن است که صغری

اوسط اگر حمل یافت در بر صغری و باز	حمل بهر دو دوم وضع بهر دو سوم
وضع بکبری گرفت شکل نخستین شمار	رابع اشکال را عکس نخستین شمار

١٧٩

[illegible]

وی یعنی قضیهٔ مشتمله بر حد مکرر موجبه باشد تا اصغر در اوسط مندرج شود و کبری وی یعنی قضیهٔ مشتمله بر اکبر کلیه باشد تا حکم از اوسط با اصغر متعدی شود و بقیاس این صغری شکل اول موجبه باشد و کبری وی کلیه و ضروب منتجه وی منحصر در چهار است اول موجبتین کلیتین نتیجه موجبه کلیه باشد دوم موجبه جزئیه صغری با موجبه کلیه کبری نتیجه جزئیه باشد سیم موجبه کلیه صغری با سالبه کلیه کبری نتیجه سالبه کلیه باشد چهارم موجبه جزئیه صغری با سالبه کلیه کبری نتیجه سالبه جزئیه باشد پس شکل اول منتج محصورات اربع است و شرط شکل ثانی آنست که مقدمتین وی مختلف باشند در ایجاب و سلب یعنی یکی موجبه و دیگری سالبه و کبری وی کلیه باشد و ضروب منتجه این شکل نیز چهار است اول موجبه کلیه صغری با سالبه کلیه کبری نتیجه سالبه کلیه باشد چنانکه گوئی هر ج ب است [illegible]

[illegible]

[illegible: marginal glosses]

۱۸۰

بعید است از وضع پس او را بیان نکردیم و اما قیاس استثنائی بر دو قسم است یکی اتصالی دوم انفصالی
اتصالی آنست که مرکب باشد از متصله لزومیه با وضع مقدم و از نتیجه وضع تالی باشد چنانکه
گویی اگر این جسم انسان باشد حیوان باشد لکن او انسان است پس حیوان است و یا مرکب باشد از متصله
لزومیه با رفع تالی و از نتیجه رفع مقدم باشد چنانکه گویی در مثال مذکور لکن او حیوان نیست پس
فرد نیست لکن فرد نیست پس زوج است لکن زوج نیست پس فرد است و یا مرکب باشد از منفصله
مانعة الجمع به وضع تالی احد جزئین و از نتیجه رفع جزء دیگر باشد پس او را نتیجه دو است چنانکه گویی
این جسم یا شجر است یا حجر لکن شجر است پس حجر نیست لکن حجر است پس شجر نیست و یا مرکب باشد از منفصله
مانعة الخلو به رفع احد جزئین و از نتیجه وضع جزء دیگر باشد پس نتیجه او نیز دو است چنانکه گویی
زید یا در دریا است یا غرق نمیشود و لکن در دریا نیست پس غرق نمیشود لکن غرق شد پس در دریا
است و مثال دیگر نیز چنانکه گویی این جسم یا لا شجر است یا لا حجر لکن شجر است پس لا حجر باشد لکن
حجر است پس لا شجر باشد تمام شد صلوة سوم بکبری مشتمل بر

قواعد منطقیه مختصره در شب جمعه ششم شهر

شوال المکرم سنه هزار و

سیصد و نود

كتاب ... بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله على الإنعام ... [illegible]

هذا كتاب الهداية في النحو

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والعاقبة للمتقين والصلاة والسلام على خير خلقه سيدنا محمد وآله أجمعين

أما بعد فهذا مختصر مضبوط في علم النحو جمعت فيه مهمات النحو على ترتيب الكافية مبوبا

ومفصلا بعبارة واضحة مع إيراد الأمثلة في جميع مسائله من غير تعرض للأدلة والعلل لئلا يشوش

ذهن المبتدئ عن فهم المسائل وسميته بالهداية رجاء أن يهدي الله تعالى به الطالبين ورتبته على

مقدمة وثلاثة أقسام وخاتمة [illegible] بتوفيق الملك العزيز العلام [illegible] في المبادي التي

يجب تقديمها [illegible] وفيها ثلاثة فصول الفصل الأول النحو علم بأصول يعرف بها

أحوال أواخر الكلم الثلث من حيث الإعراب والبناء وكيفية تركيب بعضها مع بعض والغرض منه صيانة

الذهن عن الخطأ اللفظي في كلام العرب وموضوعه الكلمة والكلام الفصل الثاني الكلمة لفظ وضع

لمعنى مفرد وهي منحصرة في ثلاثة أقسام اسم وفعل وحرف لأنها إما أن لا تدل على معنى في نفسها وهي

الحرف أو تدل على معنى في نفسها فإما أن يقترن معناها بأحد الأزمنة الثلاثة وهو الفعل أو لا وهو الاسم

[illegible] الاسم كلمة تدل على معنى في نفسها غير مقترن

[illegible]

القسم الاول في الاسم

يدخل قد والسين وسوف والجزم نحو قد ضرب وسيضرب وسوف يضرب ولم يضرب والتصريف
الى الماضي والمضارع وكونه امرا ونهيا واتصال الضمائر البارزة المرفوعة نحو ضربت وتاء التانيث
الساكنة نحو ضربت ونون التاكيد نحو اضربن فكل هذه من خواص الفعل ومعنى الاخبار به ان
يكون محكوما به كالخبر ويسمى فعلا باسم جزئه وهو المصدر لان المصدر هو فعل الفاعل حقيقة وحد
الحرف انه كلمة لا تدل على معنى في نفسها بل في غيرها نحو من فان معناه الابتداء وهو لا يدل عليه الا
بعد ذكر ما يبتدأ منه الابتداء كالبصرة والكوفة كما تقول سرت من البصرة الى الكوفة وعلامته ان لا يصح
الاخبار عنه ولا به وان لا يقبل علامات الاسماء ولا علامات الافعال وللحرف في كلام العرب فوائد
كالربط بين الاسمين نحو زيد في الدار او فعلين نحو زيد ان تضرب اضرب او اسم وفعل كضربت بالخشبة
او جملتين نحو ان جاءني زيد فاكرمه وغير ذلك من الفوائد التي سيأتي تعريفها في القسم الثالث ان شاء الله تعالى
ويسمى حرفا لوقوعه في الكلام حرفا اي طرفا لانه ليس بمقصود بالذات مثل المسند والمسند اليه فصل
الثالث الكلام لفظ تضمن الكلمتين بالاسناد والاسناد نسبة احدى الكلمتين الى الاخرى بحيث تفيد
المخاطب فائدة تامة يصح السكوت عليها نحو زيد قائم وقام زيد فعلم ان الكلام لا يحصل الا من اسمين نحو زيد قائم
ويسمى جملة اسمية او فعل واسم نحو قام زيد ويسمى جملة فعلية اذ لا يوجد المسند والمسند اليه معا
في غيرهما فلا بد للكلام منهما وان قيل هذا ينتقض بالنداء نحو يا زيد قلنا حرف النداء قائم مقام
ادعو وطلب وهو فعل فلا ينتقض به فاذا فرغنا من المقدمة فلنشرع في الاقسام الثلثة والله
الموفق والمعين

القسم الاول في الاسم

وقد مر تعريفه وهو ينقسم على قسمين معرب ومبني فلنذكر احكامه في بابين

الباب الاول في الاسم المعرب

وفيه مقدمة وثلاثة مقاصد وخاتمة
اما المقدمة ففيها ثلاثة فصول فصل اول في تعريف الاسم المعرب وهو كل اسم ركب مع غيره ولا
يشبه مبني الاصل اعني الحرف والامر الحاضر والماضي نحو زيد في قام زيد لا زيد وحده لعدم التركيب
ولا هؤلاء في قام هؤلاء لوجود الشبه ويسمى متمكنا وحكمه ان يختلف آخره باختلاف العوامل اختلافا
لفظا نحو جاءني زيد ورأيت زيدا ومررت بزيد او تقديرا نحو جاءني موسى ورأيت موسى ومررت بموسى

[illegible]

القسم الاول

والاعراب ما به يختلف آخر المعرب كالضمة والفتحة والكسرة والواو والياء والالف واعراب الاسم ثلثة انواع رفع ونصب وجر والعامل ما به يحصل الرفع والنصب والجر ومحل الاعراب من الاسم هو الحرف الاخير مثال الكل نحو قام زيد ورأيت زيدا ومررت بزيد فزيد معرب والضمة اعراب والدال محل الاعراب اعلم انه لا يعرب في كلام العرب الا الاسم المتمكن والفعل المضارع وسيجيء حكمه في القسم الثاني ان شاء الله تعالى

الفصل الثاني في اصناف اعراب الاسم وهي تسعة اصناف الاول ان يكون الرفع بالضمة والنصب بالفتحة والجر بالكسرة ويختص بالاسم المفرد المنصرف الصحيح وهو عند النحاة ما لا يكون آخره حرف علة كزيد وبالجاري مجرى الصحيح وهو ما يكون آخره واو او ياء ما قبلها ساكن كدلو وظبي وبالجمع المكسر المنصرف كرجال تقول جاءني زيد ودلو وظبي ورجال ورأيت زيدا ودلوا وظبيا ورجالا ومررت بزيد ودلو وظبي ورجال

الثاني ان يكون الرفع بالضمة والنصب والجر بالكسرة ويختص بالجمع المؤنث السالم كمسلمات تقول جاءني مسلمات ورأيت مسلمات ومررت بمسلمات

الثالث ان يكون الرفع بالضمة والنصب والجر بالفتحة ويختص بغير المنصرف كعمر تقول جاءني عمر ورأيت عمر ومررت بعمر

الرابع ان يكون الرفع بالواو والنصب بالالف والجر بالياء ويختص بالاسماء الستة مكبرة موحدة مضافة الى غير ياء المتكلم وهي اخوك وابوك وحموك وهنوك وفوك وذو مال تقول جاءني اخوك ورأيت اخاك ومررت باخيك وكذا البواقي

الخامس ان يكون الرفع بالالف والنصب والجر بالياء المفتوح ما قبلها ويختص بالمثنى وكلا وكلتا مضافين الى المضمر واثنان واثنتان تقول جاءني الرجلان كلاهما واثنان ورأيت الرجلين كليهما واثنين ومررت بالرجلين كليهما واثنين

السادس ان يكون الرفع بالواو المضموم ما قبلها والنصب والجر بالياء المكسور ما قبلها ويختص بالجمع المذكر السالم واولو وعشرون مع اخواتها تقول جاءني مسلمون وعشرون رجلا واولو مال ورأيت مسلمين وعشرين رجلا واولي مال ومررت بمسلمين وعشرين رجلا واولي مال واعلم ان نون التثنية مكسورة ابدا ونون الجمع مفتوحة ابدا وهما تسقطان عند الاضافة نحو جاءني غلاما زيد ومسلمو مصر

السابع ان يكون الرفع بتقدير الضمة والنصب بتقدير الفتحة والجر بتقدير الكسرة ويختص بالمقصور وهو ما آخره الف مقصورة كعصى وبالمضاف الى ياء المتكلم غير جمع المذكر السالم كغلامي تقول جاءني العصا وغلامي ورأيت العصا وغلامي ومررت بالعصا وغلامي

الثامن ان يكون الرفع بتقدير الضمة و

في الاسم وانواعه

النصب بالفتحة والجر بتقدير الكسرة ويختص بالمنقوص وهو ما آخره ياء مكسور ما قبلها كالقاضي تقول جاء في القاضي ورأيت القاضي ومررت بالقاضي التاسع ان يكون الرفع بتقدير الواو والنصب والجر بالياء لفظا ويختص بالجمع المذكر السالم مضافا الى ياء المتكلم تقول جاءني مسلمي اصله مسلموي اجتمعت الواو والياء في كلمة واحدة والاولى منهما ساكنة فقلبت الواو ياء وادغمت الياء في الياء وابدلت الضمة بالكسرة مناسبة للياء ايضا مسلمي ورأيت مسلمي ومررت بمسلمي الفصل الثالث الاسم المعرب على نوعين منصرف وهو ما ليس فيه سببان من الاسباب التسعة كزيد ويسمى متمكنا وحكمه ان تدخله الحركات الثلث مع التنوين مثل ان تقول جاءني زيد ورأيت زيدا ومررت بزيد وغير منصرف وهو ما فيه سببان من الاسباب التسعة او واحدة منها تقوم مقامهما والاسباب التسعة هي العدل والوصف والتأنيث والمعرفة والعجمة والجمع والتركيب ووزن الفعل والالف والنون الزائدتان وحكمه ان لا تدخله الكسرة والتنوين ويكون في موضع الجر مفتوحا كما مر اما العدل فهو تغيير اللفظ من صيغته الاصلية الى صيغة اخرى وهو على قسمين تحقيقا وتقديرا فلا يجتمع مع وزن الفعل اصلا ويجتمع مع العلمية كعمر وزفر ويجتمع مع الوصف كثلث مثلث واخر وجمع اما الوصف فلا يجتمع مع العلمية اصلا وشرطه ان يكون وصفا في اصل الوضع فاسود وارقم غير منصرف وان صارا اسمين للحية لاصالتهما في الوصفية واربع في قولك مررت بنسوة اربع منصرف مع ان فيه وصفية ووزن الفعل لعدم الاصلية في الوصف اما التأنيث بالتاء فشرطه ان يكون علما كطلحة وكذا المعنوي كزينب ثم المؤنث المعنوي ان كان ثلاثيا ساكن الوسط غير عجمي يجوز صرفه مع وجود السببين كهند لاجل الخفة والا يجب منعه كزينب وسقر وماه وجور والتأنيث بالالف المقصورة كحبلى والممدودة كحمراء ممتنع صرفه البتة لان الالف قائم مقام السببين التأنيث ولزومه اما المعرفة فلا يعتبر في منع الصرف بها الا العلمية وتجتمع مع غير الوصف اما العجمة فشرطها ان تكون علما في العجمية وزائدا على ثلثة احرف كابراهيم واسمعيل او ثلاثيا متحرك الوسط كشتر فلجام منصرف لعدم العلمية في عجمية ونوح ولوط منصرف لسكون الاوسط اما الجمع فشرطه ان يكون على صيغة منتهى الجموع وهو ان يكون بعد الف الجمع حرفان متحركان كمساجد او ثلثة احرف اوسطها ساكن غير قابل للتاء كمصابيح فصياقلة وفرازنة منصرف لقبولهما التاء وهو ايضا قائم مقام السببين الجمعية

[illegible]

وامتنع عن ان يجمع [illegible] جمع تكسير [illegible] جمع [illegible] اما التركيب فشرطه ان يكون علما بلا اضافة

ولا اسناد كبعلبك فعبد الله منصرف للاضافة وتأبط شرا مبني للاسناد اما الالف والنون الزائدتان

فشرطهما ان كانتا في اسم ان يكون علما كعمران وعثمان فسعدان اسم نبت منصرف وان كانتا في

الصفة فشرطه ان لا يكون مؤنثه فعلانة كسكران وعطشان [illegible] فندمان منصرف لوجود ندمانة

[illegible] ان يختص بالفعل نحو ضرب وشمر وان لم يختص به فيجب ان يكون في اوله احدى

حروف نايت ولا يدخله الهاء [illegible] يشكر وتغلب ونرجس فيعمل منصرف [illegible] كلاهما [illegible]

[illegible] شرطه في العلمية وهو التانيث بالتاء والمعنوي والعجمة والتركيب والاسم الذي

فيه الالف والنون [illegible] مع سبب اخر فقط وهو العدل ووزن

الفعل [illegible] في منع الصرف [illegible] لا [illegible] القسم الثاني فلبقائه على

[illegible] منصرف فاذا

[illegible] المطلب الاول

[illegible] والمبتدأ

[illegible] خبر لا التي لنفي الجنس

[illegible] عليه نحو

[illegible] رفع مظهرا كان كذهب

[illegible] نحو زيد ضرب عمرا وان كان

[illegible] الزيدان وضرب الزيدون وان كان الفاعل

[illegible] الزيدان [illegible] الجمع نحو

[illegible] الفعل ابدا ان لم

[illegible] للتذكير والتانيث نحو

[illegible] الحقيقي نحو طلعت الشمس

[illegible] اذا كان متأخرا انث الفعل

في المرفوعات من الاسم

نحو الشمس طلعت وجمع التكسير كالمؤنث الغير الحقيقي تقول قام الرجال وقامت الرجال ويجب تقديمه

على المفعول اذا كانا مقصورين وخفت اللبس نحو ضرب موسى عيسى ويجوز تقديم المفعول على

الفاعل ان كان قرينة مع كونهما مقصورين او غير مقصورين ان لم تخف اللبس نحو اكل الكمثرى يحيى

وضرب عمرا زيد ويجوز حذف الفعل حيث كانت قرينة نحو زيد في جواب من قال من ضرب وكذا حذف

الفاعل والفعل معا كنعم في جواب من قال اقام زيد وقد يحذف الفاعل ويقام المفعول مقامه اذا

كان الفعل مجهولا وهو القسم الثاني من المرفوعات القسم الثاني مفعول ما لم يسم فاعله وهو كل مفعول

حذف فاعله واقيم المفعول مقامه نحو ضرب زيد وحكمه في توحيد فعله وتثنيته وجمعه وتذكيره وتأنيثه

على قياس ما عرفت في الفاعل القسم الثالث والرابع المبتدأ والخبر وهما اسمان مجردان عن العوامل

اللفظية احدهما مسند اليه ويسمى المبتدأ والثاني مسند به ويسمى الخبر نحو زيد قائم والعامل فيهما معنوي

وهو الابتداء واصل المبتدأ ان يكون معرفة واصل الخبر ان يكون نكرة والنكرة اذا وصفت جاز ان تقع مبتدأ

نحو قوله تعالى ولعبد مؤمن خير من مشرك وكذا اذا تخصصت بوجه آخر نحو ارجل في الدار ام امرأة وما احد خير

منك وشر اهر ذا ناب وفي الدار رجل وسلام عليك وان كان احد الاسمين معرفة والآخر نكرة فاجعل

المبتدأ معرفة والخبر نكرة البتة واذا كانا معرفتين فاجعل ايهما شئت مبتدأ والآخر خبرا نحو الله

الهنا وآدم عليه السلام ابونا ومحمد صلى الله عليه وسلم نبينا وقد يكون الخبر جملة اسمية نحو زيد ابوه قائم او

فعلية نحو زيد قام ابوه او شرطية نحو زيد ان جاءني فاكرمه او ظرفية نحو زيد خلفك وعمرو في الدار

والظرف متعلق بجملة عند الاكثر وهي استقر لان الظرف لا بد له من عامل والاصل في العمل الفعل فقولك

زيد في الدار تقديره زيد استقر في الدار ولا بد من ضمير في الجملة يعود الى المبتدأ كالهاء فيما مر ويجوز

حذفه عند وجود قرينة نحو السمن منوان بدرهم والبر الكر بستين درهما اي منه وقد يتقدم الخبر على

المبتدأ ان كان ظرفا نحو في الدار زيد ويجوز للمبتدأ الواحد اخبار كثيرة نحو زيد فاضل عالم عاقل

واعلم ان لهم قسما آخر من المبتدأ ليس مسندا اليه وهو صفة وقعت بعد حرف النفي نحو ما قائم زيد او

بعد حرف الاستفهام نحو اقائم زيد بشرط ان ترفع تلك الصفة اسما ظاهرا بعدها نحو ما قائم الزيدان و

اقائم الزيدان بخلاف اقائمان الزيدان القسم الخامس خبر ان واخواتها وهي ان وان وكأن ولكن وليت ولعل

ضعف النفس ... والاشتغال ... فان العلم ... كان ... العلماء ... العلم ... الكسل ... السالم ... الطالب ... العلم ... الفضل ...

وهذه الحروف تدخل على المبتدأ والخبر فتنصب المبتدأ ويسمى اسم ان وترفع الخبر ويسمى خبر ان فخبر ان هو المسند بعد دخولها نحو ان زيدا قائم وحكمه في كونه مفردا او جملة معرفة او نكرة كحكم خبر المبتدأ لا يجوز تقديمه على اسمها الا اذا كان ظرفا نحو ان في الدار زيدا لمجال التوسع في الظروف القسم السابع اسم كان واخواتها وهي صار واصبح وامسى واضحى وظل وبات وآض وعاد وغدا وراح ومازال ومافتئ ومانفك ومادام وليس ومابرح وهذه الافعال الناقصة تدخل ايضا على المبتدأ والخبر فترفع المبتدأ ويسمى اسم كان وتنصب الخبر ويسمى خبر كان واسم كان هو المسند اليه بعد دخولها نحو كان زيد قائما ويجوز في الكل تقديم اخبارها على اسمائها نحو كان قائما زيد ويجوز تقديم اخبارها على نفس الافعال ايضا من كان الى راح نحو قائما كان زيد ولا يجوز ذلك فيما اوله ما [illegible] قائما مازال زيد وفي ليس خلاف وتمام الكلام في هذه الافعال يجيء في القسم الثالث ان شاء الله تعالى القسم الثامن اسم ما ولا المشبهتين بليس هو المسند اليه بعد دخولهما نحو ما زيد قائما ولا رجل افضل منك ويدخل ما على المعرفة والنكرة ويختص لا بالنكرات خاصة القسم التاسع خبر لا التي لنفي الجنس هو المسند بعد دخولها نحو لا رجل قائم

المقصد الثاني في

الاسماء المنصوبة وهي اثنا عشر قسما المفعول المطلق والمفعول به وفيه وله ومعه والحال والتمييز والمستثنى وخبر كان واخواتها واسم ان واخواتها والمنصوب بلا التي لنفي الجنس وخبر ما ولا المشبهتين بليس القسم الاول المفعول المطلق وهو مصدر بمعنى فعل مذكور قبله ويذكر للتأكيد كضربت ضربا او لبيان النوع نحو جلست جلسة القاري او لبيان العدد كجلست جلسة او جلستين او جلسات وقد يكون من غير لفظ الفعل نحو قعدت جلوسا وقد يحذف فعله لقيام قرينة جوازا كقولك للقادم خير مقدم اي قدمت قدوما خير مقدم فخير اسم تفضيل ومصدريته باعتبار الموصوف او المضاف اليه هو مقدم او قدوم وما ورد وجوبا سماعا نحو شكرا وسقيا القسم الثاني المفعول به وهو اسم ما وقع عليه فعل الفاعل نحو ضربت زيدا وقد يتقدم على الفاعل كضرب عمرا زيد وقد يحذف فعله لقيام قرينة جوازا نحو زيدا في جواب من قال من اضرب ووجوبا في اربعة مواضع الاول سماعي نحو امرأ ونفسه اي دع امرأ ونفسه وانتهوا خيرا لكم اي انتهوا عن التثليث واقصدوا خيرا لكم واهلا وسهلا اي اتيت مكانا اهلا ووطئت مكانا سهلا والثاني قياسي الثاني

في منصوبات الاسم

التحذير وهو معمول بتقدير اتّق تحذيرا مما بعده نحو ايّاك والاسد اصله اتّق نفسك من الاسد او ذكر المحذّر منه مكررا نحو الطريق الطريق الثالث ما اضمر عامله على شريطة التفسير وهو كل اسم بعده فعل او شبه فعل يشتغل ذلك الفعل عن ذلك الاسم بضميره او متعلقه بحيث لو سلط عليه هو او مناسبه لنصبه نحو زيدا ضربته فان زيدا منصوب بفعل محذوف وهو ضربت يفسره الفعل المذكور بعده وهو ضربته ولهذا الباب فروع كثيرة الرابع المنادى وهو اسم مدعو بحرف النداء وهي يا وايا وهيا واي والهمزة المفتوحة لفظا نحو يا عبد الله اي ادعو عبد الله وحرف النداء قائم مقام ادعو واطلب وقد يحذف حرف النداء لفظا نحو قوله تعالى يوسف اعرض عن هذا واعلم ان للمنادى اقساما فان كان مفردا معرفة يبنى على علامة الرفع كالضمة نحو يا زيد والالف نحو يا زيدان والواو نحو يا زيدون ويخفض بلام الاستغاثة نحو يا لزيد ويفتح بالحاق الفه نحو يا زيداه وينصب ان كان مضافا نحو يا عبد الله او مشابها للمضاف نحو يا طالعا جبلا او نكرة غير معينة كقول الاعمى يا رجلا خذ بيدي وان كان معرفا باللام قيل يا ايها الرجل ويا ايتها المرأة ويجوز ترخيم المنادى وهو حذف في آخره للتخفيف كما تقول في يا مالك يا مال وفي يا منصور يا منص وفي عثمان يا عثم ويجوز في آخره الضمة والحركة الاصلية كما تقول يا حار في يا حارث واعلم ان يا من حروف النداء وقد تستعمل في المندوب ايضا وهو المتفجع عليه بيا او بوا تقول يا زيداه ووا زيداه فوا تختص بالمندوب ويا مشتركة بين النداء والندبة

القسم الثالث المفعول فيه وهو اسم ما وقع الفعل فيه من الزمان والمكان ويسمى ظرفا وظرف الزمان على قسمين مبهم وهو ما لا يكون له حد معين كدهر وحين ومحدود وهو ما يكون له حد معين كيوم وليلة وشهر وسنة وكلها منصوب بتقدير في تقول صمت دهرا وسافرت شهرا اي في دهر وفي شهر وظرف المكان كذلك مبهم وهو منصوب ايضا بتقدير في نحو جلست خلفك وامامك ومحدود وهو ما لا يكون منصوبا بتقدير في بل لا بد من ذكر في نحو جلست في الدار وفي السوق وفي المسجد القسم الرابع المفعول له وهو اسم ما لاجله يقع الفعل المذكور وينصب بتقدير اللام نحو ضربته تأديبا اي للتأديب وقعدت عن الحرب جبنا اي للجبن [illegible]

هو منصوب بتقدير [illegible] القسم الخامس المفعول معه [illegible] بمعنى مع لمصاحبة معمول فعل نحو جاء [illegible]

[illegible]

[illegible]

القسم الاول

النصب نحو وجاز العطف تعين العطف نحو ما زيد وعمرو وان لم يجز العطف تعين النصب نحو ما لك و
زيدا وما شأنك وعمرا لان المعنى ما تصنع القسم الثاني من المنصوبات الحال وهو لفظ يدل على بيان هيئة الفاعل او المفعول
به او كليهما نحو جاء زيد راكبا وضربت زيدا مشدودا ولقيت عمرا راكبين وقد يكون الفاعل معنويا
نحو زيد في الدار قائما لان معناه زيد استقر في الدار قائما وكان المفعول به نحو هذا زيد قائما فان معناه
انبه واشير اليه قائما والعامل في الحال فعل لفظا نحو ضربت زيدا راكبا او معنى نحو زيد في الدار قائما والحال
نكرة ابدا وذو الحال معرفة غالبا كما رأيت في الامثلة فان كان ذو الحال نكرة يجب تقديم الحال عليه نحو جاءني
راكبا رجل لئلا يلتبس بالصفة في حالة النصب في قولك رأيت رجلا راكبا وقد يكون الحال جملة خبرية نحو جاءني
زيد وغلامه راكب او يركب غلامه ومثال ما كان العامل معنى الفعل نحو هذا زيد قائما فان معناه انبه و
اشير اليه حال كون زيد قائما وقد يحذف العامل لقيام القرينة كما تقول للمسافر سالما غانما اي ترجع سالما غانما
فالقسم الثالث من المنصوبات التمييز وهو اسم نكرة تذكر بعد مقدار من عدد او كيل او وزن او مساحة او غير ذلك مما
فيه ابهام ليرفع ذلك الابهام نحو عندي عشرون رجلا وقفيزان برا ومنوان سمنا وجريبان قطنا وما في
السماء قدر راحة سحابا وعلى التمرة مثلها زبدا وقد يكون من غير مقدار نحو عندي سوار ذهبا وهذا خاتم
حديدا والخفض فيه اكثر نحو خاتم حديد وقد يقع التمييز بعد الجملة ليرفع الابهام عن نسبتها نحو طاب زيد
نفسا او ابا او علما القسم الرابع من المنصوبات المستثنى وهو لفظ يذكر بعد الا واخواتها ليعلم انه لا ينسب اليه ما نسب الى ما قبلها
وهو على قسمين متصل وهو ما اخرج عن متعدد بالا واخواتها نحو جاءني القوم الا زيدا ومنقطع وهو المذكور
بعد الا غير مخرج عن متعدد لعدم دخوله في المستثنى منه نحو جاءني القوم الا حمارا واعلم ان اعراب المستثنى
على اقسام فان كان بعد الا في كلام تام موجب وهو كلام لا يكون فيه نفي ولا نهي ولا استفهام نحو
جاءني القوم الا زيدا او منقطعا كما مر او مقدما على المستثنى منه نحو ما جاءني الا اخاك احد او كان بعد
عدا وخلا عند الاكثر او كان بعد ما خلا وما عدا وليس ولا يكون نحو جاءني القوم ما خلا زيدا كان منصوبا
وان كان بعد الا في كلام غير موجب والمستثنى منه مذكور يجوز فيه الوجهان النصب والبدل عما قبلها نحو
ما جاءني احد الا زيد والا زيدا وان كان مفرغا بان يكون بعد الا في كلام غير موجب والمستثنى منه غير مذكور
كان اعرابه بحسب العوامل تقول ما جاءني الا زيد وما رأيت الا زيدا وما مررت الا بزيد وان كان بعد غير

وسوى وسواء وحاشا عند الاكثر كان مجرورها نحو جاء في القوم غير زيد وسوى زيد وحاشا زيد واعلم ان اعراب غير كاعراب المستثنى بالا تقول جاءني القوم غير زيد وغير حمار وما جاءني احد غير زيد واعلم ان لفظ غير موضوع للصفة وقد يستعمل للاستثناء كما ان لفظ الا موضوع للاستثناء وقد تستعمل للصفة كما في قوله تعالى لو كان فيهما الهة الا الله لفسدتا اي غير الله وكذا قولك لا اله الا الله القسم التاسع خبر كان واخواتها هو المسند بعد دخولها نحو كان زيد منطلقا وحكمه كحكم خبر المبتدا الا انه يجوز تقديمه على اسمها مع كونه معرفة بخلافه ثم نحو كان القائم زيد القسم العاشر اسم ان واخواتها هو المسند اليه بعد دخولها نحو ان زيدا قائم القسم الحادي عشر المنصوب بلا التي لنفي الجنس وهو المسند اليه بعد دخولها فاليها نكرة مضافا نحو لا غلام رجل في الدار او شبيها به نحو لا عشرين درهما في الكيس وان كان من بعد لا نكرة مفردة يبنى على الفتح نحو لا رجل في الدار وان كان معرفا معرفة او نكرة مفصولا بينه وبين لا كان مرفوعا ويجب تكريره لا مع الاسم الآخر تقول لا زيد في الدار ولا عمرو ولا فيها رجل ولا امرأة واعلم انه يجوز في مثل لا حول ولا قوة الا بالله خمسة اوجه فتحهما ورفعهما وفتح الاول ونصب الثاني وفتح الاول ورفع الثاني ورفع الاول وفتح الثاني وقد يحذف اسم لا للقرينة نحو لا عليك اي لا بأس عليك القسم الثاني عشر خبر ما ولا المشبهتين بليس هو المسند بعد دخولهما نحو ما زيد قائما ولا رجل حاضرا وان وقع الخبر بعد الا نحو ما زيد الا قائم او تقدم الخبر نحو ما قائم زيد بطل العمل كما رأيت فيهما هذا عند الحجازيين ودليلهم نحو ما هذا بشرا واما بنو تميم فلا يعملونها اصلا كقول الشاعر من بني تميم ومهفهف كالبدر قلت له انتسب فاجاب ما قتل المحب على الحب حرام برفع حرام المقصد الثالث في المجرورات الاسماء المجرورة هو قسم واحد وهو المضاف اليه فقط وهو كل اسم نسب اليه شيء بواسطة حرف الجر لفظا نحو مررت بزيد او تقديرا ويعبر عن هذا التركيب في الاصطلاح بان الجار والمجرور وتقدير الجر نحو غلام زيد تقديره غلام لزيد ويعبر عنه في الاصطلاح بان مضاف ومضاف اليه ... واعلم ان الاضافة ... والمعنوية فهو ان يكون المضاف صفة مضافة الى المفعول بها نحو غلام زيد ...

القسم الاول

نحو صوم الليل وفائدة هذه الاضافة تعريف المضاف ان اضيف الى معرفة كما مر وتخصيص ان اضيف
الى نكرة نحو غلام رجل واما اللفظية فهي ان يكون المضاف صفة مضافة الى معمولها وهي في تقدير الانفصال
في اللفظ نحو ضارب زيد وفائدتها تخفيف في اللفظ فقط واعلم انه اذا اضيف الاسم الصحيح او الجاري
مجرى الصحيح الى ياء المتكلم كسر آخره واسكنت الياء او فتحت كغلامي ودلوي وظبيي وان كان آخر الاسم
ياء مكسورا ما قبلها ادغمت الياء في الياء وفتحت الياء الثانية في الحالات كما تقول في القاضي
قاضيّ وفي الرامي راميّ وان كان في آخره واو مضموم ما قبلها تقلبها ياء وعملت كما علمت الآن تقول جاء
مسلميّ وفي الاسماء الستة كما تقول اخي وابي وحمي وهني وفيّ عند قوم وذو لا يضاف الى مضمر اصلا
وقول الشاعر انما يعرف ذا الفضل من الناس ذووه شاذ واذا قطعت عن الاضافة قلت اخ واب وحم
وهن وفم ويجوز الحركات الثلث وذو لا يقطع عن الاضافة البتة اصلا هذا كله مجرور بتقدير حرف
الجر واما ما يذكر حرف الجر لفظا فسيأتيك في القسم الثالث ان شاء الله تعالى **الخاتمة في التوابع** اعلم
ان التي مر ذكرها من الاسماء المعربة كان اعرابها بالاصالة بان دخلها العوامل من المرفوعات والمنصوبات
والمجرورات وقد يكون الاسم اعرابه بتبعية ما قبله ويسمى التابع لانه يتبع ما قبله في الاعراب وهو
كل ثان معرب باعراب سابقه من جهة واحدة والتوابع خمسة اقسام النعت والعطف بالحروف والتاكيد
وعطف البيان والبدل القسم الاول النعت وهو تابع يدل على معنى في متبوعه نحو جاءني رجل عالم
ويسمى الصفة ايضا والقسم الاول انما يتبع متبوعه في اربعة من عشرة اشياء في الاعراب الثلث الرفع
والنصب والجر والتعريف والتنكير والافراد والتثنية والجمع والتذكير والتانيث نحو جاءني رجل عالم وامرأة
عالمة ورجلان عالمان وامرأتان عالمتان ورجال علماء ونساء عالمات وزيد العالم والزيدان العالمان
والزيدون العالمون ورأيت رجلا عالما وكذا البواقي والقسم الثاني انما يتبع متبوعه في الخمسة الاول فقط اعني
الاعراب والتعريف والتنكير نحو قوله تعالى من هذه القرية الظالم اهلها وفائدة النعت تخصيص المنعوت
ان كانا نكرتين نحو جاءني رجل عالم وتوضيح منعوته ان كانا معرفتين نحو جاءني زيد الفاضل وقد
يكون للثناء والمدح نحو بسم الله الرحمن الرحيم وقد يكون للذم نحو اعوذ بالله من الشيطان الرجيم
وقد يكون للتاكيد نحو قوله تعالى نفخة واحدة واعلم ان النكرة توصف بالجملة الخبرية نحو مررت برجل ابوه

فى التوابع

قائم او قام ابوه والضمير لا يوصف ولا يوصف به القسم الثانى العطف بالحروف وهو تابع ينسب اليه ما نسب الى متبوعه وكلاهما مقصودان بتلك النسبة ويسمى عطف النسق ايضا وشرطه ان يتوسط بينه وبين متبوعه احد حروف العطف وسيأتى ذكرها فى القسم الثالث نحو قام زيد وعمرو واذا عطف على ضمير مرفوع متصل يجب تاكيده بضمير منفصل نحو ضربت انا وزيد الا اذا فصل نحو ضربت اليوم وزيد واذا عطف على الضمير المجرور المتصل يجب اعادة حرف الجر فى المعطوف نحو مررت بك وبزيد واعلم ان المعطوف فى حكم المعطوف عليه يعنى اذا كان الاول صفة او خبرا او صلة او حالا فالثانى كذلك والضابط فيه انه اذا كان يجوز ان يقام المعطوف مقام المعطوف عليه جاز العطف وحيث لا فلا والعطف على معمولى عاملين مختلفين جائز اذا كان المعطوف عليه مجرورا ومقدما على المرفوع والمعطوف كذلك اى مجرورا نحو فى الدار زيد والحجرة عمرو وفى هذا مذاهب اخرى وهى الجواز مطلقا عند الفراء وعدمه مطلقا عند سيبويه القسم الثالث التاكيد وهو تابع يدل على تقرير المتبوع فيما نسب اليه نحو جاءنى زيد نفسه او يدل على شمول الحكم لكل افراد المتبوع مثل فسجد الملائكة كلهم اجمعون والتاكيد على قسمين لفظى وهو تكرير اللفظ الاول بعينه نحو جاءنى زيد زيد وقام زيد قام زيد جاءنى جاءنى زيد قام قام زيد ويجرى فى الحروف ايضا نحو ان ان زيدا قائم ومعنوى وهو بالفاظ معدودة وهى نفسه وعينه للواحد والمثنى والمجموع باختلاف الصيغة والضمير نحو جاءنى زيد نفسه والزيدان انفسهما او نفساهما والزيدون انفسهم وكذلك عينه واعينهما او عيناهما واعينهم وللمؤنث نحو جاءتنى هند نفسها والهندان انفسهما او نفساهما والهندات انفسهن وكذا عينها واعينهما او عيناهما واعينهن وكلا وكلتا للمثنى خاصة نحو قام الرجلان كلاهما وقامت المرأتان كلتاهما وكل واجمع واكتع وابصع وابتع لغير المثنى باختلاف الضمير فى كل تقول اشتريت العبد كله وجاءنى القوم كلهم واشتريت الجارية كلها وجاءت النساء كلهن وباختلاف الصيغة فى البواقى وهى اجمع تقول اشتريت العبد كله اجمع واكتع وابتع وابصع وجاءنى القوم كلهم اجمعون اكتعون ابتعون ابصعون واشتريت الجارية كلها جمعاء كتعاء بتعاء بصعاء وقامت النساء كلهن جمع كتع بصع بتع واذا اردت تاكيد الضمير المتصل بالنفس والعين يجب تاكيده بضمير مرفوع منفصل

[illegible] أو جمع الأسماء أجزاؤه وأبعاضه نصيح أو ارتفاعها حتى كالقوم ركبا

كما [illegible] واعلم أن أكثع وأخواتها أتباع لأجمع إذ ليس لها

[illegible] ولا يجوز ذكرها ومن القسم الرابع البدل وهو ينسب إليها

[illegible] هو المقصود بالنسبة [illegible] البدل أربعة الأول بدل الكل وهو ما كان

[illegible] بدل البعض من الكل وهو كل ما كان مدلوله جزء المتبوع

[illegible] ومثل الشيخ نحو سلب زيد ثوبه وأعجبني

[illegible] الغلط [illegible] بجعفر ورأيت رجلا حمارا والبدل

[illegible] لا يجب ذلك في عكسه لا في

[illegible] وهو تابع غير صفة [illegible] متبوعه [illegible] نحو قام أبو حفص

[illegible] قول الشاعر أنا ابن التارك البكري بشر

[illegible] وهو ما وقع حيز مركب مع غيره مثل القسم [illegible]

[illegible] على السكون [illegible] بالقوة

[illegible] الإشارة نحو [illegible]

[illegible] نحو [illegible] أحد عشر [illegible]

[illegible] لا يختلف آخره باختلاف العوامل [illegible]

[illegible] أسماء الأفعال والأصوات والمركبات

[illegible]

[illegible] نحو ضرب

[illegible] أو منفصل وهو

[illegible]

[illegible]

[illegible]

في الاسم المبني

الصفة اسم الفاعل والمفعول فقط ولا يجوز استعمال المنفصل الا عند تعذر المتصل كاياك نعبد وما
ضربك الا انا واعلم ان لهم ضميرا غائبا يقع قبل جملة تفسره الجملة المذكورة بعده ويسمى ضمير الشأن
في المذكر وضمير القصة في المؤنث نحو قل هو الله احد وهي هند مليحة وانها زينب قائمة وقد يدخل
بين المبتدأ والخبر ضمير مرفوع منفصل مطابق للمبتدأ اذا كان الخبر معرفة او افعل من كذا ويسمى
فصلا لانه يفصل بين المبتدأ والخبر نحو زيد هو القائم وكان زيد هو القائم وزيد هو افضل من
عمرو وقال الله تعالى كنت انت الرقيب النوع الثاني اسماء الاشارات ما وضع ليدل على مشار اليه وهي
خمسة الفاظ لستة معان ذا للمذكر ولمثناه ذان وذين وللمؤنث تا وتي وته وذي وته وذه وتهي وذهي
ولمثناها تان وتين ولجمعهما اولاء بالمد والقصر وقد يلحق باوائلها هاء التنبيه كهذا وهؤلاء
ويتصل باواخرها حرف الخطاب وهي خمسة الفاظ كَ كما كم كِ كن فذلك خمسة وعشرون الحاصل من
ضرب خمسة في خمسة وهي ذاك الى ذاكن وذانك الى ذانكن وكذا البواقي واعلم ان ذا للقريب وذلك
للبعيد وذاك للمتوسط النوع الثالث الموصول اسم لا يصلح ان يكون جزءا تاما من جملة الا بصلة بعده
وهي جملة خبرية ولا بد له من عائد فيها يعود الى الموصول مثل الذي في قولنا جاءني الذي ابوه
فاضل او قام ابوه الذي للمذكر والتي للمؤنث واللذان واللتان واللذين واللتين لمثناهما
بالالف في حالة الرفع وبالياء في حالتي النصب والجر واولاء والذين لجمع المذكر واللاتي واللواتي
واللائي واللاتي لجمع المؤنث وما ومن واي واية وذو بمعنى الذي في لغة بني طي كقوله فان الماء
ماء ابي وجدي وبئري ذو حفرت وذو طويت اي الذي حفرت والذي طويت والالف واللام بمعنى الذي في
صلته اسم الفاعل او المفعول نحو الضارب زيد اي الذي ضرب زيد والمضروب عمرو اي الذي ضرب عمرو
ويجوز حذف العائد من اللفظ ان كان مفعولا نحو قام الذي ضربت اي الذي ضربته واعلم ان ايا
واية معربتان الا اذا حذف صدر صلتهما كقوله تعالى ثم لننزعن من كل شيعة ايهم اشد على الرحمن عتيا اي
هو اشد النوع الرابع اسماء الافعال كل اسم بمعنى الامر والماضي كرويد زيدا اي امهله وهيهات زيد
اي بعد وان كان على وزن فعال بمعنى الامر وهو من الثلاثي قياسي كنزال بمعنى انزل وتراك بمعنى
اترك وقد يلحق به فعال مصدرا معرفة كفجار بمعنى الفجور او صفة للمؤنث نحو يا فساق بمعنى فاسقة

القسم الأول

وبالكلام بمعنى الأكمة أو علماً للأعيان المؤنثة كقطام وغلاب وحضار وهذه الثلاثة الأخيرة ليست من الأسماء الأفعال وإنما ذكرت ههنا للمناسبة النوع الخامس الأصوات وهو كل اسم حكي به صوت كغاق لصوت الغراب أو صوت به للبهائم كنخ لإناخة البعير وطاق حكاية الضرب وطق حكاية وقع الحجارة بعضها ببعض النوع السادس المركبات وهو كل اسم ركب من كلمتين ليس بينهما نسبة الإضافية والإسنادية فإن تضمن الثاني حرفاً فيجب بناؤهما على الفتح كأحد عشر إلى تسعة عشر إلا اثنا عشر فإنها معرب كالمثنى وإن لم يتضمن الثاني حرفاً ففيها ثلاث لغات أفصحها بناء الأول على الفتح وإعراب الثاني إعراب غير المنصرف كبعلبك ومعدي كرب النوع السابع الكنايات وهي أسماء وضعت لتدل على عدد مبهم وهي كم وكذا أو حديث مبهم وهو كيت وذيت واعلم أن كم على قسمين استفهامية وهو ما بعده مفرد منصوب على التمييز نحو كم رجلاً عندك وخبرية وهو ما بعده مجرور مفرد نحو كم مال أنفقته أو مجموع نحو كم رجال لقيتهم ومعناها التكثير وقد تدخل من فيهما تقول كم من رجل لقيته وكم من مال أنفقته وقد يحذف مميزها لقيام قرينة نحو كم مالك أي كم ديناراً مالك وكم ضربت أي كم ضربة ضربت واعلم أن كم في الوجهين يقع منصوباً إذا كان بعده فعل غير مشتغل عنه بضميره نحو كم رجلاً ضربت وكم غلام ملكت وكان مفعولاً به أو مصدراً نحو كم ضربة ضربت أو مفعولاً فيه نحو كم يوماً سرت وكم يوم صمت ويقع مجروراً إذا كان ما قبلها حرف جر أو مضافاً نحو بكم رجل مررت وعلى كم رجل حكمت وغلام كم رجل ضربت ومال كم رجل سلبت ويقع مرفوعاً إذا لم يكن شيء من الأمرين مبتدأ إن لم يكن تمييزه ظرفاً نحو كم رجلاً أخوك أو كم رجل ضربته وخبراً إن كان ظرفاً نحو كم يوماً سفرك وكم شهر صومك النوع الثامن الظروف المبنية على أقسام منها ما قطع عن الإضافة بأن حذف المضاف إليه كقبل وبعد وفوق وتحت قال الله تعالى لله الأمر من قبل ومن بعد أي من قبل كل شيء ومن بعده وتسمى غايات هذا إذا كان المحذوف منوياً للمتكلم وإلا كانت معربة وعلى هذا قرئ لله الأمر من قبلٍ ومن بعدٍ ومنها حيث وإنما بنيت تشبيهاً بالغايات لملازمتها الإضافة وشرطها أن يضاف إلى الجملة كاجلس حيث جلس زيد قال الله تعالى سنستدرجهم من حيث لا يعلمون وقد يضاف إلى المفرد كقول الشاعر أما ترى حيث سهيل طالعاً نجم يضيء كالشهاب ساطعاً

في تمام أحكام الاسم

واذا دخلت على الماضي ... مستقبلا

اي مكان سهيل بحيث بمعنى مكان هنا ومنها اذا وهي للمستقبل نحو قوله تعالى اذا جاء نصر الله والفتح وفيها معنى الشرط غالبا ويجوز ان يقع بعدها الجملة الاسمية نحو آتيك اذا الشمس طالعة والجملة الفعلية نحو آتيك اذا طلعت الشمس وقد يكون للمفاجاة فيختار بعدها المبتدأ نحو خرجت فاذا السبع واقف ومنها اذ وهي للماضي نحو جئتك اذ طلعت الشمس واذ الشمس طالعة ومنها اين وانى للمكان بمعنى الاستفهام نحو اين تمشي وانى تقعد وبمعنى الشرط نحو اين تجلس اجلس وانى تقم اقم ومنها متى للزمان شرطا واستفهاما نحو متى تسافر اسافر ومتى تقعد اقعد ومنها كيف للاستفهام حالا نحو كيف انت اي في اي حال ومنها ايان للزمان استفهاما نحو ايان يوم الدين ومنها مذ ومنذ بمعنى اول المدة جوابا لمتى نحو ما رأيت زيدا مذ يوم الجمعة في جواب من قال متى ما رأيت اي اول مدة انقطع رؤيتي اياه يوم الجمعة وبمعنى جميع المدة ان صلح جوابا لكم نحو ما رأيته مذ يومان في جواب من قال كم مدة ما رأيت زيدا اي جميع مدة ما رأيته فيها يومان ومنها لدى ولدن بمعنى عند نحو المال لديك والفرق بينهما ان عند للمكان ولا يشترط فيه الحضور ويشترط ذلك في لدى ولدن وجاء فيه لغات لدن لدن لدن ولد لد لد ومنها قط للماضي المنفي نحو ما رأيته قط ومنها عوض للمستقبل المنفي نحو لا اضربه عوض واعلم ان الظروف اذا اضيفت الى جملة جاز بناؤها على الفتح نحو قوله تعالى يوم ينفع الصادقين صدقهم ويومئذ وحينئذ وكذلك مثل وغير مع ما وان وأن تقول ضربت مثل ما ضربت زيد وضربته غير ان ضربت زيد وقيامي مثل انك تقوم

الخاتمة

في سائر احكام الاسم ولواحقه غير الاعراب والبناء وفيه فصول

فصل اعلم ان الاسم على قسمين معرفة ونكرة المعرفة اسم وضع لشيء معين وهي ستة اقسام المضمرات والاعلام والمبهمات اعني اسماء الاشارات والموصولات والمعرف باللام والمضاف الى احدها اضافة معنوية والمعرف بالنداء

فصل العلم ما وضع لشيء معين بحيث لا يتناول غيره بوضع واحد واعرف المعارف المضمر المتكلم نحو انا ونحن ثم المخاطب نحو انت ثم الغائب نحو هو ثم العلم نحو زيد ثم المبهمات ثم المعرف باللام ثم المعرف بالنداء ثم المضاف الى احدها والمضاف في قوة المضاف اليه والنكرة ما وضع لشيء غير معين كرجل وفرس

فصل اسماء الاعداد هي ما وضع ليدل على كمية آحاد الاشياء واصول العدد اثنتا عشرة كلمة واحد

القسم الاول

الى عشر ومائة والف واستعمالهما من واحد واثنين على القياس اعني يكون المذكر بدون التاء والمؤنث بالتاء تقول في رجل واحد وفي رجلين اثنين وفي امرأة واحدة وفي امرأتين اثنتين وثنتين ومن ثلاثة الى عشرة على خلاف القياس اعني المذكر بالتاء تقول ثلاثة رجال الى عشرة رجال والمؤنث بدونها تقول ثلث نسوة الى عشر نسوة وبعد العشر تقول احد عشر رجلا اثنا عشر رجلا واحدى عشرة امرأة واثنتا عشرة امرأة وثلاثة عشر رجلا وثلث عشرة امرأة الى تسعة عشر رجلا والى تسع عشرة امرأة وبعد ذلك تقول عشرون رجلا وعشرون امرأة بلا فرق الى تسعين رجلا وامرأة واحد وعشرون امرأة الى تسعة وتسعين رجلا والى تسع وتسعين امرأة ثم تقول مائة رجل ومائة امرأة والف رجل والف امرأة ومائتا رجل ومائتا امرأة والفا رجل والفا امرأة بلا فرق بين المذكر والمؤنث فما زاد على الالف والمائة يستعمل على قياس ما عرفت وتقدم الالف على المائة والاحاد على العشرات تقول عندي الف ومائة واحد وعشرون رجلا والفان وثلث مائة واثنان وعشرون رجلا واربع الاف وسبع مائة وخمس واربعون رجلا وعلى هذا القياس واعلم ان الواحد والاثنين لا مميز لهما لان لفظ المميز يغني عن ذكر العدد فيهما كما تقول عندي رجل ورجلان واما سائر الاعداد فلا بد لها من مميز فتقول في مميز الثلثة الى عشرة مخفوضا ومجموعا تقول ثلثة رجال وثلث نسوة الا اذا كان المميز لفظ المائة فح يكون مخفوضا مفردا تقول ثلثمائة والقياس ثلث مئات او مئين ومميز احد عشر الى تسع وتسعين منصوب مفرد تقول احد عشر رجلا واحدى عشرة امرأة وتسعة وتسعون امرأة ومميز مائة والف وتثنيتهما وجمع الالف مخفوض مفرد تقول مائة رجل ومائتا رجل ومائة امرأة ومائتا امرأة والف رجل والفا رجل والف امرأة والفا امرأة وثلث الاف رجل وثلث الاف امرأة وقس على هذا

فصل الاسم اما مذكر واما مؤنث والمؤنث ما فيه علامة التأنيث لفظا او تقديرا والمذكر ما بخلافه وعلامة التأنيث ثلثة التاء كطلحة والالف المقصورة كحبلى والممدودة كحمراء والمقدر انما هو التاء فقط كارض ودار بدليل اريضة ودويرة ثم المؤنث على قسمين حقيقي وهو ما بازائه حيوان مذكر كامرأة وناقة ولفظي وهو مجازي بخلافه كظلمة وعين وقد عرفت احكام الفعل اذا اسند الى المؤنث فلا نعيدها

فصل المثنى اسم ما الحق آخره الف او ياء ما قبلها مفتوح ونون مكسورة ليدل على ان معه آخر مثله نحو رجلان ورجلين

في انواع الاسم

وحكمه في التصحيح اما في المقصور فان كان الالف منقلبة عن الواو وكان ثلاثيا رد الى اصله كعصوان
وعصا وان كانت عن ياء او عن واو وكانت اكثر من الثلاثي او ليس منقلبة عن شيء قلبت ياء كرحيان
وملهيان وحباريان واما الممدودة فان كانت همزته اصلية ثبتت كقرّاءان وان كانت للتانيث
قلبت واوا كحمراوان وان كانت بدلا من واو او ياء من الاصل جاز فيه الوجهان ككساءان وكساوان
ورداوان ورداءان ويجب حذف نونه عند الاضافة تقول جاء غلاما زيد ويحذف تاء التانيث في خصية
والالية خاصة تقول خصيان واليان لانهما متلازمان فكانهما تثنية شيء واحد فلا تنتج علم ان
اضافة المثنى الى المثنى يعبر عن الاول بلفظ الجمع كقوله تعالى والسارق والسارقة فاقطعوا ايديهما ولذلك
لكراهية اجتماع التثنيتين فيما يكون اتصالهما لفظا ومعنى **فصل** المجموع اسم ما دل على آحاد
الآحاد مقصودة بحروف مفردة بتغيير ما لفظي كرجال جمع رجل او تقديري كفلك على وزن اسد فان
ايضا فلك لكن على وزن قفل فالقوم ونحوه وان دل على آحاد ليس بجمع اذ لا مفرد له ثم الجمع على
مصحح وهو ما لم يتغير بناء مفرده كمسلمون ومكسر وهو ما يتغير بناء مفرده وذلك نحو رجال
على قسمين مذكر وهو ما الحق آخره واو مضموم ما قبلها او نون مفتوحة كمسلمون او ياء مكسور ما قبلها
ونون كذلك ليدل على ان معه اكثر منه نحو مسلمين هذا في الصحيح اما المنقوص فتحذف ياؤه نحو قاضون
وداعون والمقصور يحذف الفه ويبقى ما قبلها مفتوحا ليدل على الالف المحذوف نحو مصطفون
وشرطه ان كان اسما ان يكون مذكرا علما لما يعقل ويختص باولي العلم واما قولهم سنون وارضون
وثبون وقلون بالواو والنون فشاذ ويجب ان لا يكون افعل مؤنثه فعلاء كاحمر مؤنثه حمراء و
لا فعلان مؤنثه فعلى كسكران مؤنثه سكرى ولا فعيل بمعنى مفعول كجريح بمعنى مجروح ولا فعول
بمعنى فاعل كصبور بمعنى صابر ويجب حذف نونه بالاضافة نحو مسلمو مصر ومؤنث وهو ما الحق آخره
الف وتاء وشرطه ان كان صفة وله مذكر ان يكون مذكره قد جمع بالواو والنون كمسلمات
وان لم يكن له مذكر فشرطه ان لا يكون مؤنثا مجردا من التاء كالحائض والحامل وان كان اسما
بالالف والتاء بلا شرط كهندات والمكسر صيغته في الثلاثي كثيرة غير مضبوطة تعرف بالسماع
كارجل وافراس وقلوب وفي غير الثلاثي على وزن فعالل كجعافر وجداول جمع جعفر وجدول ونحوها

القسم الأوّل

كما عرفت في التصريف واعلم ان الجمع ايضا على قسمين جمع قلة وهو ما يطلق على العشرة فما دونها و
ابنية جمع القلة افعل وافعال وفعلة وافعلة وجمع كثرة وهو ما يطلق على ما فوق العشرة وابنيته ما عدا
هذه الاربع ويستعمل كل منهما في موضع الآخر على سبيل الاستعارة نحو قوله تعالى ثلثة قروء مع وجود
اقراء **فصل** المصدر اسم يدل على الحدث فقط ويشتق منه الافعال كالضرب والنصر مثلا وابنيته
من الثلاثي المجرد غير مضبوط تعرف بالسماع ومن غيره ومن غير الثلاثي قياسية كالافعال والانفعال
والاستفعال مثلا والمصدر ان لم يكن مفعولا مطلقا يعمل عمل فعله اعني يرفع فاعلا ان كان لازما كاعجبني
قيام زيد وينصب مفعولا به ايضا ان كان متعديا نحو اعجبني ضرب زيد عمرا ولا يجوز تقديم معمول المصدر عليه
فلا يقال اعجبني زيدا ضرب وان كان مفعولا مطلقا فالعمل للفعل الذي قبله نحو ضربت ضربا زيدا فزيدا
منصوب بضربت لا بضربا **فصل** اسم الفاعل اسم يشتق من يفعل ليدل على من قام به الفعل بمعنى
الحدوث وصيغته من مجرد الثلاثي على وزن فاعل ومن غيره على صيغة المضارع من ذلك الفعل بميم مضمومة مكان حرف
المضارعة وكسر ما قبل الآخر كمدخل ومستخرج ويعمل عمل الفعل المعروف ان كان فيه معنى الحال او الاستقبال
ومعتمدا على المبتدأ نحو زيد قائم ابوه او ذي الحال نحو جاءني زيد ضاربا ابوه عمرا او همزة الاستفهام
نحو اقائم زيد او حرف النفي نحو ما قائم زيد الآن همزة الاستفهام نحو اقائم زيد او حرف النفي نحو ما قائم
زيد الآن او غدا او موصوف نحو عندي رجل ضارب ابوه عمرا فان كان فيه معنى الماضي وجبت الاضافة
نحو زيد ضارب عمرو امس هذا اذا كان منكرا اما اذا كان معرفا باللام يستوي فيه جميع الازمنة نحو زيد
الضارب ابوه عمرا الآن او غدا او امس **فصل** اسم المفعول مشتق من يفعل بالمجهول ليدل على
من وقع عليه الفعل وصيغته من الثلاثي المجرد على مفعول لفظا كمضروب او تقديرا كمقول ومرمي و
من غيره كاسم الفاعل منه بفتح ما قبل الآخر كمدخل ومستخرج ويعمل عمل فعله المجهول بالشرائط المذكورة في
اسم الفاعل نحو زيد مضروب غلامه الآن او غدا **فصل** الصفة المشبهة اسم مشتق من فعل لازم
ليدل على من قام به الفعل بمعنى الثبوت وصيغتها على خلاف صيغة اسم الفاعل والمفعول وانما يعرف
بالسماع كحسن وصعب وشجاع وشريف وذلول وهي تعمل عمل فعلها مطلقا بشرط الاعتماد المذكور و
مسائلها ثمانية عشر لان الصفة اما باللام او مجردة عنها ومعمولها اما مضاف باللام او مجرد عنها فهذه

القسم الثاني في الفعل

ستة ومعمول كل واحد منهما اما مرفوع او منصوب او مجرور فذلك كانت ثمانية عشر وتفصيلها نحو جاءني زيد الحسن وجهه ثلثة كذلك الحسن الوجه والحسن وجه وحسن وجهه ثلثة وحسن الوجه وحسن وجه وهي خمسة اقسام الاول ممتنع الحسن وجهه والحسن وجه ومختلف فيه حسن وجهه والبواقي احسن ان كان فيه ضمير واحد وحسن ان كان فيه ضميران وقبيح ان لم يكن فيه ضمير ومتى رفعت بها معمولها فلا ضمير في الصفة ومتى نصبت او جررت ففيها ضمير الموصوف **فصل** اسم التفضيل اسم اشتق من فعل ليدل على الموصوف بزيادة على غيره وصيغته افعل غالبا فلا يبنى الا من ثلاثي مجرد ليس بلون ولا عيب نحو زيد افضل الناس فان كان زائدا على الثلاثة او كان لونا او عيبا يجب ان يبنى من الثلاثي المجرد ما يدل على المبالغة والشدة او الكثرة ثم تذكر بعده مصدر ذلك الفعل منصوبا على التمييز كما تقول هو اشد استخراجا واقوى حمرة واقبح عرجا واكثر اضطرابا من زيد وقياسه ان يكون للفاعل كما مر وقد جاء للمفعول نحو اعذر واشغل واشهر واستعماله على ثلثة اوجه مضافا كزيد افضل القوم او معرفا باللام نحو زيد الافضل او بمن نحو زيد افضل من عمرو ويجوز في الاول الافراد ومطابقة اسم التفضيل للموصوف نحو زيد افضل القوم والزيدان افضل القوم والزيدون افضلوا القوم وافضل القوم والهندات فضلى القوم وفضليا القوم والهندات فضليات القوم وفي الثاني يجب المطابقة نحو زيد الافضل والزيدان الافضلان والزيدون الافضلون وفي الثالث يجب كونه مفردا مذكرا ابدا نحو زيد افضل من عمرو والزيدان افضل من عمرو والزيدون افضل من عمرو والهند والهندان والهندات افضل من عمرو وعلى الاوجه الثلثة يضمر فيه الفاعل وهو يعمل في ذلك المضمر ولا يعمل في مظهر اصلا الا في مثل قولهم ما رأيت رجلا احسن في عينه الكحل منه في عين زيد فان الكحل فاعل الاحسن وههنا بحث

القسم الثاني في الفعل

وقد سبق تعريفه واقسامه ثلثة ماض ومضارع وامر الاول الماضي وهو فعل دل على زمان قبل زمانك الذي انت فيه وهو مبني على الفتح ان لم يكن معه ضمير مرفوع متحرك فهو مبني على السكون كضربت وعلى الضم مع الواو كضربوا الثاني المضارع وهو فعل يشبه الاسم باحد حروف اتين في اوله لفظا في اتفاق حركاتها وسكناتها كيضرب ويستخرج فهو كضارب ومستخرج وفي دخول لام التاكيد في اولهما تقول ان زيدا ليقوم كما تقول ان زيدا لقائم وتساويهما في عدد الحروف

[illegible]

القسم الثاني

ومعنى في انه مشترك بين الحال والاستقبال كاسم الفاعل ولذلك سموه مضارعا والسين وسوف يخصصانه للاستقبال نحو سيضرب واللام المفتوحة بالحال نحو ليضرب وحروف المضارعة مضمومة في الرباعي كيدحرج اي فيما كان ماضيه على اربعة احرف مفتوحة فيما عداه كيضرب ويستخرج واعرابه مع ان الاصل في الفعل البناء المضارعة اي لمشابهته الاسم والاصل في الاسم الاعراب وذلك اذا لم يتصل به نون التاكيد ولا نون الجمع المؤنث وانواع الاعراب فيه ثلثة ايضا رفع ونصب وجزم نحو يضرب ولن يضرب ولم يضرب

فصل في اصناف الاعراب للفعل وهو اربعة اصناف الاول ان يكون الرفع بالضمة والنصب بالفتحة والجزم بالسكون ويختص بالمفرد الصحيح الغير المخاطبة نحو يضرب ولن يضرب ولم يضرب الثاني ان يكون الرفع بثبوت النون والنصب والجزم بحذفها ويختص بالتثنية والجمع المذكر والمفردة المخاطبة صحيحا او غيره تقول هما يفعلان وهم يفعلون وانت تفعلين ولن يفعلا ولن يفعلوا ولن تفعلي ولم يفعلا ولم يفعلوا ولم تفعلي الثالث ان يكون الرفع بتقدير الضمة والنصب بالفتحة والجزم بحذف اللام ويختص بالناقص اليائي والواوي غير التثنية والجمع والمخاطبة تقول هو يرمي ويغزو ولن يرمي ولن يغزو ولم يرم ولم يغز الرابع ان يكون الرفع بتقدير الضمة والنصب بتقدير الفتحة والجزم بحذف اللام ويختص بالناقص الالفي غير التثنية والجمع والمخاطبة نحو هو يسعى ولن يسعى ولم يسع

فصل المضارع المرفوع عامله معنوي وهو تجرده عن الناصب والجازم نحو هو يضرب وهو يغزو وهو يرمي وهو يسعى

فصل المضارع المنصوب عامله خمسة احرف ان ولن وكي واذن وان المقدرة نحو اريد ان تحسن الي ولن اضربك واسلمت كي ادخل الجنة واذن يغفر الله لك وبتقدير ان في سبعة مواضع بعد حتى نحو اسلمت حتى ادخل الجنة ولام كي نحو قام زيد ليضرب ولام الجحود نحو قوله تعالى ما كان الله ليعذبهم والفاء الواقعة في جواب الامر والنهي والاستفهام والنفي والتمني والعرض نحو اسلم فتسلم ولا تعص فتعذب وهل تعلم فتنجو وما تزورنا فنكرمك وليت لي مالا فانفقه والا تنزل بنا فتصيب خيرا وبعد الواو الواقعة كذلك في جواب هذه الاشياء نحو اسلم وتسلم الى اخر الامثلة وبعد او بمعنى الى نحو حبسته او تعطيني حقي وبعد واو العطف اذا كان المعطوف عليه اسما صريحا نحو اعجبني قيامك وتخرج ويجوز اظهار ان مع لام كي نحو اسلمت لان ادخل الجنة ومع واو العطف نحو اعجبني قيامك وان تخرج ويجب اظهارها مع لا ولام كي نحو

[illegible]

فی الفعل

لئلا يعلم واعلم ان ان الواقعة بعد العلم ليست هي الناصبة للمضارع بل انما هي المخففة من المثقلة نحو قوله تعالى علم ان سيكون منكم مرضى فالواقعة بعد الظن جاز فيه الوجهان ان تنصب بها وان تجعلها كالواقعة بعد العلم

فصل

الجزم عامله لم ولما ولام الامر ولا النهي وكلمة المجازاة وهي ان ومهما واذما واين وحيثما ومن وما واي ومتى وانى وان المقدرة نحو لم يضرب ولما يضرب وليضرب ولا تضرب وان تضرب اضرب الى آخرها واعلم ان لم تقلب المضارع ماضيا منفيا ولما كذلك الا ان فيها توقعا بعده ودواما قبله وايضا يجوز حذف الفعل بعد لما تقول ندم زيد ولما اي لما ينفعه الندم ولا تقول ندم زيد ولم ولما كلمة المجازاة حرفا كانت او اسما فهي تدخل على الجملتين لتدل على ان الاولى سبب للثانية وتسمى الاولى شرطا والثانية جزاء ثم ان كان الشرط والجزاء مضارعين يجب الجزم فيهما نحو ان تكرمني اكرمك وان كانا ماضيين لم يعمل فيهما لفظا نحو ان ضربت ضربت وان كان الجزاء وحده ماضيا يجب الجزم في الشرط نحو ان تضربني ضربتك وان كان الشرط وحده ماضيا جاز فيه الوجهان نحو ان جئتني اكرمك وان اكرمك واعلم انه اذا كان الجزاء ماضيا بغير قد لم يجز الفاء فيه نحو ان اكرمتني اكرمتك قال الله تعالى ومن دخله كان آمنا وان كان مضارعا مثبتا او منفيا بلا جاز الوجهان نحو ان تضربني اضربك او فاضربك وان تشتمني لا اضربك او فلا اضربك وان لم يكن الجزاء احد القسمين المذكورين يجب الفاء وذلك في اربع صور احديها ان يكون الجزاء ماضيا مع قد كقوله تعالى ان يسرق فقد سرق اخ له الثانية ان يكون الجزاء مضارعا منفيا بغير لا نحو قوله تعالى ومن يبتغ غير الاسلام دينا فلن يقبل منه الثالثة ان يكون جملة اسمية كقوله تعالى من جاء بالحسنة فله عشر امثالها الرابعة ان يكون جملة انشائية اما امرا كقوله تعالى قل ان كنتم تحبون الله فاتبعوني واما نهيا كقوله تعالى فان علمتموهن مؤمنات فلا ترجعوهن الى الكفار واما استفهاما كقولك ان تركتنا فمن يرحمنا او دعاء كقولك ان اكرمتنا فيرحمك الله وقد يقع اذا مع الجملة الاسمية موضع الفاء كقوله تعالى وان تصبهم سيئة بما قدمت ايديهم اذا هم يقنطون وانما يقدر ان بعد الافعال الخمسة التي هي الامر نحو تعلم تنجح والنهي نحو لا تكذب يكن خيرا لك والاستفهام نحو هل تزورنا نكرمك والتمني نحو ليتك عندي اخدمك والعرض نحو الا تنزل بنا تصب خيرا وذلك اذا قصد ان الاول سبب للثاني كما رايت في الامثلة فان معنى قولك تعلم تنجح هو ان تتعلم تنجح وكذلك البواقي فلذلك

القسم الثاني

امتنع قولك لا تكفر يدخل النار لامتناع السببية اذ لا يصح ان تقول ان لا تكفر تدخل النار القسم
الثالث الامر وهو فعل يطلب به الفعل من الفاعل المخاطب كاضرب واغز وارم بان تحذف من المضارع حرف
المضارعة ثم تنظر فان كان ما بعد حرف المضارعة ساكنا زدت همزة الوصل مضمومة ان انضم ثالثه نحو
انصر ومكسورة ان انفتح ثالثه كاعلم او انكسر ثالثه كاضرب واستخرج وان كان متحركا فلا حاجة الى الزيادة
نحو عد وحاسب وباب الافعال من القسم الثاني وهو مبني على علامة الجزم كما في مضارعه نحو اضرب واغز
وارم واسع واضربا واضربوا وادحرج **فصل** فعل ما لم يسم فاعله وهو فعل حذف فاعله واقيم المفعول
به مقامه ويختص بالمتعدي وعلامته في الماضي ان يكون اوله مضموما فقط وما قبل اخره مكسورا
وذلك في الابواب التي ليس في اوائلها همزة وصل ولا تاء زائدة نحو ضرب ودحرج وان يكون اوله
مضموما وما قبل اخره مكسورا وذلك فيما اوله تاء زائدة نحو تفضل وتقوتل او يكون اوله وثالثه
مضموما وما قبل اخره مكسورا فيما اوله همزة وصل نحو استخرج واقتدر والهمزة تتبع المضموم
ان لم تدرج وفي المضارع ان يكون حرف المضارع مضموما وما قبل اخره مفتوحا نحو يضرب ويستخرج
الا في باب المفاعلة والافعال والتفعيل والفعللة وملحقاتها فان العلامة فيها فتح ما قبل الاخر نحو
يحاسب ويدحرج وفي الاجوف ماضيه مكسور الفاء نحو بيع وقيل بالاشمام نحو قيل وبيع وبالواو نحو
قول وبوع وكذلك باب اختير وانقيد دون استخير واقيم لفقد ان فعل فيهما ومضارعه تقلب العين
الفا نحو يقال ويباع كما عرفت في التصريف مستقصى **فصل** الفعل اما متعد وهو ما يتوقف فهم معناه
على متعلق غير الفاعل كضرب زيد عمرا واما لازم وهو ما بخلافه كقعد زيد والمتعدي يكون الى مفعول
واحد كضرب زيد عمرا والى مفعولين كاعطى زيد عمرا درهما ويجوز فيه الاقتصار على احد مفعوليه
كاعطيت زيدا واعطيت درهما بخلاف باب علمت والى ثلثة مفاعيل نحو اعلم الله زيدا عمرا فاضلا
ومنه ارى وانبا واخبر وخبر وحدث وهذه الافعال السبعة مفعولها الاول مع الاخيرين كمفعولي اعطيت
في جواز الاقتصار على احدهما نحو اعلم الله زيدا والثاني مع الثالث كمفعولي علمت في عدم جواز الاقتصار
على احدهما نحو علمت زيدا خير الناس بل يقال علمت زيدا خير الناس **فصل** افعال القلوب
وهي سبعة حسبت وظننت وخلت ورايت وزعمت ووجدت وعلمت وهي تدخل على المبتدا والخبر

تنصب بها على المفعولية نحو علمت زيدا فاضلا وظننت عمرا عالما واعلم ان لهذه الافعال خواص منها ان لا يقتصر على احد مفعوليها بخلاف باب اعطيت فلا تقول علمت زيدا ومنها جواز الغائها اذا توسطت نحو زيد ظننت عالم او تاخرت نحو زيد قائم ظننت ومنها انها تعلق اذا وقعت قبل الاستفهام نحو علمت ازيد عندك ام عمرو وقبل النفي نحو علمت ما زيد في الدار وقبل لام الابتداء نحو علمت لزيد منطلق فهي في هذه المواضع لا تعمل لفظا وتعمل معنى ولذلك سمي تعليقا ومنها انه يجوز ان يكون فاعلها ومفعولها ضميرين متصلين من شيء واحد نحو علمتني منطلقا وظننتك فاضلا واعلم انه قد يكون ظننت بمعنى اتهمت وعلمت بمعنى عرفت ورايت بمعنى ابصرت ووجدت بمعنى اصبت الضالة فتنصب مفعولا واحدا فقط فلا تكون حينئذ من افعال القلوب

فصل الافعال الناقصة

افعال وضعت لتقرير الفاعل على صفة غير صفة مصدرها وهي كان وصار واصبح وامسى الخ وتدخل على الجملة الاسمية لافادة نسبتها حكم معناها ترفع الاول وتنصب الثاني فتقول كان زيد قائما وكان تكون على ثلثة اقسام ناقصة وهي تدل على ثبوت خبرها لفاعلها في الماضي اما دائما نحو كان الله عليما حكيما او منقطعا نحو كان زيد شابا وتامة وهي بمعنى ثبت وحصل نحو كان القتال اي حصل القتال وزائدة وهي لا يتغير بها المعنى كقول الشاعر جياد بني ابي بكر تسامى ﴿ على كان المسومة العراب ﴾ اي على المسومة وصار للانتقال نحو صار زيد غنيا واصبح وامسى واضحى تدل على اقتران معنى الجملة بتلك الاوقات نحو اصبح زيد ذاكرا اي كان ذاكرا في وقت الصبح وبمعنى دخل في الصباح وكذا ظل وبات يدلان على اقتران معنى الجملة بوقتيهما وبمعنى صار وما زال وما برح وما فتئ وما انفك تدل على ثبوت خبرها لفاعلها نحو ما زال زيد اميرا ويلزمها حرف النفي وما دام تدل على توقيت امر بمدة ثبوت خبرها لفاعلها نحو اقوم ما دام الامير جالسا وليس تدل على نفي معنى الجملة حالا وقيل مطلقا نحو ليس زيد قائما وقد عرفت بقية احكامها في القسم الاول فلا نعيدها

فصل افعال المقاربة

افعال وضعت للدلالة على دنو الخبر لفاعلها وهي على ثلثة اقسام الاول للرجاء وهو عسى فعل جامد لا يستعمل منه غير الماضي وهو في العمل مثل كان نحو عسى زيد ان يقوم الا ان خبره فعل مضارع مع ان نحو عسى زيد ان يخرج ويجوز تقديم الخبر نحو عسى ان يخرج زيد وقد يحذف ان نحو عسى زيد يقوم والثاني للحصول وهو كاد وخبره

مضارع دون ان نحو كاد زيد يقوم وقد تدخل ان نحو كاد زيد ان يخرج والثالث للاخذ والشروع في الفعل وهو طفق وجعل وكرب واخذ واستعمالها مثل كاد نحو طفق زيد يكتب الخ واوشك واستعمالها مثل عسى وكاد **فصل** فعل التعجب وهو ما وضع لانشاء التعجب وله صيغتان ما افعله نحو ما احسن زيدا اي اي شيء احسن زيدا وفي احسن ضمير وهو فاعله وافعل به نحو احسن بزيد ولا يبنيان الا مما يبنى منه افعل التفضيل ويتوصل في الممتنع بمثل ما اشد كما عرفت ولا يجوز التصرف فيه ولا التقديم ولا التاخير ولا الفصل والمازني اجاز الفصل بالظرف نحو ما احسن اليوم زيدا **فصل** افعال المدح والذم ما وضع لانشاء مدح او ذم اما المدح فله فعلان نعم وفاعله اسم معرف باللام نحو نعم الرجل زيد او مضاف الى المعرف باللام نحو نعم غلام الرجل زيد وقد يكون فاعله مضمرا يجب تمييزه بنكرة منصوبة نحو نعم رجلا زيد او بما نحو قوله تعالى فنعما هي اي نعم ما هي وزيد يسمى المخصوص بالمدح ومنها حبذا نحو حبذا رجلا زيد فحب فعل المدح وفاعله ذا والمخصوص زيد ورجلا تمييز ويجوز ان يقع قبل المخصوص حبذا او بعده تمييز نحو حبذا رجلا زيد وحبذا زيد رجلا او حال نحو حبذا راكبا زيد وحبذا زيد راكبا اما الذم فله فعلان بئس وهو بئس نحو بئس الرجل زيد وبئس غلام الرجل زيد وبئس رجلا زيد وساء نحو ساء الرجل زيد وساء غلام الرجل زيد وساء رجلا زيد وساء مثل بئس

الخاتمة في الحروف

وقد مضى تعريفه واقسامه سبعة عشر حروف الجر والحروف المشبهة بالفعل وحروف العطف وحروف التنبيه وحروف النداء وحروف الايجاب وحروف الزيادة وحروف التفسير وحروف المصدر وحروف التحضيض وحروف التوقع وحروف الاستفهام وحروف الشرط وحرف الردع وتاء التانيث الساكنة والتنوين ونون التاكيد **فصل** حروف الجر وضعت لافضاء الفعل او شبهه او معناه الى ما يليه نحو مررت بزيد وانا مار بزيد وهذا في الدار ابوك اي اشير اليه فيها وهي تسعة عشر حرفا من وهي للابتداء الغاية وعلامته ان يصح في مقابلته الانتهاء نحو سرت من البصرة الى الكوفة وللتبيين وعلامته ان يصح وضع الذي مكانه كقوله تعالى فاجتنبوا الرجس من الاوثان اي الرجس الذي هو الاوثان وللتبعيض وعلامته ان يصح وضع البعض مكانه نحو اخذت من الدراهم وزائدة وعلامته ان لا يختل المعنى باسقاطه نحو ما جاءني من احد ولا تزاد في الكلام الموجب خلافا للكوفيين واما قولهم قد كان من

مطرد وشبهه ومتأوّل. وإلى وهي لانتهاء الغاية كما مرّ وبمعنى مع قليلاً كقوله تعالى فاغسلوا وجوهكم وأيديكم إلى المرافق أي مع المرافق. وحتّى وهي مثل إلى نحو نمت البارحة حتّى الصباح وبمعنى مع كثيراً نحو قدم الحاجّ حتّى المشاة ولا تدخل على غير الظاهر فلا يقال حتّاه خلافاً للمبرّد وأمّا قول الشاعر فلا والله لا يبقى أناس فتى حتّاك يا ابن أبي زياد فشاذّ. وفي للظرفية نحو زيد في الدار والماء في الكوز وبمعنى على قليلاً كقوله تعالى ولأصلّبنّكم في جذوع النخل. والباء وهي للإلصاق حقيقة نحو به داء أو مجازاً نحو مررت بزيد أي التصق مروري بمكان يقرب منه زيد وللاستعانة نحو كتبت بالقلم وللتعدية نحو ذهبت بزيد وللظرفية نحو جلست بالمسجد وللمصاحبة نحو اشتريت الفرس بسرجه وللمقابلة نحو بعت هذا بهذا وزائدة قياساً في الخبر المنفي نحو ما زيد بقائم وفي الاستفهام نحو هل زيد بقائم وسماعاً في المرفوع نحو بحسبك درهم وكفى بالله شهيداً وفي المنصوب نحو ألقى بيده. واللام للاختصاص نحو الجلّ للفرس والمال لزيد وللتعليل نحو ضربته للتأديب وزائدة كقوله تعالى ردف لكم أي ردفكم وبمعنى عن إذا استعمل مع القول كقوله تعالى وقال الذين كفروا للذين آمنوا لو كان خيراً ما سبقونا إليه وفيه نظر وبمعنى الواو في القسم للتعجّب نحو لله لا يؤخّر الأجل. وربّ للتقليل كما أنّ كم الخبرية للتكثير ويستحقّ صدر الكلام ولا تدخل إلّا على النكرة نحو ربّ رجل لقيته أو مضمر مبهم مفرد مذكّر مميّز بنكرة منصوبة نحو ربّه رجلاً وربّه رجلين وربّه امرأة وربّه امرأتين وعند الكوفيين يجب المطابقة نحو ربّهما رجلين وربّهما امرأتين وقد يلحقها ما الكافّة فتدخل على الجملة نحو ربّما قام زيد وربّما زيد قائم ولا بدّ لها من فعل ماض لأنّ التقليل يتحقّق فيه ويحذف ذلك الفعل غالباً كقوله ربّ رجل أكرمني في جواب من قال هل رأيت من أكرمك أي ربّ رجل أكرمني لقيته فأكرمني صفة لرجل ولقيته فعلها وهو محذوف. وواو ربّ وهي الواو التي يبتدأ بها في أوّل الكلام كقول الشاعر وبلدة ليس لها أنيس إلّا اليعافير وإلّا العيس. وواو القسم وهي مختصّة بالظاهر فلا يقال وك. وتاء القسم وهي مختصّة بالله وحده فلا يقال تالرحمن وقولهم تربّ الكعبة شاذّ. وباء القسم وهي تدخل على الظاهر والمضمر نحو بالله وبالرحمن وبك. ولا بدّ للقسم من جواب وهو جملة تسمّى مقسماً عليها فإن كانت موجبة يجب دخول اللام في الاسمية والفعلية نحو والله لزيد قائم

نحو والله لافعلن كذا ويلزم كونها مع اللام في الاسمية نحو والله ان زيدا لقائم وان كانت منفية يجب دخول ما او لا نحو والله ما زيد قائم ووالله لا يقوم وقد يحذف حرف النفي لوجود القرينة كقوله تعالى تالله تفتؤ تذكر يوسف اي لا تفتؤ واعلم انه قد يحذف جواب القسم ان تقدم ما يدل عليه نحو زيد قائم والله او توسط بينه نحو زيد والله قائم وعن للمجاوزة كرميت السهم عن القوس وعلى للاستعلاء نحو زيد على السطح وقد يكون عن وعلى اسمين اذا دخل عليهما من فيكون عن بمعنى الجانب تقول جلست من عن يمينه ويكون على بمعنى فوق نحو نزلت من على الفرس والكاف للتشبيه نحو زيد كعمرو وزائدة كقوله تعالى ليس كمثله شيء وقد يكون اسما كقول الشاعر يضحكن عن كالبرد المنهم تحت عواصف الانوف الشم ومذ ومنذ لابتداء الزمان في الماضي كما تقول في شعبان ما رأيته مذ رجب وللظرفية في الحاضر نحو ما رأيته مذ شهرنا ومنذ يومنا اي في شهرنا وفي يومنا وحاشا وعدا وخلا للاستثناء نحو جاءني القوم خلا زيد وحاشا عمرو وعدا بكر

فصل الحروف المشبهة بالفعل ستة ان وان وكان وليت ولكن ولعل وهذه الحروف تدخل على الجملة الاسمية فتنصب الاسم وترفع الخبر كما عرفت وقد يلحقها ما الكافة فتكفها عن العمل وح تدخل على الافعال تقول انما قام زيد واعلم ان ان المكسورة لا تغير معنى الجملة بل تؤكدها وان المفتوحة مع الاسم والخبر في حكم المفرد ولذلك يجب الكسر اذا كان في ابتداء الكلام نحو ان زيدا قائم وبعد القول كقوله تعالى يقول انها بقرة وبعد الموصول نحو رأيت الذي ان اباه الماجد واذا كان في خبرها اللام نحو ان زيدا لقائم ويجب الفتح حيث يقع فاعلا نحو بلغني ان زيدا عالم وحيث تقع مفعولا نحو كرهت انك قائم وحيث تقع مضافا اليه نحو اعجبني اشتهار انك فاضل وحيث تقع مبتدأ نحو عندي انك قائم وحيث تقع مجرورا نحو عجبت من ان زيدا قائم وبعد لو ولولا نحو لو انك حاضر ويجوز العطف على اسم ان المكسورة بالرفع والنصب باعتبار المحل واللفظ نحو ان زيدا قائم وعمرو وعمرا واعلم ان ان المكسورة قد تخفف ويلزمها اللام فرقا بينها وبين ان النافية كقوله تعالى وان كلا لما ليوفينهم وح يجوز الغاؤها كقوله تعالى وان كل لما جميع لدينا محضرون وقد تدخل على الافعال نحو قوله تعالى وان كنتم من قبله لمن الغافلين وان نظنك لمن الكاذبين وكذا المفتوحة قد تخفف ويجب اعمالها في ضمير شان مقدر فتدخل على

الجملة

فی اصناف الحرف

الجملة اسمية كانت نحو بلغني ان زيداً قائم او فعلية ويجب دخول السين او سوف او قد او حرف النفي
على الفعل كقوله تعالى علم ان سيكون منكم مرضى فالضمير المستتر اسم ان والجملة خبرها وكأن للتشبيه
نحو كأن زيداً الاسد قيل وهي مركبة من كاف التشبيه وان المكسورة وانما فتحت لتقديم الكاف عليها
تقديرها ان زيداً كالاسد وقد تخفف فتلغى عن العمل نحو كأن زيد اسد ولكن للاستدراك
ويتوسط بين كلامين متغايرين في اللفظ والمعنى نحو ما جاءني زيد لكن عمراً جاء وغاب زيد لكن بكراً
حاضر ويجوز معها الواو نحو قام زيد ولكن عمراً قاعد وتخفف فتلغى نحو ذهب زيد لكن عمرو
عندنا وليت للتمني نحو ليت زيداً قائم بمعنى اتمنى ولعل للترجي نحو قول الشاعر احب الصالحين
ولست منهم لعل الله يرزقني صلاحاً وشذ الجر بها نحو لعل زيد قائم وفي لعل لغات علّ وعنّ
ولنّ ولانّ ولعنّ وعند المبرد اصله علّ زيدت فيه اللام والباقي فروع **فصل** حروف العطف
وهي عشرة الواو والفاء وثم وحتى واو واما وام ولا وبل ولكن فالاربعة الاول للجمع فالواو للجمع مطلقاً
نحو جاء زيد وعمرو سواء كان زيد مقدماً في المجيء ام عمرو والفاء للترتيب بلا مهلة نحو قام زيد فعمرو
اذا كان زيد مقدماً بلا مهلة وثم للترتيب بمهلة نحو دخل زيد ثم خالد اذا كان زيد مقدماً
بالدخول وبينهما مهلة وحتى كثم في الترتيب والمهلة الا ان مهلتها اقل من مهلة ثم ويشترط ان
يكون معطوفها داخلاً في المعطوف عليه وهي تفيد قوة نحو مات الناس حتى الانبياء او ضعفاً فيه
نحو قدم الحاج حتى المشاة واو واما وام هذه الثلاثة لثبوت الحكم لاحد الامرين لا بعينه نحو مررت
برجل او امرأة واما انما يكون حرف العطف اذا كان تقدمت عليها اما اخرى نحو العدد اما زوج
واما فرد ويجوز ان يتقدم اما على او نحو زيد اما كاتب او ليس بكاتب وام على قسمين متصلة وهي
ما يسأل بها عن تقدير تعيين احد الامرين والسائل عالم بثبوت احدهما مبهماً بخلاف او واما فان
السائل بهما لا يعلم بثبوت احدهما اصلاً وتستعمل بثلاثة شرائط الاول ان يقع قبلها همزة نحو ازيد عندك
ام عمرو والثاني ان يليها لفظ مثل ما يلي الهمزة اعني ان كان بعد الهمزة اسم فكذلك بعد ام كما
مر وان كان فعل فكذلك نحو اقام زيد ام قعد عمرو فلا يقال ارأيت زيداً ام عمراً والثالث ان يكون ثبوت
احد الامرين للمتقابلين محققاً وانما يكون الاستفهام عن التعيين فلذلك وجب ان يكون جواب

القسم الثالث

ام بتعيين دون نعم او لا فاذا قيل ازيد عندك ام عمرو فجوابه بتعيين احدهما اما اذا سئل باو واما
فجوابه نعم او لا ومنقطعة وهو ما يكون بمعنى بل مع الهمزة كما لو رأيت شبحا من بعيد وقلت انها لابل
على سبيل القطع ثم حصل الشك انها شاة فقلت ام هي شاة وتقصد الاعراض عن الاخبار الاول
والاستيناف بسؤال اخر معناه بل اهي شاة واعلم ان ام المنقطعة لا تستعمل الا في الخبر كما مر وفي الاستفهام
نحو اعندك زيد ام عندك عمرو ولا وبل ولكن جميعا لثبوت الحكم لاحد الامرين معينا اما لا فنفي
ما وجب للاول عن الثاني نحو جاءني زيد لا عمرو وبل للاضراب عن الاول نحو جاءني زيد بل عمرو
ونحو قام بكر لكن خالد لم يقم **فصل** حروف التنبيه ثلثة الا واما وها وضعت لتنبيه المخاطب
لئلا يفوته شيء من الحكم فالا واما لا تدخلان الا على الجملة اسمية كانت نحو قوله تعالى الا انهم هم
المفسدون وكقوله اما والذي ابكى واضحك والذي امات واحيا والذي امره الامر او فعلية
نحو الا لا تفعل واما لا تضرب والثالث ها لا تدخل على الجملة نحو ها زيد قائم وللمفرد نحو هذا
وهؤلاء **فصل** حروف النداء خمسة يا وايا وهيا واي والهمزة المفتوحة للقريب ويا وايا وهيا للبعيد
ويا لهما وللمتوسط وقد مر احكامها **فصل** حروف الايجاب ستة نعم وبلى واي واجل وجير
وان اما نعم فلتقرير كلام سابق مثبتا كان او منفيا وبلى تختص بايجاب نفي بعد الاستفهام كقوله
تعالى الست بربكم قالوا بلى وخبرا كما يقال لم يقم زيد قلت بلى قد قام واي للاثبات بعد الاستفهام
ويلزمها القسم كما اذا قيل لك هل كان كذا قلت اي والله واجل وجير وان لتصديق الخبر فاذا قيل
جاء زيد قلت اجل وجير وان اي اصدقك في هذا الخبر **فصل** حروف الزيادة سبعة ان و
ان وما ولا ومن والباء واللام فان تزاد مع ما النافية نحو ما ان زيد قائم ومع ما المصدرية نحو
انتظر ما ان يجلس الامير ومع لما نحو لما ان جلست جلست وان تزاد مع لما نحو قوله تعالى فلما
ان جاء البشير وبين واو القسم ولو نحو والله ان لو قمت قمت وما تزاد مع اذا ومتى واي واين وان
الشرطية كما تقول اذا ما صمت صمت وكذا البواقي وبعد بعض حروف الجر نحو قوله تعالى فبما رحمة
من الله ولا تزاد مع الواو بعد النفي نحو ما جاءني زيد ولا عمرو وبعد ان المصدرية نحو قوله تعالى
ما منعك ان لا تسجد [illegible] وقبل القسم كقوله تعالى لا اقسم بمعنى اقسم واما من والباء فقد تقدم

قوله تقييد
لا يجوز الحذف فيه
عبد الله بن مسلم قرأ اما بفتح
الهمزة وتخفيف الميم بمعنى الا والواو في
الموضع الذي فيه الموصول للقسم وجوابه فيها
بعد البيت وهو قول الفرزدق [illegible]
[illegible] الافعال كلها [illegible]
الافعال قوله [illegible] حکم است تحقق [illegible]
یعنی [illegible] باشد قسم بآن چنان کسی که [illegible]
وخندانیده است خلایق را وقسم بآن چنان کسی که
میرانیده است وزنده گردانیده است خلایق را وقسم
بآن چنان کسی که حکم وثابت ومحقق است [illegible]
جاری [illegible] است که
یعنی [illegible] واقع شده است
پیش از [illegible] داخل شده
است [illegible]
[illegible]

في أصناف الحروف

ذكرها في حروف الجر فلا نعيدها **فصل** حروف المصدرية ثلثة ما وأن وأنّ فالأوليان
للجملة الفعلية كقوله تعالى وضاقت عليهم الأرض بما رحبت أي برحبها وكقول الشاعر يسر المرء ما
ذهب الليالي وكان ذهابهن له ذهابا وأن نحو قوله تعالى فما كان جواب قومه إلا أن قالوا وأنّ
للجملة الاسمية نحو علمت أنك قائم أي علمت قيامك **فصل** حرفا التفسير أي وأن فأي كما في
قوله تعالى واسأل القرية التي أي أهل القرية كأنك قلت تفسيره أهل القرية وأن إنما يفسر بها فعل بمعنى
القول كقوله تعالى وناديناه أن يا إبرهيم فلا يقال قلت أن اذهب لفظ القول لا معناه **فصل** حروف
التحضيض أربعة هلا وألا ولولا ولوما ولها صدر الكلام ومعناها حث على الفعل إذا دخلت على المضارع
نحو هلا تأكل ولوم وتعيير إن دخلت على الماضي نحو هلا ضربت زيدا وح لا يكون تحضيضا إلا باعتبار
ما فات ولا تدخل إلا على الفعل كما مر وإن وقع بعدها اسم فبإضمار فعل كما تقول لمن ضرب قوما هلا
زيدا أي هلا ضربت زيدا وجميعها مركبة جزؤها الثاني حرف النفي والجزء الأول حرف الشرط وحرف
المصدر وحرف الاستفهام ولولا ولوما لهما معنى آخر وهو امتناع الجملة الثانية لوجود الجملة الأولى
نحو لولا علي عليه السلام لهلك عمر وح يحتاج إلى الجملتين أولاهما اسمية أبدا **فصل** حرف التوقع
قد وهي في الماضي لتقريب الماضي إلى الحال نحو قد ركب الأمير أي قبيل هذا ولأجل ذلك سميت
حرف التقريب أيضا ولهذا تلزم الماضي ليصلح أن يقع حالا وقد يجيء للتأكيد إذا كان جوابا لمن
يسأل هل قام زيد فتقول قد قام زيد وفي المضارع للتقليل نحو إن الكذوب قد يصدق وإن الجواد
قد يبخل وقد يجيء للتحقيق كقوله تعالى قد يعلم الله المعوقين منكم ويجوز الفصل بينه وبين الفعل بالقسم
نحو قد والله أحسنت ويجوز حذف الفعل بعدها عند القرينة نحو قول الشاعر أزف الترحل غير أن
ركابنا لما تزل برحالنا وكأن قد أي وكأن قد زالت **فصل** حروف الاستفهام الهمزة
وهل ولهما صدر الكلام وتدخلان على الجملة الاسمية والفعلية نحو أزيد قائم وهل قام زيد
ودخولهما على الفعلية أكثر لأن الاستفهام بالفعل أولى وقد تدخل الهمزة في مواضع لا يجوز
دخول هل فيها نحو أزيدا ضربت وأتضرب زيدا وهو أخوك وأزيد عندك أم عمرو وأومن كان وأفمن
كان ولا استعمال هل في هذه المواضع وههنا بحث **فصل** حروف الشرط ثلثة إن ولو وأما

القسم الثالث

ولها صدر الكلام وتدخل كل واحد منها على الجملتين اسميتين كانتا او فعليتين او مختلفتين
فان للاستقبال وان دخلت على الفعل الماضي نحو ان زرتني فاكرمتك ولو للماضي وان دخلت على
المضارع نحو لو تزورني اكرمتك ويلزمهما الفعل لفظا كما مر او تقديرا نحو ان انت زائري فاكرمتك
واعلم ان ان لا تستعمل الا في الامور المشكوكة فيها فلا يقال آتيك ان طلعت الشمس
انما يقال آتيك اذا طلعت الشمس ولو تدل على نفي الجملة الثانية بسبب نفي الجملة الاولى كقوله تعالى لو
كان فيهما آلهة الا الله لفسدتا واذا وقع القسم في اول الكلام وتقدم على الشرط يجب ان يكون الفعل
الذي دخل عليه حرف الشرط ماضيا لفظا نحو والله ان اتيتني لاكرمتك او معنى نحو والله ان لم تأتني
لاهجرنك وحينئذ يكون الجملة الثانية في اللفظ جوابا للقسم لا جزاء للشرط فلذلك وجب فيها ما يجب
في جواب القسم من اللام ونحوها كما رايت في المثالين اما ان وقع القسم في وسط الكلام جاز ان يعتبر
القسم بان يكون الجواب له نحو ان تأتني والله لآتينك وجاز ان تلغى نحو ان تأتني والله آتك
واما للتفصيل ويجب في جوابها الفاء نحو الناس شقي وسعيد اما الذين سعدوا ففي الجنة واما الذين شقوا ففي
النار ويجب في جوابها الفاء وان يكون الاول سببا للثاني وان يحذف فعلها مع ان الشرط لا بد له من
فعل ليكون تنبيها على ان المقصود بها حكم الاسم الواقع بعدها نحو اما زيد فمنطلق تقديره مهما يكن من
شيء فزيد منطلق فحذف الفعل والجار والمجرور حتى بقي اما فزيد منطلق ولما لم يناسب دخول الشرط على
فاء الجزاء نقل الفاء الى الجزء الثاني ووضع الجزء الاول بين اما والفاء عوضا عن الفعل المحذوف ثم ذلك
الجزء ان كان صالحا للابتداء فهو مبتدأ كما مر والا فعامله ما بعد الفاء نحو اما يوم الجمعة فزيد منطلق فان منطلق
عامل في يوم الجمعة على الظرفية **فصل** حرف الردع كلا وضع لزجر المتكلم وردعه عما تكلم به كقوله تعالى
ربي اهانن كلا اي لا تتكلم بهذا فانه ليس كذلك هذا في الخبر وقد يجيء بعد الامر ايضا كما اذا قيل لك اضرب
زيدا فقلت كلا اي لا افعل هذا قط وقد جاء بمعنى حقا كقوله تعالى كلا سوف تعلمون وحينئذ يكون اسما مبنيا لكونه
مشابها بالحرف وقيل يكون حرفا ايضا بمعنى ان لكونه لتحقيق مضمون الجملة **فصل** تاء التأنيث الساكنة وهي تلحق
الماضي لتدل على تأنيث ما اسند اليه الفعل نحو ضربت هند وعرفت مواضع وجوب الحاقها واذا لقيها ساكن
بعدها وجب تحريكها بالكسر لان الساكن اذا حرك حرك بالكسر نحو قد قامت الصلوة وحركتها لا توجب رد ما

جذف لاجل سكونها فلا يقال رما المرأة لان تحريكها عارضي لدفع التقاء الساكنين وقولهم المرأتان رمتا ضعيف واما الحاق علامة التثنية وجمع المذكر وجمع المؤنث فضعيف فلا يقال قاما الزيدان وقاموا الزيدون وقمن النساء وبتقدير الالحاق لا تكون ضمائر لئلا يلزم الاضمار قبل الذكر بل علامات دالة على احوال الفاعل كتاء التأنيث **فصل**

التنوين نون ساكنة تتبع حركة آخر الكلمة ولا لتأكيد الفعل وهي خمسة اقسام الاول للتمكن وهو ما تدل على ان الاسم متمكن في مقتضى الاسمية يعني انه منصرف قابل للحركات الاعرابية نحو زيد والثاني للتنكير وهو ما تدل على ان الا نكرة نحو صه اي اسكت سكوتا ما والثالث للعوض وهو ما يكون عوضا عن المضاف اليه نحو حينئذ ويومئذ اي حين اذ كان كذا ويوم اذ كان كذا وساعتئذ اي ساعة اذ كان كذا والرابع للمقابلة وهو التنوين الذي في جمع المؤنث السالم نحو مسلمات ليقابل نون جمع المذكر السالم كمسلمين وهذه الاربعة تختص بالاسم والخامس الترنم وهو الذي يلحق في آخر الابيات وانصاف المصاريع كقول الشاعر اقلي اللوم عاذل والعتابا وقولي ان اصبت لقد اصابا وكقوله يا ابتا علك او عساكا وقد يحذف التنوين من العلم اذا كان موصوفا بابن مضافا الى علم آخر نحو جاءني زيد بن عمرو **فصل** نون التاكيد هي نون وضعت لتاكيد الامر والمضارع اذا كان فيه طلب بازاء قد لتاكيد الماضي وهي على ضربين خفيفة اي ساكنة وثقيلة اي مشددة وهي مفتوحة ان لم يكن قبلها الف نحو اضربن واضربن و اضربن والا فمكسورة نحو اضربان واضربنان ويدخل على الامر والنهي والاستفهام والتمني والعرض جوازا لان في كل منها طلبا نحو اضربن ولا تضربن وهل تضربن وليتك تضربن والا تضربن وقد يدخل النون على القسم وجوبا لوقوع الاسم على ما يكون مطلوبا للمتكلم غالبا وارادة ان لا يكون آخر القسم خاليا عن معنى التاكيد كما لا يخلو اوله منه نحو والله لافعلن كذا واعلم انه يجب ضم ما قبلها في الجمع المذكر نحو اضربن لتدل على واو الجمع المحذوف وكسر ما قبلها في الواحد المؤنث المخاطبة نحو اضربن لتدل على الياء المحذوفة وفتح فيما عداهما اما في المفرد فلانه لو انضم لالتبس بالجمع المذكر ولو كسر لالتبس بالمخاطبة واما في المثنى وجمع المؤنث فلان ما قبلها الف نحو اضربان واضربنان ويزيد الالف في جمع المؤنث قبل نون التاكيد لكراهة اجتماع ثلث نونات نون الضمير ونونا التاكيد ونون الخفيفة لا تدخل في التثنية اصلا ولا في الجمع المؤنث لانه لو حرك النون لم يبق على الاصل فلم يكن خفيفة وان ابقيت ساكنة فيلزم التقاء الساكنين

على غير حده وهو غير حسن تمت

٢١٤

هذا كتاب شرح الأنموذج

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي جعل العربية مفتاح البيان وصيرها التحرز بها عن الخطاء في اللسان

وتوسلا بتهذيب النطق الذي هو مميز الانسان ووسيلة يرتقى بها الى ذروة حقايق القران

والصلوة على خير الانام محمد المفرقان وعلى اله واصحابه ورثة اهل الايمان اما بعد

فيقول الاحقر ... العابد الفاضل الكامل افضل الفاضلين اشرف المحققين المولى المعظم الامام

الاعظم الجامع بين المعقول والمنقول الحاوي بين الاصول والفروع مبين الحلال والحرام المصون

بعناية رب العالمين ملك القضاة والحكام جمال الملة والدين محمد بن عبد الغني الاردبيلي

ستره الله ... بطول بقائه ... مختصر الامام علامة العالم

... جار الله قدس الله روحه ونور ضريحه ... في النحو قليل اللفظ

كثير المعنى صغير الحجم غزير الفحوى مرغوبا للمبتدئين ... سبيل ...

... شرح ... وقد كتب ... المبتدئين من اصحابنا

المنخرطين في سلك ... علاء الملة والدين

احمد بن ... القضاة و... الحكام عماد الملة و

الدين ... ادام الله ... في العالمين ... اشهر شرحا

... التخفي من تحليل الفاظها الكثيرة ولا ايجاز ...

بفتح الكاف وسكون اللام وجمعها كلم بكسر وقمرة وثمرة

سميت هذه الرسالة ... اي الحقيقة

معنا الامسامحة لتيسره والمرجوا ان اكتب الفاظ المتن بتمامها من اول كتبة الشرح الى اتمامها
حتى يكون كالزيادة للمتعلمين على التعريف ويغنيهم عن النسخ التي تعبث بها ايدي الجهلة
بالتحريف وارجو من الله تعالى ان يعينني على الاتمام ويجعله قائدي الى دار السلام فانه المستعان
وعليه التكلان **قال** المص الكلمة مفرد **اقول** قبل الشروع في المقصود لابد من تقديم
مقدمة وهي هذه اعلم ان طالب كل شيء ينبغي ان يتصوره اولا ذلك الشيء بوجه ما لان المجهول
من جميع الوجوه لا يمكن طلبه وينبغي ايضا ان يتصور الغرض من مطلوبه لانه ان لم يتصوره يكون
سعيه عبثا فطالب النحو بتعلمه ينبغي ان يتصوره اولا ويتصور الغرض منه قبل تعلمه حتى يكون
في طلبه على بصيرة فنقول النحو في اللغة القصد وفي عرف النحاة علم باصول تعرف بها احوال
اواخر الكلم اعرابا وبناء والغرض منه معرفة الاعراب والاعراب لا يوجد الا فيما يقع في التركيب
الاسنادي الذي لا يوجد الا في الكلام والكلام انما يتركب من كلمتين فلذلك جرت عادتهم
في ترتيب الكتب النحوية بتقديم الكلمة والكلام على سائر الاشياء وبتقديم الكلمة على الكلام
لانها جزؤه كما عرفت والشيء انما يعرف بعد معرفة اجزائه فقوله الكلمة مفرد تقديره الكلمة
لفظ موضوع مفرد فخرج باللفظ غيره كالخط والعقد والنصب والاشارة وبالموضوع المهمل
كديز وبقيد المفرد المركب بجميع اقسامه وانما قلنا ان المهمل يخرج بقيد الموضوع لان الموضوع
ما يكون ... لا معنى له وانما احتجنا في قولنا اللفظ موضوع لدلالة قوله مفرد عليه
لان المفرد ... في اصطلاح النحويين الا اللفظ الموضوع **قال** وهي اما اسم كرجل
واما فعل كضرب واما حرف كمن **اقول** يعني ان اقسام الكلمة منحصرة في هذه
الثلثة لانها اما ان تدل على معنى غير مقترن باحد الازمنة الثلثة اعني الماضي
والحال والاستقبال وهو الاسم كرجل فانه يدل بنفسه على ذات غير مقترن باحد
الازمنة الثلثة او تدل على معنى مقترن به وهو الفعل مثل ضرب فانه يدل

معهودة
لا من تحديدها
يكون المهملة الا الا فراد
المفرد لا يتعرف الا بالاشارة الى رجحه
والمعرف في صرفها الا ترى انك اذا اردت
تعريف زيد بتعريف آخر فانه لا يحصل الا بان تشير

... خلاف الواقع خلاف ...
البتة اذا الغرض ايضاح الكلمة
بالمفرد لا تشبيه
ودجه
الا انحصار انها ان دلت بالهيئة على الزمان ...
على الحدث اي فعله الا فان ...
يخبر عنه او به ... الا
نوع ... آخر

بنفسها على ضرب مقترن بزمان الماضي وان لم تدل بنفسها على معنى فهي الحرف كقد فانه لا يدل على معنى بنفسه بل بواسطة غيره نحو قد قام **قال** الكلام مؤلف اما من اسمين اسند احدهما الى الآخر نحو زيد قائم واما من فعل واسم نحو ضرب زيد ويسمى كلاما وجملة **اقول** لما بين الكلمة اراد ان يبين الكلام فقوله مؤلف احتراز عن المفرد نحو زيد وقوله اما من اسمين واما من فعل واسم احتراز عن المؤلف من فعلين نحو ضرب ضرب او من فعل وحرف نحو قد ضرب او من حرفين نحو ثم قد او من حرف واسم نحو يا زيد وقوله اسند احدهما الى الآخر احتراز عن المؤلف من اسمين لم يسند احدهما الى الآخر نحو غلام زيد وخمسة عشر فان كل ذلك لا يكون كلاما وقوله او من فعل واسم تقديره واما من فعل واسم اسند ذلك الفعل الى ذلك الاسم وانما لم يذكره صريحا لان قوله اسند احدهما الى الآخر يدل على الاسناد بينهما والاسناد نسبة احد الجزئين الى الآخر يفيد المخاطب فائدة تامة يصح السكوت عليها وقوله بعد هذا الاسم هو ما صح الحديث عنه يدل على ان الاسناد انما يكون من الفعل الى الاسم فقوله زيد قائم مؤلف من اسمين اسند احدهما وهو قائم الى الآخر وهو زيد وقوله ضرب زيد مؤلف من فعل واسم اسند الفعل الى الاسم وكل واحد منهما يسمى كلاما وجملة **قال** باب الاسم هو ما صح الحديث عنه ودخله حرف الجر واضيف ونون **اقول** لما فرغ من تقسيم الكلمة شرع في مباحث اقسامها وقدم الاسم على الفعل والحرف لانه اصل وهما فرعان اذ هو لا يحتاج اليهما في افادة الكلام وهما يحتاجان اليه وقوله باب الاسم تقديره هذا باب الاسم والاسم في اللغة ظاهر وفي الاصطلاح هو ما صح الحديث عنه يعني يجوز ان يخبر عنه نحو خرج موسى فان موسى اسم قد اخبر عنه بالخروج ودخله حرف الجر يعني يجوز ان يدخل حرف الجر نحو مررت بعيسى فان عيسى اسم قد دخل الباء وهو حرف الجر واضيف يعني يجوز ان

يضاف الى غيره نحو غلامك فان الغلام اسم اضيف الى الكاف وحرف يعني يجوز ان يدخله
الالف واللام نحو الرجل وتنوين يعني يجوز ان يدخله التنوين نحو زيد فجميع هذه من
خواص الاسم لا يوجد شيء منها في الفعل ولا في الحرف اما الاخبار عنه فلان الفعل
خبر ابدا فلا يخبر عنه والحرف لا يكون مخبرا ولا مخبرا عنه واما حرف الجر فلان الجر
علامة المخبر عنه وقد قلنا ان الفعل والحرف لا يخبر عنهما واما الاضافة فلان الغرض
منها اما التعريف او التخصيص او تخفيفه كما سيجيء والفعل والحرف لا يصلحان شيئا
من ذلك واما الالف واللام فلان الغرض من دخولهما تعريف المخبر عنه وقد ذكرنا
انهما لا يخبر عنهما واما التنوين فلانها علامة تمام مدخولها والفعل والحرف لا يتمان
الا بالغير اما الفعل فبالفاعل واما الحرف فبمتعلقه **قال** واصنافه اسم الجنس والعلم
والمعرب وتوابعه والمبني والمثنى والمجموع والمعرفة والنكرة والمذكر والمؤنث والمصغر
والمنسوب واسماء العدد والاسماء المتصلة بالافعال **اقول** الاصناف بمعنى
الاقسام يعني ان اقسام الاسم المذكورة في هذا الكتاب منحصرة في خمسة عشر قسما
الاول اسم الجنس وهو ما يدل على شيء غير معين دفعا اشبهه كرجل والثاني العلم وهو
ما يدل على شيء معين ولا يتناول غيره بوضع واحد كزيد والثالث المعرب وهو ما اختلف
آخره باختلاف العوامل لفظا كزيد او تقديرا كعصى والرابع توابع المعرب وهي كل
اسم ثان معرب باعراب سابقه من جهة واحدة كالعالم في زيد العالم ونحوه والخامس
المبني وهو الذي سكون آخره وحركته لا بعامل كمن واين وحيث وهؤلاء والسادس
المثنى وهو ما زيد في آخره الف او ياء مفتوح ما قبلها ونون مكسورة عوضا عن
الحركة والتنوين نحو جاءني مسلمان ورأيت مسلمين ومررت بمسلمين والسابع
المجموع وهو ما دل على آحاد مقصودة بحروف مفردة بتغيير ما كرجلين ورجال وهندات والثامن

المعرفة وهي ما دل على شئ معين نحو انا وانت والتاسع النكرة وهي ما يدل على شئ غير معين كغلام والعاشر المذكر وهو ما خلا من تاء التأنيث والف المقصورة والممدودة كرجل والحادي عشر المؤنث وهو ما في آخره احديهن كروضة وحبلى وحمراء والثاني عشر المصغر وهو ما ضم اوله وفتح ثانيه وزيد قبل ثالثه ياء ساكنة كرجيل والثالث عشر المنسوب وهو ما لحق آخره ياء مشددة تدل على نسبة شئ اليه كبغدادي والرابع عشر اسماء العدد وهي اسماء تعد بها الاشياء كواحد واثنين وثلثة ونحوها والخامس عشر الاسماء المتصلة بالافعال وهي اسماء فيها معنى الفعل كعليم وحذر وجائر ومعلوم ومعلم فهذه الخمسة عشر اصناف الاسم التي يذكر كل واحد من هذه المذكورة معنا يتعلق به في هذا الكتاب بالترتيب في موضعه **قال** اسم الجنس وهو على ضربين اسم عين كرجل وراكب واسم معنى كعلم ومفهوم **اقول** لما فرغ من تعداد اصناف الاسم مجملا شرع في تعدادها مفصلا وعلى التفصيل ترتيبه كما وعد في الاجمال فلا جرم ابتدأ ههنا بما ابتدأ به هناك اعني اسم الجنس الذي هو اول الاصناف الخمسة عشر وقسمه على قسمين اسم عين كرجل وهو ما يقوم بنفسه واسم معنى كعلم وهو ما يقوم بغيره ثم مثل لكل قسم بمثالين مشتق وغير مشتق فحصل اربعة اقسام الاول اسم عين غير مشتق كرجل والثاني اسم عين مشتق كراكب والثالث اسم معنى غير مشتق كعلم والرابع اسم معنى مشتق كمفهوم **قال** العلم الغالب عليه ان ينقل عن اسم جنس كجعفر وقد ينقل عن فعل كيزيد وقد يرتجل كغطفان **اقول** لما فرغ من الصنف الاول شرع في الصنف الثاني اعني العلم فقال الغالب على العلم ان ينقل عن اسم جنس كجعفر فانه وضع اولا للنهر الصغير ثم نقل منه وجعل علما لرجل وقد ينقل العلم عن فعل كيزيد فانه في الاصل مضارع زاد ثم نقل منه وجعل علما لرجل وقد يرتجل العلم اي يجعل في اول وضعه علما من غير ان يعرف بشئ كغطفان فانه وضع اولا علما للقبيلة فالعلم اما منقول كجعفر ويزيد واما مرتجل كغطفان والمنقول اما من مفرد

او من مركب والمفرد اما من اسم جنس وهو الغالب كجعفر واما من فعل ماض كشمّر فانه في
الاصل بمعنى جدّ ثم جعل علما للفرس او من مضارع كيزيد او من امر كاصمت بكسر الهمزة
فانه في الاصل امر من صمت يصمت على وزن نصر ينصر بمعنى اسكت فجعل علما للبرية فان صاحبها
صوّت فقال لصاحبه فيها اصمت فغيّر ضمته الى الكسرة كما غيّر بنائه الى الاعراب والمركب
اما اسنادي كتأبط شرا فانه في الاصل اخذ تحت ابطه شرا فجعل علما للرجل اخذ تحت
ابطه حية او سيفا او اضافي كعبد الله وغيرها كبعلبك فان بعل اسم لصنم والبك اسم صاحبه
ثم نقل فجعل علما للبلدة ثم للعلم قسمة اخرى وهي انه ان كان فيه مدح او ذم فهو اللقب
كمحمود وبطة والا فان كان مصدرا باب او ام فهو الكنية كابي عمرو وام كلثوم والا فهو الاسم كجعفر
قال المعرب على ضربين منصرف وهو ما يدخله الرفع والنصب والجر والتنوين كزيد و
غير منصرف وهو الذي منع منه الجر والتنوين ويفتح في موضع الجر نحو مررت باحمد الا اذا
اضيف او عرف باللام نحو مررت باحمدكم وبالاحمد اقول لما فرغ من الصنف الثاني
شرع في الصنف الثالث اعني المعرب فقسمه على نوعين منصرف وغير منصرف فالمنصرف
ما يدخله الرفع والنصب والجر والتنوين كزيد في قولنا جاءني زيد ورأيت زيدا ومررت
بزيد وغير المنصرف فهو الذي منع الجر والتنوين ويفتح في موضع الجر لان الجر والفتح اخوان
كاحمد في قولهم مررت باحمد بفتح الدال وانما منع عن الجر والتنوين ويفتح في موضع الجر
لما سيجيء من بعد وهو ان غير المنصرف ما فيه سببان او سبب واحد مكرر من الاسباب التسعة
لان كل واحد من تلك الاسباب فرع لاصل كما سيتحقق انشاء الله تعالى فيكون في كل غير
منصرف فرعيتان ويشبه الفعل من حيث ان فيه فرعيتين احديهما احتياجه في
افادة الكلام الى الاسم كما عرفت والثانية انه مشتق من الاسم والمشتق فرع المشتق
منه فلما اشبه الفعل من هاتين الجهتين ناسب ان يمنع منه ما هو من خواص الاسم وهو

المجرد التنوين الا اذا اضيف غير المنصرف الى شيء او عرف باللام فان الجر لا يمتنع منه ح
لان الاضافة واللام من خواص الاسم فيقوى بسببهما الاسمية وتضعف بهما مشابهة
الفعل فيه فيدخله ما منع منه بسبب قوة تلك المشابهة نحو مررت باحمدكم فان
الاحمد اذا اضيف الى كم كسر داله ونحو مررت بالاحمر فان الاحمر لما دخله اللام كسر
رائه **قال** والاعراب هو اختلاف اخر الكلمة باختلاف العوامل لفظا او تقديرا و
اختلاف اخر الكلمة اما بالحركات نحو جاءني زيد ورايت زيدا ومررت بزيد واما بالحروف
وذلك في الاسماء الستة مضافة الى غير ياء المتكلم وهي ابوه واخوه وهنوه وحموها
وفوه وذو مال تقول جاءني ابوه ورايت اباه ومررت بابيه وكذلك البواقي **اقول**
لما بين المعرب اراد ان يبين ما بسببه يصير المعرب معربا يعني الاعراب وهو اختلاف اخر
الكلمة اسما كانت او فعلا باختلاف العوامل في اولها فاحترز بالاخر عن الاول والوسط
فان اختلافهما لا يسمى اعرابا كرجل ورجيل ورجال وباختلاف العوامل احترز عن اختلاف
الاخر لا بالعامل نحو ضرب ومن الضارب وعن ابنك وانما اختص الاعراب باختلاف
اخر الكلمة لان اختلاف الاول والوسط دليل على وزن الكلمة فلا يصير دليلا لشيء اخر
واختلاف اخر الكلمة اما بالحركات كاختلاف اخر زيد في نحو جاءني زيد ورايت زيدا
ومررت بزيد واما بالحروف وذلك في اربعة مواضع **الاول** في ستة اسماء يسميها
العرب بالاسماء الستة اذا كانت مضافة الى غير ياء المتكلم وتلك الاسماء ابوه واخوه
وهنوه وحموها وفوه وذو مال فنقول في بيان اختلافها بالحروف نحو جاءني ابوه
ورايت اباه ومررت بابيه فاخر الاب يختلف لكن لا بالحركات بل بالحروف اعني الواو
في الرفع والالف في النصب والياء في الجر وكذلك البواقي تقول في البواقي نحو اخوه اخاه اخيه
وحموها وحماها وحميها وهنوه هناه هنيه وفوه فاه فيه وذو مال وذا مال وذي مال

المسؤل عنه وان
قيد او الكاف لاعرابه حكم

وانما اعربت هذه الاسماء بالحروف لانها ثقيلة بسبب تعدد مقتضيه تحقق
معانيها اذ الاب مثلا انما يتصور بعد تصور من له الابن مع ان اواخرها حروف تصلح
ان تكون علامة الاعراب فلم يزيدوا عليها الحركة لئلا يزداد الثقل على الثقل وانما
قال مضافة لانها ان كانت غير مضافة يكون اعرابها بالحركات لفظا نحو جاءني اب
ورايت ابا ومررت باب وانما قال الى غير ياء المتكلم لانها اذا اضيفت الى ياء المتكلم
يكون اعرابها بالحركات تقديرا نحو جاءني ابي ورايت ابي ومررت بابي وفيها قيود
اخر الاول ان تكون مكبرة لانها ان كانت مصغرة يكون اعرابها بالحركات لفظا
نحو جاءني أُبَيّه ورايت أُبَيّه ومررت بأُبَيّه والثاني ان تكون مفردة لانها ان كانت
تثنية يكون اعرابها بالحروف لكن لا بجميعها بل ببعضها نحو جاءني أبوان ورايت أبوين و
مررت بأبوين واذا كانت جمعا يكون اعرابها اما ببعض الحروف وذلك اذا كانت جمع تصحيح
نحو جاءني أبون ورايت أبين ومررت بأبين واما بتمام الحركات وذلك اذا كانت جمع مكسر
نحو جاءني اباء ورايت اباء ومررت باباء **قال** ونحو كلا مضافا الى مضمر نحو جاءني كلاهما
ورايت كليهما ومررت بكليهما **اقول** لما ذكر الموضع الاول من المواضع الاربعة التي
يكون فيها الاعراب بالحروف اراد ان يذكر الموضع الثاني وهو كلا للمذكر وكذلك كلتا
للمؤنث فانهما اذا كانا مضافين الى المضمر يكون اعرابهما ببعض الحروف اعني بالالف في حالة
الرفع وبالياء في حالتي النصب والجر نحو جاءني الرجلان كلاهما والمرأتان كلتاهما ورايت الرجلين
كليهما والمرأتين كلتيهما وانما اعرب كلا وكلتا بالحروف لانهما يشابهان التثنية من حيث
المعنى واللفظ اما المعنى فظ واما اللفظ فكما ان في اخر التثنية الفا ونونا في حالة الرفع وياء
ونونا في حالتي النصب والجر فكذلك كلا وكلتا لان فيهما الفا ويا لكنهما للاضافة لم يظهر فيها نون و
انما قال مضافا الى مضمر لانهما اذا اضيفا الى المظهر يكون اعرابهما بالحركات تقديرا نحو

جاءني كلا الرجلين وكلتا المرأتين ورأيت كلا الرجلين وكلتا المرأتين ومررت بكلا
الرجلين وبكلتا المرأتين **قال** وفي التثنية والجمع الصحيح نحو جاءني مسلمان ومسلمون و
رأيت مسلمين ومسلمين ومررت بمسلمين ومسلمين **أقول** لما بين الموضع الثاني من
المواضع الاربعة شرع في بيان الموضع الثالث والرابع وهما التثنية والجمع الصحيح فان اعرابهما
ايضا بالحروف ولكن بعضها اعني بالالف في رفع التثنية وبالواو في رفع الجمع وبالياء في
نصبهما وجرهما نحو جاءني مسلمان ومسلمون ورأيت مسلمين ومسلمين ومررت بمسلمين
ومسلمين وانما اعرب التثنية والجمع الصحيح بالحروف لانهما فرعان للمفرد والاعراب بالحروف
فرع الاعراب بالحركات وقد اعرب بعض المفردات بالحروف كالاسماء الستة فلو لم يعربا بها
للزم تفضيل الفرع على الاصل وانما جعل اعرابهما ببعض الحروف لان حروف الاعراب ثلثة
الالف والواو والياء ومواضعها في التثنية والجمع ستة رفعهما ونصبهما وجرهما فلزم التوزيع
بالضرورة وانما اختص الالف برفع التثنية والواو برفع الجمع لان الالف في تثنية الافعال و
الواو في جمعها علامتان للمرفوع اعني الفاعل نحو ضربا ويضربان واضربا وضربوا ويضربون
واضربوا فجعلتا في تثنية الاسم وجمعها علامتين للمرفوعية كما في الافعال لتناسب الاسماء
للافعال وجعل الجر فيهما بالياء لانها اخت الكسرة وحمل النصب على الجر لانهما اخوان ثم فتح ما قبل
[illegible] وكسر النون في التثنية وعكس في الجمع للفرق بينهما وانما قيد الجمع بالصحيح احترازا عن
المكسر فان اعرابه لا يكون بالحروف وقد سبق معنى الصحيح والمكسر وقد بيناهما انشاء الله تعالى **قال**
[illegible] لا يظهر الاعراب في لفظه تقديرا في محله كعصا وسعدى وانما [illegible] في حالة الرفع والجر [illegible]
[illegible] ينقسم قسمين قسم [illegible] وقسم لا يظهر [illegible] الاول
[illegible] وهو الاسم [illegible] في لفظه [illegible] المعرب [illegible] لا يظهر [illegible]
[illegible] كان اخره الف [illegible] عن لام الفعل

كعصا فان اصله عصو قلبت الواو الفا او الفا للتانيث كسعدى او ياء ما قبلها
مكسور كالقاضي فتقول هذه عصا بالتنوين وسعدى والقاضي بالسكون ورايت عصا و
سعدى والقاضي بالفتح ومررت بعصا وسعدى والقاضي بسكون الياء فلا يظهر الاعراب
في لفظ عصا وسعدى في حالة النصب والجر لان اخرهما الف وهي لا تقبل الحركة واما القاضي فلا
يظهر اعرابه لفظا في الرفع والجر لثقل الضمة والكسرة على الياء واما النصب فيظهر لخفته ولذلك
قال في حالتي الرفع والجر والحاصل ان المعرب اما ان يدخله الحركات الثلث لفظا كزيد او تقديرا
كعصى واما ان يدخله بعض الحركات الثلث لفظا كاحمد او تقديرا كسعدى واما ان يدخله
الحركات الثلث بعضها لفظا وبعضها تقديرا كالقاضي واما ان يدخله الحروف الثلث لفظا
كالاسماء الستة او تقديرا وهو غير موجود واما ان يدخله بعض الحروف الثلث لفظا كالتثنية
والجمع الصحيح وكلا او تقديرا وهو غير موجود ايضا واما ان يدخله بعض الحروف الثلث بعضها
لفظا وبعضها تقديرا كالجمع الصحيح المضاف الى ياء المتكلم نحو مسلمي
الى ياء المتكلم واجتمع الواو والياء وادغمت الواو في الياء وكسر ما قبل الياء فهذه
عشرة اقسام ستة منها منتفية في كلام العرب والباقية قد عرفت امثلتها **قال**
اسباب منع الصرف تسعة العلمية والتانيث ووزن الفعل والوصف والعدل والجمع والتركيب
والعجمة والالف والنون المضارعتان لالفي التانيث **اقول** الاصل في الاسماء ان تكون
منصرفة معربة بتمام الحركات اللفظية حيث كل حركة منها علامة هي دليل عليه اعني
الرفع على الفاعلية والنصب على المفعولية والجر على الاضافة والصرف لما ذكر ما يقتضي العدول
عن الاعراب بالحركات اللفظية الى الاعراب بالحركات التقديرية او بالحروف وذلك في الاسماء
الستة وكلا والتثنية والجمع الصحيح اراد ان يذكر ما يقتضي العدول عن الانصراف الى عدم الانصراف
اعني اسباب منع الصرف وهي تسعة العلمية كزينب والتانيث كطلحة ووزن الفعل كاحمد و

قوله الا في حالتي
استثني يمتنع عن الصرف في اخر
فاذا ذكر بعده ... يمتنع غير منصرف
... الا ان كان ... غير منصرف

المعنى المذكور الا تمتنع فيه من الصرف ...
في تركيب الوصف مع الالف و
النون ... منصرف و
... الطلاب
حكم

فلان لبعض الاسماء يمتنع مع عدم التركيب ...
ان التركيب الذي يكون احد سببي ... منع
الصرف يعني ان يكون تركيبا لفظيا يكون جزاه ...

الوصف كاحمر والعدل كعمر والجمع كمساجد والتركيب كبعلبك والعجمة كابرهيم والالف و
النون المضارعتان الف التأنيث المشبهتان لالفي التأنيث المقصورة والممدودة نحو حبلى وحمراء كعمران

قال متى اجتمع في الاسم سببان منها او تكرر واحد لم ينصرف الا ما كان على ثلثة احرف
ساكن الوسط كنوح ولوط فان فيه في ذلك الاسم الذي كان على ثلثة احرف ساكن الوسط
مذهبين الصرف لخفته وعدم الصرف لحصول السببين فيه **اقول** لما عد اسباب منع
الصرف اراد ان يذكر شرطها فقال متى اجتمع في الاسم سببان اي اثنان من الاسباب التسعة
او تكرر واحد كالجمع والف التأنيث فان كل واحد منهما مكرر بالحقيقة لم ينصرف الا الا
اي يكون غير منصرف فيمنع من الجر والتنوين الا ما كان على ثلثة احرف ساكن الوسط كنوح و
لوط فان في ذلك الاسم مذهبين احدهما الصرف لخفته لان الاسم انما يصير غير منصرف
بسبب الثقل الحاصل من السببين والثلاثي الساكن الوسط في غاية الخفة فلا يؤثر فيه
ثقل السببين والمذهب الثاني عدم الصرف لحصول السببين فيه وانما صارت الاسباب
التسعة مانعة من الصرف لان الاسم يشبه بها الفعل في الفرعية وذلك لان كل
هذه الاسباب فرع للاصل العلمية فرع للتنكير والتأنيث للتذكير ووزن الفعل لوزن الاسم
والوصف للموصوف والعدل للمعدول عنه والجمع للواحد والتركيب للمفرد والعجمة للعربية
والالف والنون كذلك وانما احتيج في منع الصرف الى السببين او تكرر واحد منهما
لئلا يلزم منع الصرف الذي هو الاصل في اكثر الاسماء فان اكثر الاسماء مشابه للفعل
في سبب واحد من تلك الاسباب وانما قيد الثلاثي الذي فيه مذهبان بنوح ولوط
احترازا من الثلاثي الساكن الوسط الذي فيه ثلثة من الاسباب فانه لا ينصرف البتة
كماه وجور اذ هما علمان لبلدتين فيهما العجمة والتأنيث المعنوي **قال** وكل علم لا
ينصرف ينصرف عند التنكير في الغالب **اقول** لما فرغ من ذكر الاسباب التي تمنع الصرف

قوله
ينصرف عند التنكير
في الغالب وانما قال في
الغالب لان احمر غير منصرف
عند سيبويه لاجل الوصف ... الاصلي
... بعد زوال العلمية ...

فيه ... الجمع والتأنيث بما
... زوال ...
... حسين

وما يتعلق بها واراد ان يشير الى فائدة تقييده فائدة تامة وهي ان غير العلمية من الاسباب التسعة لا يزول عن الاسم بالكلية البتة واما العلمية فقد تزول بقصد التنكير اعني العموم في ذلك الاسم نحو رب احمد كريم لقيته وح ننظر فيه فان لم يكن العلمية في ذلك الاسم سببا لمنع الصرف لا يصير منصرفا بزوالها كمساجد اذا جعل علما ثم نكر وان كانت العلمية سببا لمنع الصرف ينصرف ذلك الاسم بالتنكير في الغالب نحو احمد لان الاسم كما انه لا ينصرف بعروض العلمية ينصرف بزوالها وانما قال في الغالب احترازا عن نحو احمر فانه غير منصرف لوزن الفعل والوصف فان جعل علما لا ينصرف ايضا لوزن الفعل والعلمية وح لا تعتبر وصفيته لانها تضادت العلمية فاذا نكر لا ينصرف بل يبقى غير منصرف لان الوصفية الزائلة بالعلمية قد تعود بزوالها وهذا عند سيبويه وعند الاخفش ينصرف لان الزائل لا يعود **قال** المرفوعات على ضربين اصل وملحق به فالاصل هو الفاعل وهو على نوعين مظهر كضرب زيد ومضمر نحو ضربت زيدا وزيد ضرب **اقول** لما كان الصنف الثالث من اصناف الاسم وهو المعرب على ثلاثة اقسام اعني مرفوعا ومنصوبا ومجرورا وكان لكل قسم منها افراد متعددة اراد المص ان يذكر تلك الافراد على وجه يقتضيه الوضع فقدم المرفوعات على المنصوبات والمجرورات لان المرفوعات اصل وهما فرعان لان الكلام انما يتم بالمرفوع وحده دون المنصوب والمجرور فيقال قام زيد وزيد قائم ولا يقال زيدا او بزيد او غلام زيد والمرفوعات على ضربين اصل وملحق به والاصل هو الفاعل لان عامله فعل حقيقي غالبا وعامل باقي المرفوعات ليس كذلك والفعل الحقيقي اصل في العمل فمعموله ايضا يكون اصلا بالقياس الى معمول غيره وانما جعل الفاعل مرفوعا والمفعول منصوبا و المضاف اليه مجرورا لان الرفع اعني الضم اثقل الحركات والفاعل اقل المعمولات فاعطى الثقيل القليل والنصب اعني الفتح اخف الحركات والمفعول اكثر المعمولات فاعطى الخفيف

الكثير ففيه تحرز عن الكثرة للمضاف اليه او نقول لما الكسرة لما لم يبلغ مرتبة الضمة في الثقل

ولا مرتبة الفتحة في الخفة والمضاف اليه لا يبلغ ايضاً مرتبة الفاعل في القلة ولا مرتبة

المفعول في الكثرة فتناسبا فاعطى الكسرة اياه فالفاعل عند المص اسم اسند اليه ما تقدم

من فعل او شبهه وهو على نوعين مظهر كضرب زيد فان زيداً اسم اسند اليه فعل مقدم

عليه هو ضرب ومضمر وهو على نوعين بارز كضربت زيداً فان التاء ضمير بارز اسند اليه

ضرب ومستتر كزيد ضرب فان في ضرب ضمير مستتر اسند اليه ضرب والمراد بشبه

الفعل الاسماء المتصلة بالافعال اعني المصدر واسم الفاعل والمفعول والصفة المشبهة

وافعل التفضيل نحو زيد ضارب غلامه عمراً فان غلامه اسم اسند اليه شبه الفعل وهو ضارب

مقدم عليه وسيجيء مباحث كل ذلك عن قريب **قال** والملحق به خمسة اضرب المبتدأ

اقول لما ذكر الاصل في المرفوعات اراد ان يذكر الملحق بالاصل وما يتعلق به والملحق بالاصل

خمسة اضرب الاول المبتدأ وخبره وهما اسمان مجردان عن العوامل اللفظية للاسناد

كزيد قائم فانهما اسمان مجردان عن العوامل اللفظية واسند احدهما وهو قائم الى الاخر وهو

زيد فالمسند اليه اعني زيداً يسمى مبتدأ والمسند اعني قائماً يسمى خبراً **قال** وحق المبتدأ

ان يكون معرفة وقد يجيء نكرة نحو شر اهر ذا ناب **اقول** وحق المبتدأ ان يكون معرفة

لانه محكوم عليه والشيء لا يحكم عليه الا بعد معرفته وقد يجيء المبتدأ نكرة قريبة من المعرفة

نحو شر اهر ذا ناب فان شر نكرة قريبة من المعرفة لانه في المعنى ما اهر ذا ناب الا شر فالشر

في الحقيقة فاعل والفاعل النكرة يقرب من المعرفة بتقديم الفعل عليه **قال** وحق الخبر

ان يكون نكرة وقد يجيئان معرفتين نحو الله الهنا ومحمد نبينا **اقول** وحق الخبر ان يكون

نكرة لانه محكوم به فينبغي ان يكون نكرة لانه ان كان معرفة كان معلوماً للمخاطب فلا يكون

في حكمه فلذا وقد يجيئان يعني المبتدأ وخبره معرفتين نحو الله الهنا ومحمد نبينا ان المقدم

من الاسمين في المثالين يكون مبتدأ والموخر خبرا **قال** والخبر على نوعين مفرد نحو زيد غلامك وجملة وهي على اربعة اضرب فعلية نحو زيد ذهب ابوه واسمية نحو عمرو اخوه ذاهب وشرطية نحو زيد ان تكرمه يكرمك وظرفية نحو خالد امامك وبشر من الكرام **اقول** الخبر على نوعين الاول مفرد اي غير جملة سواء كان مشتقا غير مضاف نحو زيد ضارب او مشتقا مضافا نحو زيد ضارب بكر او كان جامدا غير مضاف نحو زيد غلام او كان جامدا مضافا نحو زيد غلامك والثاني جملة والجملة على اربعة اضرب فعلية اي يكون جزؤها الاول فعلا نحو زيد ذهب ابوه فان ذهب ابوه جملة فعلية خبر لزيد واسمية اي يكون جزؤها الاول اسما نحو عمرو اخوه ذاهب فان اخوه ذاهب جملة اسمية خبر لعمرو وشرطية اي يكون اولها حرف شرط نحو زيد ان تكرمه يكرمك فان ان تكرمه يكرمك جملة شرطية خبر لزيد وظرفية اي يكون اولها ظرفا او بمنزلة الظرف لفعل مقدر نحو خالد امامك فان امامك ظرف لفعل مقدر وهو حصل والجملة خبر لخالد على سبيل الحقيقة وظرف على سبيل المجاز ونحو بشر من الكرام فان من الكرام بمنزلة الظرف لفعل مقدر هو حصل ايضا والجملة خبر لبشر **قال** ولا بد في الجملة من ضمير يرجع الى المبتدأ الا اذا كان معلوما نحو البر الكر بستين درهما **اقول** ولا بد في الجملة الواقعة خبرا للمبتدأ من ضمير يرجع الى المبتدأ كما مر في الامثلة المذكورة لان الجملة مستقلة بنفسها فلو لم يكن فيها ضمير يربطها الى المبتدأ لكانت اجنبية عنه الا اذا كان هذا الضمير معلوما من سياق الكلام فانه حينئذ يحذف من اللفظ ويقدر في النية نحو البر الكر بستين درهما فان الكر بستين درهما جملة من المبتدأ والخبر وهي خبر للبر والضمير محذوف والتقدير البر الكر منه بستين درهما وانما حذف منه لدلالة سوق الكلام عليه فان تقديم البر على الكر يدل على ان الكر يكون من البر فيستغني عن ذكره والكر نوع من المكيال **قال** وقد يتقدم الخبر على المبتدأ نحو في الدار زيد **اقول** حق المبتدأ ان يكون مقدما على الخبر لانه محكوم عليه

وحق المحكوم عليه التقديم لكن قد يتقدّم الخبر على المبتدأ نحو منطلق زيد فإنّ زيدًا مبتدأ

ومنطلق خبره مقدّم عليه وإنّما جاز ذلك للتوسّع في الكلام فإنّه ربّما يحتاج في الوزن والقافية

والسجع إلى تقديم بعض أجزاء الكلام على بعض قال ويجوز حذف أحدهما عند الدلالة

قال الله تعالى فصبر جميل أقول الأصل في المبتدأ والخبر هو الثبوت لأنّ الحذف خلاف

الأصل لكن يجوز حذف أحدهما عند الدلالة عليه إذا وجد قرينة تدلّ على ذلك المحذوف

كما في قوله تعالى فصبر جميل فإنّه إمّا خبر لمبتدأ محذوف والتقدير أمري صبر جميل أو مبتدأ

محذوف الخبر والتقدير فصبر جميل أجمل والقرينة ههنا وجود صبر جميل لأنّه لا يصلح أن يكون

أحد جزئي الكلام ليدلّ على أنّ الجزء الآخر محذوف فيناسبه قال والاسم في باب كان

نحو كان زيد منطلقا أقول لمّا فرغ من الصنف الأوّل من ضربي المرفوعات شرع في

الضرب الثاني وهو الاسم في باب كان أي المرفوع بالأفعال الناقصة والأفعال التي

تذكر في باب الفعل وسمّيت ناقصة لأنّها نقصت عن ذلك لأنّها أفعال لا تتمّ إلا

بفاعلها بل تحتاج إلى اسم آخر تنصبه كما سيجيء ويسمّى المرفوع اسمها والمنصوب خبرها فالاسم

بمنزلة الفاعل والخبر بمنزلة المفعول نحو كان زيد منطلقا قال والخبر في باب إنّ نحو إنّ

زيدا منطلق أقول من الضرب الثالث من ضروب المرفوعات ما هو الخبر في باب إنّ أي

المرفوع بالحروف المشبّهة بالفعل وهي ستّة أحرف تذكر في باب الحروف وإنّما تدخل على

المبتدأ والخبر فتنصب المبتدأ ويسمّى اسمها وترفع الخبر ويسمّى خبرها قال وحكمه كحكم خبر

المبتدأ إلا في تقديمه إلا إذا كان ظرفا نحو إنّ زيدا منطلق ولا تقول إنّ منطلق زيدا ولكن

تقول إنّ في الدار زيدا أقول وحكم خبر الحروف المشبّهة بالفعل مثل حكم خبر المبتدأ في

كونه مفردا مشتقا أو غير مشتق مضافا أو غير مضاف نحو إنّ زيدا ضارب وإنّ زيدا صاحب [illegible]

وإنّ زيدا غلام وإنّ زيدا غلامك وفي كونه جملة فعلية نحو إنّ زيدا ذهب أبوه واسمية [illegible]

نحو ان عندي اخوه ذاهب شرطية نحو ان زيدا ان تكرمه يكرمك وظرفية حقيقية
نحو ان خالدا امامك او مجازية نحو ان بشرا من الكرام وفي كونه مستحقا للضمير اذا كان
جملة كما مر في الامثلة وفي كونه مستغنيا عن ذكر ذلك الضمير اذا كان معلوما ان البر الكر
بستين درهما ومن كونه جائز الحذف عند الدلالة نحو ان الاولى قلدا اي ان لهم مالا
وان لهم ولدا الا في تقديمه اي الا في تقديم خبر باب ان على اسمه فانه غير جائز وتقديم
خبر المبتدا على المبتدا جائز لان هذه الحروف انما تعمل لمشابهتها الفعل كما سيجي فيكون
عملها فرع عمل الفعل ومرفوع الفعل مقدم على منصوبه فلو قدم مرفوع هذه الحروف لم
يبق الفرق بين عمل الاصل والفرع الا اذا كان الخبر ظرفا فانه يجوز تقديمه على الاسم لان في
الظرف توسعا في اللفظ اولان في الظرف اتساعا لكثرة وقوعها في كلامهم ليس في غيرها
مثل ذلك ان زيدا منطلق ولا تقول ان منطلق زيدا بتقديم الخبر الغير الظرف ولكن
يقال ان في الدار زيدا بتقديم الخبر الظرف **قال** وخبر لا التي لنفي الجنس نحو لا رجل افضل
منك وقد يحذف الخبر كما في لا باس اي لا باس عليك قلنا **اقول** الضرب الرابع من ضروب
[illegible] خبر لا التي [illegible] المرفوع بها انما قيد لا بالتي لنفي الجنس احترازا عن لا التي
بمعنى ليس في خبرها [illegible] وقد يحذف خبر لا التي لنفي الجنس اذا دل عليه قرينة كقول العرب
لا باس اي لا باس عليك **قال** اسم ما ولا المشبهتين بليس نحو ما زيد منطلقا وما رجل خيرا
منك ولا احد افضل منك **اقول** الضرب الخامس من ضروب الملحقات بالفاعل اسم ما ولا
المشبهتان بليس المرفوع بها نحو زيد في ما زيد منطلقا ورجل في ما رجل خيرا منك واحد
في لا احد افضل منك وانما اشتركا في [illegible] لانها تعمل في المعرفة والنكرة بخلاف لا فانها
لا تعمل الا في النكرة [illegible] لانهما اشتركتا في مشابهتهما بليس وشبه ما اكثر من شبه لا لا
[illegible] الحال [illegible] لا للاستقبال **قال** المنصوبات على ثمانية

٢٢٩ قوله وان في الظرف اتساعا ما وجه

الشروع في الظرف واحتياج
كل حادث الى الزمان والمكان
قال الرضي واجري الجار والمجرور مجرى
الظرف لان كل ظرف في التقدير جار ومجرور والجار
يحتاج الى الفعل او معناه كاحتياج الظرف

فان قيل ما الفرق بين لا وما قلنا الفرق
ان ما لما اشترك كان في الدخول
تارة يدخل في
الاسماء

أصل وملحق به فالأصل هو المفعول وهو على خمسة أضرب المفعول المطلق وهو المصدر نحو ضربت
ضربا وضربة وضربتين وقعدت جلوسا **أقول** لما فرغ من القسم الأول من أقسام المعرب وهو
المرفوعات شرع في القسم الثاني أعني المنصوبات وإنما قدمها على المجرورات لأن المنصوبات في الكلام
أكثر من المجرورات فيكون المنصوبات أصلا بالقياس إلى المجرورات أو لأن عامل المنصوبات إنما يكون
فعلا في الأغلب وعامل المجرورات لا يكون إلا غير فعل بل حرفا وقد قلنا إن الأصل في العمل الفعل ثم إنما
يكون صار المنصوبات على ضربين كالمرفوعات أصل وملحق بالأصل فالأصل هو المفاعيل لأن
عواملها أفعال حقيقية بخلاف المنصوبات فإن عواملها إما حروف وإما أفعال غير حقيقية والمفاعيل
على خمسة أضرب الأول المفعول المطلق وهو المصدر فالأول نحو ضربت ضربا وهو للتأكيد أي معناه
معنى الفعل بلا زيادة وضربت ضربة وضربت ضربتين وهذان للعدد أي معناهما معنى الفعل مع الزيادة
وهي إفادة العدد وقد يكون المفعول المطلق للنوع نحو جلست جلسة بكسر الجيم أي نوعا من الجلوس
وبما زيد ذكره لقلته وإنما ذكر قوله قعدت جلوسا ليعلم أن شرط المفعول المطلق موافقة الفعل في
المعنى وإن لم يوافقه في اللفظ وإنما سمي مفعولا مطلقا لأنه غير مقيد بشيء كتقييد المفعول به
والمفعول فيه والمفعول له بالباء واللام والمفعول معه بمع **قال** والمفعول به نحو ضربت زيدا **أقول**
الضرب الثاني من ضروب المنصوبات المفعول به وهو ما يسمى مفعولا به لوقوع فعل الفاعل عليه نحو ضربت
زيدا **قال** وينصب بعامل مضمر كقولك للحاج مكة وللرامي القرطاس **أقول** وينصب المفعول به
بعامل مضمر أي مستتر كقولك للحاج مكة وللرامي القرطاس منصوبان بفعل مضمر والتقدير تريد مكة
وتصيب القرطاس وإنما حذف الفعل لدلالة الحال عليه **قال** ومنه المنادى المضاف نحو يا عبد الله
والمشابه له نحو يا خيرا من زيد والنكرة نحو يا راكبا **أقول** أيضا ينصب المفعول به لزوما على طريق
التجوز كما مر في المثالين وإما على طريق الوجوب وذلك في المنادى المضاف فلأن المنادى
المنصوب بالفعل المضمر أي أنادي المضاف نحو يا عبد الله والمضارع أي المشابه بالمضاف نحو يا خيرا من

حمدت وحامدا حمدا جيدا
بغاية شكره دهرا مديدا

بنفسه وتغييره لا يتأتى الا في نحو يا ابن زيد كان المضاف لا يتم الا بالمضاف اليه والنكرة اي غير المعين

نحو يا راكبا فكل من هذه الثلاثة منصوب بفعل مضمر لا يجوز اظهاره لان حرف النداء عوض عنه

يا ابدل منه ولا يجوز الجمع بين البدل والمبدل منه والتقدير ادعو عبد الله وادعو خيرا من زيد

وادعو راكبا فحذف ادعو وابدل منه يا **قال** واما المفرد المعرفة فمضموم في اللفظ ومنصوب في

المعنى نحو يا زيد ويا رجل **اقول** المنادى اما مفرد معرفة او غير مفرد معرفة وغير المفرد معرفة

منصوب في اللفظ كما مر واما المفرد المعرفة فمضموم في اللفظ ومنصوب في المعنى نحو يا زيد فان تقديره

ادعو زيدا اما انه في اللفظ مبني على الضم فلانه يشبه الاسم المضمر كاف الخطاب في ادعوك من حيث الافراد

والتعريف فكما ان ادعوك يشبه كذلك من هاتين الجهتين وكان في الكاف مبنيا فكذا

يكون مبنيا ايضا ومشابه لذلك الشيء فيكون مبنيا ايضا وانما بني على الحركة فرقا

بين البناء اللازم والعارض وانما بني على الضم ليخالف حركة بنائه حركة اعرابه فان المنادى

المعرب اما منصوب كما عرفت ومجرور وذلك اذا دخل عليه لام الجر نحو يا لزيد ويسمى هذه

اللام لام الاستغاثة وهذا الثاني المنادى المستغاث وانما اعرب المنادى المضاف والمضارع

له والنكرة لانتفاء علة البناء في الاولين والتعريف في الثالث وانما اعرب

المنادى المستغاث لان ... **قال** وفي الصفة المفردة

الرفع والنصب نحو يا زيد الظريف والظريف وفي الصفة المضافة النصب لا غير نحو يا زيد صاحب

عمرو **اقول** صفة المنادى المفرد المعرفة اذا كانت مفردة اي غير مضافة يجوز فيها الرفع والنصب

نحو يا زيد الظريف والظريف لان المنادى المفرد المعرفة مبني يشبه المعرب لما بناؤه لفظا ولما

بالمعرب ... حركة ... المعرب ... يجوز في صفته النصب لان صفة المبني

انما تتبعه في محله ... باعتبار شبهه بالمعرب يجوز في الصفة الرفع لان صفة

المعرب انما تتبعه في اللفظ ... في الصفة المضافة فانما يجوز النصب لا غير نحو يا زيد صاحب

قوله وفي الصفة المفردة اي في صفة المنادى المعرفة المفردة

عمرو لان المنادى المضاف مع قربه من حرف النداء لا يجوز فيه غير النصب فصفة المضاف لا تكون
كذلك بل هي بطريق الاولى لبعدها منه قال واذا وصف المنادى بابن نظر فيه فان وقع
بين العلمين وفتح المنادى نحو يا زيد بن عمرو والاضم نحو يا زيد ابن اخي ويا رجل ابن زيد اقول
اذا وصف المنادى بلفظ ابن نظر فيه فان وقع الابن بين العلمين بان يكون قبله وبعده علم فتح
المنادى اي بني المنادى على الفتح اختيارا مع جواز الضم فيه كقولك يا زيد بن عمرو وان لم يقع بين
العلمين فضم المنادى اي بني على الضم وجوبا وذلك بان لا يكون بعده علم نحو يا زيد ابن اخي
او لا يكون قبله علم نحو يا رجل ابن زيد او لا يكون قبله ولا بعده علم نحو يا رجل ابن اخي وانما لم
يذكره المصنف لانه يعلم مما ذكره لان انتفاء العلمية في احد الطرفين اذا كان موجبا للضم ففي كلا
الطرفين انما كان موجبا للضم بالطريق الاولى وانما فعلوه كذلك لان وصف المنادى بابن بين
العلمين كثير في كلام العرب والفتحة خفيفة والكثرة تستدعي الخفة فلذلك قيد الوصف بكونه
بين العلمين فان الوصف بغير ابن او ابن غير واقع بين العلمين غير كثير في كلامهم وحكم ابنة كحكم
ابن في ذلك نحو يا هند ابنة زيد ويا هند ابنة اخي ويا امرأة ابنة زيد ويا امرأة ابنة اخي قال
وليس في يا ايها الرجل الا الرفع اقول لما ذكر جواز الرفع والنصب في صفة المنادى المفرد
المعرفة اذا كانت مفردة اراد ان يذكر انه اذا وقع منادى يكون بخلاف ذلك فان صفته وان
كانت مفردة لا يجوز فيها الا الرفع فلذلك قال وليس في يا ايها الرجل الا الرفع يعني في الرجل
لان المقصود بالنداء ههنا هو الرجل الا انهم لما كرهوا الجمع بين حرفي التعريف اعني اللام وحرف
النداء توسلوا بلفظ اي لفصل بينهما وجعلوها منادى ثم حملوا الرجل عليها والتزموا رفعه ليدل
على انه هو المقصود بالنداء قال وقد يحذف حرف النداء عن العلم المضموم والمضاف كقوله تعالى
يوسف اعرض عن هذا وفاطر السموات اقول لما ذكر المنادى اراد ان يشير الى جواز حذف
حرف النداء ثم مثل بمثالين للمثال الاول قوله تعالى يوسف اعرض عن هذا وللمثال الثاني قوله

في طرف السموات وانما جاز الحذف منهما لان العلم المضموم كثير الاستعمال والمضاف ايضا ايضا
فيناسبهما التخفيف وقد يحذف ايضا من اسم شيء ومن كقول الخطيب ايها الناس وقول العباس لا
يزال يحتاج الحسنى لي والتقدير يا ايها الناس ويا من لا يزال المراد من هو الله تع **قال** ومن خصائص
المنادى الترخيم اذا كان علما غير مضاف وزائدا على ثلثة احرف نحو يا حار ويا اسم ويا عثم ويا منص
اقول لما فرغ من ذكر المنادى اراد ان يذكر بعض خصائصه فقال ومنها الترخيم وهو حذف
في آخر المنادى للتخفيف وانما يرخم اذا كان علما لانه لو لم يكن علما لم يعلم انه حذف منه
شيء ام لا ويشترط ان يكون غير مضاف لانه لو كان مضافا فاما ان يحذف فيه من آخر المضاف اليه
و الاول باطل لان تمام المضاف بالمضاف اليه فهو كالوسط والثاني كذلك لان التنوين جزء ثاني
ويشترط ايضا ان يكون زائدا على ثلثة احرف لان الثلاثي لو رخم يبقى على حرفين وذلك مجحف
جائز ومثاله يا حار في يا حارث ويا اسم في يا اسما ويا عثم في يا عثمان ويا منص في يا منصور
واعلم ان العلمية والزيادة على ثلثة احرف انما يشترطان في المنادى الذي لا يكون فيه تاء
التانيث واما اذا كان فيه تاء التانيث فيجوز ترخيمه وان لم يكن علما ولا زائدا على ثلثة
احرف نحو يا عاذل ويا ثب في يا عاذلة ويا ثبة وانما مثل بمثالين احدهما غير علم الا انه زائد
على ثلثة احرف والاخر علم وغير زائد على ثلثة احرف فان الثبة في اللغة الجماعة فيقال
يا ثبة اقبلي باعتبار القوم واقبلي باعتبار الجماعة ويعلم من قوله غير مضاف ان المركب لعني
الاصل في ترخيمه يبقى يا بعل في بعلبك ولا يرخم المستغاث لان تطويل الصوت فيه مطلوب
والحذف ينافيه **قال** والمفعول فيه وهو ظرفان ظرف الزمان وظرف المكان وكل
واحد منهما مبهم ومعين فالزمان ينصب كله نحو اتيتك اليوم وبكرة وذات ليلة والمكان
لا ينصب منه الا المبهم نحو قمت امامك ولا بد للمحدود من في نحو صليت في المسجد **اقول**
الضرب الثالث من ضروب المفاعيل المفعول فيه وهو ظرفان يعني ظرف الزمان والمكان

ويسمى الظرف مفعولا فيه لوقوع فعل الفاعل فيه وظرف الزمان ينصب كله اي محدوده
يعني معينه نحو اتيتك اليوم وغير محدوده اي غير معينه نحو اتيتك بكرة وذات ليلة وذات
المدة اي في ليلة ويجوز ان تكون بمعنى صاحبة اي في ساعة هي صاحبة هذا اللفظ و
هو ليلة وظرف المكان لا ينصب منه الا المبهم نحو قمت امامك ولا بد لظرف المكان المحدود
من في نحو صليت في المسجد فلا تقول صليت المسجد وانما ينصب الفعل المعين من الزمان دون
المكان لانه يدل على الزمان المعين كضرب فانه يدل على الزمان الماضي ولا يدل على المكان
المعين والمكان المبهم هو الجهات الست فهي فوق وتحت ويمين وشمال وامام وخلف والمكان
المعين نحو المسجد والدار والسوق **قال** والمفعول معه نحو ما صنعت وأباك وما شانك وزيدا
ولا بد له من فعل او معنى **اقول** الضرب الرابع من ضروب المفاعيل المفعول معه وهو ما يذكر
بعد واو بمعنى مع ولذلك يسمى المفعول معه نحو ما صنعت وأباك اي مع ابيك وما شانك
وزيدا اي مع زيد ولا بد للمفعول معه من عامل يعمل فيه وهو اما فعل كالمثال الاول او معنى
كالمثال الثاني فان معنى ما شانك وزيدا ما تصنع مع زيد فلذلك مثل بمثالين **قال**
والمفعول له نحو ضربته تاديبا اي للتاديب وكذلك كل ما كان علة للفعل **اقول** الضرب
الخامس من ضروب المفاعيل المفعول له وهو ما فعل الفاعل فعلا لاجله ولذلك يسمى المفعول
له نحو ضربته تاديبا اي لتاديبه وكذا كل شيء كان علة للفعل فانه يكون مفعولا له مثل السمن
في قولك جئت للسمن **قال** والملحق به سبعة اضرب الحال وهي بيان هيئة الفاعل او
المفعول به نحو ضربت زيدا قائما **اقول** لما فرغ من الاصل في المنصوبات اعني المفاعيل شرع
في الملحق بالاصل وهي سبعة اضرب الاول منها الحال وهي بيان هيئة الفاعل او المفعول
به نحو ضربت زيدا قائما فان قائما حال اما من التاء في ضربت والمعنى ضربت حال كوني على
هيئة القيام زيدا واما من زيد والمعنى ضربت زيدا حال كونه على هيئة القيام واما من الفاعل

والمفعول به معًا نحو ضربت زيدًا قائمين وانما الحق الحال بالمفاعيل لانها فاضلة في الكلام
كالمفعول قال وحقها التنكير وحق ذي الحال التعريف فان تقدم الحال عليه جاز تنكيره
نحو جاءني راكبًا رجل اقول حق الحال ان تكون نكرة لانها لو كانت معرفة لالتبست بالصفة
في مثل ضربت زيدًا الراكب وحق ذي الحال ان يكون معرفة لانها لو كانت نكرة لالتبست بها
في مثل ضربت رجلًا راكبًا وان تقدم الحال على ذي الحال جاز تنكير ذي الحال نحو جاءني راكبًا
رجل لعدم الالتباس حينئذ فان الصفة لا تتقدم على الموصوف واعلم انه لا بد للحال من عامل وهو
اما فعل كما مر او شبهه نحو زيد في الدار قائمًا او معنى فعل نحو هذا عمرو قائمًا فان معنى
اشير الى عمرو قائمًا وقد يحذف العامل اذا دلت عليه قرينة كقولك للمرتحل راشدًا مهديًا اي اذهب
راشدًا مهديًا قال والتمييز وهو رفع الابهام اما عن الجملة في قولك طاب زيد نفسًا او عن
المفرد في قولك عندي راقود خلًا ومنوان سمنًا وعشرون درهمًا وملؤه عسلًا اقول
الضرب الثاني من ضروب ملحق بالمفاعيل التمييز وانما الحق بها لما مر في الحال والتمييز
رفع الابهام اما عن الجملة نحو قولك طاب زيد نفسًا فان طاب زيد كلام تام لا ابهام في
طرفيه لان نسبة الطيب الى زيد مبهمة فانها تحتمل ان تكون الى زيد او الى ما يتعلق به من
والقلب وغير ذلك فنفسًا ترفع ذلك الابهام وتميز ما هو المنسوب اليه في الحقيقة عن غيره
فالمعنى طاب نفس زيد وانما عدل عن ذلك لنكتة هي التاكيد والمبالغة فان ذكر الشيء
مبهمًا ثم مفسرًا اوقع في النفوس من ان يفسر اولًا فتمييز نفسًا للمتكلم في الحقيقة لكن سمي
الاسم الذي يرفع الابهام تمييزًا مجازًا واما عن المفرد والمراد بالمفرد كل اسم تام بالتنوين نحو
عندي راقود خلًا او بتنوين الاسم تقديرًا او بنون التثنية نحو عندي منوان
سمنًا او بنون شبه الجمع نحو عندي عشرون درهمًا او بالاضافة نحو عندي ملؤه عسلًا
ملؤه الاناء عسلًا فان راقودًا ومنوين وعشرين وملؤه مبهمة تحتمل اشياء مختلفة و

كتاب

مميز وعشرا مددها ومما يرفع ذلك الابهام ويميز المقصود عن غيره ولابد للتمييز

من عامل يعمل فيه وهو اما فعل نحو طاب زيد نفسا واما اسم نحو عشرون درهما والتمييز لا يتقدم على عامله

الاسمي بالاتفاق لضعف الاسم في العمل فلا تقول درهما عشرون وفي تقديمه على عامله الفعلي

خلاف فبعضهم جوزه لقوة الفعل في العمل متمسكا بقول الشاعر اتهجر ليلى بالفراق حبيبها

وما كاد نفسا بالفراق تطيب فان نفسا قد تقدم على تطيب والحق عدم الجواز لان الفعل

وان كان قويا في العمل لكن المانع من التقديم عليه موجود وهو ان التمييز في الحقيقة فاعل

كما ذكرناه والفاعل لا يتقدم على الفعل والجواب عن البيت ان الرواية الفصيحة وما كاد نفسي

ان تقول في العبارة الفصيحة وما كاد نفسي على التقدير ان نفسي بالفراق تطيب **قال** والمستثنى بالا بعد كلام موجب نحو جاءني القوم الا زيدا

او بعد كلام غير موجب نحو ما جاءني احد الا زيدا وان كان الفصيح هو البدل **اقول** الضرب

الثالث من ضروب الملحق بالمفعول المستثنى وانما الحق به لانه اما فضلة في الكلام او مفعول في

كما سيتحقق بعيد هذا والمستثنى اما بالا او بغير الا والثاني هو المستثنى اما بما عدا او بما خلا او

ليس ولا يكون نحو جاءني القوم ما عدا زيدا او ما خلا زيدا او ليس زيدا او لا يكون زيدا ويجب

النصب لان هذه الكلمات افعال استتر فاعلوها والتقدير ما عدا او ما خلا او ليس ولا

يكون بعضهم زيدا واما بغير وسوى وسواء نحو جاءني القوم غير زيد وسوى زيد وسواء زيد

وذلك يوجب الجر لانه مضاف اليه واما بحاشا وخلا وعدا ولا سيما نحو جاءني القوم حاشا

زيدا وخلا زيدا وعدا زيدا ولا سيما زيدا وهذا يجوز فيه انواع الاعراب اما في حاشا وعدا و

خلا فالرفع على انها افعال مبنية على انها افعال لازمة وما بعدها فاعلوها والنصب على المفعولية

بناء على انها قد استعملت متعدية نحو حاشاك وعداك وخلاك اي تجاوزك والجر بناء على انها

حروف الجر واما في لا سيما فالرفع على انه مركب من لا وسي وما والسي بمعنى المثل واصله سوي

الواو فقلبت الواو ياء وادغمت فيه فيكون ما بمعنى شيء واضيف اليه سي ويكون زيد مرفوعا على

ويمكن ان يقال ان اسقاط البدل منه مشروط ٣

يلزم منه فساد

لو لزم منه فساد لم يجز في قوله تعالى وجعلوا لله شركاء الجن فان

الجن بدل من شركاء ولو اسقط البدل منه جعلوا لله الجن وهو ظاهر الجواز فالبدل يصح بعض البدل

في الجملة دون بعض الموارد فتدبر

فيلزم واحدا اما ثمانية مثبت فيلزم تسعة ... سبعة منفي

فيلزم اثنان اما ستة مثبت فيلزم ثمانية

اما خمسة منفي فيلزم ثلثة اما

اربعة مثبت فيلزم

سبعة

ثلثة منفي فيلزم اربعة الا اثنين مثبت فيلزم ستة الا واحد

منفي فيلزم خمسة لان الا احد عشر واحد من ستة يبقى خمسة

وقس عليه المثال الثاني

صح

انه خبر مبتدا محذوف والتقدير جاءني القوم لا شيء منهم شيء هو زيد والنصب على ان لا بتمامها
كلمة واحدة بمعنى الا فما بعدها مستثنى والجر على ان ما زائدة وسوى مضاف الى زيد في الاول
لفظ المستثنى بالا اما متصل وهو المخرج من المتعدد بالا او اما منقطع وهو المذكور بعد الا
غير مخرج من المتعدد والمتصل اما مقدم على المستثنى منه اعني ذلك المتعدد او مؤخر عنه
والمؤخر اما بعد كلام موجب اي غير منفي او بعد كلام موجب غير منفي او بعد كلام غير
موجب اي منفي فهذه اربعة اقسام المستثنى المتصل المؤخر بعد كلام موجب والمستثنى المؤخر
بعد كلام موجب منفي والمستثنى المتصل المقدم بعد المنفي والمستثنى المنقطع ثلثة منها
ولنبين النصب في واحد منها محتمل وفيه فقوله والمستثنى عطف على قوله والتمييز والتقدير
الملحق به سبعة اضرب الحال والتمييز والمستثنى والمعنى ان المستثنى المتصل المؤخر بعد كلام
موجب نحو جاءني القوم الا زيدا يجب نصبه فقوله بالا احتراز عن المستثنى بحاشا وغيرها مما
يجوز فيه غير النصب وقوله بعد كلام موجب احتراز عن القسم الثالث الذي اشار اليه بقوله
او بعد كلام موجب احتراز عن القسم الثالث الذي اشار اليه بقوله او بعد كلام غير موجب نحو
ما جاءني احد الا زيدا ويجوز فيه الرفع والنصب بقوله وان كان الفصيح هو البدل على جواز
النصب فيه مع ان الفصيح هو الرفع على البدلية من احد وانما قلنا ان المعنى المستثنى المتصل نحو
بعد كلام موجب يجب نصبه لدلالة قوله بعد هذا والمستثنى المنقطع على ذلك وانما لم يجز الرفع في
في الاول على البدلية لان المبدل منه في حكم السقوط كما سيجيء فلو رفع الاول على البدلية لصار
تقديره جاءني الا زيد فيلزم مجيء الكل سوى زيد وذلك محال بخلاف الثاني فانه لا يستقيم
ذلك فيه اذ تقديره ما جاءني الا زيد والمعنى ما جاءني من الكل سوى زيد وذلك ممكن قال
والمستثنى المقدم نحو ما جاءني الا زيدا احد والمستثنى المنقطع نحو ما جاءني احد الا حمارا
اقول هذا هو القسم الثالث والرابع ولا يجوز فيهما البدل اما في الاول فلعدم جواز تقدم

ص
اي وثبت
المتقدم من المستثنى
بالا النصب المؤخر عن المستثنى منه
المذكور والمستثنى منه في كلام موجب وهي
موجب المستثنى بالا النصب المتقدم على المستثنى منه المستثنى
بالا المنقطع عن المستثنى منه بان لا يكون من افراده قدم او
اخر نحو ما جاءني احد الا حمارا فان حمارا ليس من افراده
[illegible]
هو لا فضلة كالمفعول تجيء بعد تمام الكلام وان المستثنى
شبهها خاصة بالمفعول معه من حيث ان
العامل يعمل فيهما بواسطة
ص

لئلا يلزم حمل البدل على المبدل منه واما في الثاني فلعدم المجانسة بين احد وحمار وانما اتى بمثالين في النفي
ليعلم ان امتناع البدل في كليهما بالطريق الاولى لانه اذا كان تقدم المستثنى وانقطاعه مانعين
من البدل مع النفي الذي هو شرطه فمع الايجاب يكون بطريق الاولى **قال** وحكم غير كحكم الاسم
الواقع بعد الا تقول جاءني القوم غير زيد وما جاءني احد غير زيد وغير زيد **اقول** قد عرفت
ان المستثنى بغير واجب الجر وان نفس غير فحكمه حكم الاسم الواقع بعد الا ففي كل موضع كان المستثنى
بالا واجب النصب يكون غير واجب النصب ايضا وحيثما كان جائز النصب يكون غير كذلك فتقول
جاءني القوم غير زيد بالنصب كما قلت جاءني القوم الا زيدا وتقول ما جاءني احد غير زيد
غير زيد بالنصب جائز الرفع كما قلت ما جاءني احد الا زيد والا زيدا وتقول ما جاءني غير زيد احد بالنصب
كما قلت ما جاءني الا زيدا احد وتقول ما جاءني احد غير حمار بالنصب ايضا كما قلت ما جاءني
احد الا حمارا **قال** والخبر في باب كان نحو كان زيد منطلقا **اقول** الضرب الرابع من ضروب
الملحق بالمفعول الخبر في باب كان لانه منصوب بكان واخواتها اعني الافعال الناقصة نحو منطلقا في
كان زيد منطلقا وانما الحق بالمفعول لمجيئه بعد الفعل والفاعل كالمفعول **قال** والاسم في باب
ان نحو ان زيدا قائم **اقول** الضرب الخامس من ضروب الملحق بالمفعول الاسم في باب ان اي المنصوب
بحروف المشبهة بالفعل نحو زيدا في ان زيدا قائم وانما الحق بالمفعول لان كلا من هذه الحروف
متضمن معنى الفعل كما سيجيء في باب الحروف فاسماؤها مفاعيل في الحقيقة **قال** والمنصوب بلا التي لنفي
الجنس اذا كان مضافا نحو لا غلام رجل عندك ومضارعا له نحو لا خيرا منك عندنا **اقول**
الضرب السادس من ضروب الملحق بالمفعول اسم لا لنفي الجنس اذا كان مضافا نحو غلام في لا غلام
رجل عندك ومضارعا له اي مشابها بالمضاف نحو خيرا في لا خيرا منك عندنا وانما الحق بالمفعول
لان لا بمعنى نفي [illegible] معنى نفي **قال** واما المفرد فمفتوح نحو لا غلام لك عندنا
اقول [illegible] يكون منصوبا ذكر ههنا [illegible] اما المفرد فهو مبني

قوله اي وتقدم خبرهما على اسمهما ... الخبر عليهما تمتنع عملهما اذ لم تعملا واذا انتقض عليه ما لا يبطل عملهما فرفع اسمهما وخبرهما على ان مبتدأ وخبر لازم لسبب تقديم فلا ... ضعيفان في العمل وضعهما على تقديم ... فاذا تقدم الخبر بطل العمل ... الاصلية فيبطل العمل لبطلان الوضع وتغير السمة

غير منصرف والمضاف له مفتوح اي يجب ان يبنى على الفتح نحو لا غلام لك اما البناء فلانه جواب

عن سؤال مقدر كان سائلا قال هل من غلام لك عندنا فقيل في جوابه لا غلام لك عندنا وكان

من الواجب ان يقال لا من غلام لك عندنا بزيادة من ليطابق السؤال الجواب لكنهم حذفوها من لفظ

تقرير ... تضمنها الجواب واحتاج اليها وشبهه بالحرف واما البناء على الحركة فللفرق

بين البناء اللازم والعارض واما البناء على الفتح فلخفة الفتح وقد يحذف اسم لا اذا كان معلوما

نحو لا عليك اي لا بأس عليك **قال** وخبر ما ولا بمعنى ليس وهي اللغة الحجازية والتميمية رفعهما

على الابتداء **اقول** الضرب الثامن من ضروب الملحق بالمفعول خبر ما ولا بمعنى ليس اي المنصوب

بهما نحو ما زيد منطلقا ولا رجل افضل منك وهي اي هذه اللغة اعني نصبهما ولا لغة

الحجازية ولغة التميمية رفعهما على الابتداء اي رفع الاسمين الواقعين بعدهما ولا على ان

الاول مبتدأ والثاني خبره ودليل الحجازية قوله تعالى ما هذا بشرا وما هن امهاتهم ودليل

التميمية دخولهما على القبيلين اعني الاسماء والافعال فان العوامل يجب ان تختص باحدهما

قال واذا تقدم الخبر او انتقض النفي بالا فالرفع لازم نحو ما منطلق زيد وما زيد الا منطلق

اقول اذا تقدم خبر ما ولا على اسمهما او انتقض نفيهما بالا بطل عملهما بان يقع خبرهما بعد الا

فالرفع لازم نحو ما منطلق زيد وما زيد الا منطلق ولا يجوز نصب منطلق لان ما ولا انما عملتا

لشبههما بليس من جهة النفي فيبطل عملهما بتقديم الخبر على الاسم لضعفهما في العمل وكذا بانتقاض

نفيهما بالا لانتفاء وجه الشبه بينهما وبين ليس وكذلك يبطل عملها بزيادة ان بعدها نحو ما ان زيد

منطلق لضعفهما في العمل بالفاصلة **قال** المجرورات على ضربين مجرور بالاضافة ومجرور

بالحرف نحو ... من البصرة **اقول** لما فرغ من القسم الثاني من اقسام المعرب وهو

المنصوب شرع في القسم الثالث وهو المجرورات فقال ما قال وقوله مجرور بالاضافة مجاز

لان العامل في المضاف اليه هو المضاف وحرف الجر المقدر وكلاهما وكل منهما ... قال

والإضافة على ضربين معنوية وهي التي بمعنى اللام أو بمعنى من كقولك غلام زيد وخاتم فضة

أقول الإضافة بمعنى اللام إنما تكون إذا لم يكن المضاف إليه جنس المضاف ولا ظرفه نحو غلام زيد أي غلام لزيد وبمعنى من إنما يكون إذا كان المضاف إليه من جنس المضاف نحو خاتم فضة أي خاتم من فضة وثوب قطن أي ثوب من قطن وقد تكون بمعنى في وذلك إذا كان المضاف إليه ظرف المضاف نحو ضرب اليوم أي ضرب في اليوم وكقوله تعالى بل مكر الليل والنهار أي مكر في الليل والنهار ولم يتعرض لها المصنف لقلتها **قال** ولفظية وهي إضافة اسم الفاعل إلى معموله نحو ضارب زيد أو الصفة المشبهة إلى فاعلها كقولك حسن الوجه **أقول** يعني بالمعمول المفعول الذي لو لم يكن مجرورا بالإضافة لكان منصوبا على المفعولية وذلك إنما يكون إذا كان اسم الفاعل عاملا بأن يكون بمعنى الحال أو الاستقبال نحو زيد ضارب عمرو الآن أو غدا فإن عمرا ههنا لو لم يكن مجرورا بالإضافة لكان منصوبا على المفعولية وأما إذا لم يكن عاملا بأن كان بمعنى الماضي نحو زيد ضارب عمرو أمس فالإضافة ح غير لفظية بل معنوية لأن اسم الفاعل لا يعمل النصب إذا كان بمعنى الماضي كما سيجيء ومن الإضافة اللفظية إضافة اسم المفعول إلى معموله نحو زيد معمور الدار ذكره المصنف في المفصل **قال** وشرط المعنوية تجريد المضاف عن تعريفه **أقول** ولابد من أن يكون المضاف في الإضافة المعنوية نكرة لأن الغرض منها إما تعريف المضاف وذلك إذا كان المضاف إليه معرفة وتخصيصه وذلك إذا كان المضاف إليه نكرة والمضاف إذا كان معرفة فإما أن يضاف إلى معرفة أو إلى نكرة فالأول يستلزم اجتماع التعريفين التعريف الذاتي والمكتسب من المضاف إليه والثاني يستلزم تخصيص الأخص بالأعم وهو محال فلا يقال الغلام زيد ولا الغلام رجل ولا الخاتم فضة ولا الضرب اليوم والكوفيون جوزوا ذلك في أسماء العدد نحو الثلثة الأثواب والخمسة الدراهم وهو ضعيف لخروجه عن القياس واستعمال الفصحاء **قال** وتقول في اللفظية الضاربا زيد والضاربو زيد والضارب الرجل ولا يجوز الضارب زيد **أقول** إنما شرط تجريد المضاف عن التعريف في الإضافة

المعنوية اذا ان يذكر انه لا يشترط في اللفظية لان الغرض منها التخفيف وهو يحصل مع تعريف المضاف وتنكيره فتقول الضارب زيد والضاربا زيد لحصول التخفيف فيهما بحذف التنوين والنون تقول ايضا الضارب الرجل لانه يشبه قولنا الحسن الوجه من حيث ان المضاف في الصورتين صفة معرفة باللام والمضاف اليه ايضا معرف باللام ولا يجوز ان يقول الضارب زيد لانتفاء المشابهة مع عدم التخفيف وانما يجوز الحسن الوجه لان اصله الحسن وجهه فحذف الضمير وجيء باللام فيقع عوض خفة لان الضمير اسم والالف واللام حرف ولا شك ان الحرف اخف من الاسم **قال** والمعنوية تعرف كل مضاف الى معرفة الا نحو غير ومثل وشبه تقول مررت برجل غيرك ومثلك وشبهك **اقول** الاضافة المعنوية تجعل كل مضاف الى المعرفة معرفة نحو غلام زيد فان الغلام قبل الاضافة نكرة عامة وبعدها يصير معرفة خاصة الا نحو غير ومثل وشبه من الاسماء التي توغلت في الابهام فانها لا تصير معرفة بالاضافة الى المعرفة لانها لا تختص بسببها فانك تقول جاءني رجل غيرك ولا يعلم ان من هو غير زيد من رجال الدنيا يدل على ان هذه الاسماء لا تصير معرفة بالاضافة الى المعرفة انها تقع صفة للنكرة مع وجود هذه الاضافة فانك تقول مررت برجل غيرك ومثلك وشبهك **قال** وقد يحذف المضاف ويقام المضاف اليه مقامه كما في قوله تعالى واسئل القرية **اقول** يجوز ان يحذف المضاف ويقام المضاف اليه مقامه اي يعرب باعرابه [illegible] الا اذا دل عليه قرينة فان قولهم واسئل القرية يدل على ان المضاف محذوف تقديره واسئل اهل القرية لان السؤال من القرية غير معقول واما اذا لم يدل عليه قرينة فلا يجوز حذفه فلا يقال رأيت هندا اذا كان المراد غلام هند **قال** والتوابع كل ثان معرب باعراب سابقه من جهة واحدة وهي خمسة التأكيد نحو جاءني زيد نفسه والرجلان كلاهما والقوم كلهم اجمعون ولا يؤكد بها النكرات **اقول** لما فرغ من مباحث المعربات شرع في التوابع فقال الاول التأكيد وهو على ضربين لفظي ومعنوي واللفظي تكرير اللفظ الاول بعينه وبمرادفه نحو جاءني زيد زيد في الفعل نحو

التخفيف والتعريف حاصل قبل الاضافة محمد كاظم المشهور

قوله في الصورتين الصورة الاولى الضارب الرجل والصورة الثانية الحسن الوجه اي الحسن صفة معرفة باللام والرجل ايضا معرف باللام صادق

ضرب زيد زيد في الحرف نحو ان ان زيدا قائم وفي الجملة نحو قام زيد قام زيد وفي الضمير نحو ما ضربني
الا انت انت وعرفت ان التأكيد المعنوي انما يكون بالفاظ مخصوصة وهي النفس والعين وكلا و
كلتا وكل واجمع واكتع وابتع وابصع فالاول اعني النفس والعين انما يؤكد بهما المفرد والمثنى
والمجموع من المذكر والمؤنث ويميز بين نوع ونوع اخر باختلاف صيغتهما وضميرهما نحو جاءني
زيد نفسه وعينه وهند نفسها وعينها والزيدان انفسهما واعينهما والهندان انفسهما واعينهما
والزيدون انفسهم واعينهم والهندات انفسهن واعينهن وانما جمعت الصيغة في المثنى لانها مضافة
الى ضمير التثنية والمثنى اذا اضيف الى مثله يجوز ان يجمع للامن عن اللبس كقوله تعالى فقد صغت قلوبكما
والثاني والثالث اعني كلا وكلتا لا يؤكد بهما الا المثنى نحو جاءني الرجلان كلاهما والمرأتان
كلتاهما والبواقي تؤكد بها غير المثنى اعني المفرد والمجموع من المذكر والمؤنث ويميز في كل باختلاف
الضمير نحو اشتريت العبد كله والجارية كلها وجاءني القوم كلهم والنسوة كلهن وفي البواقي باختلاف
الصيغة نحو اشتريت العبد اجمع اكتع ابتع ابصع والجارية جمعاء كتعاء بتعاء بصعاء وجاءني القوم اجمعون
اكتعون ابتعون ابصعون والنسوة جمع كتع بتع بصع ومما لم يذكر المصنف التأكيد اللفظي لان التأكيد
الحقيقي هو المعنوي ومما ذكر من الفاظ المعنوي بعضها للاختصار واكتفى بالنفس عن العين لاشتراكهما
في جميع الاحكام وبكلا عن كلتا لاشتراكهما في تأكيد التثنية وذكر كلا للاختصار باختلاف
الضميرين بين صواته واكتفى باجمع عن بقية الالفاظ لاشتراكها في جميع الاحكام وقوله لا
تؤكد به النكرات يعني بالتأكيد المعنوي لان البحث فيه ثم سبيل ان هذه الالفاظ معارف فلو وقعت
تأكيدا للنكرة لزم فيه اختلاف الكلام ولو كان يقتضي العموم والمؤكد الخصوص واعلم ان اكتع وابتع
ابصع كلها بمعنى جمع لانها لا تذكر بدون اجمع الا عن ضعف ولا تتقدم عليه وفائدة التأكيد
امن المتكلم عن فوت مقصوده اما في اللفظي فلانه اذا قال جاءني زيد مثلا فربما لا يسمع المخاطب
ذكر زيد فيفوت مقصوده فاذا كرره امن عن ذلك واما في المعنوي فلانه اذا قال مررت بزيد مثلا فربما

يتوهم السامع انه تجوّز بنسبة المرور الى زيد مجازاً فاذا اكّده بنفسه يعلم انه اراد الحقيقة لا
المجاز ويحصل المقصود به **قال** والصفة نحو جاءني رجل ضارب ومضروب وكريم وهاشمي
وعدل وذو مال **اقول** الثالث من التوابع الصفة ويقال له الوصف والنعت وهو اما مشتق او في
معناه والمشتق اما اسم فاعل نحو جاءني رجل ضارب واسم مفعول نحو جاءني رجل مضروب او صفة
مشبهة نحو جاءني رجل كريم وما في معنى المشتق اما مفرد او مركب والمركب اما اضافي او غيره والمركب
الغير الاضافي نحو رجل هاشمي اي منسوب الى هاشم والمفرد نحو رجل عدل اي عادل والمركب الاضافي
نحو رجل ذو مال اي متمول وفائدة الصفة في المعارف التوضيح نحو جاءني زيد الظريف وفي
النكرات التخصيص نحو جاءني رجل عالم **قال** وتوصف النكرات بالجمل نحو مررت برجل وجهه
حسن ورأيت رجلا يعجبني كرمه **اقول** يجوز وصف النكرة بالجملة الاسمية نحو مررت برجل
وجهه حسن فان وجهه حسن مبتدأ وخبر صفة لرجل او الفعلية نحو رأيت رجلا يعجبني كرمه
فان يعجبني كرمه فعل وفاعل ومفعول صفة لرجل او الشرطية نحو مررت برجل ان قام ابوه قمت
او الظرفية نحو مررت برجل في الدار ابوه ويشترط ان يكون الجملة خبرية اي محتملة للصدق والكذب
لان الصفة في الحقيقة خبر عن الموصوف وانما لم يتعرض المصنف لذلك اعتمادا على المثال الاول ولا
يجوز وصف المعارف بالجمل لان الجملة نكرة والصفة يجب ان تكون موافقة للموصوف في التعريف والتنكير
ولا بد في الجملة الواقعة صفة من ضمير يرجع الى الموصوف كما في وجهه وكرمه **قال** والصفة توافق
الموصوف في اعرابه وافراده وتثنيته وجمعه وتعريفه وتنكيره وتذكيره وتانيثه **اقول** الصفة اما
صفة الموصوف او صفة سببية وسيجيء والاول يجب ان يوافق الموصوف في عشرة اشياء وهي
ذكرت في الكتاب اي اذا وجد شيء منها في الموصوف يجب ان يوجد في الصفة ايضا وهذه العشرة بعضها
ممكن الاجتماع وبعضها غير ممكن الاجتماع فان في كل نوع وجوه الاعراب الثلاثة فانه لا يمكن ان يجتمع بعضها
مع البعض الاخر كالافراد والتثنية والجمع فانه لا يمكن ايضا ان يجتمع بعض هذه الثلاثة مع البعض

الاخر كالتعريف والتنكير والتذكير والتانيث فانه لا يمكن ايضا ان يوجد الا واحد من المتقابلين
واما الاول اعني ممكن الاجتماع فيقتضي الحال نفيه واحدا من الاعراب الثلثة وواحدا من الافراد
والتثنية والجمع وواحدا من التعريف والتنكير وواحدا من التذكير والتانيث نحو جاءني رجل عالم فان
الصفة والموصوف متوافقان في اربعة اشياء من العشرة الاعراب والتنكير والافراد والتذكير واذا قيل
رايت رجلا او مررت برجل فالواجب عالما او عالم واذا قيل رجلان او رجال فالواجب عالمان او
عالمون وقد مثل الرجل فالواجب العالم واذا قيل امراة فالواجب عالمة وعلى هذا القياس **قال**
ويوصف الشيء بحال ما هو من سببه نحو مررت برجل منيع جاره ورحب فناؤه ومؤدب خدامه
اقول هذا هو القسم الثاني من قسمي الصفة اعني صفة الشيء بفعل متسببه اي يوصف الشيء
بفعل شيء اخر يكون ذلك الشيء اعني الشيء الثاني حاصلا بسبب الشيء الاول نحو مررت برجل
منيع جاره اي مانع جاره ورحب اي واسع فناؤه ومؤدب خدامه فان المنع والوسعة والتاديب
ليس شيء منها فعلا للرجل وانما هي افعال جاره وفنائه وخدامه الا ان الجار والفنا والخدام لما
كانت متعلقة به مضافة الى الضمير صار كل من الثلثة متسببا له لانه اذا تعلق شيء بشيء فالمتعلق
به يكون سببا للمتعلق ولذلك لا يقال مررت برجل منيع جار لانتفاء التعلق الحاصل بالاضافة
فلما كان كذلك نزل فعل المتعلق منزلة فعل المتعلق به وجعل صفة له فهو في اللفظ صفة للمتعلق
وفي المعنى صفة للمتعلق ولذلك وجب ان يوافق الموصوف اللفظي وهو المتعلق به في الاحكام اللفظية
من الخمسة الاول من العشرة وهي الرفع والنصب والجر والتنكير والتعريف دون الاحكام المعنوية
الخمسة الباقية وهي الافراد والتثنية والجمع والتذكير والتانيث فانه توافق فيها الموصوف المعنوي
وهو المتعلق نحو جاءني رجل حسن غلامه ورايت رجلا حسنا غلامه ومررت برجل حسن غلامه
وجاءني الرجل الحسن غلامه ورايت الرجل الحسن غلامه ومررت بالرجل الحسن غلامه فيوافق
الوصف يعني حسن والحسن الموصوف اللفظي اعني رجلا والرجل في الاعراب الثلثة والتعريف

الأنموذج

٢٣٥ أي من المبدل منه سواء كان عضوا منه نحو ضربت زيدا رأسه

أو لم يكن نحو رأيت قومك أكثرهم أو ثلثهم أو شطرهم أو ناسا منهم والثالث بدل الاشتمال وهو الذي بينه وبين المبدل منه ملابسة بغير الكلية والبعضية فقيد الملابسة يخرج بدل الغلط وبغير الكلية والبعضية يخرج بدل الكل والبعض نحو سلب زيد ثوبه فإن الثوب ليس كل زيد ولا بعضه لكن بينهما ملابسة

والتنكير ولا يوافقه في الإفراد والتثنية والجمع والتذكير والتأنيث بل يعتبر حكمه في ذلك بالقياس إلى ما بعده فيكون حكمه كحكم الفعل مع فاعله لأن ما بعده فاعل فإن كان ما بعده مقتضيا للإفراد أو التثنية أو الجمع والتذكير أو التأنيث فعل بذلك نحو مررت برجل حسنة جاريته ونحو مررت برجلين حسنة جاريتهما ومررت برجال حسنة جاريتهم مثلا كما سيتحقق إن شاء الله تعالى

قال والبدل وهو على أربعة أقسام بدل الكل من الكل نحو رأيت زيدا أخاك وبدل البعض من الكل نحو ضربت زيدا رأسه وبدل الاشتمال نحو سلب زيد ثوبه وبدل الغلط نحو مررت برجل حمار أقول القسم الثالث من التوابع البدل وهو على أربعة أقسام لأنه إن كان البدل كل المبدل منه فبدل الكل من الكل نحو رأيت زيدا أخاك فإن الأخ كل زيد وإلا فإن كان بعضه فبدل البعض من الكل نحو ضربت زيدا رأسه فإن الرأس بعض زيد وإلا فإن كان شيئا مشتملا عليه فبدل الاشتمال نحو سلب زيد ثوبه فإن الثوب مشتمل على زيد وإلا فبدل الغلط نحو مررت برجل حمار ويسمى بدل الغلط لوقوع الغلط في مبدله فإن القائل إنما أراد أن يقول مررت بحمار فغلط فقال برجل ثم استدرك الغلط بحمار فهو بدل ما فيه غلط وفائدة البدل رفع اللبس فإنك إذا قلت ضربت زيدا احتمل أنه ضرب بعض زيد أو غيره وإذا ذكرت رأسه رفعت اللبس وتحقق أن تذكر اسما أولا ثم تذكر اسما آخر وتجعل الأول في حكم الساقط ليحصل البيان الذي لا يحصل بذكره ويجب أن يكون في بدل البعض والاشتمال ضمير يرجع إلى المبدل منه ليرتبط به كما عرفت في المثالين

قال وتبدل النكرة من المعرفة وبالعكس وفي العكس يشترط في النكرة أن تكون موصوفة

أقول يجوز أن تبدل النكرة من المعرفة وبالعكس من النكرة ولا يجب توافقهما أن يكونا على إبانة في التعريف والتنكير نحو رأيت زيدا أخاك وبالعكس نحو ... الشرط أن تكون البدل ...

... تكون النكرة موصوفة ...

... في الكلام ... لو كان نكرة غير موصوفة ... من معرفة ...

بالفرع من مرتبة الأصل فيبدل أيضاً الظاهر من الضمير وعلى العكس فيحصل بحسب ذلك أربعة
أقسام أخرى فذكر مثلها بدل الكل من الكل في أقسام المعرفة والنكرة فعليك باستخراج أمثلة
سائر الأبدال فالظاهر من الظاهر قد مر والضمير من الضمير نحو زيد ضربته إياه والظاهر من
الضمير نحو زيد ضربته أخاك وعكسه نحو ضربته زيداً **قال** وعطف البيان وهو أن تتبع المذكور
بأشهر اسميه نحو جاءني أخوك زيد وأبو عبد الله زيد **أقول** الرابع من التوابع عطف البيان وهو
أن تتبع المذكور بأشهر اسميه فيجعل أشهر اسميه تابعاً له أن تذكره بعده نحو جاءني أخوك زيد
وأبو عبد الله زيد يعني أن في هذا المثال أخاك وأبو عبد الله تابعه أيضاً زيد فإذا كان زيد أشهر
اسميه عند المخاطب من الأخ وأبي عبد الله يذكر ثانياً تابعاً له وإن كان بالعكس فبالعكس نحو جاءني
زيد أخوك وأبو عبد الله وهذا مذهب المصنف والآخرون لا يفرقون بين أن يذكر الأشهر أولاً وآخراً
وفائدة عطف البيان إيضاح المتبوع **قال** والعطف بحرف نحو جاءني زيد وعمرو وحروف
العطف تذكر في باب الحروف إن شاء الله تعالى **أقول** الخامس من التوابع العطف بحرف ويقال له النسق
نحو جاءني زيد وعمرو فعمرو معطوف وزيد معطوف عليه وحروف العطف تذكر في باب الحروف إن شاء الله تعالى
قال المبني هو الذي سكونه وحركته لا بعامل نحو كم وأين وحيث وأمس وهؤلاء وسكونه يسمى
وقفاً وحركاته فتحاً وضماً وكسراً **أقول** لما فرغ من توابع المعرب شرع في المبني فقال المبني هو الذي
سكونه وحركته لا بسبب عامل نحو سكون كم وحركات أين وحيث وأمس وهؤلاء فإن كل ذلك
مما ليس بسبب عامل وسكون المبني يسمى وقفاً وحركاته فتحاً وضماً وكسراً ومعنى المبني في اللغة
المثبت وفي اصطلاح النحاة ما ثبت على حالة واحدة مع اختلاف العامل **قال** وسببه مناسبة
ما مناسبة غير المتمكن **أقول** سبب البناء مناسبة غير المتمكن للحرف والماضي والأمر
بالصيغة نحو ... من حيث الصيغة ومناسبة الماضي
من حيث المعنى لأن ... **قال**

فمنها المضمرات وهي على ضربين متصل نحو اخوك وضربك وضربك وداره وثوبي وثوبنا وضربا
وضربوا وضربن وضربت وضربتُ وضربنا وكذلك المستكن في زيد ضرب وافعل ونفعل وتفعل ويفعل
ومنفصل نحو هو وهي وانا وانت ونحن واياك **اقول** بعض المبني المضمرات فبنيت لمناسبة بعضها
الحرف في الصيغة فحمل الباقي عليه والمضمرات على ضربين ضرب متصل اعني الذي لا يمكن ان يتلفظ
به وحده وهو اما مجرور بالاضافة مخاطب نحو اخوك اخوكما اخوكم اخوكِ اخوكما اخوكن واما منصوب
مخاطب نحو ضربك ضربكما ضربكم ضربكِ ضربكما ضربكن او غائب نحو ضربه ضربهما ضربهم ضربها
ضربهما ضربهن او متكلم نحو ضربني ضربنا واما مجرور بحرف الجر فمخاطب نحو مر بك مر بكما مر بكم
مر بكِ مر بكما مر بكن او غائب نحو به بهما بهم بها بهما بهن او متكلم نحو بي بنا واما مجرور بالاضافة
غائب نحو داره دارهما دارهم دارها دارهما دارهن واما مجرور بالاضافة متكلم نحو ثوبي ثوبنا
واما مرفوع بارز متصل نحو ضربا ضربوا ضربن ضربتَ ضربتما ضربتم ضربتِ ضربتما ضربتن ضربتُ
ضربنا وكذلك المستكن اي المستتر فانه ايضا متصل كهو في زيد ضرب وانا في افعل ونحن في نفعل
وانت في تفعل اذا كان مخاطبا وهي فيه اذا كان غائبة وهو في يفعل وضرب منفصل اعني الذي
يمكن ان يتلفظ به وحده نحو هو هما هم هي هما هن انتَ انتما انتم انتِ انتما انتن انا نحن اياك اياكما اياكم
اياكِ اياكما اياكن اياه اياهما اياهم اياها اياهما اياهن اياي ايانا **قال** ومنها اسماء الاشارة نحو ذا
وتا وتي وته وذي وذه واولاء **اقول** وبعض المبني اسماء الاشارة نحو ذا للمفرد المذكر
العاقل وغيره وذان وذين لمثناه في الرفع وغيره وتا وتي وته وذه وذي وته وذه للمفردة المؤنثة
العاقلة وغيرها وتان وتين لمثناها في الرفع وغيره ولا يثنى غير ذا وتا واولاء بالمد والقصر لجمعهما
وانما بنيت اسماء الاشارة لمناسبتها بالحروف معنى من جهة الاحتياج الى مشار اليه وذلك في الجميع
ولعل من جهة ان تضع بعضها وضع الحروف فحمل الباقي عليه **قال** ويلحق باواخرها حرف التنبيه
نحو هذا وهاتا وهذه وهؤلاء ويتصل باواخرها كاف الخطاب نحو ذاك وتاك واولاك **اقول**

ويجوز ادخال ها التنبيه على اسماء الاشارة حرف التنبيه اعني ها التنبيه لتنبيه المخاطب لئلا يفوته غرض المتكلم
نحو هذا وهذان وهذين وهاتا وهاتان وهاتين وهاتي وهاته وهذي وهذه وهؤلاء ويتصل
بها اي باسماء الاشارة كاف الخطاب بحسب ان المخاطب اي جنس من المذكر والمؤنث والمفرد وغيره
نحو ذلك ذلكما ذلكم ذلك ذلكما ذلكن وكذلك ذانك ذانكما ذانكم ذانك ذانكما ذانكن وتاك تاكما تاكم تاك تاكما تاكن
وتانك وتينك واولئك واذا قيل ذلك فيكون الاشارة والخطاب كلاهما الى المفرد المذكر واذا
قيل ذانك فيكون الاشارة الى تثنية المذكر والخطاب الى المفرد مذكر واذا قيل ذاكما بالعكس واذا
قيل تلك فتكون الاشارة الى المفرد المؤنث والخطاب الى المفرد المذكر واذا قيل ذاك بكسر الكاف فبالعكس
وعلى هذا فقس البواقي عليه ويقال ذا للقريب وذاك للمتوسط وذلك للبعيد **قال** ومنها الموصول
نحو الذي واللذان واللذين والذين والتي واللتان واللتين واللاتي واللات واللائي واللاء
واللواتي ومن وما واي وايه **اقول** ومن المبني الموصول نحو الذي للمفرد المذكر عاقلا كان او غيره
وتثنيته اللذان في الرفع واللذين في النصب والجر وجمعه الذين في الاحوال الثلثة والتي للمفرد المؤنث
عاقلة او غيرها وتثنيتها اللتان واللتين وجمعها اللاتي بالياء الساكنة بعد التاء واللات بالتاء
المكسورة واللائي بالياء الساكنة بعد الهمزة المكسورة واللاء بالياء المكسورة واللواتي بالواو المفتوحة
والالف الساكنة والتاء المكسورة وبعدها ياء ساكنة وما بمعنى الذي او التي غير عاقل غالبا ومن بمعنى
الذي او التي او الذين او اللاتي عاقلا غالبا واي للمفرد المذكر وايه للمفرد المؤنث وانما بني الموصول
لاحتياجها الى الصلة كما سيجيء ومن الموصولات ذو بمعنى الذي او التي في لغة طي كقولهم جاءني ذو
قام وذو قامت وذا بعد ما الاستفهامية بمعنى الذي او التي نحو ماذا صنعت اي اي شيء التي صنعتها
والالف واللام في اسم الفاعل والمفعول نحو الزانية والزاني اي التي زنت والذي زنى والمصنف لم يذكر
هذه الثلث اقتصارا على ما هو اكثر استعمالا **قال** والموصول ما لا يتم الا بجملة تقع صلة له ومن ضمير
يعود اليه نحو جاءني الذي ابوه منطلق او ذهب اخوه ومن عرفته وما طلبته **اقول** الموصول اسم لا

الانموذج

لم من جملة تقع تلك الجملة صلة لذلك الاسم وتلك الجملة اما اسمية كابوه منطلق في نحو جاءني الذي
ذهب اخوه وكعرفتم في من عرفتم وكطلبته في ما طلبته وانما احتاج الموصولات الى الصلة لانها
مبهمة في اصل وضعها ولذلك سميت مبهمات فلا بد لها من جملة توضحها وسميت تلك الجملة صلة
لاتصالها بالموصولات وسميت الموصولات موصولات لاتصال الصلة بها وصلة الالف واللام
لا تكون الا اسم الفاعل او اسم المفعول كما مر ولا بد في الصلة من ضمير يعود الى الموصول ليربط الصلة
بالموصول ويسمى عائدا كما عرفت وقد يحذف اذا كان معلوما كقوله تعالى الله يبسط الرزق لمن يشا
اي يشاؤه **قال** ومنها اسماء الافعال كرويد زيدا وهلم شهداءكم وحيهل الثريد وهيهات ذاك وشتان
ما بينهما واف وصه ومه وتيدك وعليك **اقول** وبعض يسمى اسماء الافعال اسماء بمعنى الافعال
وهي كثيرة والمصنف لم يذكر الا المشهورة منها وذلك اما بمعنى الامر او الماضي والذي بمعنى الامر اما
متعد او لازم والمتعدي اما مفرد او مركب والمركب اما اخره كاف الخطاب او غيرها والذي اخره كاف
الخطاب اما اوله اسم او حرف والذي اخره غير كاف الخطاب اما حذف منه شيء بالتركيب او لا واللازم اما
اشتق منه فعل او لا والذي بمعنى الماضي اما جوز في اخره غير الفتح او لا والذي بمعنى المضارع
واحد فهي عشرة اقسام الاول المتعدي المفرد الذي بمعنى الامر كرويد فانه اسم لامهل الثاني المتعدي
المركب الذي حذف منه شيء بمعنى الامر واخره غير كاف الخطاب كهلم شهداءكم اي قربوهم فانه مركب
من ها التنبيه بعد حذف الفها مع لم الثالث المتعدي المركب بلا حذف شيء منه الذي بمعنى الامر واخره
غير كاف الخطاب كحيهل الثريد اي ائته فانه مركب من حي وهل الرابع الذي بمعنى الماضي مع جواز
الفتح في اخره كهيهات ذاك اي بعد فانه يجوز في تائه الحركات الثلث الخامس الذي بمعنى الماضي
بلا جواز غير الفتح في اخره كشتان ما بينهما اي افترقا فانه لا يجوز في نونه غير الفتح السادس الذي بمعنى
المضارع كاف اي اتضجر السابع اللازم الذي بمعنى الامر مع اشتقاق الفعل منه كنزال اي انزل فانه
يق مهه ... زجرته الثامن اللازم الذي بمعنى الامر بلا اشتقاق الفعل منه كصه اي اسكت التاسع

كتاب

[illegible]

۲۵۰

المتعدي بمعنى الامر المركب الذي آخره الكاف واذا للاسم كخرجت فاذا زيد الى خلاف الماضي المستقبل بمعنى
الامر المركب الذي آخره الكاف ولم يحرف كعينت زيد الى آخره وانما بنيت لشبه الافعال الان
بعضها وضع الحرف في محل الذي عليه قال ومنه بعض الظروف نحو اذ واذا ومتى وايان وقبل
وبعد اقول ومن المبني بعض الظروف وانما قيد بالبعض لان اكثر الظروف معربة فمن المبني ما ذكره
المصنف وذلك نحو اذ وهي للزمان الماضي ويقع بعدها الجملتان نحو جلست اذ جلس زيد واذ زيد جالس
وانما بنيت لان وضعها وضع الحرف واذا وهي للمستقبل ولا يقع بعدها الا الجملة الفعلية على
مذهب المصنف كقوله تعالى [illegible] وبنيت لاحتياجها الى الجملة التي تضاف اليها ومتى وهي
اما للاستفهام نحو متى تقعد [illegible] او للشرط نحو متى تاتني اكرمك وبنيت لتضمنها معنى همزة الاستفهام
او ان الشرطية وايان وهي للاستفهام نحو قوله تعالى ايان يوم الدين وبنيت لتضمنها معنى همزة الاستفهام
والجهات الست [illegible] تحت [illegible] وما في معناها نحو قدام وخلف ووراء
وفوق واسفل [illegible] وهي لا تخلو من ان تكون مضافة او مقطوعة عن الاضافة فان كانت مضافة كانت
معربة منصوبة نحو جلست قبل زيد او مجرورة نحو جئت من قبل زيد وان كانت مقطوعة عن الا[ضافة]
فلا تخلو من ان يكون المضاف اليه منويا او منسيا فان كان منسيا كانت معربة ايضا كقول الشاعر
فساغ لي الشراب وكنت قبلا [illegible] الفرات وان كانت منويا كانت مبنية على الضم كقوله
لله الامر من قبل ومن بعد [illegible] الروم [illegible] ومن بعد غلبتهم [illegible] على القراءة
فاما [illegible] فلاحتياجها [illegible] وانما حركت فللفرق بين بناء اللازم والعارض
[illegible] بالحركة الاعرابية [illegible] مثل الان وحيث ولما [illegible]
[illegible] قال ومنها المركبات نحو احد عشر خمسة [illegible]
[illegible] اقول ومن المبنيات المركبات
وهي كل اسم مركب [illegible] كثيرة لكن المصنف لم يذكر الا اربعة [illegible]

[illegible]

خمسة عشر وصباح ومسا وبيت بيت وحيص بيص والاصل فيها خمسة وعشر وكل صباح ومسا
وبينا الى بيت اي ملاصقا ووقعوا في حيص وبيص اي فتنة شديدة فحذف منها ما حذف ثم بني الجزآن
من الجميع اما الاول فلكونه بمنزلة اول الكلمة واما الثاني فلتضمنه معنى الحرف والحذف وبني
على الحركة لما مر من الفرق بين البناء اللازم والعارض وبنيا على الفتح للخفة واعلم ان الاعداد
المركبة اعني احد عشر الى تسعة عشر كلها كخمسة عشر في بناء الجزئين الا اثنا عشر فان اوله معرب
لشبهه بالمضاف في حذف النون **قال** ومنها الكنايات نحو كم مالك وعندي كذا درهما وكان من
الامر كيت وكيت **اقول** وبعض المبني الكنايات وهي هنا الفاظ مبهمة يعبر بها عن اشيا معينة
فكم لا يكون من الكنايات على هذا الوجه لانها ليست كذلك لكن لما كان مثل كذا في العدد جرى
مجراها وانما بنيت كم لان وضعها وضع الحروف وبنيت كذا لان اصلها ذا فزيدت الكاف عليه
فصار كذا وبنيت كيت لانها كناية عن الجمل المبنية واعلم ان كم اما استفهامية او خبرية وعلى كلا
التقديرين لا بد لها من مميز فمميز الاستفهامية منصوب مفرد نحو كم درهما مالك ومميز الخبرية مجرور
مفرد او مجموع نحو كم رجل او رجال ضربت وقد يحذف المميز اذا كان معلوما كما مر في الكتاب واصل
كيت كية بتشديد الياء فخففت ثم حذفت وكذلك ذيت ذيت ومعناهما بالفارسية چنين چنين ولا
يستعملان الا مكررتين ويجوز في تائهما الحركات الثلث **قال** المثنى وهو ما لحقت اخره الف
او ياء مفتوح ما قبلها بمعنى التثنية ونون مكسورة عوضا عن الحركة والتنوين **اقول** لما
فرغ من الصنف الخامس شرع في الصنف السادس اعني المثنى وهو اسم لحقت اخره الف او يا
مفتوح ما قبل الياء بمعنى التثنية ولحقت بعد الالف والياء نون مكسورة حال كونها عوضا
عن الحركة والتنوين الثابتين في المفرد نحو رجلان ورجلين فان الالف والياء فيهما انما لحقتا
لتدلا على معنى التثنية والنون انما لحقت لتكون عوضا عن حركة رجل وتنوينه فقوله ما شامل لجميع
الاسماء وقوله لحقت اخره الف فيه يخرج ما لا يكون كذلك لكنه شامل لمثل عثمان وحسين وقوله

نحو تثنية يخرج ذلك **قال** وتسقط النون عند الاضافة نحو غلاما زيد والالف اذا لاقاها
ساكن نحو غلاما الحسن وثوبا ابنك **أقول** اما سقوط النون فلكونها بدلا عما يسقط عند
الاضافة اعني التنوين واما سقوط الالف فلالتقاء الساكنين **قال** وما في آخره الف مقصورة
ان كان ثلاثيا يرد الى اصله نحو عصوان ورحيان **أقول** الاسم الذي في آخره الف مقصورة ان
كان ثلاثيا يجب ان يرد عند التثنية الى اصله بقلب الفه واوا ان كان واويا او ياء ان كان يائيا
وذلك لانه يجتمع عند التثنية الفان ولا يمكن حذف احديهما لانه يلتبس المثنى بالمفرد عند
الاضافة نحو عصا زيد فيجب ان يحرك احديهما والتحريك انما يمكن بعد القلب بحرف يقبل الحركة
فاذا كان لابد من القلب فالقلب الى الاصل اولى **قال** وليس فيما تجاوز الثلاثة الا الياء نحو اعشيان
ومعنيان وحبليان ومصطفيان **أقول** يعني في كل اسم مقصور يزيد على الثلاثة اذا اريد تثنيته
لا الياء يجب ان يقلب الفه ياء لانها اخف من الواو ومزيد الثلاثة ثقيل سواء كانت الفه في
الاصل واوا او ياء نحو اعشيان في اعشى وهو الذي لا يبصر بالليل ويبصر بالنهار ومصطفيان في
مصطفى وهو اسم مفعول من الاصطفاء او للتأنيث نحو حبليان في حبلى وهي الحامل او لتكثير الكلمة
نحو حباريان في حبارى وهو طائر يقال له بالفارسية جرد **قال** وان كان في آخر الممدود الف التأنيث
قلبت حمراوان **أقول** اما القلب فلئلا يكون علامة التأنيث في وسط الكلمة واما الواو
فلئلا يجتمع ياآن ما قبلهما الف في النصب والجر نحو رايت حمرايين ومررت بحمرايين والحمراء تأنيث
الاحمر **قال** وتقول في كساء ورداء وحرباء كساءان ورداءان وحرباءان **أقول** اذا كانت همزة الممدود
بدلا من حرف اصلي وصلية او للالحاق تكون ثابتة عند التثنية فتقول في كساء كساءان وكذا
ابن في رداء واصل كساء كساو وابدلت الواو همزة ... وهو بالفارسية كليم والرداء جمع القبا
وهمزته اصلية والحرباء دويبة تدور مع الشمس وهمزته للالحاق بجلاق وهو باطن الجفن **قال**
المجموع فهو على ضربين مصحح وهو ما لحق آخره واو مضموم ما قبلها او ياء مكسور ما قبلها لمعنى الجمع

الأنموذج

ونون مفتوحة عوضاً عن الحركة والتنوين في المفرد كمسلمون ومسلمين **أقول** لما فرغ من
الصنف السابع عنى المجموع وهو على ضربين لأن بناء الواحد إن كان سالماً فيه فمصحح وإلا
فمكسر والمصحح اسم لحقت آخره واو مضموم ما قبلها أو ياء مكسور ما قبلها للدلالة على معنى الجمع
ولحقت بعد الواو والياء نون مفتوحة حال كونها عوضاً عن الحركة والتنوين في المفرد وذلك
في المذكر كمسلمون ومسلمين فإنهما جمعا مذكر والواو والياء دالتان على معنى الجمع والنون عوض
عن حركة مسلم وتنوينه فقوله اسم شامل للجميع لا اسم وقوله لحقت آخره واو مضموم ما قبلها أو ياء مكسور
ما قبلها يخرج ما لا يكون كذلك نحو شامل والمثال مجنون ومسكين وقوله بمعنى الجمع يخرج نحو ذلك
قال ويختص ذلك لمن يعلم **أقول** يختص جمع المذكر السالم بذوي العلم لأنه أشرف المجموع لصحة
بناء الواحد فيه وذوو العلم أشرف من غيره فاختص الأشرف بالأشرف واعلم أن اللفظ الذي
يراد أن يجمع جمع المذكر السالم إما أن يكون اسماً أو صفة فإن كان اسماً فشرطه أن يكون مذكراً علماً
عالماً فلا يقال هندون لانتفاء التذكير ولا رجلون لانتفاء العلمية ولا أعوجون في أعوج وهو علم
فرس لانتفاء العالمية وإن كان صفة فشرطه أن يكون مذكراً عالماً فلا يقال في مسلمة مسلمون
لانتفاء الذكورية ولا كميتون في كميت لانتفاء العالمية **قال** أو ألف وتاء في المؤنث وتكون مضمومة
في الرفع ومكسورة في النصب والجر كمسلمات وهندات **أقول** لما ذكر المصحح من الجمع المذكر أراد أن
يذكر من الجمع المؤنث فقال أو ألف وتاء أي المصحح اسم لحقت آخره ألف وتاء في جمع المؤنث وتكون
تلك التاء مضمومة في الرفع ومكسورة في النصب والجر كمسلمات في الصفة وهندات في الاسم وإنما كانت
التاء مكسورة في النصب والجر لأن جمع المؤنث فرع لجمع المذكر وقد عرفت أن النصب في الجمع المذكر محمول
على الجر فلو لم يحمل في الجمع المؤنث لزم مزية الفرع على الأصل **قال** ومكسر وهو ما يتكسر فيه
بناء الواحد كرجال وأفراس ويعم ذوي العلم وغيرهم **أقول** لما بين الجمع المصحح شرع في المكسر فقوله
ومكسر عطف على قوله مصحح أي المجموع إما مصحح كما مر وإما مكسر وهو الذي يتكسر أي يتغير فيه بناء

كتاب

قوله والجمع المصحح مذكره ومؤنثه ابعد تقسيم مطلق الجمع الى الصحيح والمكسر

[illegible]

لواحد كرجال في رجل وافراس في فرس فان بناء رجل وفرس قد تغير في الجمع ويتم جمع المكسر في العقلاء وغير ذوي العلم ولذلك مثل بمثالين **قال** والمذكر والمؤنث من الصحيح يستوي فيهما بين لفظي المجرور والمنصوب تقول رايت المسلمين والمسلمات ومررت بالمسلمين والمسلمات **اقول** يستوي مبني للمفعول من التسوية والضمير في فيهما عائد الى المذكر والمؤنث والمعنى يجعل في المذكر والمؤنث لفظ النصب مثل الجر وهذا الكلام تكرار لان التسوية في المذكر قد علمت في اول الكتاب وفي المؤنث قبيل هذا

قال والجمع المصحح مذكره ومؤنثه للقلة وما كان من المكسر على وزن افعل وافعال وافعلة وفعلة فهو جمع قلة وما عدا ذلك جمع كثرة **اقول** الجمع اما جمع قلة او جمع كثرة وجمع القلة ما يطلق على العشرة فما دونها من غير قرينة ويطلق على ما فوق العشرة مع القرينة وجمع الكثرة بخلاف ذلك فالجمع المصحح مذكره ومؤنثه للقلة وما يكون من الجمع المكسر على وزن افعل كافلس وافعال كافراس وافعلة كاغذية (?) وفعلة كغلمة جمع قلة ايضا وما عدا المذكور من المجموع جمع الكثرة فيقال في جمع القلة عندي افلس من غير قرينة اذا كان المراد عشرة فما دونها وعندي اثنا عشر افلس مع قرينة وهي اثنا عشر مثلا اذا كان المراد ما فوق العشرة ويقال في جمع الكثرة بخلاف ذلك نحو عندي رجال من غير قرينة اذا كان المراد ما فوق العشرة وعندي ثلاثة رجال مع قرينة اذا كان المراد ما دونها **قال** وما جمع بالالف والتاء من فعلة صحيح العين في الاسم منه تحرك العين نحو تمرات وفي الصفة تبقى العين على سكونها نحو ضخمات واما معتله فعلى السكون كبيضات وجوزات **اقول** لفظ الذي يجمع بالالف والتاء مما هو على وزن فعلة مع صحة عين فعلة ان كان اسما تتحرك العين اي يحرك عين فعلة في الجمع نحو تمرات بفتح الميم في تمرة وان كانت صفة تبقى عين فعلها على السكون نحو ضخمات بسكون الخاء في ضخمة وفي … ليحصل الفرق بين الاسم والصفة ولم يفعل بالعكس لان الصفة ثقيلة … بالسكون … واما معتل العين من فعلة فعلى السكون اي تبقى

[illegible]

عين فعله على السكون في وقت الجمع وإن كان اسما واويا كان أو يائيا كبيضات في بيضة و
جوزات في جوزة وذلك للفرق بين الصحيح والمعتل ولم يعط بالعكس لأن الخفة بالمعتل
أليق قال وفواعل يجمع عليه فاعل اسما نحو كواهل أو صفة إذا كان بمعنى فاعلة نحو حوائض
وطوالق وفاعلة اسما أو صفة نحو كواثب وضوارب وقد شذ نحو فوارس أقول وزن فواعل
مما يجمع عليه كل كلمة تكون على وزن فاعل إذا كان اسما نحو كواهل في كاهل وهو ما بين الكتفين
وصفة إذا كان من صفات الإناث بمعنى فاعلة نحو حوائض وطوالق في حائض وطالق إذ كانتا
بمعنى حائضة وطالقة ويجمع أيضا على وزن الفواعل كل كلمة تكون على وزن فاعلة سواء
كانت اسما نحو كواثب في كاثبة وهي ما يقع عليه يد الفارس من عنق الفرس أو صفة نحو ضوارب
في ضاربة وقد شذ نحو فوارس في جمع فارس لأن هذه الصفة إذا لم تكن بمعنى فاعلة فالقياس
أن يجمع على وزن فعل أو فعال وفعلة نحو جهل وجهال وجهلة وإنما قالوا فوارس لأنه كثر
استعمال هذا اللفظ شذ هوالك في هالك ونواكس في ناكس وهو الذي يخفض رأسه قال وقد يجمع
الجمع نحو أكالب وأساور وأناعيم ورجالات وجمالات أقول قد يجمع الجمع للمبالغة
والتكثير نحو أكالب في أكلب كما جمع كلابات وأساور جمع سوار وهو ما تضع المرأة في يدها
وأناعيم في أنعام جمع نعم وهو ما يرعى من الحيوان ومثال الأخير في رجالات جمع رجال
جمع رجل وجمالات جمع جمال وهو الذكر من الإبل واعلم أن الفرق بين الجمع وجمع الجمع أن الجمع
يدل على آحاد كما أن الجنس يدل على أفراد الجنس وجمع الجمع يدل على جمع كل
واحد منها على أفراد الجنس فيجري في جمع الجمع بمنزلة الآحاد في جمع
الجمع مثل كاتب فإنه مفرد يدل على ذات كاتب فهو مفرد وجمع من كلمات كتبة
جمع ... قال المعرفة
والنكرة فالمعرفة ما وضع لشيء بعينه وهي على خمسة أضرب العلم والمضمر والمبهم ...

كتاب

اسماء الاشارة والموصولات والمعرف باللام والمضاف الى احدها اضافة حقيقية والنكرة ما شاع في امته نحو جاءني رجل وركبت فرسا اقول لما فرغ من الصنف السابع شرع في الصنف الثامن والتاسع اعني المعرفة والنكرة فقال المعرفة ما دل على شيء بعينه وقد عرفت في اول الكتاب ان المعرفة على خمسة اضرب العلم والمضمر والمبهم والمضاف الى احدها وقد ذكرت والمعرف باللام مجيئ وقيد المضاف بقوله الى احدها اي الى احد المذكورات لان الاضافة الى غير المعارف لا توجب التعريف بل توجب التخصيص مثل غلام رجل وقيد بقوله اضافة حقيقية اي معنوية لان الاضافة اللفظية لا تفيد التعريف بل توجب التخفيف كما مر سابقا النكرة ما شاع في امته نحو جاءني رجل وركبت فرسا وقد عرفت معناها ايضا وشاع لما انتشر في امته في افراده فان رجلا وفرسا منتشر شامل لكل واحد من افراد الرجال والافراس على البدل وانما مثل بمثالين لان احدهما من ذوي العلم والثاني من غيره قال المذكر والمؤنث المذكر ما ليس فيه تاء التانيث والالف المقصورة والالف الممدودة والمؤنث ما فيه احديهن كغرفة وحبلى وحمراء اقول لما فرغ من الصنف الثامن والتاسع شرع في الصنف العاشر والحادي عشر اعني المذكر والمؤنث فعرف المذكر بانه اسم ليس فيه تاء التانيث والالف المقصورة او الممدودة كرجل والمؤنث بانه اسم فيه احديهن اي التاء كغرفة او الالف المقصورة كحبلى او الممدودة كحمراء قال التانيث على ضربين حقيقي كتانيث المرأة والحبلى والناقة وغير حقيقي كتانيث الظلمة والبشرى اقول التانيث على ضربين حقيقي وغير حقيقي لان المؤنث لا يخلو ان يكون لها مذكر من الحيوان بازائه اولا فان كان فهو الحقيقي كتانيث المرأة والحبلى والناقة فان لها الرجل والجمل وان لم يكن لها مذكر من الحيوان فهو غير حقيقي كتانيث الظلمة والبشرى وهي البشارة قال والحقيقي اقوى ولذلك امتنع جاء هند وجاز طلع الشمس فان فصل نحو جاء اليوم هند وحسن طلع اليوم الشمس اقول التانيث الحقيقي اقوى من التانيث الغير

الانموذج

٢٥٧ عند عدم ذكر الموصوف فقال [illegible]

فلان وفلانة

الحقيقي لوجود معنى التأنيث فيه بخلاف غير الحقيقي فانه انما يؤتى بالتاء فيه لوجود علامة
التأنيث في لفظه ولاجل ان الحقيقي اقوى [illegible] هند بتذكير الفعل المسند الى هند
التي هي المؤنث الحقيقي لان المطابقة بين الفعل والفاعل المؤنث الحقيقي لازمة لان المطابقة بين الفعل
والفاعل المؤنث الحقيقي [illegible] جائز في غير الحقيقي نحو طلع الشمس لضعف التأنيث فان
فصل بين الفعل والفاعل المؤنث بشيء جاز ترك التاء في الحقيقي نحو جاء اليوم هند لضعفه بالفاصلة
مع ان حكم [illegible] في غير الحقيقي نحو طلع اليوم الشمس لزيادة ضعفه مع ان حكم
الترك جائز قال وهذا [illegible] اسند الفعل الى ظاهر الاسم المؤنث واما اذا اسند الى ضمير تعين
الحاق التاء نحو الشمس طلعت اقول جواز ترك التاء في الفعل المسند الى المؤنث انما هو اذا
[illegible] الفعل الى ضمير الاسم المؤنث تعين الحاق
علامة التأنيث بالفعل [illegible] مؤنث حقيقي او غير حقيقي وذلك لانه لو لم يلحق التاء لتوهم ان
الفاعل مذكر يجيء من بعد نحو الشمس طلعت فلا يجوز الشمس طلع كما مر واذا لم يجز في غير الحقيقي
ففي الحقيقي [illegible] غير الحقيقي قال والتاء تقدر في بعض الاسماء [illegible]
ويعلم بدليل [illegible] اقول [illegible] في بعض الاسماء المؤنثة [illegible]
[illegible] التي تظهر [illegible]
[illegible]
[illegible] الجمع والصفة [illegible]
[illegible] والاشارة [illegible] والاضمار [illegible]
[illegible] اذا [illegible] انشقت والسماء [illegible]
[illegible] قال [illegible]
[illegible]

كتاب

للمذكر والمؤنث فعول كحلوب وبغيّ فانه يقال رجل حلوب وبغيّ اي حالب وباغ بمعنى زان وامرأة
حلوب وبغيّ اي حالبة وباغية بمعنى زانية واصل بغيّ بغوي قلبت الواو ياء وادغمت الياء في الياء
وكسر ما قبلها وفعيل بمعنى مفعول كقتيل وجريح فانه يقال رجل قتيل وجريح اي مقتول ومجروح و
امرأة قتيل وجريح اي مقتولة ومجروحة وانما قال في الفعيل بمعنى المفعول لانه اذا كان بمعنى الفاعل
يجب الحاق التاء في المؤنث نحو امرأة رحيمة وكريمة اي تائبة وجارحة ولنا قلنا ان قوله بمعنى المفعول
قيد في الفعيل فقط لا في الفعول لان مذهب المص ان فعولا لا يكون الا بمعنى الفاعل وهو الحق **قال**
وتأنيث الجموع غير حقيقي ولذلك قيل فعل الرجال وجاء المسلمات ومضى الايام **اقول**
يعني انهم اصطلحوا ان كل جمع مؤنث الا الجمع المذكر السالم اما تأنيثه غيره فلا فرق في معنى الجماعة فان
قولنا الرجال والمسلمات والايام بمعنى جماعة الرجال وجماعة المسلمات وجماعة الايام ولما كان تذكيره
فتارة بتأويل المفرد وفيه وتأنيث الجموع غير حقيقي لان الجماعة ليست مما في ازائها مذكر
يجيء ولاجل ان تأنيث الجموع غير حقيقي قيل فعل الرجال وجاء المسلمات ومضى الايام بترك التاء
في الافعال المسندة الى هذه الجموع وانما اتى بامثلة ثلثة ليعلم ان تأنيث الجموع غير حقيقي سواء
كان مفردها مؤنثا حقيقيا ومذكرا حقيقيا او غير حقيقي **قال** وتقول في الضمير الرجال فعلوا
وفعلت والمسلمات جئن وجاءت والايام مضين ومضت **اقول** لما بين حكم الفعل المسند الى
ظاهر الجموع اراد ان يبين حكم الافعال المسندة الى ضميرها فقال وتقول الى آخره يعني ان الضمير اذا كان
للجمع المذكر العاقل قد يجوز ان يؤتى به جمعا مذكرا على الاصل نحو الرجال فعلوا او مفردا مؤنثا لكونه
في معنى الجماعة نحو الرجال فعلت واذا كان الجمع مؤنثا العاقل يجوز ان يؤتى به جمعا مؤنثا على الاصل
نحو المسلمات جئن او مفردا مؤنثا لكونه بمعنى الجماعة نحو المسلمات جاءت وكذلك اذا كان الجمع
مذكر الغير عاقل نحو الايام مضين ومضت **قال** ونحو النخل والتمر مما يفرق بينه وبين
واحده بالتاء يذكر ويؤنث **اقول** انه اي اسم الجنس اذا اطلقت واريد بها الجنس فلا يدخلها

التاء واذا اطلقت واريد بها واحد من ذلك الجنس يدخلها التاء فاراد ان يشير الى حكم ذلك الجنس في التذكير والتأنيث فقال ونحو النخل والتمر من اسماء الاجناس التي يفرق بين جنسها وبين الواحد من جنسه بالتاء يذكر ويؤنث فان النخل والتمر بمنزلة الجنس ونخلة والتمرة بمنزلة الوحدة ويجري في الصفة التي الجنس بالتذكير والتأنيث اما التذكير فلان اللفظ مذكر واما التأنيث فلانهما بمعنى جماعة النخل وجماعة التمر وقد ورد في القران والامثلة قال الله تعالى كأنهم اعجاز نخل خاوية وعجاز نخل منقعر وتمر طيب وتمر طيبة **قال** المصغر وهو ما ضم اوله وفتح ثانيه وزيد بعد ثانيه ياء ساكنة **اقول** لما فرغ من الصنف العاشر والحادي عشر شرع في الصنف الثاني عشر حتى عرفه بحرفه وهذا التعريف انما هو للمتمكن من الاسماء المصغرة وانما قال ضم اوله لانه فرع للمكبر كالمفعول فرعا للمبني للفاعل فكما ان اول ذلك مضموم فكذا اول هذا وانما فتح ثانيه لانه لو لم يفتح لا يحصل الفرق بين المصغر ومكبر نحو قفل وانما زيد الياء لانه قد لا يحصل الفرق بينه وبينها كما في ضرب وضُرب في الاسم وانما خص الزيادة بحرف اللين لكونها اخف من غيرها وبالياء لكونها اخف من الواو وانما لم يزد الالف مع انها اخف من الياء لانها زيدت في الجمع المكسر الذي بينه وبين المصغر مؤاخاة بحيث يتغير بناء الواحد فيهما كرجال ورجيل فان التكسير والتصغير متناسبان في تغيير البناء لم يفعل بالعكس لان الالف اخف وجمع التكسير اثقل وانما زيدت الياء ثالثة لانها ان كانت في الاول يلتبس بالمضارع وبين الاول وبين الثاني يلزم تحريكها وفي الاخر يلتبس بياء الاضافة فلما تعينت في الثالث حمل الباقي عليه وانما كانت ساكنة لئلا تنقلب الفا **قال** وامثلته فعيل كفليس وفعيعل كدريهم وفعيعيل كدنينير **اقول** امثلة المصغر فعيل في الثلاثي المجرد كفليس في فلس وفعيعل في الرباعي بلا مدة كدريهم في درهم وفعيعيل في الخماسي مع مدة كدنينير في دينار فان صله دنّار بنونين فلبت الاولى ياء فرد في التصغير الى اصله فقلبت الف ياء لكسرة ما قبلها **قال** وقد جاء اجيمال وحميراء وسكيران وحبيلى

للمحافظة على الالفات **قوله** كنحو بحر شوء متقدم وتقديره ان يقال لم يكسر ما بعد ياء
التصغير في الامثلة المذكورة حتى ينقلب الالف ياء لكسرة ما قبلها كما في نبينا رجوابه انه
قد والجميع الى آخره على خلاف القياس محافظة لالفاتها فانها لو انقلبت ياء انتفت معانيها
المقصودة عنها بحيث في جميع ذلك انث يثبت في حميراء وحبيلى والتذكير في سكيران **قال** وتقول
في ميزان وباب وناب وعصا مويزين وبويب ونييب وعصية وفي عدة وعيد وفي يديه
وفي سنيهة ترجع الى الاصل **قوله** كل اسم غير من اصله بالقلب والحذف يجب ان يرجع الى
الاصل عند التصغير ان لم يوجد ما يقتضي تغييره اما القلب فتقول في تصغير ميزان مويزين برد
يائه الى الواو وفي تصغير باب وناب بويب ونييب برد الفهما الى الواو والياء وفي تصغير عصا
عصية برد الفها الى الواو ثم قلبها ياء وادغامها في ياء التصغير لان اصل ميزان موزان من الوزن
قلبت الواو ياء لسكونها وانكسار ما قبلها واصل باب وناب وعصا بوب ونيب وعصو قلبت الواو
والياء الفا لتحركهما وانفتاح ما قبلهما فلما زال في التصغير ما يقتضي هذه التغييرات وجب ان
يرجع كل واحد من المغيرات الى اصله والثابت من الاصل واما الحذف فتقول في تصغير عدة
وعيد برد واوه التي حذفت وعوضت عنها التاء وفي تصغير يد يدية برد لامها المحذوفة و
ادغامها في ياء التصغير وسنيهة برد عينها المحذوفة لان اصل عدة وعد فنقلت كسرة
الواو الى العين وحذفت الواو للتخفيف ثم عوضت التاء عنها واصل يد يدي على وزن فعل
حذفت لامه على خلاف القياس واصل سه سته وهو الاست حذفت عينه على خلاف القياس
فلما زال المقتضي للحذف وجب رد المحذوف الى اصله وانما مثل بثلاثة امثلة ليعلم ان رد المحذوف
واجب سواء كان فاء او عينا او لاما وانما حذفت التاء عدة في التصغير لئلا يجتمع العوض و
المعوض عنه فيه بخلاف التاء في عصية ويدية وسنيهة لانها
مقدرة فيه فيجب ان يظهر في التصغير كما سيجئ بعيد هذا **قال** وتلحق التاء المؤنث

كتاب
قوله وتقول في ميزان وباب الخ يعني باب يجب رجوع الاصل عند زوال القلب والحذف سواء
كان المضموم في ميزان ...
... كهاد
...
وعيب ...
وناب ...
نحو ... ٢٦٠
...
صدحه وقلبت ...
وسواء كان المحذوف فاء
اصله وعد بكسر الواو
... اصله ...
... تصغير ...

[illegible]

... قوي ... لا يخفى ...
قوله ... في ...
وذلك ... يجتمع ...
تصغير ...

... في تصغير ... الوصف ... يجب ...
... يجب ... التاء والترتيب في تصغير ...
العرس في تصغير عروس ... العرس ... عن ...
... من تشبيه ... قيس ...

[illegible]

الانموذج

في الثلاثي تثبت في التصغير الا ما شذ من نحو عريب وحريب ولا تثبت في الرباعي كقولك
عقيرب الا ما شذ من نحو قديديمة ووريئة **اقول** لا فرق في ذلك بين المؤنث الحقيقي
وغيره فتقول هنيدة في هند وشميسة في شمس وذلك لان التصغير كالصفة فكما يجب
تانيث صفة المؤنث نحو هند المليحة والشمس المضيئة فكذا يجب تانيث مصغره وفي العرب عريب تصغير
العرب وفي العرس عريس تصغير العرس بكسر العين وهي امرأة الرجل وكان قياسهما عريبة وعريسة و
انما لا تثبت في الرباعي لطوله سواء كان حقيقيا كزينب في زينب او غيره كعقيرب في عقرب و
القديديمة والوريئة تصغير قدام ووراء **قال** وجمع القلة يحقر على بنائه نحو اكيلب واجيمال وجمع
الكثرة يرد الى واحده ثم يصغر ثم يجمع جمع السلامة نحو شويعرون ومسيجدات في شعراء ومساجد
والى جمع قلته ان وجد نحو غليمة في غلمان وان شئت قلت غليمون **اقول** لما تناسب التصغير
والقلة جاز ان يحقر اي يصغر جمع القلة على بنائه نحو اكيلب في اكلب واجيمال في اجمال واخيلة
في اخلة وغليمة في غلمة ولما لم يكن الكثرة والتصغير متناسبين يجب ان يرد جمع الكثرة في
التحقير الى الواحد لو لم يوجد له جمع قلة ويجب ان يجمع بعد التصغير بالواو والنون او
بالالف والتاء على ما يقتضيه القياس ليصير جمع السلامة كالعوض من جمع الكثرة نحو
شويعرون في شعراء فانه رد الى شاعر ثم صغر على شويعر ثم جمع ونحو مسيجدات في مساجد
فانه رد الى مسجد ثم صغر ثم جمع واما الى جمع قلته ان وجد له جمع قلة نحو غليمة في غلمان
فانه رد الى غلمة ثم صغر ويجوز ان يرد هذا ايضا الى واحده كالذي ليس له جمع قلة واشار
الى ذلك بقوله وان شئت قلت غليمون اي وان شئت قلت غليمون في غلمان برده الى غلام
وتصغيره ثم جمعه جمع السلامة والحاصل ان جمع الكثرة ان لم يوجد له جمع قلة يجب رده الى
الواحد ثم جمعه جمع السلامة وان وجد يجوز الرد الى جمع القلة من غير تغيير اخر والى الواحد
ثم جمعه جمع السلامة **قال** وتحقير الترخيم وهو ان يحذف منه زوائده الاسمي نحو زهير وحريث

في أزهر وحارث. أقول ومن التصغير نوع يسمى تصغير الترخيم وهو أن يحذف الزوائد من الاسم ثم يصغر نحو زهير في أزهر بحذف الهمزة وحريث في حارث بحذف الألف قال وتقول في ذا وتا ذيّا وتيّا وفي الذي والتي اللذيّا واللتيّا أقول لما خالفت الأسماء غير المتمكنة الأسماء المتمكنة ناسب أن تصغر على خلاف تصغيرها فيبقى أوائلها على فتحها ويزاد قبل آخرها ياء وبعده ألف وتقلب ألفاتها ياء وتدغم وذلك في المفرد فتقول في ذا وتا ذيّا وتيّا بتشديد الياء لأنه إذا زيدت قبل الآخر ياء وبعده ألف يجتمع ألفان فتقلب الأولى ياء وتدغم وتقول في الذي والتي اللذيّا واللتيّا بتشديد الياء أيضا لأنه إذا زيدت قبل الآخر ياء وبعده ألف يجتمع ياءان فتدغم قال المنسوب وهو الاسم الملحق بآخره ياء مشددة للنسبة أقول لما فرغ من الصنف الثاني عشر شرع في الصنف الثالث عشر أعني المنسوب فعرفه بما عرفه وإنما اختصت النسبة بزيادة حرف لأنها معنى حادث كالتثنية والجمع فلا بد له من علامة تدل عليها وإنما تعينت الياء لأنها من حروف اللين وإنما لم يزد الواو لأن الياء أخف من الواو وإنما لم يزد الألف مع أنها أخف من الياء لأن النسبة في معنى الإضافة فإن قولك رجل بغدادي في معنى رجل منسوب إلى بغداد والياء تدل على الإضافة إليها نحو غلامي وإنما شددت الياء لئلا يلتبس بياء الإضافة وإنما خصوا الآخر بها قياسا على ياء الإضافة ولا بالألف واللام في المحلى بمعنى الذي وهو عبارة عن الاسم فيكون بمنزلة الجنس للاسم الذي ألحق بآخره ياء وبقوله ألحق بآخره ياء يخرج ما لم يلحق بآخره شيء أو ألحق غير الياء كحبلى وبقوله مشددة يخرج نحو غلامي وبقوله للنسبة يخرج نحو كرسي ... قال وحكمه أن يكسر ما قبل الياء ... أقول وحق المنسوب أن يحذف من المنسوب إليه تاء ... لئلا يقع علامة التأنيث في الوسط وأن يحذف

زيادة التثنية والجمع نحو زيدي في زيدان وزيدين وزيدون لئلا يلزم اعرابان في اسم واحد احدهما الاعراب بالحروف والاخر بالحركة وكذا فتحرى بتشديد النون في قنسرين لان نونه مشابه لنون الجمع اسم بلدة بالشام **قال** وان يقع في نحو نمر وبئل نمري ودئلي **اقول** وحق المنسوب ان يقع في نحو نمر ودئل بكسر العين اسم قبيلتين نمري ودئلي بفتح العين لئلا يجتمع كسرتان مع اليائين **قال** وفي حنيفة حنفي **اقول** وحق المنسوب ان يقع في نحو حنيفة مما هو على وزن فعيلة مع صحة العين واللام وعدم التضعيف حنفي ليحذف تاؤه كما مر ثم يحذف ياؤه للفرق بينه وبين فعيل نحو كريمي في كريم ولم يعكس لان المؤنث اثقل فاولى بالحذف فحينئذ يصير على وزن نمر فيفتح ثانيه ولا يحذف من معتل العين نحو طويلي في طويلة ولا من المضاعف نحو شديدي في شديدة واما معتل اللام فيجيء عقيب هذا **قال** وفي نحو غنية وضرية وامية غنوي وضروي واموي **اقول** وحق المنسوب ان يقع في فعيلة بفتح الفاء نحو غنية وضرية اسم قرية وفعيلة بضمها نحو امية اسم قبيلة من معتل اللام غنوي وضروي واموي اي يحذف تاؤه ثم ياؤه الاولى ثم تقلب الياء الاخيرة واوا لئلا يجتمع ثلث ياءات ثم يفتح ثانيه ان لم يكن مفتوحا واوا لو او مناسبة للياء **قال** وفيما اخره الف ثالثة او رابعة منقلبة عن واو كعصا واعشى عصوي واعشوي **اقول** وحق المنسوب في اسم اخره الف ثالثة او رابعة منقلبة عن واو كعصا واعشى وياء كرحى ولعصى عصوي واعشوي ورحوي ولعصوي تقلب الالف واوا لالتقاء الساكنين ولا تقلب ياء لئلا يجتمع الياءات **قال** وفي الزائدة الرابعة القلب والحذف كحبلي وحبلوي في حبلى **اقول** وحق المنسوب في الالف الزائدة الرابعة القلب والحذف مثل حبلى اما الحذف فقياسا على تاء التانيث كحبلي واما القلب فقياسا على اعشى كحبلوي **قال** وفي الخامسة الحذف لا غير كحبارى في حبارى **اقول** وحق المنسوب في الالف الخامسة الحذف لا غير يعني لا يجوز القلب الا شاذا كحبارى في حبارى ويعلم من ذلك اولوية وجوب الحذف في السادسة نحو قبعثرى في قبعثرى

وهو لابدال القوي **قال** وفيما آخره ياء ثالثة كعمي عموي وفي الرابعة كقاض قاضي وقاضوي والحذف افصح وفي الخامسة الحذف لا غير كمشتري في مشتري **اقول** وحق المنسوب في الاسم الذي آخره ياء ثالثة كعمي بمعنى جاهل واصله عمي ان لا اعلال فيه عموي لما تقدم بالقلب بالواو لاجتماع الياءات وفي الرابعة كقاض قاضي اي الحذف وقاضوي اي القلب والحذف افصح لثقل الرباعي بخلاف الثلاثي وفي الخامسة مشتري في مشتري اي الحذف لا غير لزيادة الثقل ويعلم من ذلك اولوية وجوب الحذف في السداسي كمستلقي في مستلقي **قال** وفي المنصرف من الممدود ككسائي وحرباوي وفي غير المنصرف من الممدود حمراوي وزكرياوي **اقول** وحق المنسوب في الممدود المنصرف الذي همزته بدل من الاصل نحو كساء او للالحاق نحو حرباء كسائي وحرباوي اي باثبات الهمزة ويعلم منه ان اثبات الهمزة الاصلية بالطريق الاولى نحو قرائي في قراء وحق المنسوب في الممدود الغير المنصرف اي الذي همزته للتانيث نحو حمراء وزكرياء حمراوي وزكرياوي اي القلب بالواو اما القلب فلان الحذف يخل بمعنى التانيث والاثبات يستلزم كون علامة التانيث في الوسط واما الواو فلئلا يجتمع الياءات وزكرياء وان كان اعجميا لكنه اجري مجرى العربي **قال** واذا نسب الى الجمع رد الى واحده كفرضي وصحفي في الفرائض والصحائف **اقول** الفرضي الماهر في الفرائض والصحفي كثير النظر في الصحف وهما منسوبان الى فرائض وصحائف بعد ان رد الى فريضة وصحيفة وفعل بهما ما فعل بحنيفة **قال** اسماء العدد وتقول ثلثة الى عشرة في المذكر وفي المؤنث ثلث الى عشر **اقول** لما فرغ من الصنف الثالث عشر شرع في الصنف الرابع عشر اعني اسماء العدد وقد عرفت معناها في اول الكتاب والغرض هنا بيان كيفية استعمالها وانما لم يذكر واحدا واثنين لانهما لا يستعملان الا على القياس ففي المذكر تقول واحد واثنان بالتذكير وفي المؤنث واحدة وثنتان او ثنتان بالتانيث ويعني بذلك يكون بخلاف القياس اي يؤنث في المذكر ويذكر في المؤنث فتقول ثلثة رجال باثبات التاء واربعة رجال الى عشرة رجال وثلث نسوة واربع نسوة الى عشر نسوة من غير التاء وذلك لان الثلثة

٢٦٥

فما فوقها بمعنى الجماعة فهي في المعنى مؤنث فينبغي ان يزاد علامة التأنيث اعني التاء في اللفظ

ليطابق المعنى والمذكر لكونه اصلا هو اولى برعاية هذه المطابقة فلذا روعيت فيه فقط والمؤنث

لا يمكن الا ان يبقى فرقا بينهما **قال** والمميز مجرور ومنصوب فالمجرور على ضربين مفرد وهو مميز مائة والالف

ومجموع وهو مميز الثلثة الى العشرة نحو مائة درهم والف دينار وثلثة اثواب وعشرة غلمة وقد

شذ نحو ثلثمائة واربعمائة **اقول** العدد لابهامه لا بد له من مميز يميز به المعدود من غيره وتقييده

مع الامثلة ظاهر وانما يجوز الجر لاضافة العدد اليه ثم يكون في مائة وتثنيته والالف وتثنيته

وجمعه مفردا للاستغناء عن الجمع وانما يكون في الثلثة الى العشرة مجموعا ليطابق المعدود المعدّ

واما الشاذ في ثلثمائة واربعمائة الى تسعمائة فلان مائة مفرد وقد وقعت مميز الثلثة الى تسعة

وقد قلنا ان مميز ذلك يجب ان يكون جمعا فالقياس ان يقال ثلث مئات او مئين الى تسع مئات او

مئين **قال** والمنصوب مميز احد عشر الى تسعة وتسعين ولا يكون الا مفردا **اقول** انما انتصب ولم يمتنع

اضافة المركب لانه يمتنع ان يصير ثلثة اشياء كشيء واحد واما الافراد فللاستغناء عن الجمع وشامله

عندك احد عشر درهما وعشرون دينارا وتسعة وتسعون شاة **قال** ومميز العشرة فما دونها حقه

ان يكون جمع قلة نحو عشرة افلس الا اذا عوز نحو ثلثة شسوع **اقول** معناه ان مميز الثلثة الى العشرة

مما كان من جنسها لمجانسته هي قلة مميز العدد حيث يقع في القلة الا اذا عوز

[illegible] فحينئذ واعلم انه لا يكون من ذلك المميز مستعملا في العرب فيؤتى بجمع الكثرة نحو ثلثة شسوع

[illegible] من جمع القلة من شسع نحو عشرة انفس **قال** وتقول في التأنيث في العدد المركب

[illegible] عشرة وثلث عشرة الى تسع عشرة [illegible] **اقول** يعني في العدد المركب

[illegible] عشرة الى تسع عشرة فتقول في التأنيث احدى عشرة وثلث

عشرة وثلث عشرة الى تسع عشرة [illegible] تأنيث احدى [illegible] لا افراد التأنيث

الى تسع فكذلك [illegible] في عشرة مع ثلث الى تسع فلان سقوطها حالة الافراد

انما كان تلك ما بعد كرو والبس ما لذا التركيب لحصول الفرق بالجزء الاول واما ادخالها فيها مع احدى

وثلث فلان الجزء الثاني على نهج وحد فقوله يونث الاول معناه ان الجزء الاول من احدى عشرة

اثنتى عشرة وثلث عشرة الى تسع عشرة يؤنث به على ما هو القياس في المونث اى بادخال الالف

والتاء في احدى وثنت بنتا التاء في ثلث الى تسع في المونث انا الاسقاط فيه دليل التانيث **قال**

وتسكين الشين من عشرة او تكسرها **اقول** الاسكان حجازية وذلك لئلا يتوالى اكثر من ثلث

فتحات في كلمة واحدة **قال** الاسماء المتصلة بالافعال فالمصدر هو الاسم الذي يشتق منه الفعل

ويعمل عمل فعله نحو عجبت من ضرب عمرو زيدا **اقول** لما فرغ من الصنف الرابع عشر شرع في

الصنف الخامس عشر وهو اخر اقسام الاسم اعني الاسماء المتصلة بالافعال فمنها المصدر وهو

الاسم الذي يشتق منه الفعل فقوله الاسم شامل لجميع الاسماء وبقوله يشتق منه الفعل يخرج

غيره ويعمل المصدر عمل فعله الذي يشتق منه سواء كان بمعنى الماضي او الحال او الاستقبال نحو

عجبت من ضرب زيد عمرا امس او الان او غدا برفع زيد على الفاعلية ونصب عمرا على المفعولية

كما في عجبت من ان ضرب او يضرب الان او غدا زيد عمرا وان شئت قدمت المفعول على الفاعل

نحو عجبت من ضرب عمرا زيد **قال** ويضاف الى الفاعل فيبقى المفعول منصوبا نحو عجبت من ضرب

زيد عمرا والى المفعول فيبقى الفاعل مرفوعا نحو عجبت من ضرب عمرو زيدا **اقول** انما جوزت

الاضافة للتخفيف وهذه اضافة معنوية بمعنى اللام بدليل قولهم عجبت من قيامك الحسن

فان الحسن صفة للقيام مع انه معرفة **قال** ولا يتقدم عليه معموله **اقول** المراد بالمعمول المفعول

وسببه ان المصدر مقدر بان مع الفعل فكما لا يتقدم معمول ما بعد ان عليها فكذلك لا يتقدم

ما بعد المصدر عليه فلا يقال زيدا ضربك خير لك كما لا يقال زيدا ان تضرب خير لك **قال** واسم

الفاعل يعمل عمل يفعل من فعله اذا كان بمعنى الحال او الاستقبال نحو زيد ضارب غلامه عمرا اليوم

او غدا ولو قلت امس لم يجز الا اذا اريد به حكاية حال ماضية **اقول** من الاسماء المتصلة بالافعال

الأنموذج

اسم الفاعل وهو اسم مشتق من يفعل لمن قام به الفعل على معنى الحدوث ويعمل عمل يفعل من فعله

اي عمل المضارع المبني للفاعل المشتق من مصدره بشرط ان يكون اسم الفاعل بمعنى الحال او الاستقبال

نحو زيد ضارب غلامه عمرا اليوم او غدا وانما اختص بعمل المضارع واشترط فيه الحال او الاستقبال

لانه انما يعمل لمشابهته الفعل وهو في اللفظ مشابه للمضارع من حيث الحروف وعدد الحركات والسكنات

[illegible] في ترتيب الحركة والسكون فاذا كان بمعنى الحال او الاستقبال كان

مشابها له في المعنى ايضا فيتقوى مشابهته بالفعل لفظا ومعنى بخلاف الماضي فانه انما يعمل

فعله لان الاصل في الفعل والمشتق منه معنا فلذلك قد يعمل عمل فعله اي سواء كان ماضيا

وغيره وذلك كل [illegible] نحو زيد ضارب غلامه عمرا امس [illegible] لفقدان المشابهة المعنوية

[illegible] حكاية حال ماضية فيجوز ان يعمل [illegible]

[illegible] البسط [illegible] ماضية

[illegible] قال واسم المفعول يعمل عمل يفعل من

[illegible] نحو زيد مضروب غلامه قوله ومن الاسماء المتصلة بالافعال اسم المفعول وهو المشتق

من يفعل [illegible] يعمل عمل يفعل من فعله اي عمل المضارع المبني للمفعول المشتق من

مصدره نحو زيد مضروب غلامه [illegible] بالشرط

هنالك قال والصفة المشبهة نحو كريم وحسن [illegible] نحو زيد كريم حسبه حسن

وجهه [illegible] الصفة المشبهة وهي ما اشتق من فعل لازم من

[illegible] وحسن فانهما مشتقان من الكرم والحسن اللذين

[illegible] الصفة المشبهة [illegible] من مصدرها نحو زيد كريم حسبه وحسن

[illegible] نحو زيد كريم حسبه حسن وجهه [illegible] صفة مشبهة

باسم الفاعل في [illegible] حسن حسنان حسنون حسنة حسنتان

كتاب

حسنات كأنها ضاربان ضاربون ضاربة ضاربتان ضاربات مع اشتراكهما في قلة العمل
بهما ولذا لم يشبه باسم المفعول وانما لم يشترط في عملها ان يكون بمعنى الحال او الاستقبال
لانها بمعنى الثبوت والحال والاستقبال من خواص الحدوث قال وافعل التفضيل لا يعمل في
الظاهر فلا تقول مررت برجل افضل منه ابوه اقول ومن الاسماء المتصلة بالافعال افعل التفضيل
وهو المشتق من الفعل الموصوف بالزيادة على غيره نحو الافضل فانه مشتق من الفضل للذات الموصوف فيه
بزيادة الفضل على غيرها ولا يعمل افعل التفضيل في ظاهر الاسم لضعف عمله فانه لا فعل بمعناه
بخلاف باقي المشتقات فلا تقول مررت برجل افضل منه ابوه بفتح افضل حتى يكون مجرورا صفة لرجل
وابوه فاعله بل برفعه حتى يكون ابوه مبتدأ وافضل خبره ومنه متعلق به والجملة صفة لرجل
قال ويلزمه التنكير مع من فاذا فاتته فالتعريف باللام او الاضافة نحو زيد الافضل وافضل
الرجال اقول يلزم افعل التفضيل التنكير مع من اي اذا استعمل مع من لا يجوز ان يكون مضافا او
معرفا باللام فاذا فارقه من جعل افعل التفضيل فيلزمه التعريف اما باللام او الاضافة نحو زيد
الافضل وزيد افضل الرجال والحاصل ان افعل التفضيل يجب ان يكون مستعملا مع احد الامور
الثلثة اعني من واللام والاضافة لانه لا بد من مفضل عليه وذكر المفضل عليه لا يمكن الا باحد
هذه الطرق فلا يجوز الجمع بين اثنين منها نحو زيد الافضل من عمرو ولا تركها جميعا نحو زيد افضل
الا اذا علم كقوله الله اكبر اي من كل شيء وفي كلامه نظر لانه يوهم ان افعل التفضيل اذا لم يكن
مع من يلزم ان يكون مضافا الى المعرفة او معرفا باللام وليس كذلك اذ يجوز ان يكون مضافا الى
نكرة نحو مررت بافضل رجال ويمكن ان يجاب عنه بان اضافة افضل الى رجال تفيد التخصيص
وهو نوع من التعريف قال وما دام منكرا استوى فيه المذكر والمؤنث والمفرد والاثنان و
الجمع اقول وما دام افعل التفضيل منكرا اي مستعملا مع من استوى فيه المذكر والمؤنث
والمفرد والاثنان والجمع نحو زيد افضل من عمرو والزيدان افضل من عمرو والزيدون افضل

مررت بنسوة هند أجمل من عندنا الهندات أجمل من غيرهن وذلك لأن أفعل التفضيل يشبه أفعل
التعجب في اللفظ وهي على لفظه ولذلك لا يبنى إلا مما يبنى منه أفعل التعجب وهو فعل ثلاثي
مجرد ليس بلون ولا عيب وفعل التعجب لا يثنى ولا يجمع ولا يؤنث لأنه فعل فكذلك ما يشبهه
قال فإذا عرف باللام أنث وثني وجمع أقول فإذا عرف يعني إذا عرف باللام أنث وثني وجمع
نحو زيد الأفضل والزيدان الأفضلان والزيدون الأفضلون وهند الفضلى والهندان
الفضليان والهندات الفضليات وذلك لأنه يخرج بسبب اللام عن شبه الفعل لأنه من خواص
الأسماء فلا جرم يدخله علامات التثنية والجمع والتأنيث قال فإذا أضيف ساغ فيه الأمران
أقول فإذا أضيف أفعل التفضيل جاز فيه الأمران أي التسوية بين المذكر والمؤنث والمفرد وغيره
وهو التسوية ويعبر عن الأمرين بالمطابقة وترك المطابقة نحو زيد أفضل الناس وأفضل الناس
والزيدون أفضل الناس وأفضلوا الناس وهند أفضل النساء وفضلى النساء والهندان أفضل
النساء وفضليا النساء والهندات أفضل النساء وفضليات النساء أما المطابقة فلضعف شبهه
بالفعل لدخول الإضافة وأما عدمها فلشبهه بالذي مع من في ذكر المفضل عليه صريحا قال
باب الفعل وهو ما صح أن يدخله قد وحرفا الاستقبال والجوازم واتصل به ضمير المرفوع
وتاء التأنيث الساكنة نحو قد ضرب وسيضرب وسوف يضرب ولم يضرب وضربت وضربت أقول
لما فرغ عن قسم الأول من أقسام الكلمة أعني الاسم شرع في القسم الثاني وهو الفعل فعرفه ببعض
خواصه المشهورة وإنما قدمه على الحرف لأصالته بوقوعه أحد جزئي الكلام أعني المسند
واختصاص قد لأنها لتقريب الماضي من الحال أو لتقليل الفعل المستقبل وهما لا يوجدان
إلا في الفعل وكذا حرفا الاستقبال ونحوهما لأن الاستقبال والجزم لا يوجدان إلا في الفعل
وكذا ضمير المرفوع أعني الألف والواو والياء والتاء والنون في نحو ضربا وضربوا واضربي و
ضربت وضربت وضربتن وضربنا لأنه فاعل والفاعل لا يكون إلا للفعل وكذا تا

كتاب

التأنيث الساكنة لانها دليل تأنيث الفاعل وقد قلنا ان الفاعل انما يكون بالاصالة للفعل
انما قيد التاء بالساكنة لان المتحركة من خواص الاسم كطلحة **قال** واصناف الماضي والمضارع
والامر والنهي والجحد وغير المتعدي والمبني للمفعول وافعال القلوب والافعال الناقصة وافعال
المقاربة وافعال المدح والذم وفعل التعجب **اقول** كما ان الاسم كان ذا اصناف كان الفعل ذا
اصناف وقد عرفت معنى الصنف والاصناف للفعل المذكورة في هذا الكتاب احد عشر صنفا وسنعرف
كل واحد في موضعه **قال** الماضي هو الذي يدل على حدث في زمان قبل زمانك نحو ضرب **اقول**
لما ذكر اصناف الفعل على طريق الاجمال شرع في ذكرها على طريق التفصيل مع رعاية ترتيب النشر
في اللف فبدأ بالماضي وهو اول الاصناف وعرفه بانه الفعل الذي يدل على حدث اي على معنى
واقع في زمان قبل زمانك نحو ضرب فانه يدل على حدث واقع في زمان الماضي **قال** وهو مبني على
الفتح الا اذا عرض عليه ما يوجب سكونه او ضمه **اقول** الماضي مبني على الفتح اما البناء فلعدم
احتياجه الى الاعراب واما الحركة فلوقوعه موقع الاسم نحو زيد ضرب فانه في معنى زيد ضارب
ولكن الفتح للخفة الا اذا عرض عليه شيء يوجب ذلك الشيء سكون الماضي كالضمير المرفوع المتحرك
نحو ضربت او يوجب ضمه كالواو في نحو ضربوا فانه يبنى على السكون والضم اما السكون فلكراهة
توالي الحركات الاربع فيما هو كالكلمة الواحدة فان الفاعل كالجزء من الفعل بخلاف المفعول فانه كالمنفصل
ولذلك لم يغير ما قبله نحو ضربك واما الضم فلمجانسة الواو **قال** المضارع هو ما اعتقب في
صدره احدى الزوائد الاربع نحو يفعل وتفعل وافعل ونفعل **اقول** لما فرغ من الصنف الاول
من اصناف الفعل شرع في الصنف الثاني من اصناف المضارع وهو الفعل الذي وجد في اوله احدى
الزوائد الاربع من الياء نحو يفعل او التاء نحو تفعل او الهمزة نحو افعل او النون نحو نفعل وسمي
هذا النحو فعل المضارع اي المشابه لان الفعل بسببها يشبه الاسم كما سيجيء ولذلك
سمي مضارعا وانما اختص الزيادة بهذه الحروف لان بعضها من حروف اللين وهو الياء و

بعضها قريب المخرج منها وهي الهمزة فانها قريب المخرج من الالف وبعضها بدل منها وهي التاء لانها بدل من الواو نحو تراث في وراث بمعنى الميراث وبعضها يشبهها في سهولتها لتلفظ وهي النون فان غنتها تشبه حروف اللين واعلم ان الاعتقاب والتعاقب بين الشيئين ان يجيء احدهما عقيب الاخر فمعناها هنا في الحروف انه لا يجوز خلو الكلمة عن جميعها ولا يوجد اكثر من واحد فيها والزوائد الاربع كذلك فان المضارع لا يجوز ان يخلو عنها ولا ان يجتمع فيه اكثر من واحد منها **قال** ويشترك فيه الحاضر والمستقبل الا اذا دخله اللام او سوف **قوله** يشترك في المضارع الحاضر والمستقبل يصلح لكليهما نحو يفعل يحتمل ان يفعل الان او غدا الا اذا دخل المضارع لام الابتداء فانه يختص بالحاضر نحو زيد ليقوم اي الان او دخله سوف فانه يختص بالمستقبل نحو زيد سوف يقوم اي غدا ونحوه وكذا اذا دخله السين نحو زيد سيقوم وانما لم يذكره استغناء باختها عنها وهذا المعنى اعني العموم والخصوص هو الذي يضاهي به المضارع اي يشبه الاسم فان الاسم ايضا يحتمل العموم والخصوص كرجل والرجل **قال** ويعرب بالرفع والنصب والجزم **قوله** انما اعرب المضارع لانه شابه الاسم كما مر وانما دخل فيه الجزم ليكون عوضا عن الجر في الاسماء **قال** وارتفاعه بمعنى وهو وقوعه موقع الاسم نحو زيد يضرب **قوله** ارتفاع المضارع بامر معنوي وهو وقوع المضارع في موقع الاسم نحو زيد يضرب فانه في معنى زيد ضارب فوقوع يضرب في موقع ضارب علة في رفعه وهو امر معنوي **قال** وانتصابه باربعة احرف نحو ان يخرج ولن يضرب وكي يكرم واذن يذهب **قوله** نصب المضارع باربعة احرف الاول ان وهي لا تخلو من ان يكون قبلها فعل علم وظن او غيرهما فان كان غيرهما يكون ناصبة نحو اريد ان يخرج زيد وان كان فعل العلم فليست بناصبة بل مخففة من المثقلة نحو علمت ان سيقوم زيد برفع يقوم بزيادة السين للفرق بينه وبين ان الناصبة وان كان فعل الظن جاز الوجهان نحو ظننت ان يقوم بالنصب وان سيقوم بالرفع والثاني لن نحو لن يضرب زيد ومعنى لن نفي

قوله اي يشترك فيه من ان الا وقت دخول اللام او سوف
فانه
وقت دخول اللام
يتعين للحال اي الحاضر
ووقت دخول السين او سوف يتعين
للاستقبال

كتاب

قو: جواب الاشيا الستة قيد للكلمة جميعها فلا تغفل ٢٧٢

واضمار بعد هذه الشروط بان يقع في جواب الاشياء مستتر في خبر احيانا هذه الشروط المشترك

الاستقبال ولهذا لا يستعمل الا مع الفعل المستقبل والثالث كي نحو جئتك كي تكرمني زيد و
الرابع اذن وهي انما تنصب بشرطين الاول ان لا يكون ما بعدها معتمدا على ما قبلها اي لا يكون
بينهما تعلق والثاني ان يكون مدخولها مستقبلا نحو اذن تذهب فان فقد الشرط او احدها
لا تنصب اما انتفاء الاول فنحو قول السائل انا آتيك انا اذن اكرمك فان اكرمك متعلق بما
قبله لانه خبره واما انتفاء الثاني فنحو قول السائل حدثتك اذن اظنك كاذبا فانه للحال واما
انتفاؤهما فنحو قول السائل انا اذن اظنك كاذبا **قال** وينصب باضمار ان بعد خمسة احرف وهي
حتى واللام واو بمعنى الى ان وواو الجمع والفاء في جواب الاشياء الستة الامر والنهي والنفي و
الاستفهام والتمني والعرض نحو سرت حتى ادخلها وجئتك لتكرمني ولالزمنك او تعطيني
حقي ولا تأكل السمك وتشرب اللبن وايتني فاكرمك ولا تطغوا فيحل عليكم غضبي وما تأتينا
فتحدثنا وهل اسألك فتجيبني وليتني عندك فافوز والا تنزل بنا فتصيب خيرا منا **اقول**
وينصب المضارع باضمار ان بعد الحروف المذكورة اما بعد حتى واللام فلانهما حرفا جر فيجب
ان يضمر ان بعدهما حتى يصير ما بعدهما في تاويل الاسم فان حرف الجر لا يدخل على الافعال
واما بعد او فلانها بمعنى حرف الجر بمعنى الى والتقدير سرت حتى ان ادخلها ولالزمنك
الى ان تعطيني حقي اي سرت حتى دخولي اياها ولالزمنك الى اعطائك حقي واما
بعد الواو والفاء فلان ما قبلهما في غير النفي انشاء وما بعدهما اخبار وعطف الاخبار على
الانشاء غير مناسب فيجعل ما قبلهما بما هو في معناه حتى يصير المعطوف عليه بالضرورة
اسما كما سيتحقق عند بيان معنى الامثلة فيلزم ان يجعل المعطوف ايضا اسما باضمار ان ايضا في تاويل
الاسم وذلك لا يمكن الا باضمار ان واما في النفي فلحمله على النهي لانهما اخوان من حيث انهما يدلان
على ترك الفعل فالتقدير وان تشرب اللبن وان اكرمك فان تحل فان تحدثنا فان تجيبني فان
افوز فان تصيب والمعنى لا يكن منك اكل السمك وشرب اللبن وليكن اتيان منك فاكرام مني

فتفوزا اي حصول الفائدة تقدير الثاني اذ لا يكون
مشكلة ذلك بينه فحصل بخبر منه
لان فيه العذوق بينهما
ولكن منها

انتهى

ولا يكن

ولا يكن طغيان منكم فحلول غضب مني ولم يكن منك اتيان فحديث نحو ما تأتينا فتحدثنا

مثل الم تأتنا فكيف تحدثنا وهل يكون سؤال منى فاجابة منك وليت لى عندك حظًا فافوز

والا تنزل بنا فاصاب خيرًا واعلم ان النصب باضمار ان بعد الواو والفاء مشروط بشرطين

احدهما مشترك والاخر مختص اما المشترك فهو ان يكون قبل الواو والفاء احد الامور الثمانية المذكورة

في الكتاب واما المختص بالواو فالجمعية بين ما قبلها وما بعدها واما المختص بالفاء فسببية ما قبلها

لما بعدها والمصنف خلط امثلة الواو والفاء اعتمادًا على فهم المتعلم فان كل مثال للواو يجوز ان يقرأ

بالفاء وبالعكس واعلم ان هذه المواضع تستحق زيادة تحقيق لكن هذا المختصر لا يسع ذلك

قال وانجزامه بحرف نحو لم يخرج ولما يحضر وليضرب ولا تفعل وان تكرمني اكرمك

وبتسعة اسماء متضمنة معنى ان وهي من وما واي واين واني ومتى وحيثما واذما ومهما نحو من

يكرمني اكرمه وعليه فقس **اقول** انجزام المضارع اما بالحروف وبالاسماء والحروف الجازمة

خمسة اربعة منها تجزم فعلا واحدا وهي لم ولما ولام الامر ولا الناهية وواحدة تجزم فعلين

وهي ان الشرطية والاسماء الجازمة هي التسعة المذكورة وهي انما تجزم فعلين لانها متضمنة

معنى ان فان قولنا من يكرمني اكرمه في معنى ان يكرمني هو اكرمه فتجزم فعلين كما تجزم ان

وما ذكره من الامثلة ظاهر والبواقي ما تصنع اصنع واياً تضرب اضرب واين تكن اكن واني

تجلس اجلس ومتى تقعد اقعد وحيثما تذهب اذهب واذما تفعل افعل ومهما تضحك

اضحك واصل مهما ما زيدت عليه ما للتاكيد فصار ماما ثم ابدلت الالف هاء لتحسين اللفظ

قال وينجزم بان مضمرة في جواب الاشياء الستة التي تجاب بالفاء الا النفي نحو ايتني اكرمك

وعليه فقس **اقول** وينجزم المضارع ايضا بان الشرطية حال كونها مضمرة في جواب الاشياء

الستة التي تجيء في جوابها فعلا وهي الامر والنهي والنفي والاستفهام والتمني والعرض

الا النفي منها فان ان لا تضمر بعد هذه الاشياء نحو ايتني اكرمك اي ايتني فان تأتني

ثم منها مدلول الشرط فيترتب كل منهما على الشرط
ويدل عليه قوله الا النفي فانه لا يجوز الانجزام باضمار ان في
جواب النفي لانه خبر مقطوع خال عن الطلب غير مناسب للشرط
المشكوك فلا تقول ما تأتينا تحدثنا بالجزم

اكرمك ونحو ان تكفر تدخل الجنة اي لا تكفر فانك ان لا تكفر تدخل الجنة واين بيتك ازرك

اي اين بيتك فاني ان اعرف بيتك ازرك وليت لي مالا انفقه اي ليت لي مالا فاني ان يحصل لي انفقه والا تنزل بنا تصب خيرا اي الا تنزل بنا فانك ان تنزل بنا تصب خيرا وانما اضمر ان

بعد المذكورات لان كلا منها يدل على ان الجزء الثاني مشروط بالجزء الاول فيدل على ان ههنا شرطا مقدرا بخلاف النفي بعد غيره قطعا فلا يدل على تعليق ما بعده بشيء فلا يصير دليلا على تقدير الشرط **قال** ويلحق بعد الف الضمير وواوه ويائه نون عوضا عن الرفع في المفرد نحو يضربان ويضربون وتضربين وذلك في الرفع دون النصب والجزم **اقول** ويلحق المضارع

اي الحرف النون علامة رفع المضارع دون نصبه وجزمه وذلك

بعد الف الضمير وواوه ويائه نون عوضا عن الحركة في المفرد وتكون مكسورة في التثنية ومفتوحة في الجمع قياسا على تثنية الاسماء وجمعها ولحوق النون انما يكون في الرفع ويحذف في النصب والجزم اما في الجزم فلكونها عوضا عما يحذف فيه وهي الحركة واما في النصب فللحمل على الجزم في الافعال بمنزلة الجر في الاسماء فكما ان النصب حمل على الجر في الاسماء كذلك حمل على ما هو بدل الجر في الافعال

قال الامر هو ما يؤمر به الفاعل المخاطب على مثال افعل نحو ضع وضارب ودحرج وغيره باللام نحو ليضرب زيد ولتضرب انت ولاضرب انا وليضرب زيد ولاضرب انا **اقول** لما فرغ من الصنف الثاني شرع في الصنف الثالث وهو الامر وهو الفعل الذي يؤمر به الفاعل المخاطب حال كونه على مثال افعل نحو ضع من تضع وضارب من تضارب ودحرج من تدحرج او يؤمر به غير الفاعل المخاطب باللام سواء كان المامور غير الفاعل نحو ليضرب زيد ولتضرب انت ولاضرب انا على البناء المجهول في الكل او فاعلا نحو ليضرب زيد ولاضرب انا على البناء المعلوم فيهما ولا والي ليس امرا بل [illegible] امر الغائب ومعنى قوله على مثال افعل ان يحذف حرف المضارعة ويجعل الباقي كالمجزوم على وجه يمكن التلفظ بان يكون ما بعد حرف المضارعة متحركا او يزاد في اوله همزة مفتوحة ان كان من باب الافعال او مكسورة ان

[illegible]

۲۷۵ صفحة الاعلام ان الاحسان مستعد

كان من باب الافعال او مكونه ان كان من غيره لا اذا كان عين فعله مضموما فان الهمزة حينئذ لا تكون للتعدية بل تكون لمعنى الصيرورة فقط والتعدية لا تكون فى الفعل المضموم العين الا بالتضعيف او حرف الجر نحو ضرب زيدا وتضمنها بمعنى فعل نحو ضع فان معنا افعل الوضع وضاد اى افعل الضرب ودحرج اى افعل الدحرجة واضرب اى افعل الضرب ولذلك لا نجد مثالا فيه وقال المتعدى وغير المتعدى فالمتعدى ما كان له مفعول به ويتعدى الى واحد كضرب زيدا او الى اثنين نحو كسوته جبة وعلمته فاضلا او الى ثلثة نحو اعلمت زيدا عمرا خير الناس وغير المتعدى ما يختص بالفاعل كذهب زيد اقول لما فرغ من الصنف الثالث شرع فى الصنف الرابع والخامس اعنى المتعدى وغير المتعدى ولفظ الكتاب واضح وانما مثل فى المتعدى الى اثنين بمثالين لان المتعدى الى المفعولين قسمان قسم يدخل على المبتدأ والخبر ويعبر عنه بان مفعوله الثانى عبارة عن الاول نحو علمت زيدا فاضلا فان الاول زيد والفاضل هو الاول وقسم ليس كذلك نحو كسوت زيدا جبة فان زيدا وجبة ليسا بمبتدأ وخبر لان الجبة غير زيد فذكر لكل قسم مثالا قال وللتعدية ثلثة اسباب الهمزة وتثقيل الحشو وحرف الجر نحو اذهبته وفرحته وخرجت به اقول التعدية جعل الشئ متعديا وذلك الشئ قد يكون لازما فيصير متعديا الى مفعول واحد كالامثلة المذكورة فان كلا من ذهب وفرح وخرج لازم وقد صار بالهمزة والتشديد والباء متعديا الى مفعول واحد وقد يكون متعديا الى مفعول واحد فيصير متعديا الى اثنين نحو علمته القرآن فان علم بمعنى عرف متعد الى مفعول واحد وبالتشديد صار متعديا الى اثنين وقد يصير متعديا الى ثلثة نحو اعلمت زيدا عمرا فاضلا فان علم المتعدى الى مفعولين قد صار بالهمزة متعديا الى ثلثة قال المبنى للمفعول هو ما حذف فاعله واسند الى مفعوله لا اذ كان الثانى فى باب علمت والثالث فى باب اعلمت من المصادر والظروف نحو ضرب زيد وسير سير شديد وسير يوم كذا وسير فرسخان اقول لما فرغ من الصنف الرابع والخامس شرع فى الصنف السادس اعنى المبنى للمفعول وهو

[illegible]

الاعلام
والتعدى بها الى ثلثة
لا تعدى بها وتقول بها تكلم
زيدا فاضلا اخبرتك عمرا يدحرك

[illegible]

قلنا مراد حصر الاسباب التى لا يشوبها شئ سوى التعدية فى المشتقة وصيغ الاستفعال الفاعل المفاعلة يشوبها الطلبية المشاركة والتصيير فى العباب
التعدى
فى التحقيق ليس بهذا المعنى لكن المراد من التعدى قد يكون باللفظ اللازم من سبب العارية فهو حيث جاءت اللازم متعديا
ذا من حواشى

حاشية عن العواصل

هف

كتاب

[illegible] مثل [illegible] لنحو قولك وترك التثنية قد كورا

المجهول [illegible] خطيئة وخطيئة بعض [illegible] لاختصت وشرعه في السلطان بكسر ما قبل

[illegible] فيه همزة ولا [illegible] مع الثالث [illegible] همزة ومع الثالث

[illegible] وبفتح ما قبل الاخر لئلا يلتبس بما قد يغير فانه لو لم

[illegible] ضرب وعلم لو لم يكسر ما قبل الاخر لم يحصل الفرق في باب

[illegible] المفعول [illegible] لا اعتماد على حركة الاخر لانها [illegible]

[illegible] همزة نحو يستخرج لا تلتبس بالامر عند الوصل والوقف

[illegible] نحو تعلم وتعوهد [illegible] باب التفعيل

والمفاعلة ولو [illegible] لم يحصل الفرق في باب يعلم ولو لم يفتح ما قبل الاخر

[illegible] على المفعول سواء كان بلا واسطة

نحو [illegible] واسطة نحو [illegible] لان الكاف للمفعول به المفعول الثاني في باب

[illegible] فانه لا [illegible] فاصل اعلم فاضل [illegible]

لان المفعول الثالث في [illegible] القلوب مسند الى الاول فلو اقيم مقام الفاعل لصار مسندا اليه

والشيء الواحد لا يكون مسندا ومسندا اليه في حالة واحدة ويعلم من ذلك انه لا يجوز

اسناده الى المفعول الثالث في باب [illegible] لانه في الحقيقة هو الثاني في باب علمت وانما قيد

بالثاني لانه يجوز [illegible] الى الاول في باب علمت [illegible] الى الثاني في باب اعلمت لان الاول

في باب علمت والثاني في باب علمت مسند اليهما واذا اقيما مقام الفاعل يكونان مسندا اليهما

ايضا [illegible] لا اسناد اليه اذا اقيم مقام الفاعل يصير مسندا اليه ولا

امتناع في [illegible] فيه الثاني في باب علمت احترازا من الثاني في غيره مما لا يكون

مفعوله [illegible] لان نحو [illegible] يد احدهما فانه يجوز ان [illegible] درهم زيد او

[illegible]

لعطي زيد درهما لان معطى لا واعطيت ليسا مبتدا وخبرا فلا يكون ثانيهما مسندا الى الاول فلا يلزم محذور لكن المفعول الاول اولى من الثاني لان الاول آخذ وهو في المعنى فاعل والثاني ماخوذ وهو درهم او يسند ايضا الى المصدر نحو سير سير شديد وانما وصف المصدر ليعلم انه لا يجوز اقامة المصدر التاكيدي مقام الفاعل من غير وصف اذ لا فائدة في ذلك لان الفعل يدل عليه بلا تعلق مع المصدر التاكيدي وحذف الفاعل واقامة المفعول مقامه ينبغي ان يفيد فائدة متجددة ويسند ايضا الى الظرفين اعني ظرف الزمان نحو سير يوم كذا وظرف المكان نحو سير فرسخان واعلم انه لا يجوز اقامة المفعول له والمفعول معه مقام الفاعل واذا وجد المفعول به في الكلام لا يجوز ايضا ان يقام غيره مقام الفاعل **قال** افعال القلوب وهي ظننت وحسبت وخلت وزعمت ورايت ووجدت وعلمت تدخل على المبتدا والخبر فتنصبهما على المفعولية نحو ظننت زيدا منطلقا **اقول** لما فرغ من الصنف الثاني شرع في الصنف الثالث من افعال القلوب وهي سبعة افعال تدل على شك او يقين ثلثة منها للشك وهي ظننت وحسبت وخلت وثلثة منها لليقين وهي علمت ووجدت ورايت وواحد منها مشترك اي يستعمل تارة للشك واخرى لليقين وهو زعمت وانما سميت افعال القلوب لكونها عبارة عن الادراك المتعلق بالقلب والامر في ذلك ظاهر **قال** وحسبت وخلت لازمان للشك دون البقية فانك تقول ظننت اي اتهمته وعلمت اي عرفته وزعمت ذلك اي قلته ورايته اي ابصرته ووجدت الضالة اي صادفتها **اقول** وحسبت وخلت لازمان للدخول على المبتدا والخبر ونصبهما على المفعولية دون الخمسة الباقية فان كلا منها قد يستعمل بمعنى فعل متعد الى مفعول واحد اذ ظننت قد يكون من الظنة بكسر الظاء بمعنى التهمة وهي لا تستدعي الا مفعولا واحدا وكذا العلم بمعنى المعرفة والزعم بمعنى القول والرؤية بمعنى الابصار والوجدان بمعنى مقدم ونحوه تقدم ضمنه والتعليق

قال ومن خصائصها جواز الالغاء متوسطة او متاخرة نحو زيد ظننت قائم

الضمائر ... الاشكال ظاهرة

كتاب

٢٧٨

نحو علمت لزيد منطلق وانّ بعد عندك ام عمرو وايّهم في الدار وما زيد بمنطلق أقول ومن
شأن افعال القلوب اي من خصائصها جواز الالغاء وهو ابطال علاقة المعمولية لفظا و
معنى بينها وبين مفعوليها حال كون تلك الافعال متوسطة بين المفعولين نحو زيد ظننت مقيم
ومتأخرة عنهما نحو زيد مقيم ظننت وذلك لان هذه الافعال بتقدم احد مفعوليها او كليهما
عليها يضعف عملها مع ان مفعوليها كلام تام بدون عملها فيهما فبذلك يحصل ما هو الغرض
منها فيجوز الالغاء لذلك لا الاعمال لكونها افعالا والافعال لقوة عملها لا يمنع من العمل
بتقدم معمولها عليها ومن شأنها ايضا التعليق وهو ابطال علاقة المعمولية بينها وبين
مفعوليها لفظا لا معنى وذلك اذا وقعت قبل لام الابتداء نحو علمت لزيد منطلق او قبل حرف
الاستفهام نحو علمت أزيد عندك ام عمرو وقبل اسم الاستفهام نحو علمت ايّهم في الدار او
قبل حرف نفي نحو علمت ما زيد بمنطلق وانما يبطل التعليق اللفظي قبل هذه الكلمات
لانها تستحق صدر الكلام فلو عملت هذه الافعال فيما بعدها لبطلت صدارتها ولم يبطل
التعليق معنى لان هذه الافعال واقعة على ما بعد هذه الكلمات في المعنى قال الافعال
الناقصة وهي كان وصار واصبح وامسى واضحى وظل وبات وغدا وراح وما زال وما برح وما فتئ وما انفك
وما دام وليس ترفع الاسم وتنصب الخبر نحو كان زيد منطلقا أقول لما فرغ من الصنف
السابع شرع في الصنف الثامن من الافعال الناقصة وهي افعال وضعت لتقرير الفاعل
على صفة والمذكور منها في الكتاب ثلاثة عشر وهي تدخل على المبتدأ والخبر كافعال
القلوب لا انها ترفع المبتدأ ويسمى اسمها وتنصب الخبر ويسمى خبرها كما تقدم وانما
سميت الافعال الناقصة ناقصة لنقصانها عن سائر الافعال فانها لا تتم كلاما مع فاعلها
بل تحتاج الى الخبر نحو كان زيد قائما ثم فسر كان بقوله لتقرير الفاعل اعني زيدا على صفة
وهي القيام قال وكان تكون ناقصة وتامة نحو كان الامر اي وقع وزائدة نحو ما كان

احسن زيدا او مضمرا فيها ضمير الشان نحو كان زيد منطلق اي الشان **اقول** لما عدّ الافعال الناقصة شرع في بيان معانيها وليبين غير معنى كان لانه اصل الباب ولهذا سمى المرفوع في هذا الباب اسم كان والمنصوب خبر كان وكان على اربعة اضرب لانها تكون ناقصة اي تدل على ثبوت خبرها لاسمها في الزمان الماضي اما دائما نحو كان الله قادرا واما منقطعا نحو كان الفقير ذا مال وتامة اي غير محتاجة الى الخبر نحو كان الله بلا امر وارادة اي غير محتاجة اليها نحو ما كان احسن زيدا او مضمرا فيها ضمير الشان نحو كان زيد منطلق فان اسم كان هنا ضمير يعود الى الشان وزيد مبتدأ ومنطلق خبره والجملة خبر كان والتقدير كان الشان زيد منطلق وهذا القسم من اقسام الناقصة ايضا لانها ناقصة لان اسمها ضمير الشان وخبرها جملة وصار للانتقال من حال الى حال اما بحسب العوارض نحو صار زيد غنيا او بحسب الذات نحو صار الطين خزفا واصبح واضحى وظل وامسى وبات واقسى للدلالة على اقتران مضمون الجملة بازمنتها الخاصة معنى الصباح والمسا والضحى والظلول والبيوتة نحو اصبح زيد ذاكرا المعنى اقتران ذكر زيد بالصباح وكذا البواقي وما زال وما برح وما فتئ وما انفك للدلالة على استمرار ثبوت خبرها لفاعلها من زمان صلح الفاعل لقبول ذلك الخبر نحو ما زال زيد اميرا بمعنى ثبوت امارته من زمان صلح الفاعل لقبولها الى حين هذا القول وما دام لتوقيت امر بمدة ثبوت خبرها لاسمها نحو اجلس ما دام زيد جالسا فان جلوس المخاطب موقت بمدة ثبوت جلوس زيد وليس لنفي الحال **قال** ويجوز تقديم خبرها على اسمها وعليها الا ما في اوله ما فانه لا يتقدم عليه معموله ولكن يتقدم على اسمه فقط **اقول** يجوز تقديم خبر الافعال الناقصة على اسمها نحو كان منطلقا زيد وعلى انفسها نحو منطلقا كان زيد وذلك لقوة عملها لانها افعال الا ما في اوله ما من هذه الافعال فانه لا يتقدم عليه معموله ولكن يتقدم على اسمه فحسب فلا يقال اميرا ما زال زيد بل انما يقال ما زال اميرا زيد وذلك لان ما يقتضي صدر الكلام فلو قدم

كتاب

نحو عليه لبطلت صدارتها قال افعال المقاربة وهي عسى وكاد واوشك وكرب وعملها

كعمل كان الا ان خبر عسى ان مع الفعل المضارع نحو عسى زيد ان يخرج وقد يقع ان مع الفعل المضارع

[illegible] نحو عسى ان يخرج زيد اقول لما فرغ من الصنف الثاني شرع في الصنف

الثالث من الافعال وهي افعال المقاربة وهي فعل وضع لدنو الخبر رجاء او حصولا او اخذا فيه وهذه

الاربعة مذكورة في الكتاب [illegible] وعملها كعمل كان اي ترفع الاسم وتنصب

الخبر لكن خبر عسى يجب ان يكون [illegible] لان عسى معناه الاستقبال و

ان [illegible] للاستقبال ويكون عسى ح بمعنى قارب

[illegible] نحو عسى زيد ان يخرج [illegible] وقد يقع ان مع الفعل

مضارع [illegible] لا يحتاج الى الخبر لكونه بمعنى قرب

نحو عسى ان يخرج زيد اي قرب خروجه قال وخبر البواقي الفعل المضارع بغير ان نحو كاد زيد يخرج

اقول [illegible] ولا [illegible] وحاصل ذلك

[illegible] تشبيه كاد بعسى [illegible] كاد زيد ان يخرج [illegible]

[illegible] تشبيه عسى بكاد [illegible]

[illegible] يكاد في الاستعمال [illegible]

[illegible] يكاد في الاستعمال [illegible]

[illegible]

[illegible] اقول

[illegible]

[illegible] الساكنة

[illegible]

منصوب نحو نعم رجلا زيد اقول وحق فاعل فعل المدح والذم اذا كان مظهرا ان يكون معرفا بلام الجنس لكونهما موضوعين للمدح والذم العامين ولام الجنس يفيد العموم وقد يضمر فاعلهما ويفسر بنكرة منصوبة وانما يجب التفسير لئلا يبقى مبهما وانما يفسر بالنكرة لان الغرض يحصل بها فلو عرفت لبقي المعرف ضايعا واعلم ان المضاف الى المعرف بلام الجنس كالمعرف نحو نعم صاحب المال زيد **قال** وقد يحذف المخصوص نحو قوله تعالى فنعم الماهدون **اقول** الحذف انما يجوز اذا دل عليه قرينة كما في الاية فانه لما قال والارض فرشناها فنعم الماهدون علم ان التقدير فنعم الماهدون نحن **قال** وحبذا يجري مجرى نعم فيقال حبذا الرجل زيد وساء يجري مجرى بئس **اقول** حب اصله حبب بضم العين فادغم ثم تركب مع فاعله وهو ذا المخفف فصارا كالكلمة الواحدة ومعناه صار محبوبا جدا وانما لم يجعل من افعال المدح بل جعل جاريا مجرى نعم لامتيازه بامور منها ان فاعله لا يكون الا ذا لان الغرض اعني الابهام في المدح يحصل به وبتركيبه تم ومنها انه لا يثنى ولا يجمع ولا يؤنث لانه كالمثل والامثال لا تغير ومنها انه لا يجب ذكر التفسير بعد اضمار فاعله بل يجوز ان يقال حبذا رجلا زيد وحبذا زيد بخلاف نعم فانه يجب ذلك التفسير فيه لان فاعل حبذا مذكور وفي نعم محذوف فذكر التمييز في نعم كالبدل عنه هذا الاستعمال اعني حبذا الرجل زيد انما هو عند من يجعل ذا فاعلا للبناء على انه صار كالجزء منه بالتركيب فخرج عن الفاعلية واما من يجعل ذا فاعلا له فلا يلزم بعده فاعلا بلفظ الرجل لان الفاعل لا يكون الا واحدا وساء يجري مجرى بئس نحو ساء الرجل زيد وساء مثلا القوم وانما لم يجعل من افعال الذم لانه ربما يستعمل من غير استعمال بئس فيقال في الخبر ساء فلان بمعنى نقص من يجعلانه بئس فانه لا يستعمل الا في الذم **قال** فعلا التعجب وهما ما افعل زيدا وافعل به ولا يبنيان الا من الثلاثي المجرد ليس بمعنى اللون والعيب **اقول** لما فرغ من الصنف العاشر شرع في الصنف الحادي عشر اعني فعلي التعجب وهما فعلان موضوعان لانشاء التعجب احدهما على مثال ما افعله نحو ما احسن زيدا والثاني على مثال

اي التعجب كيفية انفعالية تكيف النفس بها عند ادراك امر غريب غير معتاد وكذا ادراك احساسا سببها سببا وغير معتاد خارجا عن العرف والعادة

كتاب

افعل به نحو احسن بزيد ومعناهما ان زيدا حسن جدا وانما لا يبنيان الا من الثلاثي المجرد لان هذين البنائين لا يمكن من غيره ثم يجب ان لا يكون بمعنى افعل وافعل الذي لا يكون من الالوان والعيوب لان فعل التعجب يشبه افعل التفضيل في المبالغة وقد عرفت ان افعل التفضيل لا يبنى من الالوان والعيوب قال ويتوصل الى التعجب فيما وراء ذلك باشد ونحو ذلك نحو ما اشد دحرجته وما اكثر تخرجه وما ابلغ سواده وما اقبح عوره اقول اذا اريد بناء التعجب فيما وراء ذلك اي الثلاثي المجرد الذي ليس بمعنى فعل وافعل الذي في الثلاثي المزيد او في غير الثلاثي او في الثلاثي المجرد اللوني والعيبي يتوصل بشيء نحو اي يجعل ذلك وسيلة اليه بان يبنى التعجب منه ويجعل ذلك المزيد واللون وغيرهما مفعولا له فانه يفيد ح ما كان يفيد التعجب المبني من نفس ذلك المزيد واللوني او غيرهما فيقول في غير الثلاثي ما اشد دحرجته وفي اللوني ما ابلغ سواده وفي العيبي ما اقبح عوره وفي المزيد ما اكثر استخراجه وان شئت قلت اشدد بدحرجته وابلغ بسواده واقبح بعوره واكثر باستخراجه واشتغل على ما كان في ما احسن زيدا ونحو اشد ابلغ واقبح وانما اكثر واكمل قال وما في ما افعل نكرة مبتدأ وافعل خبر اقول هذا مذهب سيبويه وعند الاخفش ما مبتدأ بمعنى الذي وافعل صلته والخبر محذوف والتقدير الذي احسن زيدا شيء واما احسن بزيد فعند سيبويه اصله احسن زيد اي صار ذا حسن فاحسن فعل ماض وزيد فاعله نقل صيغته لا خبار الى الانشاء وزيدت الباء في فاعله كما في كفى بالله وعند الاخفش امر وفاعله مستتر والمامور كل واحد بان يجعل زيدا حسنا والباء زائدة في المفعول كما في قوله تعالى ولا تلقوا بايديكم الى التهلكة قال باب الحرف وهو ما دل على معنى في غيره واصنافه حروف الاضافة الحروف المشبهة بالفعل حروف العطف حروف النفي حروف التنبيه حروف النداء حروف التصديق حروف الاستثناء حرفا الخطاب حروف الصلة حرفا التفسير حرفان المصدريان حروف التحضيض حرف التوقع حرفا الاستفهام حروف الشرط حرف التعليل حرف الردع اللامات

كتاب الانموذج

الثانية الساكنة النون المؤكدة هذا السكت **أقول** لما فرغ من القسم الثاني من اقسام الكلمة

وهو الفعل شرع في القسم الثالث اعني الحرف وهو ما دل على معنى في غيره اي كلمة تدل على معناها

بواسطة الغير كما سيجيء بعد هذا ولما كان هذا القسم ايضا ذا اصناف اراد ان يبين اصنافها كما

بين اصناف اخويه فعدها مجملة ثم ابتدأ في بحث كل واحد منها مفصلة بالترتيب واصناف الحرف

المذكورة في هذا الكتاب ثلثة وعشرون سنعرف كل واحد في موضعه **قال** حروف الاضافة

وهي الحروف الجارة فمن للابتداء والى وحتى للانتهاء وفي للوعاء والباء للالصاق واللام للاختصاص

ورب للتقليل ويختص بالنكرات وواو القسم وباؤه وتاؤه وعلى للاستعلاء وعن للمجاوزة

والكاف للتشبيه ومذ ومنذ للابتداء في الزمان وحاشا وعدا وخلا للاستثناء **أقول** سميت

هذه الحروف حروف الاضافة والجارة لانها تضيف اي تنسب معنى الفعل او شبهه وتجره الى مدخولها

نحو مررت بزيد فان الباء تنسب معنى المرور وتجره الى مدخولها وهي سبعة عشر حرفا الاول

من وهي في الاصل للابتداء الغائي اي تفيد معنى الابتداء ويعرف باستقامة تقدير الى فيما بعدها

نحو سرت من البصرة يعني ابتداء سيري من البصرة وقد تستعمل للتبيين اي يجوز ان يجعل مكانها

الذي هو كقوله تعالى فاجتنبوا الرجس من الاوثان يعني الذي هو الوثن وقد تكون للتبعيض اي يجوز

ان يجعل مكانها بعض نحو اخذت من الدراهم يعني بعض الدراهم وقد تكون زائدة اي يجوز حذفها

نحو ما جاءني من احد يعني احد والثاني الى والثالث حتى وهما للانتهاء اي تفيدان معناه والفرق

الفرق بينهما ان ما بعد الى لا يجب ان يدخل في حكم ما قبلها بخلاف حتى فانه يجب ذلك فيها فاذا

قلت اكلت السمكة الى راسها يكون المعنى انتهاء اكلي عند الراس ولا يجب ان يكون الراس ماكولا

ايضا بخلاف ما اذا قلت اكلت السمكة حتى راسها بمعنى انتهاء اكلي بالراس فيجب ان يكون

الراس ماكولا ايضا والرابع في وهي للوعاء اي للظرفية نحو الماء في الكوز والخامس الباء وهي

للالصاق في الاصل نحو مررت بزيد اي الصق مروري بمكان يقرب من مكان زيد ... القسم

ما بعدها حتى يجوز في مسئلة اكلت السمكة وجوه الاعراب الجر بناء على كونها جارة والنصب بناء على كونها عاطفة والرفع بناء على كونها ابتدائية والتقدير حتى رأسها مأكول

كتاب

نحو اقسمت بالله من هذا القبيل الا ان المعنى الصوتي قسمي بلفظ الله وقد تستعمل للاستعانة نحو
كتبت بالقلم اي باستعانة القلم وللمصاحبة اي بمعنى مع نحو اشتريت الفرس بسرجه وبلجامه
اي معهما وللتعدية نحو ذهبت بزيد اي اذهبته وللظرفية نحو جلست بالمسجد اي في المسجد
وقد تكون زائدة نحو كفى بالله شهيدا اي كفى الله والثالث اللام وهي للاختصاص نحو الجل
للفرس اي مختص به وقد تكون للتعليل اي بمعنى كي نحو جئتك لتكرمني يعني كي تكرمني
وقد تكون زائدة كما في قوله تعالى ردف لكم اي ردفكم والسابع رب وهي للتقليل اي لتقليل
شيء تقليل نوع من جنس نحو رب رجل كريم لقيت المعنى ان الرجال الكرام الذين لقيتهم وان
كانوا كثيرين لكنهم بالقياس الى الذين ما لقيتهم قليلون وتختص رب بالنكرات اي لا تدخل
على المعرفة فلان ما هو الغرض منها لا يحصل الا بالنكرة الا على تقليل نوع من جنس يحصل بعد التعريف
فلو جوز دخولها على المعرفة لكان التعريف ضايعا ويجب ان تكون النكرة التي دخلت عليها رب
موصوفة ... نكرة حتى يتحقق الوصف فيه لان بجعل النكرة نوعا فيحصل الغرض وقد تلحق ما برب
فتمنعها عن العمل وتسمى ما الكافة وح يجوز ان تدخل على الافعال نحو ربما قام زيد والثامن و
التاسع واو القسم وتاؤه نحو والله وتالله لافعلن كذا واعلم ان الاصل في القسم الباء والواو تبدل
منها عند حذف الفعل نحو والله في معنى اقسمت بالله والتاء تبدل من الواو في تالله خاصة فالباء
لاصالتها تدخل على المظهر والمضمر نحو بالله وبك لافعلن والواو لا تدخل الا على المظهر لنقصانها
عن الباء فلا يقال وك لافعلن كذا والتاء لا تدخل على المظهر الا على لفظ الله لنقصانها عن الواو و
العاشر على وهي للاستعلاء نحو زيد على السطح اي مستعل عليه والحادي عشر عن وهي للمجاوزة
نحو رميت السهم عن القوس اي جعلته مجاوزا عنه والثاني عشر الكاف وهي للتشبيه نحو الذي
كزيد اخوك اي الذي شبيه بزيد اخوك وقد تكون زائدة كقوله تعالى ليس كمثله شيء اي ليس مثله شيء
والثالث عشر والرابع عشر مذ ومنذ وهما للابتداء في الزمان وقد عرفت معنى الابتداء نحو ما رأيته

مذ يوم الجمعة اى ابتداء زمان انتفاء رؤيتى يوم الجمعة والخامس عشر والسادس
عشر حاشا وعدا وخلا وهى للاستثناء اى بمعنى الا نحو جاء نى القوم حاشا زيدا اى الا زيدا وقد
مر ذلك فى المستثنى واعلم ان حرف الجر قد يحذف وينصب مدخولها ويقال انه منصوب على نزع
الخافض او على المفعولية كقوله تعالى واختار موسى قومه اى من قومه قال الحروف المشبهة بالفعل
ان وان للتحقيق ولكن للاستدراك وكان للتشبيه وليت للتمنى ولعل للترجى اقول لما فرغ من الصنف
الاول من اصناف الحروف شرع فى الصنف الثانى اعنى الحروف المشبهة بالفعل ووجه شبهها
بالفعل لفظى ومعنوى اما اللفظى فلكونها ثلاثية ورباعية مفتوح الاخر كالماضى واما المعنوى
فلكون كل واحد منها بمعنى الفعل فان بمعنى اى ثبت ان حققت وبمعنى لكن استدركت وبمعنى كان
شبهت وبمعنى ليت تمنيت وبمعنى لعل ترجيت وقد تقدم كيفية عمل هذه الحروف والغرض
ههنا بيان سائر احوالها كما سيجئ بعيد هذا قال وان المكسورة مع ما بعدها جملة وان المفتوحة
مع ما بعدها مفردة فاكسر فى مظان الجمل وافتح فى مظان المفرد نحو ان زيدا منطلق وعلمت انك
خارج اقول ان المكسورة وان المفتوحة كلاهما تدخلان على الجملة الاسمية اعنى المبتدا والخبر
والفرق بينهما ان مدخول المكسورة باق كما كان جملة قبل دخولها ومدخول المفتوحة يصير بها
فى تاويل المفرد فاكسر الهمزة فى مظان الجمل يعنى فى كل موضع يكون مظنة الجملة اى يظن ان تقع
فيه الجملة نحو ان زيدا منطلق فى كلام ابتدائى فيكون زيد منطلق فى موضع الجملة وافتحها فى
مظان المفرد نحو علمت انك خارج فى تاويل المفرد لانه مفعول علمت فى موضع المفعول موضع المفرد
وههنا بحث ذكره يورث التطويل واعلم ان المظان جمع المظنة ومظنة الشئ الموضع الذى يظن كونه فيه
قال واذا عطف على اسم ان المكسورة بعد ذكر الخبر جاز فى المعطوف الرفع والنصب نحو ان زيدا منطلق
وبشرا وبشر على اللفظ والمحل وكذلك لكن اذا عطف دون غيرهما اقول انما جاز الحمل على المحل
لان ان المكسورة لا يتغير معنى الجملة عما كان عليه كما عرفت فالاسم فيها مرفوع المحل على الابتدائية

كتاب

كما كان قبل دخولها بخلاف المفتوحة فانها تغير معنى الجملة ولذلك قيد العطف بالمكسورة

وانما اشترط بعد ذكر الخبر لانه لا يجوز ان يقال ان زيدا وعمرو منطلقان لانه يلزم منه توارد العاملين

اعني ان والتجرد على معمول واحد هو منطلقان لانه من حيث كونه خبرا لان يكون العامل فيه ان

ومن حيث كونه خبرا للمبتدأ يكون العامل فيه التجرد ولكن شارك ان في العطف دون غيرها لانها لا تغير

معنى الجملة كان بخلاف سائر اخواتها قال ويبطل عملها الكف والتخفيف ويهيئها للدخول على الفعل تقول

نحو انما زيد منطلق وانما ذهب عمرو وان زيد لكريم وان كان زيد لكريما وبلغني انما زيد منطلق

وانما ذهب عمرو وبلغني ان زيد اخوك وبلغني ان قد ضرب زيد ولكن اخوك قائم ولكن خرج بكر

وكان ثدياه حقان وكان قد كان كذا اقول يبطل عمل الحروف المشبهة ان تتصل ما الكافة بها و

ذلك عام في الجميع وكذا يبطل عملها التخفيف في ذلك فيما يخفف منها اعني الاربعة التي في اواخرها

النون ويهيئها الكف والتخفيف هذه الحروف للدخول على الفعلية من بعد الاسماء والافعال لان اختصاصها

بالاسماء انما كان لاجل العمل لان العامل يجب ان يكون مختصا بقبيل ما يعمل فيه والامثلة ظاهرة و

قوله كان ثدياه حقان اوله ونحر مشرق اللون كان ثدياه حقان قال والفعل الذي يدخل عليه

المخففة يجب ان يكون مما يدخل على المبتدأ والخبر نحو ان كان زيد لكريما وان ظننته لقائما والزم

اللام في خبرها اقول انما وجب ان يكون ذلك الفعل من دواخل المبتدأ والخبر كالافعال الناقصة

وافعال القلوب لان اصل هذه الحروف ان تدخل على المبتدأ والخبر فلما عرض لها ما ازال اختصاصها

بالاسماء وهيأها للدخول على الافعال وجب ان يكون ذلك الفعل من دواخل المبتدأ والخبر لئلا يبقى عليها

مقتضيه ولئلا يلزم العدول عن الاصل من كل وجه وانما لزمت اللام في خبرها للفرق بينها وبين ان

النافية قال ولا بد لان المخففة من احد الحروف الاربعة وهي قد وسوف والسين وحرف النفي

نحو علمت ان قد خرج زيد وان سوف يخرج وان سيخرج وان لم يخرج زيد اقول انما لا بد للمخففة

من احد الحروف الاربعة اذا كانت داخلة على الافعال وذلك للفرق بينها وبين ان الناصبة ولم يعكس

لان

لان الزيادة بالحذف اولى **قال** حروف العطف الواو للجمع بلا ترتيب والفاء وثم له مع الترتيب وفي ثم تراخ دون الفاء وحتى بمعنى الغاية **اقول** هذه الحروف ثالثة اصناف الحروف وهي عشرة احرف اولها الواو وهي للجمع بلا ترتيب اي يدل على ثبوت الحكم للمعطوف والمعطوف عليه مطلقا لا مع الترتيب اي مع الجمع بالترتيب اي مع عدمه نحو جاءني زيد وعمرو اي اجتمعا في المجيء مطلقا وثانيها وثالثها الفاء وثم وهما ايضا لكنهما مع الترتيب نحو جاءني زيد فعمرو او ثم عمرو اي اجتمعا في المجيء ولكن كان مجيء عمرو بعد مجيء زيد والفرق بينهما ان في ثم تراخيا دون الفاء ورابعها حتى وهي ايضا للجمع مع معنى الغاية اي يجب ان يكون معطوفها جزءا من المعطوف عليه نحو اكلت السمكة حتى راسها وذلك ليفيد قوة نحو مات الناس حتى الانبياء فان الانبياء اقوى من غيرهم او ضعفا نحو قدم الحاج حتى المشاة فان المشاة اضعف من غيرهم فلا يجوز ان يقال جاءني زيد حتى عمرو او جاءني القوم حتى البغال لانتفاء الجزئية **قال** واو واما لاحد الشيئين او الاشياء وهما تقعان في الخبر والامر والاستفهام **اقول** خامس حروف العطف وسادسها او واما وهما للدلالة على ثبوت الحكم لواحد من الشيئين اذا كان المعطوف متحدا نحو جاءني زيد او عمرو وجاءني اما زيد واما عمرو اي جاء احدهما او لواحد من الاشياء اذا كان متكثرا نحو جاءني زيد او عمرو او بكر او خالد وجاءني اما زيد واما عمرو واما بكر اي جاء احدهم ويقع او واما في الخبر كما مر وفي الامر نحو جالس الحسن او ابن سيرين وخذ اما درهما واما دينارا وفي الاستفهام نحو القيت عبد الله او اخاه واضربت اما عبد الله واما اخاه **قال** وام نحوهما غير انها لا تقع الا في الاستفهام متصلة وتقع فيه وفي الخبر منقطعة نحو ازيد عندك ام عمرو وانها لابل ام شاء **اقول** سابع حروف العطف ام وهي مثل او واما في الدلالة على ثبوت الحكم لاحد الشيئين او الاشياء لكنها لا تقع الا في الاستفهام حال كونها متصلة وتقع فيه وفي الخبر حال كونها منقطعة يعني ان ام على ضربين متصلة ومنقطعة والمتصلة هي التي تقع بعد استفهام يليه مثل ما يلي ام من المفرد نحو ازيد عندك ام عمرو او الجملة نحو اضربت زيدا ام ضربت عمرا والمنقطعة هي التي تقع اما بعد

٢٨٧ قوله وفي ثم تراخ اشارة الى الفرق بينهما بعد اشتراكهما في افادة الجمع مع الترتيب الفرق بينهما ان الفاء توجب وجود الثاني بعد الاول بلا مهلة وتراخ وثم توجبه بمهلة وتراخ لكنهما لكونهما عرفيين يختلفان بحسب اختلاف الا...

...لم يعد اما من الحروف العاطفة نحو انها تقع قبل المعطوف عليه وبدخول العاطف عليها والجواب ان اولى تقعة قبل المعطوف عليه

موطئة لا عاطفة وان العاطفة انما هي الثانية وانما العاطف ما على اما واو لا تعطف ما بعدها على ما قبلها وجمع حرفي عطف لمعنى واحد ... يستنكر الاجتماع هذا الفرق بين او واما

كتاب

خبر لا استفهام نحو انها لابل ام شاة او بعد استفهام لا يليه مثل ما يلي ام نحو أرأيت زيدا ام عمرا
وهي في معنى بل والهمزة فان قولنا ام شاة وام عمرو معناه بل أهي شاة وبل أرأيت عمرا او الهمزة في انها
بلحشة كان القائل راى جثة وظنها ابلا فاخبر على ما ظنه ثم تيقن انها ليست بابل وتردد في انها
شاة ام لا فاستأنف سؤالا فقال ام شاة اي بل أهي شاة والفرق بين ام واو ان السؤال باو انما يكون
اذا لم يتحقق ثبوت الحكم لواحد من المعطوف والمعطوف عليه نحو ازيد عندك او عمرو فانه انما يصح
اذا لم يعلم كون ثبوت احدهما عند المخاطب معلوما واما ام فان السؤال بها انما يكون اذا كان
ثبوت الحكم معلوما لاحدهما عند المخاطب فيكون الغرض من السؤال التعيين نحو ازيد عندك ام
عمرو فانه انما يصح اذا كان احدهما عند المخاطب معلوما لا بعينه فيكون الغرض من السؤال التعيين
ولذلك يكون جواب او بلا او بنعم لحصول الغرض بذلك ولا يكون جواب ام الا بالتعيين والفرق
بينهما وبين اما ان اما يجب ان يتقدمها اما اخرى نحو جاءني اما زيد واما عمرو بخلافهما **قال**
ولا لنفي ما وجب للاول عن الثاني نحو جاءني زيد لا عمرو وبل للاضراب عن الاول منفيا كان او
موجبا نحو جاءني زيد بل عمرو وما جاءني بكر بل خالد ولكن للاستدراك وهي في عطف الجمل
نظير بل وفي عطف المفردات نقيضة لا **اقول** ثامن حروف العطف وتاسعها وعاشرها لا وبل
ولكن وهذه الثلاثة مشتركة في الدلالة على ثبوت الحكم لواحد من المعطوف والمعطوف عليه على
التعيين ويفترق كل واحد عن الآخرين بخاصة فلا يدل على نفي ما وجب للاول عن الثاني نحو جاءني
زيد لا عمرو فقد نفيت المجيء الثابت لزيد عن عمرو وبل للاضراب اي للاعراض عن الكلام الاول
منفيا كان ذلك الكلام او موجبا اما الموجب نحو جاءني زيد بل عمرو والمعنى بل جاءني عمرو وما
جاءني زيد فاعرضت عن الكلام الاول لكونه غلطا واما المنفي نحو ما جاءني بكر بل خالد وهذا يحتمل
الوجهين الاول ان يكون المعنى بل ما جاءني خالد وجاءني بكر وح يكون الاضراب على الفعل مع
حرف النفي والثاني ان يكون المعنى بل جاءني خالد وما جاءني بكر وح يكون الاضراب عن الفعل دون

قوله
وبل للاضراب
اي للاضراب عن الاول
مثبتة ونفيه الى ما بعده كونه مقصودا
عنه ثم الاضراب عنه اي بجعله بعد الاول
في حكم المسكوت عنه حتى اذا قيل جاءني زيد بل عمرو
[illegible]
كانت للاستدراك بعد النفي خاصة والاستدراك
بعد النفي الى ايجاب نحو ما جاءني زيد لكن
عمرو جاءني فوجب لما بعدها
عن الاول نقيضه
لا لانها
تنفي
عن الثاني ما وجب للاول تحقق

قوله ولا لنفي العام
اي نفي الحكم عن الجنس

حروف النفي فعول الصد وبل للاضراب يكون صحيحا ولكن للاستدراك والاستدراك دفع توهم نشأ
من كلام تقدم على لكن وهي في عطف الجمل نظير بل في الاستدراك فقط فان بل مع الجمل انها
تفيد الاضراب تفيد الاستدراك ايضا نحو ما جاءني زيد لكن عمرو جاء وجاءني زيد لكن عمرو لم
يجئ وفي عطف المفردات نقيضه لا يعني لا يعطف بها مفرد على مفرد الا اذا كان قبلها نفي فتكون
تكون نقيضه لا نحو ما جاءني زيد لكن بكر اي لكن بكر جاءني فقد اثبت للثاني ما نفيت عن
عن الاول على عكس لا وانما لا يعطف بها المفرد على المفرد الا فيما كان قبلها نفي ليعلم المغايرة
بين ما قبلها وما بعدها فانها يجب ان تقع بين الكلامين المتغايرين **قال** حروف النفي ما لنفي
الحال والماضي القريب منها نحو ما يفعل الان وما فعل وان نظيرتها في نفي الحال **اقول** من جملة
الحروف حروف النفي وهي ستة ما لنفي الحال في المضارع نحو ما يفعل الان والجملة الاسمية نحو ما
زيد منطلقا او لنفي الماضي القريب من الحال نحو ما فعل زيد وان بكسر الهمزة وسكون النون
نظيرة ما في نفي الحال فقط وتدخل في الماضي والمضارع والجملة الاسمية نحو ان قام زيد وان
يقوم زيد وان زيد منطلق **قال** ولا لنفي المستقبل والماضي بشرط التكرير ونفي الامر والدعاء
نحو لا يفعل زيد وقوله تعالى فلا صدق ولا صلى وقد لا يتكرر نحو لا تفعل ولا تفعل ويسمى النهي و
لا رعاك الله ويسمى الدعاء **اقول** قوله ويسمى النهي معناه ان المثال المذكور اعني لا تفعل يسمى نهيا
اذ نفي الامر نهي وقوله لا فعل مثال لنفي الماضي بلا تكرير وقد جاء في الشعر ايضا نحو اي امر سيئ
لا فعله وابا تي ظط **قال** ولا لنفي الجنس نحو لا رجل في الدار ولا امرأة ولغير الجنس نحو لا رجل فيها
ولا امرأة ولا زيد فيها ولا عمرو **اقول** قد تقدم ان لا لنفي الجنس اصالة على نفي جنس مدخولها
وهي التي تسمى لا لنفي الجنس ولا تدخل الا على النكرة وقد يجيء لا لنفي غير الجنس لتدل على
نفي فرد من افراد جنس مدخولها وقد تدخل على المعرفة والنكرة والامثلة ظاهرة **قال** ولم
ولما لنفي المضارع وقلبه معنى الى معنى الماضي ونفي لما متوقع وانتظار **اقول** انا قلت لم ضرب

كتاب

٢٩٠

زيد فلما يضرب زيد كان معناها ما ضرب زيد فالفرق بينهما ان في لما توقعا وانتظارا اي انها
انما تنفي فعلا يتوقع وقوعه وينتظر بخلاف لم **قال** ولن نظيره لا في نفي المستقبل ولكن على التأكيد
اقول اذا اردت نفي المستقبل مطلقا قلت لا اضرب مثلا واذا اردت نفيه مع التأكيد قلت
لن اضرب مثلا وفي بعض النسخ التأبيد بدل قوله التأكيد واعلم ان مذهب الخليل ان اصل
لن لا ان خففت بحذف الهمزة والالف ومذهب الفراء ان نونها مبدلة من الالف واصلها
لا فابدلت الالف نونا فصار لن ومذهب سيبويه وهو الاصح انها حرف برأسها **قال** حروف
التنبيه ها نحو ها ان عمرا بالباب واكثر دخولها على اسماء الاشارة والضمائر نحو هذا وها انا وها
هو ها انت واما وألا المخففتين نحو اما انك خارج والا ان زيدا قائم **اقول** سميت هذه الحروف حروف
التنبيه لان الغرض من الاتيان بها اول الكلام تنبيه المخاطب على الاصغاء الى ما يقوله المتكلم لئلا
يفوت غرضه انما كثر دخولها على اسماء الاشارة والضمائر لضعف دلالتها على مدلولها **قال**
حروف النداء يا وايا وهيا للبعيد واي والهمزة للقريب ووا للندبة **اقول** المراد بالبعيد هو البعيد
حقيقة او المنزل بمنزلته كالنائم والساهي وانما اختصت الثلاث بالبعيد لان المنادى البعيد او
المنزل بمنزلته يحتاج الى التصويت ابلغ مما يحتاج اليه القريب والتصويت في هذه الثلاث ابلغ منه في
الاخيرين وخصت اي والهمزة للقريب لكونه بين يديك لان رفع الصوت في ندائه لا يكون مطلوبا
وهما خاليتان عن رفع الصوت وبعض يجعل القسمة ثلاثة فيقول يا ام الحروف تستعمل للبعيد والمتوسط
والقريب وايا وهيا للبعيد واي والهمزة للقريب ووا للندبة خاصة وقد تفيد معنى الندبة وانما
ذكر المصنف وا في حروف النداء لاشتراكهما في فائدة التخصيص ولهذا ذكرها النحويون في باب المنادى
قال حروف التصديق نعم لتصديق الكلام المثبت والمنفي في الخبر والاستفهام كقولك لمن قال قام
زيد او لم يقم زيد نعم وكذا اذا قال اقام زيد او لم يقم نعم **اقول** سميت هذه الحروف حروف التصديق
لان المتكلم بها يصدق المخبر فيما اخبر ويسمى حروف الايجاب ايضا **قال** وبلى تختص بالمنفي خبرا او استفهاما

اقول مثال الذي يلي ما قام زيد ولم يقم زيد فيقال بلى اي بلى قام زيد ومثال الاستفهام قوله تعالى ألست
بربكم قالوا بلى اي بلى انت ربنا وههنا لو قيل نعم لكان كفرا اذ يكون معناه لست بربنا قال اجل
وجير تختصان بالخبر نفيا او اثباتا اقول مثاله لمن يقول ما قام زيد او قام زيد فيقال اجل او جير قال
واي مختص بالقسم فيقال اي والله اقول معناه ان اي لا يستعمل الا مع القسم مثل ان يقال اقام زيد
فيقال اي والله قال حروف الاستثناء الا وحاشا وخلا وعدا اقول قد تقدم بيان ذلك فان
قلت كيف جعل هذه الحروف قسما من حروف الاضافة واخرى صنفا براسها قلت ذلك لتعدد الاعتبار
فيها قال حرف الخطاب الكاف والتاء في ذلك وانت ويلحقهما التثنية والجمع والتذكير والتانيث كما
يلحق الضمائر اقول قد عرفت ذلك في اسماء الاشارات والمضمرات قال حروف الصلة ان في ما ان رايت
زيدا وان في لما ان جاء البشير وما في حيثما ومهما واينما وفيما رحمة ولا في لا اقسم ومن في
ما جاءني من احد والباء في ما زيد بقائم اقول هذه الحروف حروف الزيادة ويعرف زيادتها بان
اسقاطها لا يخل بالمعنى الاصلي وتسمى حروف الصلة لانه ربما يتوصل بها الى استقامة الوزن او
القافية او المقابلة في النظم والسجع وفائدتها تاكيد معنى المقصود من الكلام الداخلة هي عليه
قال حرفا التفسير اي نحو رقي اي صعد وان في نحو ناديته ان قم ولا يجيء ان الا بعد فعل
في معنى القول اقول سميا حرفي التفسير لانهما وسيلتان الى تفسير مبهم يسبقهما كما فسر
بواسطة اي رقي بصعد وبواسطة ان ناديته بقم والمراد من الفعل الذي في معنى القول مثل ناديته
قال الحرفان المصدريان ان وما كقولك اعجبني ان خرج زيد واريد ان تخرج اي خروجه وخروجك
وما في قوله تعالى وضاقت عليهم الارض بما رحبت اي برحبها اقول سميا مصدريين لانهما
يجعلان ما بعدهما في تاويل المصدر كما في الكتاب وان ان المفتوحة المثقلة من الحروف المصدرية
ايضا لانها تجعل ما بعدها في تاويل المصدر كغيرها ولهذا اهمل المصنف ذكرها فكانه نظر الى انها تختص
بالجملة الاسمية والمصدرية في الفعل اظهر قال حروف التحضيض لولا ولوما وهلا والا لها

الماضي والمستقبل نحو هلا فعلت والا تفعل **اقول** هذه الحروف اذا دخلت على الماضي تكون

للوم على تركه فاذا قلت هلا اكرمت زيدا فقد اردت اللوم والتوبيخ للمخاطب على ترك اكرام زيد

واذا دخلت على المستقبل يكون للتحضيض اي الحث عليه فاذا قلت هلا تقرء القران يكون المراد

حث المخاطب على القراءة وتسميتها بحروف التحضيض ظاهر **قال** ولولا ولوما تكونان ايضا لامتناع

الشيء لوجود غيره فتختصان بالاسم نحو لولا علي لهلك عمر **اقول** معناه لكن ما هلك عمر لان عليا

عليه الصلوة والسلام كان موجودا فلولا هنا لامتناع هلاك عمر لوجود علي عليه السلام قيل سبب هذا

القول ان عمر امر برجم الحامل فقال له علي عليه السلام ان كانت الام اذنبت فما ذنب الجنين فقال

عمر هذا وقيل ان سائلا دخل على النبي صلى الله عليه وآله وسلم وانشد بيتا فقال النبي صلى

الله عليه وآله لعمر اقطع لسانه فذهب عمر ليقطع لسانه فلقيه علي عليه السلام فقال له ما تريد بهذا

الرجل فقال اقطع لسانه فقال له علي عليه السلام احسن اليه فان الاحسان يقطع اللسان فرجع الى

النبي صلى الله عليه وآله فقال الذي شيء تعني بالقطع يا رسول الله فقال الاحسان فقال عمر ذلك **قال** الحرف للتقريب

قد لتقريب الماضي من الحال نحو قد قامت الصلوة وتقليل المضارع نحو ان الكذوب قد يصدق وفيها

توقع وانتظار **اقول** معنى قد يصدق ان صدقه قليل وقوله فيها توقع وانتظار معناه انها

تدخل في خبر من يخبر المنتظر بخبر ويتوقعه فان القائل قد قامت الصلوة انما يخبر به المنتظرين للصلوة

والمتوقعين لخبار بذلك **قال** حروف الاستقبال سوف والسين وان ولن **اقول** سميت حروف

الاستقبال لانها تخص المضارع المشترك بين الحال والاستقبال بالاستقبال **قال** حرفا الاستفهام

الهمزة وهل والهمزة ام تصرفا منه وتحذف عند الدلالة نحو زيد عندك ام عمرو وللاستفهام

صدر الكلام **اقول** الهمزة اعم من جهة التصرف من هل اذ كل موضع يقع فيه هل يقع فيه الهمزة من

غير عكس فان الهمزة تستعمل مع ام المتصلة نحو ازيد عندك ام عمرو دون هل وتدخل على اسم منصوب

بفعل مضمر نحو ازيدا ضربته دون هل وعلى المضارع اذا كان بمعنى اللوم والتوبيخ نحو اتضرب زيدا

قوله وتقليل المضارع اي دل على تقليل الفعل الواقع

في

المستقبل نحو

ان الكذوب قد يصدق

اي ان الكذوب قد يصدق قليلا

قد يؤتى بها في المضارع للتحقيق كقوله تعالى قد يعلم

المعوقين اي ان الله يعلم المعوقين اذ لا وجه لتقليل علم الله

دا خبرنا وقالت اشتو سيف عن العار بالسيف جايا

وانا في نحو ومن كان حيا ومن كان نائما فان

بمعنى قد في الاصح

قوله حرفا الاستفهام الهمزة وهل قال سيبويه ان

هل بمعنى قد الا انهم تركوا الهمزة قبلها لانها لا تقع الا في الاستفهام

وقد تستعمل بمعنى قد

في الدار

وهو لتوكيد بدون هل وعلى الواو العاطفة والفاء وثم كقوله تعالى أوكلما عاهدوا عهدا وأفمن كان
مؤمنا كمن كان فاسقا وأثم إذا ما وقع آمنتم به الآن دون هل والدليل في نحو أعلام عمرو على حذف
الهمزة وجود أم فإن المتصلة لا تستعمل إلا مع الهمزة وإنما يكون للاستفهام صدر الكلام لأنه يدل
على نوع من أنواع الكلام وكل ما كان كذلك يكون له صدر الكلام **قال** حرفا الشرط إن للاستقبال
وإن دخلت على الماضي ولو للماضي وإن دخلت على المستقبل **أقول** مثال الأول نحو إن ذهب زيد ذهبت
معه فإن المعنى إن يذهب هو أذهب أنا معه ومثال الثاني نحو لو خرج زيد أخرج معه فإن
المعنى لو خرج هو خرجت أنا معه **قال** ويجيء فعلا الشرط والجزاء مضارعين أو ماضيين أو أحدهما
ماضيا والآخر مضارعا فإن كان الأول ماضيا والآخر مضارعا جاز رفعه وجزمه نحو إن ضربتني
أضربك **أقول** للشرط والجزاء أربع أحوال لأنهما إما أن يكونا مضارعين نحو إن تضرب أضرب فالجزم
واجب فيهما وإما أن يكونا ماضيين نحو إن ضربت ضربت ولا جزم فيهما وإما أن يكون الجزاء ماضيا و
الشرط مضارعا نحو إن تضربني ضربتك فيجب الجزم في الشرط ويمتنع في الجزاء وإما أن يكونا بالعكس
نحو إن ضربتني أضربك فيمتنع الجزم في الشرط ويجوز في الجزاء الجزم على الأصل والرفع لأن حرف
الشرط لما لم يعمل في الشرط مع قربه منه ففي الجزاء مع البعد بالطريق الأولى **قال** وتدخل الفاء في
الجزاء إذا لم يكن مستقبلا أو ماضيا في معنى نحو إن جئتني فأنت مكرم وإن تكرمني اليوم فهذا أكرمتك
أمس **أقول** قوله وتدخل الفاء في الجزاء معناه أنه يجب أن تدخل الفاء في الجزاء بشرطين وذلك إذا كان
جملة اسمية والماضي الصريح وكذا حكم الأمر والنهي نحو إن أتاك زيد فأكرمه وإن ضربك عمرو فلا
تكرمه وإنما يجب دخول الفاء في هذه المواضع لامتناع تأثير حرف الشرط في الجزاء إذا كان واحدا من
هذه الأربعة فيجب دخول الفاء لربطه بالشرط وإنما قلنا إذا لم يكن مستقبلا أو ماضيا في معنى لأنه إذا
كان مستقبلا بأن يكون مضارعا مثبتا أو منفيا بلا يجوز الوجهان وإذا كان ماضيا في معنى يمتنع دخول
الفاء وإنما قيدنا جواز الوجهين في المضارع المنفي بكونه منفيا بلا لأنه إذا كان منفيا بلن مثلا يجب

قوله ويجيء فعلا الشرط والجزاء مضارعين الخ

الفاء كقوله تعالى ومن يبتغ غير الاسلام دينا فلن يقبل منه واعلم انه قد يقع اذا موقع الفاء كقوله تعالى
وان تصبهم سيئة بما قدمت ايديهم اذا هم يقنطون اى فهم يقنطون وتجيء تلك اى اذا هذه
للمفاجاة فهي في معنى فاجأت فالجزاء في الحقيقة فعل ملخص واذا كان كذلك لم يحتج الى الربط
والتقدير فان تصبهم سيئة فاجأت زمان قنوطهم قال وتزاد عليها ما للتاكيد ولهذا صحت
الكلام ولا تدخل الا على الفعل اقول مثال ذلك قوله تعالى فاما يأتينكم مني هدى وسبب تسميتها
ما ذكرنا في الاسم ولا تدخل الا على الفعل لان الشرط يجب ان يكون فعلا فان كان ملفوظا
فذاك والا فيجب ان يقدر كقوله تعالى وان احد من المشركين استجارك فاجره وقل لو انتم تملكون
فان التقدير وان استجارك احد وقل لو تملكون انتم قال واذن جواب وجزاء وعملها في فعل مستقبل
غير معتمد على ما قبلها وتلغيها اذا كان الفعل حالا كقولك لمن حدثك اذن اظنك كاذبا او معتمدا
على ما قبلها نحو انا اذن اكرمك اقول من نواصب الفعل المضارع اذن وهي جواب وجزاء اى تقع في كلام
من يجيب متكلما او يخبر بجزائه على فعله الذي دل عليه كلامه كقولك لمن قال انا اتيك اذن اكرمك
فان قولك اذن اكرمك فان قولك اذن اكرمك جواب لقائل انا اتيك ودليل على جزاء فعله اعني
اكرامك اياه وبقية الكلام على اذن قد قررناه عند تقرير نواصب الفعل المضارع لما كان لي ههنا
قال وحرف التعليل كي نحو جئتك كي تكرمني اقول قد ذكر في بعض النسخ لام التعليل هنا ايضا وقد
شرحها بعض الشارحين وذلك توهم لان لام التعليل انما هي اللام الجارة اذا استعملت بمعنى كي
فلا يكون مستقلا بنفسه في التعليل ولذلك لم يذكرها المصنف في المفصل وفي الانموذج اذ ذكر ههنا
الحروف قال وحرف الردع كلا تقول لمن قال فلان يبغضك كلا اى ارتدع اقول الردع الزجر والمنع
وارتدع انتهى وامتنع قال واللامات لام التعريف نحو المرء باصغريه وفعل الرجل كذا الاولى للجنس و
الثانية للعهد اقول اللامات ثلاثة اقسام ساكنة ومفتوحة ومكسورة والساكنة واحدة وهي
التعريف والمكسورة واحدة ايضا فلام التعريف اما للجنس نحو المرء باصغريه اى حقيقة المرء اعني

معانيه وتقويمها انما يتحقق بالاصغرين وهما القلب واللسان لا ان احدهما منشا المعاني والاخر مظهر
واما للعهد نحو فعل الرجل كذا اي الرجل المعهود والهمزة قبلها عند سيبويه للوصل ولذلك تسقط
في الدرج وقال الخليل ان الهمزة واللام تفيدان معا التعريف فالهمزة قطعية والسقوط للدرج
انما هو للخفة فانها كثيرة الاستعمال قال ولام القسم نحو والله لافعلن كذا والموطئة للقسم في نحو
والله لئن اكرمتني لاكرمنك اقول لام القسم هي التي تدخل على حرف شرط تقدم قسم لفظا كما في
الكتاب او تقديرا كما في قوله تعالى لئن اخرجوا لا يخرجون معهم فان التقدير والله لئن اخرجوا
سميت الموطئة لها اي المهيئة من قولهم وطاته اي هيئته لتهيئتها الجواب للقسم في دلالتها على
انه ليس للشرط قال ولام جواب لو ولولا ويجوز حذفهما اقول مثاله قوله تعالى لو كان فيهما الهة
الا الله لفسدتا ولولا فضل الله عليكم ورحمته لكنتم من الخاسرين وهي بمنزلة الفاء في جواب
ان لربط بالشرط ويجوز حذفها اذا علمت كقوله تعالى لو نشاء جعلناه اجاجا اي لجعلناه قال
لام الامر تسكن بعد الفاء والواو العطف وثم اقول مثاله قوله تعالى فليستجيبوا لي وليؤمنوا بي قال
ولام الابتداء في نحو لزيد قائم وانه ليذهب اقول فائدتها تاكيد مضمون الجملة التي دخلت
عليها وتلك اما الجملة اما اسمية نحو لزيد قائم واما فعلية وفعلها مضارع نحو انه ليذهب
قال تاء التانيث الساكنة وهي التي تلحق باواخر الافعال الماضية نحو ضربت للايذان من اول
الامر بان الفاعل مؤنث وتحرك بالكسر عند ملاقاة الساكن نحو قد قامت الصلوة اقول انما سكنت
لانها مبنية والاصل في البناء السكون قال النون المؤكدة ولا يؤكد بها الا المستقبل الذي
فيه معنى الطلب اقول انما اشترط الطلب في مدخولها لان التاكيد انما يناسب كلاما يتوصل الى
تحصيل مطلوب وانما اشترط الاستقبال لان الطلب لا يكون للآتي فلا يؤكد بها الماضي والحال
بل يؤكد المستقبل والامر والنهي والاستفهام والتمني والعرض نحو والله لافعلن كذا واضربن ولا
يخرجن وهل يذهبن والا تنزلن بليلك ترجعن قال والخفيفة تقع حيث تقع الثقيلة الا في

الاثنين وجماعة المؤنث لاجتماع الساكنين على غير حدّه **قوله** هذا النون اما خفيفة ساكنة او ثقيلة مشددة مفتوحة وتمام مباحثها مذكور في التصريف وقد شرحناه في شرحه **قال** الهاء للسكت تزاد في كل متحرك حركته غير اعرابية للوقف خاصة نحو ثمّه وحيهله وماليه وسلطانيه ولا يكون الا ساكنة وتحريكها لحن **أقول** انما اختصت هذه الهاء بالمبني لان الحاجة الى بيان حركة المبني اشد منها الى بيان حركة المعرب لان الاعرابية تعينه ما قبله بخلاف البنائية وانما اختصت بحالة الوقف لان نفس الحركة انما هو فيها **تنبيه** اعلم ان المصنف لم يذكر بعض اصناف الحروف كالتنوين والف التأنيث والتاء المتحركة وشين الوقف وسينه وحرف الانكار وحرف التذكير فكانه اقتصر في التنوين على ما ذكر عند ذكر خواص الاسم وفي الف التأنيث وتائه على ما ذكره في المؤنث وترك الباقي لقلتها وندرتها ومع ذلك فلا باس بان نشير اليها بما يليق بكتابنا من البيان **فاقول** التنوين على خمسة اقسام تنوين التمكن وهو الذي يدل على تمكن مدخوله في الاسمية كزيد وتنوين التنكير وهو الذي يفرق بين المعرفة والنكرة كصه وصهٍ وتنوين المقابلة وهو الذي يقابل نون الجمع المذكر السالم كمسلمات وتنوين العوض وهو الذي يعوض عن المضاف اليه كيومئذ فان اصله يوم اذ كان فسقطت الجملة باسرها وعوض عنها التنوين وتنوين الترنم وهو الذي يجعل مكان حرف مدّ في القوافي كما في قول الشاعر اقلّي اللوم عاذل والعتابا وقولي ان اصبت لقد اصابا والمعنى جانبنا فلا تلومي وعتابي وصوّبيني فيما اصل وشين الوقف وسينها شين معجمة عند بني تميم وسين مهملة عند بكر الحقتا كاف المؤنث في الوقف نحو اكرمتكش ومررت بكش معجمة او مهملة وتسمى شين الكشكشة او سينها ومن حكاية سكنها هاهنا انه قال يوما معاوية من افصح الناس فقام رجل من الفصحاء فقال قوم تباعدوا عن فراتية العراق وتيامنوا عن كشكشة بني تميم وتياسروا عن كسكسة بكر ليست فيهم غمغمة قضاعة ولا طمطمانية حمير فقال معاوية من هم قال قومك قريش والكشكشة والكسكسة هي الحاق شين او سين بكاف المؤنث وبكر قضاعة القاف

الأنموذج

وجير ثلث فبابل والفراتية بفتح الفا وتشديد اليا لغة اهل العراق والعنعنة على وزن فرلية
عند تبيين الكلام والطمطمانية وتشديد اليا تشبيه الكلام بكلام العجم وحروف الانكار زيادة
تلحق اخر الكلمة في الاستفهام كقولك لمن قال قدم زيد أزيدنيه بضم الدال وكسر النون وسكون
اليا والها منكر المقدمة اذا كان قليل السفر وبخلاف قدمه اذا كان كثير السفر وكقولك لمن قال
غلبني الامير الاميروه بمد الهمزة وضم الراء وسكون الها مستهزءا به ومنكر التعجب من ان يغلبه
الامير وحروف التذكير مدة تزاد على اخر كل كلمة يقف المتكلم عليها ليتذكر ما يتكلم به بعدها
مثل ان يقول الرجل في قال ويقول ومن العامة قالا ويقولوا ومن العاملي اذا تذكر ولم يرد ان يقطع
كلامه والان حان ان نقطع كلامنا على ثالث الابواب اذ وفقنا الله تع لانجاز ما وعدنا في صدر
الكتاب والمؤمل ممن يعثر على خلل فيه ان يصلحه بكرمه ويعصمني عن لومه فيه فاني بارض التتار

فيها كايجاد الممتنع بالذات والتصنيف لا يوجد الا طيف منه في الشتات

وذلك لانه شأن اسس على الاستعداد واني يتيسر الترقي

فيه الا من ابتلي بشر صحبة الاضداد عصمنا

الله تع من شرورهم ورد الله

اليهم بلطفه كيده

في نحورهم

م م م

٢٩٧

من اصناف
المحذوف حروف التذكير
وهي مدة يريد بها المتكلم حين نسيه
لحركة الآخر ويقولون في قال زيد ويقول
عمرو وضام قالتا قالا ويقولوا وضرابي اذا تذكر
ولم يرد ان يقطع كلامه وان كان الآخر ساكنا حرك بالكسرة
الذي بالياء نحو من اي قد فعل اي بالالف واللام اذا تذكر
حارثا ووجه ترك هذه الاصناف عدم شيوعها في
اطلاق ته حرره اليربوع وضعت لمخصه لمضبوم
والشيخ المرتضى ذات بهم شمس الحق
والدين الحمد لله على الدوام
على من عليه بالاتمام
على طبق
المسؤول ذا المراد وعلى
الرسول افضل التحية والسلام على
آله وصحابه البررة الكرام ما ظل ... و ...
الغمام وزهر النور بالاكمام
قال
الحمد لله على اتمام تحريره والصلاة
والسلام على خير بريته وعلى آله وعترته وصحبه
ووزيره وعلى آله وخلفائه واصحابه ... بر...

كتاب

هذا كتاب الصمدية

بسم الله الرحمن الرحيم

أحسن كلمة يبتدأ بها الكلام وخير خبر يختتم به المرام حمدك اللهم على جزيل الانعام
والصلوة والسلام على سيد الانام محمد وآله البررة الكرام سيما ابن عمه علي عليه السلام
الذي نصب علما للاسلام ورفع لكسر الاصنام جازم اعناق النواصب اللئام
وواضع علم النحو لحفظ الكلام وبعد فهذه فوائد صمدية في علم العربية
حوت من هذا الفن ما نفعه عم ومعرفته للمبتدئين أهم وتضمنت جليلة
في قوانين الاعراب وفرائد لم يطلع عليها الا أولوا الالباب وضعتها للاخ
الاعز عبد الصمد جعله الله من العلماء العاملين ونفع بها جميع المؤمنين
وتشتمل على خمس حدائق الحديقة الاولى فيما اردت تقديمه غرة النحو علم
بقوانين الفاظ العرب من حيث الاعراب والبناء وفائدته حفظ اللسان عن الخطأ

الصمد

في المقالة موضوعه الكلمة والكلام فالكلمة لفظ موضوع مفرد وهي اسم وفعل
وحرف والكلام اسم وفعل لفظ مفيد بالاسناد ولا يتأتى الا في اسمين او فعل واسم
ايضاح الاسم كلمة معناها مستقل غير مقترن باحد الازمنة الثلثة ويختص بالجر
والنداء واللام والتنوين والتثنية والجمع والفعل كلمة معناها مستقل مقترن باحدها
ويختص بقد ولو وتاء التانيث ونوني التاكيد والحرف كلمة معناها غير مستقل
ولا مقترن باحدها ويعرف بعدم قبول شيء من خواص اخويه **تقسيم** الاسم
وضع لذات فاسم عين كزيد او لحدث فاسم معنى كضرب او للمنسوب اليه حدث فمشتق
كضارب **ايضا** ان وضع لشيء بعينه فمعرفة كزيد والرجل وهذا والذي وهو و
المضاف الى احدها معنى والمعرف بالنداء والا فنكرة **ايضا** ان وجد فيه علامة
التانيث ولو تقديرا كناقة ونار فمؤنث والا فمذكر والمؤنث ان كان لفرج فحقيقي والا
فلفظي **تقسيم آخر** الفعل ان اقترن بزمان سابق وضعا فماض ويختص بلحوق
احدى التاءات الاربع او بزمان مستقبل او حال وضعا فمضارع ويختص بالسين وسوف
ولم ولن واحدى زوائد انيت او بالحال فقط وضعا فامر ويعرف بفهم الامر منه مع قبول نوني
التاكيد ويضم لا المضارع المبني للمفعول الا اذا كان آخر الفاء اذا اتصل به ضمير رفع
متحرك او واو والمضارع ان اتصل به نونا اناث كيضربن بني على السكون او نون التاكيد

كتاب

مباشرة كيضربن فعلى الفتح والا فمرفوع ان تجرد عن ناصب وجازم والا فمنصوب او مجزوم
وفعل الامر مبني على ما يجزم به مضارعه **فائدة** الاعراب اثر يجلبه العامل في اخر
الكلمة لفظا او تقديرا وانواعه رفع ونصب وجر وجزم فالاولان يوجدان في الاسم والفعل
والثالث يختص بالاسم والرابع بالفعل والبناء كيفية في اخر الكلمة لا يجلبها عامل
وانواعه ضم وكسر وفتح وسكون فالاولان يوجدان في الاسم والحرف نحو حيث وامس
ومذ ومنذ ولام الجر والاخيران يوجدان في الكلم الثلث نحو اين وقام وسوف وكم وقم
وهل **توضيح** علامات الرفع اربع الضمة والالف والواو والنون فالضمة في الاسم المفرد
والجمع المكسر والجمع المؤنث السالم والمضارع والالف في المثنى وهو ما دل على اثنين
واغنى عن متعاطفين وملحقاته وهي كلا وكلتا مضافين الى مضمر واثنان واثنتان والواو
في الجمع المذكر السالم وملحقاته وهي اولو وعشرون وبابه والاسماء الستة وهي
ابوه واخوه وحموها وفوه وهنوه وذو مال مفردة مكبرة مضافة الى غير الياء والنون في
المضارع المتصل به ضمير رفع لمثنى او جمع او مخاطبة نحو يفعلان وتفعلان ويفعلون
وتفعلون وتفعلين **تكميل** علامات النصب خمس الفتحة والالف والياء والكسرة و
حذف النون فالفتحة في الاسم المفرد والجمع المكسر والمضارع والالف في الاسماء الستة
والياء في المثنى والجمع وملحقاتهما والكسرة في الجمع المؤنث السالم وحذف النون في الافعال

توضيح علامات الجر ثلاث الكسرة والياء والفتحة فالكسرة في الاسم المفرد والجمع المكسر المنصرفين والجمع المؤنث السالم والياء في الاسماء الستة والمثنى والجمع والفتحة في غير المنصرف وعلامتا الجزم السكون والحذف فالسكون في المضارع صحيحا والحذف فيه معتلا وفي الافعال الخمسة

فائدة يقدر الاعراب في سبعة مواضع كما هو المشهور لفظا للتعذر في الاسم المقصور كموسى والمضاف الى الياء كغلامي وللمضارع المتصل به نون التاكيد غير مباشرة كيضربانّ ورفعا وجرا في المنقوص كقاضٍ ورفعا ونصبا في المضارع المعتل بالالف كيخشى ورفعا في المضارع المعتل بالواو والياء كيدعو ويرمي وجمع المذكر السالم المضاف الى ياء المتكلم كمسلميّ

الحديقة الثالثة فيما يتعلق بالاسماء

الاسم ان اشبه الحرف فمبني والا فمعرب والمعربات انواع الاول ما يرفع فقط وهو اربعة الاول الفاعل وهو ما اسند اليه العامل فيه قائما به وهو ظاهر ومضمر بارز ومستتر والاستتار يجب في الفعل في سبعة مواضع فعل الامر للواحد المذكر والمضارع المبدوّ بتاء الخطاب للواحد او بالهمزة او بالنون وفعل الاستثناء وفعل التعجب وافعل التفضيل ونحو ذلك في زيد قام او يقوم وما يظهر في بعض هذه المواضع كاقوم انا فتاكيد للفاعل كقمت انا

تبصرة تلازم الفعل علامة التانيث ان كان فاعله ظاهرا حقيقي التانيث كقامت هند او ضميرا متصلا مطلقا كهند قامت والشمس

قوله في الفعل انما قيد بالفعل لان الاستتار لا يجب في غيره بل قد يستتر في الفعل وغير الفعل وقد يظهر واما في الفعل فان فيه نوع خفاء والاستتار هو الذي لا يكون في لفظ الكلام بل يقدر في ضمن الكلام

كتاب

طلعت وذلك الحين مع الظاهر اللفظي كطلعت وطلع الشمس وترجح ذكرها مع الفصل

بغير الا نحو دخلت او دخل الدار هند وتركها مع الفصل بها نحو ما قام الا امرأة

وكذا في باب نعم وبئس نحو نعم المرأة هند **مسئلة** الاصل في الفاعل تقدمه على

المفعول ويجب ذلك اذا خيف اللبس او كان ضميرا متصلا والمفعول متاخرا عن الفعل

ويمتنع اذا اتصل به ضمير المفعول او اتصل ضمير المفعول بالفعل وهو غير متصل ومتى وقع

منهما بعد الا او معناها وجب تاخيره **الثاني** نائب الفاعل وهو المفعول القائم

مقامه وصيغة فعله فُعِل او يُفعَل ولا يقع ثاني باب علمت ولا ثالث باب اعلمت ولا

مفعول له ولا معه ويتعين المفعول به فان لم يكن فالجميع سواء **مسئلة الثالث**

المبتدأ والخبر فالمبتدأ هو المجرد عن العوامل اللفظية مسندا اليه او الصفة

الواقعة بعد نفي او استفهام رافعة لظاهر او حكمه فان طابقت مفردا فوجهان

نحو زيد قائم واقائم ... وما قائم الزيدان او زيد وقد ينكر المبتدأ بدون الخبر نحو كل

رجل وضيعته وضربي زيدا قائما واكثر شربي السويق ملتوتا ولولا علي عليه السلم

لهلك عمر ونعرف لا نؤمن ولا يكون نكرة الا مع الفائدة والخبر هو المجرد المسند به

فهو مشتق وجامد فالمشتق الغير الواقع لظاهر متحمل لضمير فطابقه اتما يطابقه

نحو الكلمة لفظ وهند قائم ابوها **قاعدة** المجهول ثبوته لشيء عند السامع في اعتقاد

المتكلم يجعل خبراً او نحوه وذلك الشيء المعلوم يجعل مبتدأ ويقف متوقعاً ولا يعلمه

ذلك في الغالب فيمن عرف زيداً باسمه وشخصه ولم يعرف انه اخوه زيد اخوك

ولمن عرف ان له اخاً ولم يعرف اسمه اخوك زيد فالمبتدأ هو المقدم في الصورتين

فصل تدخل على المبتدأ والخبر افعال وحروف فتجعل المبتدأ اسماً لها والخبر

خبراً لها وتسمى النواسخ وهي خمسة انواع **الاول** الافعال الناقصة والمشهور منها

كان وصار واصبح واضحى وامسى وظل وبات وليس وما زال وما برح وما انفك و

ما فتئ وما دام وحكمها رفع الاسم ونصب الخبر ويجوز في الكل توسط الخبر وفيما سوى

الخمسة الاواخر تقدمه عليها وفيما عدا فتئ وليس وزال ان تكون تامة وما تصرف

منها يعمل عملها **مسألة** تختص كان بجواز حذف نون مضارعها المجزوم بالسكون

نحو ولم أك بغياً بشرط عدم اتصاله بضمير نصب ولا ساكن ومن ثم لم يجز في نحو لم تكنه و

لم يكن الله ليغفر لهم **مسألة** في نحو الناس مجزيون باعمالهم ان خيراً فخير وان شراً فشر

اربعة اوجه نصب الاول ورفع الثاني ورفعهما ونصبهما وعكس الاول فالاول اقوى

والاخير اضعف والمتوسطان متوسطان **الثاني** الاحرف المشبهة بالفعل وهي إنّ و

أنّ وكأنّ وليت ولكنّ ولعلّ وعملها عكس عمل كان ولا يتقدم احد معموليها عليها

مطلقاً ولا خبرها على اسمها الا اذا كان ظرفاً او جاراً ومجروراً نحو ان في ذلك لعبرة

كتاب

قوله اهملت وكررت اى وجوبا عند سيبويه والجمهور في غير الضرورة اما مع المعرفة فليكون التكرار جبرا لما فاتها من نفي الجنس الذي لا يمكن حصوله مع المعرفة لان نفي الجنس هو تكرار النفي في الحقيقة واما مع الفصل فليكون تنبيها على انها لنفي الجنس في النكرة بخلاف ما اذا كانت عاملة فان عملها كاف في هذا التنبيه فتكرارها مع المعرفة نحو لا زيد في الدار ولا عمرو وقوله تعالى لا الشمس ينبغي لها ان تدرك القمر ولا الليل سابق النهار ومع الفصل نحو لا في الدار رجل ولا امرأة وقوله تعالى لا فيها غول

وتلحقها ما فتكفها عن العمل نحو انما زيد قائم والمصدر ان حل محلها ان فتحت همزتها

والا كسرت وان جاز الامران جاز الامران نحو اولم يكفهم انا انزلنا وفي لا الحمد لله

الله واول قولي اني احمد الله والمعطوف على اسماء هذه الحروف منصوب وتختص ان ولا

ولكن بجواز رفعه بشرط مضي الخبر الثالث ما ولا المشبهتان بليس وتعملان عملها

بشرط بقاء النفي وتاخر الخبر ويشترط في ما عدم زيادة ان معها وفي لا التنكير معمولها

فان لحقتها التاء اختصت بالاحيان وكثر حذف اسمها نحو ولات حين مناص الرابع

لا النافية للجنس وتعمل عمل ان بشرط عدم دخول جار عليها واسمها ان كان مضافا

او شبيها به نصب والا بني على ما ينصب به نحو لا رجل ولا رجلين في الدار

نكرة ومباشر لها فان عرف او فصل اهملت وكررت نحو لا زيد في الدار ولا عمرو

ولا في الدار رجل ولا امرأة بصرة ولك في نحو لا حول ولا قوة الا بالله خمسة

اوجه الاول فتحهما على الاصل الثاني رفعهما على الابتداء او على الاعمال كليس

الثالث فتح الاول ورفع الثاني بالعطف على المحل او باعمال الثانية كليس الرابع

عكس الثالث على اعمال الاولى كليس او الغائها الخامس فتح الاول ونصب الثاني بالعطف

على لفظه لمشابهة الفتح النصب الخامس افعال المقاربة وهي كاد وكرب واوشك

لدنو الخبر وعسى لرجائه واخذ وطفق للشروع فيه وتعمل عمل كان واخبارها جمل مبدوة

بمضارع ويغلب في الاولين تجرده من أن نحو وما كادوا يفعلون وفي الاوسطين
اقترانه بها نحو عسى ربكم أن يرحمكم وهو في الآخرين ممتنع نحو طفق زيد يكتب و
الا عسى وانشا وكرب ملازمة للمضي خلا كاد وأوشك فيطلق بمضارعهما وتختص عسى
واوشك باستغنائهما عن الخبر في نحو عسى أن يقوم زيد فاذا قلت زيد عسى أن يقوم
فلك في عسى أن تضمر فيها ضمير زيد فتفتقر اليه وأن تفرغها عنه فما بعدها اسم مغن عن
الخبر ويظهر أثر ذلك في التأنيث والتثنية والجمع فعلى الأول تقول هند عست أن
تقوم والزيدان عسيا أن يقوما والزيدون عسوا أن يقوموا وعلى الثاني عسى في الجميع

النوع الثاني ما يرد منصوباً لا غير وهو ثمانية **الأول** المفعول به وهو الفضلة
الواقع عليه الفعل والاصل فيه تأخره عنه وقد يتقدم جوازاً لافادة الحصر نحو زيداً
ضربت ووجوباً للزومه الصدر نحو من رأيت **الثاني** المفعول المطلق وهو مصدر
يؤكد عامله أو يبين نوعه أو عدده نحو ضربت ضرباً أو ضرب الأمير أو ضربتين والمؤكد
مفرد دائماً وفي النوع خلاف ويجب حذف عامله سماعاً في نحو سقياً ورعياً وقياساً
في نحو فشدوا الوثاق فإما منا بعد وإما فداء وله علي ألف عرفاً ودرهم اعترافاً وزيد
قائم حقاً وما أنت إلا سيراً وإنما أنت سيراً وزيد سيراً سيراً ومررت به فاذا
له صوت صوت حمار ولبيك وسعديك **الثالث** المفعول له وهو المنصوب

كتاب

بفعل لفعل لتحصيله او حصوله نحو ضربته تأديبا وقعدت عن الحرب جبنا وشرط كونه
مصدرا ومتحدا بعامله وقتا وفاعلا ومن ثم جيء باللام في نحو والارض وضعها للانام
وتهيأت للسفر وجئتك لمجيئك اياي الرابع المفعول معه وهو المذكور بعد واو
المعية لمصاحبة معمول عامله ولا يتقدم على عامله نحو سرت وزيدا وما لك وزيدا
وجئت انا وزيدا والعطف في الاولين قبيح وفي الاخير سائغ وفي نحو ضربت زيدا وعمرا
واجب الخامس المفعول فيه وهو اسم زمان او مكان مبهم او بمنزلة احدهما منصوب
بفعل فيه نحو جئت يوم الجمعة وصليت خلف زيد وسرت عشرين يوما وعشرين
فرسخا واما نحو دخلت الدار فمفعول به على الاصح السادس المنصوب بنزع الخافض
وهو الاسم الصريح والمؤول المنصوب بفعل لازم بتقدير حرف الجر وهو قياسي مع انّ
وأنْ نحو او عجبتم ان جاءكم ذكر من ربكم وعجبت ان زيدا قائم وسماعي في غير ذلك نحو
ذهبت الشام السابع الحال وهي الصفة المبينة للهيئة غير نعت ويشترط تنكيرها
والاغلب كونها منتقلة مشتقة مقارنة لعاملها وقد تكون ثابتة وجامدة ومقدرة
والاصل تأخرها عن صاحبها ويجب ان كان مجرورا ويمتنع ان كان نكرة محضة و
هو قليل ويجب تقدمها على العامل ان كان لها الصدر نحو كيف جاء زيد ولا تجيء
عن المضاف اليه الا اذا صح قيام المضاف مقامه نحو بل نتبع ملة ابرهيم حنيفا او كان

المضاف بعضه نحو اعجبني وجه هند راكبة او كان عاملا في الحال نحو اعجبني ذهابك مسرعا الثامن التمييز وهو النكرة الرافعة للابهام المستقر عن ذات او نسبة ويفترق عن الحال باغلبية جموده وقد يجيء جملة وقد يجوز تقديمه على عامله على الاصح فان كان مشتقا احتمل الحال فالاول عن مقدار غالبا والخفض قليل وعن غيره قليلا والخفض كثير والثاني عن نسبة في جملة او نحوها او اضافة نحو رطل زيتا وخاتم فضة واشتعل الرأس شيبا ولله دره فارسا والناصب لمبين الذات هي ولمبين النسبة المسند من فعل او شبهه

النوع الثالث

ما يرد مجرورا لا غير وهو اثنان

الاول

المضاف اليه وهو ما نسب اليه شيء بواسطة حرف جر مقدر مرادا ويمتنع اضافة المضمرات واسماء الاشارة واسماء الاستفهام واسماء الشرط والموصول سوى اي في الثلاثة وبعض الاسماء يجب اضافتها اما الى الجمل وهو اذ وحيث واذا او الى المفرد ظاهرا او مضمرا وهو كلا وكلتا وعند ولدى وسوى او ظاهر فقط وهو اولو وذو وفروعهما او مضمر فقط وهو وحد ولبيك واخواته

تكميل

يجب تجريد المضاف عن التنوين ونوني المثنى والجمع وملحقاتهما فان كانت الاضافة صفة الى معمولها فلفظية ولا تفيد الا تخفيفا والا فمعنوية وتفيد تعريفا مع المعرفة وتخصيصا مع النكرة والمضاف اليه فيها ان كان جنسا للمضاف فبمعنى من او ظرفا له فبمعنى في

كتاب

في او غيرها بمعنى اللام وقد يكتسب المضاف المذكر من المضاف اليه المؤنث تانيثه

وبالعكس بشرط جواز الاستغناء عنه بالمضاف اليه كقوله كما شرقت صدر القناة من

الدم وقوله انارة العقل مكسوف بطوع هوى ومن شيخ قامت غلام هند **النوع الثالث**

المجرور بالحرف وهو ما نسب اليه شيء بواسطة حرف جر ملفوظ والمشهور من حروف الجر

اربعة عشر سبعة منها تجر الظاهر والمضمر وهي من والى وعن وعلى وفي والباء واللام وسبعة

منها تجر الظاهر فقط وهي مذ ومنذ وتختصان بالزمان ورب تختص بالنكرة والتاء

تختص باسم الله تعالى وحتى والكاف والواو لا تختص بظاهر معين **النوع الرابع**

ما يرد منصوبا او غير منصوب وهو اربعة **الاول** المستثنى وهو المذكور بعد الا واخواتها

للدلالة على عدم اتصافه بما نسب الى سابقه ولو حكما فان كان مخرجا فمتصل والا فمنقطع

والمستثنى بالا ان لم يذكر معه المستثنى منه اعرب بحسب العوامل ويسمى مفرغا والكلام

معه غير موجب غالبا وان ذكر فان كان الكلام موجبا نصب والا فان كان متصلا

فالاحسن اتباعه على هذا اللفظ نحو ما فعلوه الا قليل وان تعذر فعلى المحل نحو لا اله

الا الله وان كان منقطعا فالحجازيون يوجبون النصب والتميميون يجوزون الاتباع نحو

ما جاءني القوم الا حمارا او حمار **تتمة** والمستثنى بخلا وعدا وحاشا ينصب مع

فعليتها ويجر مع حرفيتها وبليس ولا يكون منصوب على الخبرية واسمهما مستتر وجوبا

الصمدية

وبما خلا وبما عدا منصوب وبغير وسوى مجرور بالاضافة ويعرب غير بما يستحقه المستثنى

بالا وسوى كغير عند قوم وظرف عند آخرين **الثاني** المشتغل عنه العامل اذا اشتغل

عامل عن اسم مقدم بنصب ضميره او متعلقه كان لذلك الاسم خمس حالات فيجب نصبه

بعامل مقدر يفسره المشتغل اذا تلى ما لا يتلوه الا الفعل كاداة التحضيض نحو هلا زيدا

اكرمته وكاداة الشرط نحو اذا زيدا لقيته فاكرمه ورفعه بالابتداء اذا تلى ما لا يتلو

الا الاسم كاذا الفجائية نحو خرجت فاذا زيد يضربه عمرو وفصل بينه وبين المشتغل بما

له الصدر نحو زيد هل رأيته ويترجح نصبه اذا ظن الفعل نحو زيدا اضربه او حصل

بنصبه تناسب الجملتين في العطف نحو قام زيد وعمرا اكرمته او كان المشتغل فعل طلب

نحو زيدا اضربه ويتساوى الامران اذا لم يفت التناسب في العطف على التقديرين نحو

زيد قام وعمرا اكرمته فان رفعت فالعطف على الاسمية او نصبت فعلى الفعلية و

يترجح الرفع فيما عدا ذلك لاولوية عدم التقدير نحو زيد ضربته **الثالث** المنادى

وهو المدعو بيا او ايا او هيا او اي او وا مع البعد وبالهمزة مع القرب وبيا مطلقا ويشترط كونه

مظهرا و[illegible] ضعيف خلوه عن ال الا في لفظ الجلالة نحو يا الله شاذ وقد يحذف

حرف النداء الا مع اسم الجنس والمندوب والمستغاث واسم الاشارة ولفظ الجلالة مع

فصل المفرد المعرفة والنكرة [illegible]

كتاب

٣١

المفرد يبنى على ما يرفع به نحو يا زيد ويا رجلان والمضاف وشبهه غير المفرد

ينصب مثل يا عبد الله ويا طالعا جبلا ويا رجلا والمستغاث يخفض بلامها ويفتح لا

ولا لام فيه نحو يا لزيد ويا زيداه والعلم المفرد الموصوف بابن او ابنة مضافا الى علم

آخر يختار فتحه نحو يا زيد بن عمرو والمنون ضرورة يجوز ضمه ونصبه نحو سلام الله

يا مطر عليها وليس عليك يا مطر السلام والمكرر المضاف يجوز ضمه ونصبه كتيم

الاول في نحو يا تيم تيم عدي لا ابا لكم وتوابعه المضافة تنصب مطلقا

اما المفردة فتوابع المعرب تعرب باعرابه وتوابع المبني على ما يرفع به من التاكيد

والصفة وعطف البيان ترفع حملا على لفظه وتنصب على محله والبدل

كالمستقل مطلقا اما المعطوف فان كان مع ال فالخليل يختار رفعه ويونس

نصبه والمبرد ان كان كالخليل فكالخليل والا فكيونس والا فكالبدل و

توابع ما يقدر ضمه كالمبني والمبني قبل النداء كتوابع المضموم لفظا فترفع

للبناء المقدر على اللفظ وتنصب للنصب المقدر على المحل الرابع مميز

اسماء العدد فمميز الثلاثة الى العشرة مجرور ومجموع ومميز ما بين العشرة

والمائة منصوب مفرد ومميز المائة والالف ومثناهما وجمعه مجرور مفرد و

رفضوا جمع المائة واصول العدد اثنتا عشرة كلمة واحد الى عشرة ومائة و

الف

٣١١

احدى عشرة وثنتا عشرة لان التانيث فيهما من جهتين

الف في الواحد والاثنان يذكران مع المذكر ويؤنثان مع المؤنث ولا يجامعهما

المعدود بل يقال رجل ورجلان والثلثة الى العشرة بالعكس نحو قوله تعالى سخرها

عليهم سبع ليال وثمانية ايام حسوما وتقول احد عشر رجلا واثنا عشر

رجلا في المذكر واحدى عشرة امراة واثنتا عشرة امراة في المؤنث وثلثة عشر

رجلا الى تسعة عشر رجلا في المذكر وثلث عشرة امراة الى تسع عشرة امراة في

المؤنث ويستويان في عشرين واخواتها ثم تعطف فتقول احد وعشرون رجلا و

احدى وعشرون امراة واثنان وعشرون رجلا واثنتان وعشرون رجلا

واثنتان وعشرون امراة وثلثة وعشرون رجلا وثلث وعشرون امراة وهكذا الى تسع وتسعين امراة

المبنيات منها المضمر وهو ما وضع لمتكلم او مخاطب او غائب سبق

ذكره ولو حكما فان استقل فمنفصل والا فمتصل مرفوع ومنصوب و

مجرور والمنفصل غير مجرور فهذه خمسة ولا يسوغ المنفصل الا لتعذر المتصل

واتى هنا سلبيه وشبهه بالخبر مسئلة وقد يتقدم على الجملة

ضمير غائب يفسرها يسمى ضمير الشان والقصة ويختار تانيثه ان كان

المؤنث فيها احدهما وقد يستتر ولا يعمل فيه الا الابتداء او نواسخه ولا يثنى

ولا يجمع ولا يفسر بمفرد ولا يتبع نحو هو الامير راكب هي هند كريمة وانه

الاعراب كالكاف في كانت مصنفات **فائدة** ذكر بعض المحققين عود الضمير على
المتأخر لفظا ورتبة في خمسة مواضع اذا كان مرفوعا باول المتنازعين واعملنا
الثاني نحو اكرماني واكرمت الزيدين وفاعلا في باب نعم مفسرا بتمييز نحو نعم
رجلا زيد ومبدلا منه ظاهر نحو ضربته زيدا او مجرورا برب على ضعف نحو ربه
رجلا وكان للشأن والقصة كما مر **ومنها** اسماء الاشارة وهي ما وضع لمشار
اليه محسوس فللمفرد المذكر ذا وللمثنى ذان مرفوع المحل وذين منصوبه ومجروره
وان هذان لساحران متأول وللمؤنث تا وذي وذه وتي وته وللمثناة تان رفعا و
تين نصبا وجرا وللجمع بهما اولاء مدا وقصرا وتدخلها هاء التنبيه وتلحقها
كاف الخطاب بلا لام للمتوسط ومعها للبعيد لا في المثنى والجمع عند من مده و
فيما دخله حرف التنبيه **ومنها** الموصول وهو حرفي واسمي فالحرفي كل حرف
اول مع صلته بالمصدر والمشهور خمسة أن وإن وما وكي ولو نحو اولم يكفهم انا
انزلنا وان تصوموا خير لكم وبما نسوا يوم الحساب لكيلا يكون على المؤمنين حرج
يود احدكم لو يعمر الف سنة **تكميل** والموصول الاسمي ما افتقر الى الصلة
وعائد وهو الذي للمذكر والتي للمؤنث واللذان واللتان لمثناهما بالالف ان كانا
مرفوعي المحل وبالياء ان كانا منصوبين او مجرورين والاولى والذين مطلقا للجمع

المذكر واللاتي واللائي لجمع المؤنث ومن وما وال واي وذو وذا بعد ما
او من الاستفهاميتين للمؤنث والمذكر مسئلة اذا قلت ماذا صنعت ومن ذا
رأيت وما موصولة ومن وما مبتدآن والجواب رفع ولك الغاؤها فهما مفعولان و
تركيبها معهما بمعنى اي شئ او اي شخص فالكل مفعول والجواب على التقديرين نصب
وقس عليه نحو ماذا عرض ومن ذا قام الا ان الجواب رفع مطلقا **ومنها المركب** وهو
ما ركب من لفظين ليس بينهما نسبة فان تضمن الثاني حرفا بنيا كخمسة عشر وحادي
عشر واخواتهما الا اثني عشر واثنتي عشرة فان الاول منها معرب على الحكاية والا اعرب
الثاني كبعلبك ان لم يكن قبل التركيب مبنيا كسيبويه **التوابع** كل فرع اعرب
باعراب سابقه وهي خمسة **الاول** النعت وهو ما دل على معنى في متبوعه مطلقا
والاغلب اشتقاقه وهو اما بحال موصوفه ويتبعه اعرابا وتعريفا وتنكيرا وافرادا
وتثنية وجمعا وتذكيرا وتانيثا او بحال متعلقه ويتبعه في الثلثة الاول واما
في البواقي فان رفع ضمير الموصوف فموافق ايضا نحو جاءتني امرأة كريمة الاب و
رجلان كريما الاب ورجال كرام الاب والا فكالفعل نحو جاءني رجل حسنة جاريته
او غالية او قال داره ولقيت امرأتين حسنا عبداهما او قائما او قائمة في الدار
جاريتهما **الثاني** المعطوف بالحرف وهو تابع بواسطة الواو او الفاء او ثم او حتى

أو أمْ أو إمّا أو أوْ أو بلْ أو لا أو لكنْ نحو جاءني زيد وعمرو وجمعنا كم والأوّلين وقد يُعطف
الفعل على اسمٍ شبهه وبالعكس ولا يحسن العطف على المرفوع المتّصل بارزاً أو مستتراً
إلا مع الفصل بالمنفصل أو فاصلٍ ما أو توسّط لا بين العاطف والمعطوف نحو جئت
أنا وزيد يدخلونها ومن صلح وما أشركنا ولا آباؤنا ثمّ ويعاد الخافض على
المعطوف على ضمير مجرور نحو مررت بك وبزيد ولا يعطف على معمولي عاملين مختلفين
على المشهور إلا في نحو في الدار زيد والحجرة عمرو الثالث التأكيد وهو تابع يفيد تقرير
متبوعه أو شمول الحكم للأفراد وهو لفظي وهو اللفظ المكرّر ومعنوي بألفاظ النفس
والعين ويطابقان المؤكّد في غير التثنية وهما فيها كالجمع تقول جاءني زيد نفسه و
الزيدان أنفسهما والزيدون أنفسهم وكلا وكلتا للمثنى وكلّ وجميع وعامّة لغيره من
ذي أجزاء يصحّ افتراقها ولو حكماً نحو اشتريت العبد كلّه ويتّصل بها ضمير مطابق
للمؤكّد وقد يتبع كلّاً أجمع وأخواته مسئلتان لا يؤكّد النكرة إلا مع الفائدة
ومن ثمّه امتنع رأيت رجلاً نفسه وجاز اشتريت عبداً كلّه وإذا أُكّد المرفوع المتّصل
بارزاً ومستتراً بالنفس والعين فبعد المنفصل نحو قوموا أنتم أنفسكم وقمت أنت نفسك
الرابع البدل وهو التابع المقصود لما نسب إلى متبوعه وهو بدل الكلّ من الكلّ
والبعض من الكلّ والاشتمال وهو الذي اشتمل عليه المبدل منه بحيث يتشوّق النفس

الى ذكره نحو رأيت بيتا أو ثلث بيت من شعر حمار فقال فيه والبدل المباين وهو أن تذكر الغلط فيه يسمى بدل البداء كقول الحبيب قمر شمس ويقع من الفصحاء أو لا إذا أراد الغلط نحو جاءني زيد الفرس ولا يقع في فصيح ولا يبدل الظاهر عن المضمر بدل الكل إلا من الغائب نحو ضربته زيدا وقال بعض المحققين لا يبدل المظهر من مضمر متكلم ولا من المخاطب وما مثل به لذلك مصنوع لم يسمع من العرب فنحو قمت أنا ولقيت زيدا إياه تأكيد لفظي الخامس عطف بيان وهو تابع يشبه الصفة في توضيح متبوعه نحو جاءني زيد أخوك ويتميز عن البدل في نحو هند قام أبوها زيد لأن البدل لا بد منه في نحو يا زيد الحارث وجاء الضارب الرجل زيد لأن البدل في نية تكرار العامل ويا الحارث والضارب زيد ممتنع

النوع الثاني الأسماء التي تعمل عمل الأفعال وهي خمسة أيضا

الأول المصدر وهو اسم حدث اشتق منه الفعل ويعمل عمل فعله مطلقا إلا إذا كان مفعولا مطلقا إلا إذا كان بدلا عن الفعل في وجه والأكثر أن يضاف إلى فاعله ولا يتقدم معموله عليه وإعماله مع اللام ضعيف كقوله ضعيف النكاية أعداءه

الثاني اسم الفاعل والمفعول فاسم الفاعل ما اشتق من فعل لمن قام به على معنى الحدوث وإن كان صلة لأل عمل مطلقا وإلا فيشترط كونه للحال والاستقبال والاعتماد على نفي أو استفهام

قوله في نحو يا زيد الحارث أو في الحارث في المثال الأول عطف بيان على زيد وزيد في المثال الثاني عطف بيان على الرجل ولا يجوز أن يكون بدلا لأن البدل في نية تكرار العامل فلو جعل بدلا كان التقدير يا الحارث

او مجرّ جنداً او موصوف او ذي حال ولا يعمل بمعنى الماضي خلافاً للكسائي وكلبهم باسط ذراعيه بالوصيد حكاية حال ماضية واسم المفعول ما دل على حدث ومفعوله وهو في العمل والشرط كاخيه الرابع الصفة المشبهة وهي ما دل على حدث وفاعله على معنى الثبوت وتفرق عن اسم الفاعل بصوغها عن اللازم دون المتعدي كحسن وصعب وبعدم جواز كونها صلة لال ويعملها من غير شرط زمان وبمخالفة فعلها في العمل وبعدم جريانها على المضارع تبصرة ولمعمولها ثلث حالات الرفع بالفاعلية والنصب على التشبيه بالمفعول ان كان معرفة والتمييز ان كان نكرة والجر بالاضافة وهي مع كل من هذه الثلثة اما باللام او لا والمعمول مع كل من هذه الستة اما مضاف او باللام او مجرد صارت ثمانية عشر فالممتنع الحسن وجهه والحسن وجه واختلف في حسن وجهه ما البواقي فالاحسن ما فيه ضمير واحد فهو تسعة والحسن ما فيه ضميرين وهو اثنان والقبيح الخالي من الضمير وهو اربعة الخامس اسم التفضيل وهو ما دل على موصوف بزيادة على غيره وهو افعل للمذكر وفعلى للمؤنث ولا يبنى الا من ثلاثي تام متصرف قابل للتفاضل غير مصوغ منه افعل لغير التفضيل فلا يبنى من نحو دحرج ونعم وصار ومات ولا من عور وخضر وحمق لمجيء اعور واخضر واحمق لغيره فان فقد الشرط توصل

حالات تركيب	بالرفع	والنصب	والجر
الحسن وجهه	حسن	احسن	حسن
الحسن الوجه	قبيح	حسن	احسن
الحسن وجهاً	احسن	حسن	احسن
حسن وجهه	احسن	حسن	مختلف فيه
حسن الوجه	احسن	احسن	حسن
حسن وجه	قبيح	حسن	احسن

باشد نحو واحمر من هنت فهرشا آنذا ابيض من اللبن نادر **تتمة** ويستعمل اما
بمن او باللام او مضافا فالاول مفرد مذكر دائما نحو هند والزيدان افضل من عمرو وقد
يحذف من نحو الله اكبر والثاني يطابق موصوفه ولا يجامع من نحو هند الفضلى
والزيدان الافضلان والثالث ان قصد تفضيله على من اضيف اليه وجب كونه
منهم وجازت المطابقة وعدمها نحو الزيدان افضلا الناس او افضل وعلى هذا
يمتنع يوسف احسن اخوته وان قصد تفضيله مطلقا فمفرد مذكر مطلقا نحو يوسف
احسن اخوته والزيدان احسن اخوتهما اي احسن الناس من بينهم **تبصرة**
ويرفع الضمير المستتر اتفاقا ولا ينصب المفعول به اجماعا ويرفع الظاهر قليلا نحو
رأيت رجلا احسن منه ابوه ويكثر ذلك في نحو ما رأيت رجلا احسن في عينه الكحل
منه في عين زيد لانه بمعنى الفعل **خاتمة** موانع صرف الاسم تسع يجمعها وجمع
تأنيث عدل ومعرفة وزائدتا فعلان ثم تركب كذلك وزن الفعل والالف
الصفة بثنتين منها تمنع الصرف فهكذا بواحدة نابت فقالوا مضعفة
والعجمة تمنع صرف العلم العجمي العلمية بشرط زيادته على ثلاثة كابرهيم ولا اثر
لتحرك الاوسط عند الاكثر والجمع يمنع صرف وزن مفاعل ومفاعيل كدراهم و
دنانير بالنيابة عن علتين والحق به حضاجر للاصل وسراويل للشبه والتانيث

ان كان بالفتح جلى وحمر او نابت عن علتين والا منع صرف العلم حتما ان كان بالتاء
كطلحة او زائدا على الثلاثة كزينب او متحرك الاوسط كسقر واما جاز فلا يحتم
منع صرف هند خلافا للزجاج والعدل يمنع صرف الصفة المعدولة عن اصلها
كرباع ومربع وكأخر في مررت بنسوة اخر اذ القياس بنسوة آخر لان اسم التفضيل
المجرد عن اللام والاضافة مفرد مذكر دائما ويفيد العدل فيما سمع غير منصرف ولم يتبين
فيه سوى العلمية كزحل وعمر بتقدير زاحل وعامر والتعريف شرط تاثيره في منع
الصرف العلمية والالف والنون تمنع صرف العلم كعمران والوصف الغير القابل
للتاء كسكران فعريان منصرف وندمان ممنوع والتركيب المزجي يمنع صرف العلم كبعلبك
ووزن الفعل شرطه الاختصاص بالفعل او تصديره بزائد من زوائده فيمنع صرف
العلم كشمر والوصف الغير القابل للتاء كاحمر فيعمل منصرف لوجود يعملة والصفة
صرف الوزن للفعل بشرط كونها الاصل فيه وعدم قبوله التاء فاربع في مررت
بنسوة اربع منصرف لوجهين ويجمع الباب يكسر مع اللام والاضافة والضرورة

الحديقة الثالثة فيما يتعلق بالافعال

يختص المضارع بالاعراب فيرتفع
بالتجرد عن الناصب والجازم وينصب باربعة احرف لن وهي لتاكيد نفي المستقبل
وكي ومعناها السببية وان وهي حرف مصدر والتي بعد العلم غير

كتاب

ناصبة وفي أن الواقعة بعد الظن وجهان وإذن وهي للجواب والجزاء وتنصبه مصدرة مباشرة مستقبلا نحو إذن أكرمك لمن قال أزورك ويجوز الفصل بالقسم وبعد الثالثة الواو والفاء وجهان. فصل وينصب بأن مضمرة جوازا بعد الحروف العاطفة على اسم صريح نحو ولبس عباءة وتقر عيني وبعد لام كي إذا لم تقترن بلا نحو أسلمت لأدخل الجنة ووجوبا بعد خمسة أحرف لام الجحود وهي المسبوقة بكون منفي نحو وما كان الله ليعذبهم وأو بمعنى إلى أو إلا نحو لألزمنك أو تعطيني حقي وفاء السببية وواو المعية المسبوقتين بنفي أو طلب نحو زرني فأكرمك ولا تأكل السمك وتشرب اللبن وحتى بمعنى إلى أو كي إذا كان الاستقبال نحو أسير حتى تغرب الشمس وأسلمت حتى أدخل الجنة فإن أردت الحال كانت حرف ابتداء. فصل والجازم نوعان جازم لفعل واحد وهو أربعة أحرف اللام ولا الطلبيتان نحو ليقم زيد ولا تشرك بالله ولم ولما ويشتركان في النفي والقلب للماضي وتختص لم بمصاحبة أداة الشرط نحو إن لم تقم وبجواز انقطاع نفيها نحو لم يكن ثم كان وتختص لما بجواز حذف مجزومها نحو قاربت المدينة ولما وبكونه متوقعا غالبا كقولك لما يركب الأمير للمتوقع ركوبه. الثاني ما يجزم فعلين وهو إن وإذما ومن وما ومتى وأي وأيان وأين وأنى وحيثما ومهما فالأولان حرفان والبواقي أسماء

سمي لا تنهى وكل واحد منهما يقتضي شرطا وجزاء ماضيين او مضارعين او مختلفين
فان كانا مضارعين او الاول فالجزم وان كان الثاني وحده فوجهان وكل جزاء يمتنع
جعله شرطا فالفاء لازمة له كان يكون جملة اسمية او انشائية او فعلا جامدا او ماضيا
مقرونا بقد نحو ان تقم فانا اقوم او فاكرمني وفعسى ان اقوم او فقد قمت مسئلة
ويجزم بعد الطلب بتقدير ان مع قصد السببية نحو زرني اكرمك ولا تكفر
تدخل الجنة ومن ثم امتنع ولا تكفر تدخل النار بالجزم لفساد المعنى فصل في افعال
المدح والذم ما وضع لانشاء مدح او ذم فمنها نعم وبئس وساء وكل منها يرفع
فاعلا معرفا باللام او مضافا الى المعرف بها او ضميرا مستترا مفسرا بتمييز ثم يذكر
المخصوص مطابقا للفاعل ويجعل مبتدأ مقدم الخبر او خبر محذوف المبتدأ نحو نعم
المرءة هند وبئس نساء الرجال الهندات وساء رجلا زيد ومنها حب ولا حب وهما
ويشترط لفاعل ذا مطلقا وبعده المخصوص وللذي تأتي قبله او بعده بتمييز او حال
على وفقه نحو حبذا الزيدان وحبذا زيد راكبا وحبذا امرأة هند فصل فعل
التعجب فعلان وضعا لانشاء التعجب وهما ما افعله وافعل به ولا يبنيان الا مما يبنى
منه اسم التفضيل ويتوصل الى الفاقد باشد واشدد به ولا يتصرف فيهما وما مبتدأ
اتفاقا وهي بمعنى شيء وما بعدها خبرها او موصولة وما بعدها صلتها والخبر محذوف

خلاف وما بعد الفاء خبر عند سيبويه وهي زائدة ومفعول عند الاخفش وهي للعطف
او زائدة **فصل** افعال القلوب افعال تدخل على الاسمية لبيان ما نشأت منه من ظن
او يقين فتنصب المبتدا والخبر مفعولين ولا يجوز حذف احدهما وحده وهي وجد والفى
لتيقن الخبر نحو انهم الفوا آباءهم ضالين وجعل وزعم لظنه نحو زعم الذين كفروا ان لن يبعثوا
وعلم ورأى للامرين والغالب اليقين نحو انهم يرونه بعيدا ونريه قريبا وظن وخال وحسب
لهما والغالب فيها الظن نحو حسبت زيدا قائما **مسألة** واذا توسطت بين المبتدا
والخبر او تاخرت جاز ابطال عملها لفظا ومحلا ويسمى الالغاء نحو زيد علمت قائم وزيد
قائم علمت واذا دخلت على الاستفهام او النفي او اللام او القسم وجب ابطال عملها لفظا
فقط ويسمى التعليق نحو لنعلم اي الحزبين احصى وعلمت لزيد قائم **خاتمة** اذا تنازع
عاملان ظاهرا بعدهما فلكل عمله اتفاقا الا ان البصريين يختارون الثاني لقربه
وعدم استلزامه الفصل بالاجنبي والعطف على الجملة قبل تمامها والكوفيين الاول
لسبقه وعدم استلزامه الاضمار قبل الذكر واياما اعملت اضمرت الفاعل في المهمل موافقا
للظاهر اما المفعول فالمهمل ان كان الاول حذف او الثاني اضمر الا ان يمنع مانع وليس منه
نحو حسبني وحسبتهما منطلقين الزيدان منطلقا كما قاله بعض المحققين **الحديقة**
الرابعة في الجمل وما يتبعها الجملة قول تضمن كلمتين باسناد فهي اعم من الكلام

عند الاكثر فان بدئت باسم فاسمية نحو زيد قائم وان تصوموا خير لكم وان ذا
قائم اذ لا عبرة بالحرف او بفعل ففعلية كقام زيد وهل قام زيد وهلا زيدا ضربته
ويا عبد الله وان احد من المشركين استجارك لان المقدر كالمذكور ثم ان وقعت خبرا
ضمير او كان خبر المبتدأ فيها جملة فكبرى نحو زيد قام ابوه فقام ابوه صغرى وزيد قام ابوه
كبرى وقد تكون صغرى وكبرى باعتبارين نحو زيد ابوه غلامه منطلق وقد لا تكون صغرى
ولا كبرى كقام زيد ولا جاء زيد. فصل في الجمل التي لها محل سبع الخبرية والحالية والمفعول
بها والمضاف اليها والواقعة جوابا لشرط جازم والتابعة لمفرد والتابعة لجملة لها محل
والتي لا محل لها سبع ايضا المستأنفة والمعترضة والتفسيرية والصلة والمجاب بها القسم والجواب
لشرط غير جازم والتابعة لما لا محل له. تفصيل الاولى الجملة الخبرية وهي
الواقعة خبر المبتدأ او لاحد النواسخ ومحلها الرفع او النصب ولا بد فيها من ضمير
مطابق لمذكور او مقدر الا اذا اشتملت على المبتدأ او على جنس شامل له او اشير بها
اليه او كانت نفس المبتدأ. الثانية الحالية وشرطها ان تكون خبرية غير مصدرة
بحرف الاستقبال ولا بد من رابط لانها كالخبر بالواو والضمير او احدهما والفعلية ان كانت
مبدوءة بمضارع مثبت بدون قد فالضمير فقط نحو جاء زيد يسرع او معهما
الواو نحو لم تؤذونني وقد تعلمون اني رسول الله والا فكالاسمية ولا بد مع

الماضي المثبت من قد ولو تقديرا **الثالثة** الواقعة مفعولا بها وتقع محكية
بالقول نحو قال اني عبد الله ومفعولا ثانيا لباب ظن وثالثا لباب اعلم ومعلقا عنها العامل
نحو لنعلم اي الحزبين احصى وقد توسع في الفاعل ويختص ذلك بباب القول نحو ثم بدا لهم
ليسجننه **الرابعة** المضاف اليها وتقع بعد ظروف الزمان نحو والسلام علي يوم ولدت
واذكروا اذ انتم قليل ويوم هم بارزون وبعد حيث ولا يضاف الى الجمل من ظروف المكان سواها والا
اضافتها الى الفعلية **الخامسة** الواقعة جوابا لشرط جازم مقرونة بالفا او باذا
ومحلها الجزم نحو من يضلل الله فلا هادي له وان تصبهم سيئة بما قدمت ايديهم
اذا هم يقنطون واما نحو ان تقم اقم وان قمت قمت فالجزم في الفعل وحده
السادسة التابعة لمفرد ومحلها بحسبه نحو واتقوا يوما ترجعون فيه الى
الله ونحو اولم يروا الى الطير فوقهم صافات ويقبضن **السابعة** التابعة لجملة
لها محل ومحلها بحسبها نحو زيد قام وقعد ابوه بالعطف على الصغرى وتقع بدلا
بشرط كونها اوفى بتادية المراد نحو اقول له ارحل لا تقيمن عندنا والا فكن في السر
والجهر مسلما **تفصيل آخر الاولى** مما لا محل لها المستانفة وهي المفتتح
بها الكلام والمنقطعة عما قبلها نحو فلا يحزنك قولهم ان العزة لله جميعا وكذلك
جملة العامل الملغى لتاخره عن المفعول او توسطه وجملة معترضة **الثانية**

للمعترضة وهي المتوسطة بين شيئين من شأنهما عدم توسط اجنبي بينهما وتقع غالبا
بين الفعل ومعموله والمبتدأ وخبره والموصول وصلته والقسم وجوابه والموصوف
وصفته الثالثة المفسرة وهي الفضلة الكاشفة لما تليه نحو ان مثل
عيسى عند الله كمثل آدم خلقه من تراب والاصح انه لا محل لها وقيل هي بحسب
ما تفسره الرابعة صلة الموصول ويشترط كونها خبرية معلومة للمخاطب
مشتملة على ضمير مطابق للموصول الخامسة المجاب بها القسم نحو يس والقرآن
الحكيم انك لمن المرسلين ومتى اجتمع شرط وقسم كفي بجواب المتقدم منهما الا
اذا تقدمهما ما يفتقر الى خبر فيكتفي بجواب الشرط مطلقا السادسة
المجاب بها شرط غير جازم نحو اذا جئتني اكرمتك وفي حكمها المجاب بها شرط
جازم ولم يقترن بالفاء ولا باذا الفجائية نحو ان تقم اقم السابعة التابعة
لما لا محل له نحو جاء زيد فاكرمته وجاء الذي قام ابوه واكرمته اذا لم يجعل عطفا
او الحال بتقدير قد خاتمة في احكام الجار والمجرور والظرف اذا وقع
جملة بعد المعرفة المحضة فحالا او النكرة المحضة فصفة او غير المحضة فمحتمل لهما
ولا بد من تعلقهما بالفعل او ما فيه رائحته ويجب حذف المتعلق اذا كان احدهما صفة
او صلة او خبرا او حالا او اذا كان كونا عاما او اعتمد على نفي او استفهام جاز ان يرفع الفاعل

العمدة

نحو جاء الذي في الدار ابوه وما خشي احد وافي الله شك. الخاتمة

في المفردات الهمزة حرف ترد لنداء القريب والمتوسط وللمصاحب(؟) وللتسوية

وهي الداخلة على جملة في محل المصدر نحو سواء عليهم أأنذرتهم ام لم تنذرهم

لا يؤمنون وللاستفهام فيطلب بها التصور والتصديق نحو ازيد في الدار ام عمرو

وافي الدار زيد ام في السوق بخلاف هل لاختصاصها بالتصديق. أن بالفتح

والتخفيف ترد اسمية وحرفية فالاسمية هي ضمير المخاطب كأنتَ وانتما وانتم فإنما بعدها

حرف الخطاب اتفاقا والحرفية ترد ناصبة للمضارع ومخففة من المثقلة ومفسرة وشرطها

التوسط بين جملتين اولاهما بمعنى القول وعند دخول جار عليها وزائدة وتقع غالبا

بعد لما وبين القسم ولو. وإن بالكسر والتخفيف ترد شرطية ونافية نحو إن الكافرون

إلا في غرور ومخففة من المثقلة نحو وإن كل لما جميع لدينا محضرون في قراءة التخفيف

وحيث اجتمعت إن وما فالمتأخرة منهما زائدة. أنّ بالفتح والتشديد حرف تأكيد

تؤول مع معموليها بمصدر من لفظ خبرها إن كان مشتقا وبالكون إن كان جامدا نحو

بلغني أنك منطلق وأن هذا زيد. إنّ بالكسر والتشديد ترد حرف تأكيد تنصب الاسم

وترفع الخبر ونصبهما لغة وقد تنصب ضمير شأن مقدرا فالجملة خبرها وحرف جواب

كنعم وحمل المبرد من ذلك قوله تعالى إن هذان لساحران ورُدّ بامتناع اللام في خبر المبتدأ

كتاب

إذْ ترد ظرفا للماضي فتدخل على الجملتين وقد يضاف اليها اسم زمان نحو حينئذ
ويومئذ وللمفاجاة بعد بينا او بينما وهل هي حرف او ظرف خلاف إذا ترد
ظرفا للمستقبل فتضاف الى شرطها وتنصب بجوابها وتختص بالفعلية ونحو إذا السماء
انشقت مئول وإن احد من المشركين استجارك وللمفاجاة فتختص بالاسمية نحو خرجت
فاذا السبع واقف والخلاف فيها كاختها أم ترد للعطف متصلة ومنقطعة فالمتصلة
المرتبط ما بعدها بما قبلها وتقع بعد همزة التسوية والاستفهام والمنقطعة كبل وحرف
تعريف وهي لغة حمير أمّا بالفتح والتشديد حرف تفصيل غالبا وفيها معنى الشرط
للزوم الفاء والتزم حذف شرطها وعوض بينهما عن فعلها جزء مما في حيزها وفيه فوائد
وقد تفارق التفصيل كالواقعة في اوائل الكتب إمّا بالكسر والتشديد حرف عطف
على المشهور وترد للتفصيل نحو إما شاكرا وإما كفورا وللابهام والشك وللتخيير والاباحة
واما الاولى قبل المعطوف عليها ولا تنفك عن الواو في الباب أيّ بالفتح والتشديد
ترد اسم شرط نحو أيّا ما تدعو فله الاسماء الحسنى واسم استفهام نحو أي الرجلين قام ودالة
على معنى الكمال نحو مررت برجل اي رجل وصلة لنداء ذي اللام نحو يا ايها الرجل
موصولة ولا يعرب من الموصولات سواها نحو اكرم ايا اكرمك بل حرف عطف وتفيد
بعد الاثبات صرف الحكم عن المعطوف عليه الى المعطوف وبعد النهي والنفي تقرير حكم

الأول واثبات ضده للثاني او نقل حكمه اليه عند بعض **حاشا** ترد للاستثناء
حرفا جارا او فعلا جامدا وفاعلها مستتر عائد الى مصدر مصاحبها او اسم فاعل
او بعض مفهوم منها مستثنى نحو حاشا الله وهل هو اسم بمعنى براءة او فعل بمعنى برئ
او اسم فعل بمعنى ابرأ خلاف **حتى** ترد عاطفة بجزء اقوى او اضعف من متلو ذي جزء
وتخص بالظاهر عند بعض وحرف ابتداء فتدخل على الجمل وترد جارة فتخص بالظاهر
خلافا للمبرد وقد ينصب بعدها المضارع بان مضمرة لا بها خلافا للكوفيين **الفاء**
ترد رابطة للجواب الممتنع جعله شرطا وحصره في ستة مواضع وربط شبه الجواب نحو الذي
يأتيني فله درهم وعاطفة فتفيد التعقيب والترتيب بنوعيه فالحقيقي نحو قام زيد فعمرو
والذكري نحو فنادى نوح ربه فقال وقد يفيد ترتب لاحقها على سابقها فتسمى
فاء السببية نحو فتصبح الارض مخضرة وقد تختص باسم التعقيب والتفريع وقد تلي
عن محذوف فتسمى فصيحة عند بعض نحو فاضرب بعصاك الحجر فانفجرت **قد** ترد
اسما بمعنى يكفي او حسب نحو قدني وقدي درهم وحرف تقليل مع المضارع وتحقيق
مع الماضي غالبا وقيل وتقرب من الحال ومن ثم التزم في الحالية المستند الى ماض فيه
بحث مشهور **وقط** ترد اسم فعل بمعنى انته وكثيرا ما تحلى بالفاء نحو قام زيد فقط
وظرفا لاستغراق الماضي منفيا وفيه خمس لغات ولا تجامع مستقبلا **كي** ترد

خبرية واستفهامية وتشتركان في البناء والافتقار الى التمييز ولزوم الصدر و
تختص الخبرية بجر التمييز مفردا او مجموعا والاستفهامية بنصبه ولزوم افراده كيف
ترد شرطية فتجزم الفعلين عند الكوفيين واستفهامية فتقع خبرا في نحو كيف زيد و
كيف كنت ومفعولا في نحو كيف ظننت زيدا وحالا في نحو كيف جاء زيد لو
ترد شرطية فتقتضي امتناع شرطها لامتناع جوابها واستلزامه لجوابها وتختص
بالماضي وتوما ولاو بمعنى ان الشرطية ويستجاز مرخلافا لبعضهم وبمعنى ليت
نحو لو ان لنا كرة ومصدرية وقد مضت لولا حرف ترد لربط امتناع جوابه لوجود
شرطه وتختص بالاسمية ويغلب معها حذف الخبر ان كان كونا مطلقا والتوبيخ وتختص
بالماضي والتحضيض والعرض فتختص بالمضارع ولوما ويلا لما ترد لربط مضمون
جملة بوجود مضمون اخرى نحو لما قمت قمت فهي حرف او ظرف خلاف وحرف
استثناء نحو ان كل نفس لما عليها حافظ وجازمة للمضارع كلم وتفترق ان في
خمسة امور ما ترد اسمية وحرفية فالاسمية ترد موصولة ونكرة موصوفة نحو مررت
مررت بما معجب لك وصفة لنكرة نحو لامر ما جدع قصير انفه وشرطية زمانية
وغير زمانية واستفهامية والحرفية ترد مشبهة بليس ومصدرية زمانية وصلة
وكافة هل حرف استفهام وتفترق عن الهمزة بطلب التصديق وحده وعدم الدخول

ه

علی العاطف والشرط واتم بعد حصول الاختصاص الایجاب بلا ریب [illegible]

الهمزة نحو الم نشرح لک صدرک اللهم اشرح صدورنا بانوار المعارف ونور قلوبنا

بحقایق اللطائف واجعل ما اوردناه فی هذه الورقات خالصا لوجهک الکریم وتقبله

منا انک انت السمیع العلیم فانا نتوسل الیک بحبیبک محمد سید المرسلین وآله

الائمة المعصومین صلوات الله علیهم اجمعین تمت النسخة الموسومة بالصمدیة فی النحو

[illegible] جامع المقدمات [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

بالکمال [illegible] عبد الرحیم [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

الفاضل [illegible] الفضلاء والمحصلین آخوند ملا محمد رضا [illegible]

والاصفهانی [illegible]

[illegible] ١٢٣٢

تمت حاشیه

اهل الناس اسمعیل کتابفروش

از مطالعه کنندگان التماس

دعا دارد

در مدرسه [illegible] الماهر هذا

الفن الشریف قائم [illegible]

الله بطبع رسانید